

News-Update

مجله سیاسی خبری هنری

طراحی، گردآوری و تنظیم از:
مسعود فروزش راد - آهنگر

Diego Velazquez The Forge of Vulcan 1630
رب النوع اتش و فلزکاری





پاییز

Photo by Masoud

ANTONIO VIVALDI - AUTUMN

<http://www.youtube.com/watch?v=mGqF4ZgjLnc&feature=fvwr>

پاییز پری زنگنه فریبرز لاجینی Paez Pari Zanganeh

<http://www.youtube.com/watch?v=pgnk0sh9QOc&feature=related>

نگو از گل - نگو از بخ ... که در پاییزم
نگاهم کن ... نگاهم کن ... چه درد انگیزم
با من نه گل ، نه آواز ... نه آسمان ، نه پرواز
گل مرده ی آوار برگم ... پاییزی ام ، هم فصل مرگم
اگر در شب ، اگر در باد اگر در اشک می رویم
کدامین گل ؟ کدامین باغ ؟ من از پاییز می گویم
اگر مهرم ، اگر خورشید اگر هم بغض باران
همه عشقم همه بخشش از اینجا تا بهاران

پاییز منوچهر سخانی

<http://www.youtube.com/watch?v=JX8nANjaT6Y&feature=related>

پاییز از راه رسید دست به عصا و خسته
روی فرشی از برف مهمون ما نشسته

پنجررو نبندين كه پاييز قشنگه
چهار تا فصل خدا هر كدوم په رنگه
پاييز لالايي ميگه تو گوش درختا
عزیزكان بخوا بيد به اميد فردا
پاييز از راه رسيد دست به عصا و خسته
روی فرشی از برف مهمون ما نشسته
فصل پاييز و وقتيکه برگ درختا ميميرن
خاطره های نيمه جون باز دوباره جون ميگيرن
افتادن برگارو از شاخه تماشا ميکنم
وقتي که امروز ميميره تكيه به فردا ميکنم
پاييز از راه رسيد دست به عصا و خسته
روی فرشی از برف مهمون ما نشسته
پنجررو نبندين كه پاييز قشنگه
چهار تا فصل خدا هر كدوم په رنگه
پاييز لالايي ميگه تو گوش درختا
عزیزكان بخوا بيد به اميد فردا

مرضيه: تصنيف برگ خزان

<http://www.youtube.com/watch?v=PBjMPdyavc4&feature=related>

ايرج بسطامي: "برگ خزان"، ياحقي، ترقی-Iraj Bastami: Barg Khazan

<http://www.youtube.com/watch?v=WrCJjZcEico>

به رهي ديدم برگ خزان پژمرده ز بيداد زمان كز شاخه جدا بود
چو ز گلشن رو كرده نهان در رهگذرش باد خزان چون بيك بلا بود

ای برگ ستمديده ی پاييزی
آخر تو ز گلشن ز چه بگریزی

روزی تو هم آغوش گلی بودی
دلداده و مدهوش گلی بودی

ای عاشق شیدا ، دلداده ی رسوا ، گويمت چرا فسرده ام
در گل نه صفایي ، باشد نه وفايي ، جز ستم ز وی نبرده ام

آه ! بار غمش بر دل بنشاندم
در ره او من جان بفشاندم
تا شد نوگل گلشن زيب چمن

رفت آن گل من از دست
با خار و خسی بنشست
من ماندم و صد بار ستم وين پيكر بی جان

ای تازه گل گلشن
پژمرده شوی چون من
هر برگ تو افتد به رهي پژمرده و لرزان

از شاهزاده رضا پهلوی تا ظهور مهدی موعود

در افسانه های کودکان مانند "سیندرلا"، "زیبای خفته"، "سفید برفی" و ... همیشه شاهزاده ای سوار بر اسب سفید آمده و "دختر جوان دربند" را نجات داده، و پس از آن، تا ابد با هم، در خوشی و خرمی زندگی می کنند. نکته کلیدی در همه این داستانها، ناتوانی و درماندگی افراد داستان است که یا خوابند، یا طلسم شده و قدرت انجام کاری را ندارند. آنان نیازمند یک "ناجی افسانه ای" هستند که یک تنه، مشکلات را کنار زده، دیوها و اژدها ها را از بین برده، راه های صعب العبور را طی کرده، اسیران را آزاد کرده و شادی و شادکامی را، برای همه به ارمغان بیاورد.

متأسفانه ما ایرانی ها این داستانها را باور کرده و قرنها است که همه نشسته ایم به انتظار یک "ناجی افسانه ای"، یک "شاهزاده سوار بر اسب سفید"، یک "امام زمان ته چاه"، یک "قدر قدرت" که بیاید و شر دولت های استبدادی را از سر ما کنده، و ما را به آزادی و دموکراسی رهنمون شود. ما هم در کناری بایستیم و زیر پایش گل بریزیم، برایش کف بزنییم، هورا بکشیم و یا دعاهای خیر خودمان را بدرقه راهش کنیم. وقتی که به رسانه ها و سایت های هواداران شاهزاده رضا پهلوی سر می زنی، همه صحبت ها این است که "تنها راه نجات ما استفاده از چهره کاریزماتیک شاهزاده و جلو انداختن او است." یا اینکه "چه کسی از شاهزاده بهتر؟ ایشان چند تا زبان صحبت می کنند، خلبان هستند و همه ایشان را می شناسند." و یا "شاهزاده رضا پهلوی، سرمایه ملی ما هستند." به رسانه های اصلاح طلبان که می روی، همه صحبت ها این است که "اگر آقای هاشمی رفسنجانی وارد گود بشود، ما از این بحران بیرون خواهیم رفت."، "کافی است که مدیریت کشور را بدهیم به دست همان عزیزانی که در طول ۸ سال جنگ تحمیلی، کشور را مدیریت کردند، همه مشکلات حل است."، "اگر آقای خاتمی، بزرگان کشور را دور هم جمع کند، راه حلی برای مقابله با تحریم ها پیدا خواهد کرد."، و البته نباید "یا حسین، میر حسین" ی ها را فراموش کرد. آنها هم می گویند که "گره کار ما فقط به دست آقایان موسوی و کروبی باز خواهد شد." سازمان مجاهدین هم تقریباً ۲۰ سال پیش "از طرف شورای ملی مقاومت، خانم مریم رجوی را بعنوان رئیس جمهور دوران انتقال بعد از سقوط جمهوری اسلامی برگزیده" و در طول این سالها هم هرگز به فکر رای گیری و یا نظر خواهی از دیگران، در باره این انتخاب نیفتاده است. عده کثیری از ایرانیان هم، که نه سلطنت طلب هستند، نه اصلاح طلب، و نه مجاهد، کاسه چه کنم، چه کنم، به دست گرفته اند و همیشه سوالشان این است که چه کسی می تواند ما را نجات بدهد؟

کلید نجات ما در مشارکت همه ما در مسائل سیاسی و اجتماعی کشورمان است. تا وقتی که منتظر یک "ناجی افسانه ای" هستیم، وضعیت ما به همین منوال است. به سال ۵۷ فکر کنید. می گفتیم، "دیو چو بیرون رود، فرشته در آید". فرشته ای که عکسش را در ماه دیده بودیم، چنان دمازی از ما در آورد، که اکنون، عده ای از ما به دنبال خاندان همان دیو افتاده ایم. آزادی، دموکراسی و حقوق بشر را "افراد" برای ما به ارمغان نمی آورند، بلکه نتیجه فعالیت "مردم" کشورها است. ما باید از کنار گود بلند شده و همه گی به داخل آن وارد شده و وظیفه شهروندی و میهن پرستی خود را انجام بدهیم. باید فعالیت کنیم، بخوانیم، بنویسیم، مطالب دیگران را نقد و بررسی کنیم. نهاد های مدنی و رسانه های مستقل ایجاد کنیم.

احساس مسئولیت کرده و از فعالان سیاسی حمایت کنیم. سیاست مداران را پاسخگو کنیم. اجازه ندهیم که عده ای، برای ما ادای "روشنفکر" و "نخبه بودن" در بیاورند. نخبه گان ما باید بوسیله خود ما، و از میان خود ما انتخاب شده و برکشیده شوند. کسی که با "دکتر مصدق" سلام و علیک داشت، لزوماً "نخبه و ملی" نیست. کسی که "پروفسور بود و یا دکتر" داشت، لزوماً "آدم با سواد" نیست، باید دید تخصص او چی است و آیا در زمینه تخصصی خود صحبت می کند تا نه؟ کسی که کتاب نوشت و مقاله منتشر کرد، لزوماً "آدم فهمیده ای" نیست، باید دید محتوی کتاب ها و مقالات او

چی است. کسی که زندان رفت و شکنجه شد، لزوماً "آدم آزادی خواهی" نیست. باید اول دید افراد برای چه مبارزه می کنند؟ حرفشان چی است؟ چه خواسته هایی دارند؟ برای رسیدن به این خواسته ها چه اصولی را دنبال می کنند و چه اصولی را حاضرند زیر پا بگذارند؟

بعنوان مثال، آقای مهدی بازرگان از نوجوانی تا زمان مرگش در ۸۷ ساله گی، سرگرم مبارزه بود. از او بیش از ۳۵۰ کتاب، مقاله و سخنرانی به جا مانده است. اما چه فایده؟ او همه زندگی خود را وقف ایجاد یک خلافت اسلامی، یک حکومت دینی و دخالت امور ماوراء الطبیعه، در زندگی انسانی و این جهانی کرد. فهرست بعضی از آثار او به این شرح است؛ "جن و انس، آموزش تعالیم دینی، آموزش قرآن، از خدا پرستی تا خود پرستی، اسلام جوان، اسلام مکتب مبارز و مولد، انتظارات مردم از مراجع، انسان و خدا، باد و باران در قرآن، بعثت و ایدئولوژی، بعثت و تکامل، پراگماتیسم در اسلام، تبلیغ پیامبر، خدا در اجتماع، خداپرستی و افکار روز، علی و اسلام، مسئله وحی، مطهرات در اسلام، نماز، یادداشتی از سفر حج، و ... چنین مردی، با چنین افکاری، جز "نظام جمهوری اسلامی ایران" چه ارمانی می توانست برای ما داشته باشد؟

یکی از ستون های دین شیعه، باورمندی به امام غایب است. مطابق متون شیعه، امام دوازدهم از انتظار غایب شده و در روز ظهور، سوار بر اسب و در رکاب یارانش آمده و کفار را کشته، و تا زین اسبش، دنیا را خون گرفته و پس از آن عدل و داد در همه جا برقرار خواهد شد. احمدی نژاد، که مانند بقیه رئیس جمهور های قبلی نظام اسلامی ایران، در کمال بیکفایتی و بی لیاقتی، در دوران ۸ سال ریاست جمهوری اش موفق شد تورم را بطور سرسام آوری افزایش داده، همان اندکی را هم که از صنایع و کشاورزی کشور باقی مانده بود، به نابودی کشانده، و موج سرکوب و فشار بر مردم را بیشتر کند، در آخرین نطق خود در سازمان ملل از "آمدن مهدی" بشارت داد. او که کوچکترین طرح و برنامه ای برای مهار کردن تورم، مقابله با سقوط ارزش ریال در برابر دلار، تحریم ها و نغمه های جنگ ندارد، همه چیز را به ظهور حضرت مهدی حواله کرد. او گفت:

خداوند وعده داده است که مردی از جنس مهربانی، عاشق مردم و عدالت گستر مطلق و انسان کامل حضرت مهدی (عج) به همراه حضرت مسیح (ع) و صالحان میآید و با بهره گیری از ظرفیت های وجودی مردان و زنان شایسته همه ملت ها، جامعه بشری را در رسیدن به آرمانهای با شکوه و جاودانه اش راهبری خواهد کرد. ظهور منجی ... آغاز استقرار صلح و امنیت پایدار و زندگی واقعی است. آمدن او پایان ظلم، بداخلاقی، فقر و تبعیض و آغاز عدالت و عشق و همدلی است... مهدی موعود (عج) می آید تا باز کردن پرده های جهل، خرافه و تعصب و گشودن دروازه های علم و آگاهی، دنیایی سرشار از دانایی بر پا کند ... او می آید تا مهربانی و امید و آزادی و کرامت را به همه انسانها هدیه کند...

جالب اینجا است که کسی که از "ظهور امام ته چاه" بشارت می دهد، نظرش این است که "مهدی موعود" می آید تا "باز کردن پرده های جهل، خرافه و تعصب و گشودن دروازه های علم و آگاهی، دنیایی سرشار از دانایی بر پا کند". معلوم نیست که چرا "احمدی نژاد ها" از همین امروز جهل، خرافه و تعصب را بکنار نگذاشته و درک نمی کنند که "کسی از عالم غیب" نخواهد آمد.

زنده یاد "فروغ فرخزاد" در قسمتی از شعر "کسی که مثل هیچ کس نیست" می گوید:

من خواب دیده ام که کسی می آید...

کسی می آید

کسی دیگر

کسی بهتر
کسی که مثل هیچکس نیست، مثل پدر نیست...
مثل مادر نیست...
و صورتش
از صورت امام زمان هم روشنتر است...
و می تواند
تمام حرف های سخت کلاس سوم را
با چشم های بسته بخواند..
و می تواند از مغازه سید جواد
هر چقدر که لازم دارد جنس بگیرد...
کسی می آید
کسی که دلش با ماست، در نفسش با ماست
در صدایش با ماست
کسی که آمدنش را
نمی شود گرفت
و دستبند زد و به زندان انداخت...
کسی از باران، از صدای شرشر باران
از میان پیچ و پیچ گل های اطلسی
کسی که از آسمان توپخانه در شب آتش بازی می آید
و سفره را می اندازد
و نان را قسمت می کند
و پیسی را قسمت می کند
و باغ ملی را قسمت می کند...
و شربت سیاه سرفه را قسمت می کند
و نمره مریض خانه را قسمت می کند...
و هر چه را که باد کرده باشد قسمت می کند
و سهم مرا هم می دهد
من خواب دیده ام...

با همه احترام و علاقه ای که به "فروغ" عزیز و اشعارش دارم، باید بگویم که "کسی نخواهد آمد"، "کسی نمی آید" و "خواب دیدن با واقعیت ها" تفاوت دارد. هرکدام از ما، برای گرفتن سهم خود باید تلاش و کوشش کنیم و نه به امید ناجی افسانه ای باشیم، نه به امید شاهزاده ای سوار بر اسب سفید، نه به امید یک قدر قدرت، نه به امید امام زمان. باید نهاد های دموکراتیک تشکیل بدهیم، رسانه های مستقل و آزاد ایجاد کنیم، با دیگران وارد

بحث و گفت و گو بشویم، از وسایل ارتباط جمعی عصر ارتباطات و اطلاعات برای نزدیکتر شدن به هم و جهان خارج استفاده کنیم، و اصول دموکراسی و حقوق بشر را در زندگی روزمره خود اجرا کنیم.

لادن بازرگان
اکتبر ۲۰۱۲

حسن حسام

به کجا می رویم؟

برمتن سند سازی سایت زیر مجموعه ی هیئت اجرایی راه کارگر

من در تاریخ بیست و دوم سپتامبر در شب یادمان قتل عام شدگان دهه شصت در استکهلم، شرکت کردم و سخن گفتم. و در پایان گفتارم اشاره داشته ام به زلالی یعنی شفافیت اقدامات و منابع مالی ایران تریبونال و نقد تهمت زنان و منتقدانی که مرعشان هم چنان یک پا دارد! (برای آشنایی با گفتار من می توانید به لینک شماره یک رجوع کنید)

در تاریخ شش اکتبر سایت خبری جنبش خرداد وابسته به منشعبین از سازمان کارگران

انقلابی ایران (راه کارگر) که با نام «هیئت اجرایی راه کارگر» فعالیت می کنند، مطلبی منتشر کرده است، زیر عنوان «در حاشیه سخنرانی حسن حسام در استکهلم».

در این حاشیه نویسی به خاطر همکاری آقای پیام اخوان و یکی دو نومحافظه کار، نه تنها

بر وابستگی ایران تریبونال به امپریالیسم جهانی و... پا فشاری شده، که برای من هم پرونده سازی شده است!

هر چند من به صراحت تاکید می کنم که سازمان دهندگان و خود پروژه «ایران تریبونال» را تایید و از آن حمایت می کنم؛ اما بحث تفصیلی مربوط به آن را به وقت دیگری واگذار می کنم. بحثی که جوهری مختلف دارد و چند و چون آن باید با مسئولیت بررسی شود. در این جا اما وجه دیگر عملکرد منشعبین ما مورد بحث است: «پرونده سازی ژدا نفی». پرونده سازی علیه من و همان طور که قلمزن مذکور آورده است «هم فکرا نم» یعنی رفقای تا دیروز خود «هیئت اجرایی راه کارگر». کسانی که با هم «راه کارگر» را بنا نهادند، بالنده اش کردند و برای پیش بُرد آرمان های شریفش تا پای جان مایه گذاشته و می گذارند! در این جا لازم است تاکید کنم که اولاً، حتی اگر سند سازی و مسائل بعد آن که در زیر خواهد آمد هم نبود، خود نوشته به اندازه کافی حیرت آور و مضمّن کننده است. ثانیاً، اگر قلمزن نوشته «در حاشیه سخنرانی حسن...» مدعی شود که نوشته، حسن حسام را هدف قرار نداده و یا او را در شمار کسانی که بوی کباب شنیده اند قرار نداده است، الصاق عکس مربوط به نشست برگزار شده در پارلمان فرانسه به مطلب مذکور، حتی بدون اسناد دیگر کافی ست تا این مدعا بی پایه شود.

اما روند و جهت گیری این پرونده سازی و سند سازی :

در ابتدا مطلب «در حاشیه سخنرانی حسن حسام...» همزمان در پیشانی. سایت «هیئت

اجرایی» و «سایت خبری راه کارگر» مربوط به هیئت اجرایی انعکاس یافت. چند ساعت بعد در همان سایت ها عکسی از یک نشست (که من در آن دیده می شوم) در کنار مطلب مذکور زیر عنوان (برگزاری سمینار بین المللی در باره ایران در پارلمان فرانسه) به نوشته اضافه شد، و سرانجام آرایش مطلب در هر سه سایت «هیئت اجرایی راه کارگر» به صورت زیر «تحول!!!» پیدا کرده است:

پایین مطلب «در حاشیه...» زیر عنوان «فاکت ها از «زلالی» سخن می گویند»، مطالب زیر را اضافه کرده اند:

- گزارش العربیه به تاریخ چهارده سپتامبر 2012

- تکذیب و اصلاح خبر آشفته العربیه توسط رفیق هدایت سلطان زاده

- مصاحبه دبیر اول حزب دموکرات کردستان ایران در تاریخ پنجم آوریل 2012

- سه اظهار نظر متفاوت توسط فردی بنام سیروس ضیا (لینک شماره دو)

یک یا دو روز بعد، مطلب از ستون اصلی سایت هیئت اجرایی راه کارگر برداشته شده و در ستون «گزیده مقالات رسیده از دیگر رسانه ها» منتقل شده است. و همزمان کلیه این «اسناد» به سایت ها و وبلاگ ها و فیسبوک ها ارسال شده است.

هیئت اجرایی راه کارگر که پشت سایت دست ساز خودش پنهان و آشکار شده، چکیده حرفش این است که «دفاع» حسن حسام از ایران تریبونال به خاطر این است که وی: بوی کباب شنیده، پشت توده های کار و زحمت را خالی کرده، قدرت و امکانات عظیم مالی امپریالیستی به وسوسه اش انداخته و زانوان او را سست کرده است و دارد درکنار کسانی که خواهان ایجاد منطقه پرواز ممنوع در کردستان اند، در کنگره آمریکا و پارلمان فرانسه عرض حال می نویسد!!!

اسناد مورد ادعای «هیئت اجرایی» راه کارگر یعنی هم تشکیلاتی های سابق من، هم همین چیزهایی هست که روایت کردم و لینک آن ها را برای آندسته از خوانندگانی که آن را ندیده اند در این جا ضمیمه می کنم.

قیل از اظهار نظر در باره این اتهامات، ببینیم مواد اولیه این پرونده سازی ها چه بوده است.

الف: من نه تنها در هیچ جلسه ی کنگره آمریکا شرکت نکرده ام، حتی هیچ رسانه آمریکایی هم با من گفتگو نکرده است! هر چند گفتگو با رسانه های امپریالیستی را - اگر بدون تزلزل از مواضع انقلابی مان حرکت کنیم و تنها و تنها امر انقلاب و منافع طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را در نظر داشته باشیم - سازش با امپریالیسم و تسلیم طلبی نمی دانم.

ب: راه کارگر مدت ها پیش از انشعاب «هیئت اجرایی» از ما، بعد از «تعلیق» مناسبات رسمی با حزب دموکرات کردستان ایران بخاطر تبریک دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران به انتخاب جورج دابلیو بوش؛ همواره در سال گردهای ترور دکتر قاسملو و دکتر شرفکندی در پرلاشز حاضر می شد و می شود و در اعتراض به تروریسم دولتی جمهوری اسلامی بر مزار مقتولین گل می گذاشت و می گذارد. این امر نه تنها مورد اعتراض تشکیلات - چه قبل از انشعاب و چه بعد از انشعاب - قرار نمی گرفت که بر عکس یک سنت تایید شده بوده و هست و ربطی به مناسبات رسمی سیاسی ما با حزب دموکرات نداشته و ندارد. (متن دعوت نامه اخیر در پایان مطلب آمده است. شماره چهار)

ج: همین طور که در لینک پیوست (لینک شماره سه) ملاحظه می شود من و «هم فکرانم» در نشست تحت عنوان «جامعه امروز ایران و مسئله خلق های غیرفارس» از طرف حزب دموکرات و انستیتو کرد به مناسبت «بیستمین سالگرد زنده یاد دکتر سعید شرفکندی و یارانش» دعوت شده بودیم، نه «سمینار بین المللی در باره ایران در پارلمان فرانسه» و نه بر اساس داعیه کاملاً ساختگی العربیه، حول موضوع «ایران در بستر قیام های بهار عربی» و «مسأله ملیت های ایرانی»!

اما در این نشست ما در بخش دوم سالن، قسمت خروجی نشسته بودیم! ومحل سالن هم نه سالن های اصلی پارلمان فرانسه، که در طبقه سوم زیرزمین بود که معمولاً در اختیار جریان های جهان سومی قرار می گیرد. و برای آن که خیال متظاهران به پوشیدن دستکش «سفید» را حث شود، آب و دانه ای هم در کار نبود!

در این نشست همه مدعوین شنونده بودند هر چند، چند نفری هم در پاسخ و پرسش شرکت کردند. جو شونیستی حاکم بر سخنان برخی از سخنرانان البته فضا را برای من و «همفکرانم» سنگین کرده بود.

پس معلوم می شود که حسن و حسین هر دو برادران مغلوبه نیستند!!!

د: مضحک ترین بخش این «سند سازی» چسباندن ترجمه مصاحبه دبیر اول حزب دموکرات کردستان ایران پنج ماه قبل از برگزاری کنفرانس یاد شده است؛ بدون این که کوچک ترین ربطی به گفتار من در استکهلم و یا شرکت من در سمینار مذکور داشته باشد!

و سرانجام این که، اگر سند سازی های ناشی از بی اخلاقی محض نبود، شخصاً اهمیتی به حاشیه نویسی گفتارم در سایت زیر مجموعه ی «هیئت اجرایی راه کارگر» نمی دادم. وقتی خود هیئت اجرا ئی منشعب از ما، در اعلامیه رسمی شان مربوط به ایران تریبونال، کمیته مرکزی راه کارگر را با بی اخلاقی تمام و به ناروا موافق تحریم های امپریالیستی، مدافع جنگ و همدست امپریالیست ها معرفی می کند؛ از حاشیه نویسی هیئت اجرایی راه

کارگر چه انتظاری باید داشت؟ تنها نکته تازه ای که هیئت اجرایی راه کارگر از زبان حاشیه نویس اش بیان داشته همانا تاکید بر توبه کاری و توابیت و ندامت است!!!

حاشیه نویس هیئت اجرایی راه کارگر ناصحانه به من می گوید «کسانی مثل حسام که عمری را در راه مبارزه برای آزادی، عدالت و سوسیالیسم سپری کرده اند، هنوز فرصت آن را دارند تا خطاهای فاحش خود را جبران کرده و شجاعانه در صف مبارزان سوسیالیسم و آزادی قرار داشته باشند. به امید آن روز»

یعنی اسناد افشاگرانه منتشر شده در سایت جنبش خرداد، سایت زیر مجموعه ی هیئت اجرایی راه کارگر، همدستی مرا با امپریالیسم و پشت کردن مرا به سوسیالیسم اعلام و سپس راه توبه و توابیت و ندامت را به من نشان می دهد !!!

آیا به این می گویند راه حل کمونیستی یا راه حل رژیم جمهوری اسلامی؟!!!

البته برای من و همه آن ها که زندگی ام را دنبال کرده اند، این اتهامات چنان نازل و غیر جدی است مانند آن است که آشفته حالی بیاید، روز روشن را شام تیره بنامد! امروزه کسی برای این فحش نامه ها پشیزی ارزش قائل نیست. همین طور مرا با رجاله های سیاسی، پادوهای معطوف به قدرت و شاگردان سخت کوش مکتب « بریا » ها و « ژدا نف » ها کاری نیست. اما وقتی که دوست خنجر از پشت می زند و برای در هم شکستن و خراب کردن رفیق چهل ساله خود با بی انصافی و بی اخلاقی تمام شیوه « برنامه هویت » سازان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را گزین می کند؛ زخم، کاری می شود! و هر اسم از فردایی است که قدرت، انسانیت انسان آرمان خواه را به نابودی بکشاند!

رفقای هنوز هم گرامی در سازمان هیئت اجرایی راه کارگر!

با این شیوه های ویرانگر و تقلید از شیوه پرونده سازی ارتجاع حاکم و سلف آن، با خراب کردن رفقای تا دیروز متحد خود، نمی توان علیه تجاوز امپریالیستی نیرو بسیج کرد. نمی توان علیه ارتجاع داخلی و خارجی جنگید. نمی توان اکثریت اهالی، اکثریت اردوی کار و زحمت را از انسانیت عمیق سوسیالیستی مطمئن کرد، نمی توان برای استقرار سوسیالیسم از همین امروز مبارزه کرد. آری رفقا با این شیوه ها اومانیزم مارکسیستی را نه تنها نمی توان به جهان اثبات کرد، که نمی توان عاشق بود و برای دنیایی بهتر، دنیایی دیگر و دنیایی انسانی تر جنگید.

صد سبد سخن در سینه دارم پر از درد اما، فعلا همان به که لب فرو بندم و خاموشی برگزینم.

حسین حسام

پاریس، 14 اکتبر 2012

یک <http://www.rahekaregar.com/maghalat/2012/09/30/hassan.htm>

دو <http://www.rahekargar.net/browsf.php?cId=1063&Id=448&pgn=>

سه <http://rahekargar.wordpress.com/2012/09/21/99793/>

چهار- دعوت نامه حزب دموکرات ایران :

کاک حسن عزیز

با عرض سلام و ارادت

روز جمعه ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۲ از ساعت ۱۴ تا ۱۹ بعد از ظهر کنفرانسی تحت عنوان: «جامعه‌ی امروز ایران و مسئله‌ی خلقهای غیر فارس»، با همکاری انستیتو کرد در گرامیداشت بیستمین سالگرد زنده یاد دکتر شرفکندی و یارانش در یکی از تالارهای پارلمان فرانسه برگزار میگردد.

محل برگزاری کنفرانس:

Salle Victor Hugo

rue de l'Université ,101

Paris 75007

Métro : Ligne 13, station : Invalides

ورود به سالن کنفرانس از ساعت ۱۳/۳۰ شروع خواهد شد.

در ضمن، روز یکشنبه ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۲ مراسمی در قبرستان پرلاشز خواهیم داشت. ساعت ۱۳/۴۵ در جلو درب اصلی پرلاشز واقع در بولوار منیلمونتان **Boulevard Menilmontant** گرد آمده و در ساعت ۱۴ بطرف آرامگاه شهدا حرکت خواهیم کرد.

قربانت،

خسرو عبداللهی

اطلاعیه هفتگی حامیان مادران عزادار ایران در لوس آنجلس



Lawdan Bazargan

از دهم اکتبر سال ۲۰۱۱ تا به امروز ۴۸۸ نفر اعدام شدند و ۳۳۳ تن محکوم به اعدام. بر اساس گزارش نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران از دهم اکتبر سال ۲۰۱۱ تا به امروز ۴۸۸ نفر که تحت اتهامهای مختلف از سوی دستگاه قضایی به اعدام محکوم شده بودند در زندانهای مختلف کشور و یا در ملاء عام اعدام شدند و در طی همین بازه زمانی دستگاه قضایی ۳۳۳ تن دیگر را به اعدام محکوم کرده است. طبق این گزارش ۱۲٪ اجرای احکام اعدام (۵۷ تن) در انتظار عمومی انجام پذیرفته که نسبت به سال گذشته ۱۹٪ افزایش داشته است و در بررسی کلی آمار اجرای حکم اعدام، نسبت به سال گذشته ۱۱٪ افزایش مشاهده می‌شود. این در حالی است که به دلیل عدم اجازه دولت ایران به فعالیت آزاد رسانه‌ها و فعالان حقوق بشری آمار دقیقی از اجرا و صدور حکم اعدام در ایران در دست نیست و گزارش مذکور تنها شامل مجموع گزارشات است که رسانه‌های دولتی آنرا اعلام کرده و یا با تلاش مدافعان حقوق بشری به صورت غیر رسمی اعلام شده است.

اعدام، قتل عمد دولتی و لکه‌نگی بر دامن بشریت است! اعدام یعنی قتل سازمان یافته و خون‌سردانه توسط حاکمان در جهت ایجاد وحشت در میان مردم. ما حامیان مادران عزادار ایران، این اعدام‌ها را محکوم کرده و خواهان لغو حکم اعدام، آزادی همه زندانیان سیاسی و مجازات آمران و عاملان جنایات ۳۴ سال گذشته در ایران هستیم.

ما حامیان مادران عزادار ایران در لس آنجلس، این شنبه نیز (۱۳ ماه اکتبر)، چون شنبه‌های گذشته، در محل گرد هم آئی همیشگی خود، اسکله ی شهر سانتامونیکا، تقاطع خیابان کلرادو و بلوار اوشن، از ساعت سه تا شش بعد از ظهر جمع می شویم تا با برپائی نمایشگاهی از جنایات‌های جمهوری اسلامی، نمایش فیلم‌های تظاهرات و مقاومت مردم ایران و پخش اخبار مربوط به اعدام‌های اخیر و احکام جابرانه و قرون وسطائی که بطور روزانه از طرف بی‌دادگاه‌های رژیم خونخوار جمهوری اسلامی علیه ی آزادیخواهان وطن ما صادر میشود، رهگذران را در جریان آخرین جنایات مافیای مذهبی حاکم بر ایران قرار دهیم. به امید همراهی شما!



Lawdan Bazargan

درد آقای فروزش عزیز،

دقیقا حق با شماست

با مهر،

لادن بازرگان

اشاره یی به مقاله لادن بازرگان در مورد :

"از شورای ملی تارسانه های غیر مستقل و اپوزیسیون بیمار"

به دوست عزیز لادن بازرگان :

لادن جان

در بین افراد سیاسی همیشه جمعی وجود داشته به نام ارادل و اوباش سیاسی که بالاترین آنها شارلاتانی بود به نام دکتر بقایی ، که فکر نمیکنم هج یک از ارادل و اوباش سیاسی تازه بدوران رسیده جدید بتوانند به پایه وی برسند. یکی از خصوصیات این نوع افراد این است که همیشه به دنبال درسرو یا مبارزه منفی میگردند که به وسیله آن بتوانند سری در میان سرها پیدا کرده و برای خود و نام بی ابروی خود شهرتی به دست بیاورند. در کل به نظر من این ما هستیم که نباید پا به میدان مبارزه یی بگذاریم که آنان برامان تعیین میکنند . بسیاری افراد و سازمان ها در پی کسانی هستند که بتواند از عهده این کار بر آمده و به وسیله انتقاد از آنها که یک نوع مبارزه منفی است هر چه بیشتر نام آنها را مشهور نماید. من شخصا مبارزه با چنین ارادل و اوباش تازه به دوران رسیده یی مانند حشمت رئیسی را یک نوع مبارزه منفی میدانم که وی برای به شهرت رسیدن خود لازم میداند ، برای چنین افرادی شهرت مطرح است حال منفی یا مثبت برایشان فرقی نمیکند ، همینکه یک میکرفون برای دفاع از خود در مقابلشان قرار گیرد . برای به شهرت رسیدن خود کافی میدانند. من این آدم بی سواد و اوپورتونیست را از زمان زندان شاه میشناختم و هیچ گاه شخصیت وی برام مطرح نبود و انگار اصلا وجود ندارد . تا جایی که میدانم در میان دیگر افراد سیاسی هم جایی نداشت و هم این بود که باعث حقارت و کمبود های روانی وی شد تا جایی که برای جبران آن حتی دست به دامان حکومت اسلامی شده و با شرکت در قبیله یی مانند اکثریت برای خود میخواست جایی در سیاست یافته و به شهرت رسد . و اکنون هم میبینیم دائما برای جبران کمبود های روانی خود نه تنها به داستان سرایی های سراپا دروغین در مورد خود میپردازد بلکه هر دم در کنار یک شخصیت به حساب خودش مشهور میخواهد سری در میان سرها پیدا کند تا بتواند ناپسامانیهای روانی خود را رفع نماید . ولی تا کنون ما شاهد این بوده و هستیم که این ناپسامانیها نه تنها رفع نشده بلکه هر روز بیشتر خود را در رفتارهای ناهنجار وی نشان میدهد. یکی از همین ناهنجاریهای روانی وی را من در توهین به شما شنیدم. و اگر این ایمیل خبری شما بود بدانید هرگز دنبال لاطالات وی که ناشی از سرخوردگیهای روانی است نمیروم.

لادن عزیز از طرف من میتوانی این نوشته خصوصی را اگر لازم دیدی برای دیگران به عنوان یک نظر بفرستی من اکنون این را فقط برای تو پست کردهام.

به امید پیروزی برای آزادی

مسعود فروزش راد

2012/10/7 Lawdan Bazargan <lawdanbazargan@gmail.com>

"از شورای ملی تارسانه های غیر مستقل و اپوزیسیون بیمار"

در ماه های جولای و آگوست سال ۲۰۱۲، شاهد مسابقات المپیک بودیم. بیش از ده هزار ورزشکار از دویست کشور جهان در این مسابقات شرکت کردند. ده ها هزار نفر در استادیوم های مختلف لندن از نزدیک این بازی ها را تماشا کرده، و میلیونها نفر دیگر در سراسر دنیا از طریق رادیو، تلویزیون، کامپیوتر و تلفنهای همراه این بازی ها را پی گرفتند. رسانه های بین المللی سراسر جهان در لندن حضور پیدا کرده و هر حرکت

ورزشکاران را به سراسر دنیا مخابره می کردند. هر تیمی در جدول زمانی خود به زمین وارد شده و به مصاف تیم حریف رفت. در هر رشته ورزشی، بعد از چندین مسابقه، تیم برتر انتخاب شده و مدالهای خود را، در میان شادی و تشویق هزاران تماشاچی دریافت کردند. حالا صحنه دیگری را مجسم کنید. فکر کنید که ده هزار ورزشکار، بعد از سالها تمرین به زمین مسابقه آمده و هر تیمی در گوشه ای مشغول ورزش است. هزاران تماشاچی در استادیوم و میلیونها نفر در سراسر دنیا در مقابل تلویزیونهای خود منتظر دیدن رقابت این تیمها و دیدن اینکه چه کسی برنده و یا بازنده می شود هستند، اما هیچ تیمی حاضر نیست که با تیم مقابل بازی کند. هر کسی فقط با افراد تیم خود مشغول است و از رودرویی با تیم مخالف اجتناب می کند. هر رسانه ای، به جای دادن پوشش خبری از همه تیمها، فقط یک تیم را انتخاب کرده و فقط در باره همان تیم، اعضا آن، گذشته تیم، پیروزی های قبلیشان و ... صحبت میکند. هیچ مسابقه و رقابتی در کار نیست و هر تیمی فقط از محل تمرین خود به دیگری چنگ و دندان نشان داده و خط و نشان می کشد، اما از رفتن به مصاف حریف طفره می رود. چنین مسابقه ای برای هیچکس جذاب نیست و دیر یا زود شکایت تماشاچی ها را به دنبال خواهد داشت. همه برای دیدن مسابقات وقت و انرژی گذاشته اند، تا ببینند هر تیمی چند مرده حلاج است و چه در چننه دارد. اگر تیمها با یکدیگر مسابقه ندادند، رقابت نکنند، چطور می توان تصمیم گرفت که چه تیمی بر دیگری برتری دارد؟ چطور می توان نقاط قوت و ضعف هر تیمی را دید و به چاره جویی برخاست؟

اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور دقیقاً همین حالت بیمارگونه را دارد. بیشتر گروه ها، احزاب و دسته جات، فقط حاضر به صحبت و گفت و گو با اعضا و هواداران خود هستند، و از رفتن به مصاف دیگری طفره می روند. هر یک در رسانه های یک جانبه و غیر مستقل خود، که علناً و عملاً از یک گروه و یا دسته هواداری می کنند، صحبت می کنند و اجازه نمی دهند که رسانه آنها، به مخالفان شان پوشش خبری بدهد. کسانی مانند سروش، کدیور، اشکه وری، بنی صدر و ... حاضر نیستند در مقابل حریف ظاهر شده و افکار و ایدئولوژی طرف مقابل را به چالش بکشند. اکثر هواداران "اصلاح طلبی" دوست دارند مقاله بنویسند و در سایت های هواداران خود چاپ کنند و حتی الامکان حتی قسمت "نظر و کامنت" را هم ببینند که خدایی نکرده کسی حرفی مخالف نظر آنها نگوید. همه آنها به تنهایی در رادیو ها و تلویزیون های خود مصاحبه می کنند و داد سخن می دهند، اما از شرکت در یک مناظره خودداری می کنند. کسانی هم که مستقلند و حاضر به مناظره، و بحث و گفت و گو هستند، هیچ رسانه و بلندگویی برای صحبت، و مطرح کردن نظر و اندیشه خود ندارند.

رسانه های مستقل و آزاد رکن چهارم دموکراسی هستند، که در کنار سه قوه مقننه، مجریه و قضاییه مستقل و آزاد، قرار است که تضمین کننده آزادی و دموکراسی باشند. اما رسانه های ما هیچ کدام نه مستقل هستند و نه آزاد. رسانه هایی مثل "بی بی سی"، "صدای آمریکا"، "رادیو اسرائیل"، "رادیو فردا" و ... که هزینه هایشان از طرف دولت ها پرداخت می شود، عملاً در خدمت وزارت خارجه کشور متبوع خود هستند، و خط آنها را پیش می برند، و اکثر برنامه های خود را به "اصلاح طلبان" تخصیص داده اند. این کشورها، چون ایران را لایق یک "حکومت سکولار دموکرات بر پایه اصول حقوق بشر" نمی دانند، تلاش دارند که نوع دیگری از "خلافت اسلامی" را با رنگ و لعاب جدید، "اسلام رحمانی"، "دموکراسی اسلامی"، و "اسلام محبت" به خورد ما بدهند. تلویزیون های لوس آنجلسی هم که از "پارس تی وی" و "اندیشه تی وی" گرفته تا "کانال یک" همه در اختیار سلطنت طلبها هستند. با اینکه "پارس" و "اندیشه" ژست مستقل و مردمی بودن می گیرند، در عمل ۹۰٪ برنامه هایشان به سلطنت طلبها، تعریف و تمجید از دوران پهلوی، کوبیدن مصدق و مشروطه، بدگویی از انقلاب ۵۷ و آن را شورش معرفی کردن، و کوبیدن هر مخالف شاهزاده رضا پهلوی اختصاص دارد. سایت "کلمه" در کنار سایت های هواداران حزب توده، نیرو های چپ ضد امپریالیست و غرب ستیز، و بقیه رسانه های "اصلاح طلبان" فقط اخبار و گزارشات خود آنها را پوشش می دهند و حاضر نیستند هیچ مقاله و خبری از "غیر خودی ها" در سایت های خود منتشر کنند. رسانه های "مجاهدین" نه تنها فقط اخبار دستچین شده را پخش می کنند، بلکه حتی اجازه نمیدهند بقیه رسانه ها، با اعضا و هواداران سازمان مجاهدین که به "کمپ آمریکایی لیبرتی" منتقل شده اند، تماس گرفته و با آنها مصاحبه کنند. رسانه های چپ هم که فقط با "رقفای خود" مصاحبه کرده و از پخش نظر مخالفان خود جلوگیری می کنند. یکی از معدود تلویزیون های مستقلی که من با آن برخورد کرده ام، یک تلویزیون اینترنتی بنام "میهن تی وی" (۱) است که آقای "سعید بهبهانی" صاحب آن است. آقای بهبهانی این تلویزیون را با مشکلات زیاد، و با کمکهایی که از مردم دریافت می کند، اداره کرده، و هر روز ساعت ها وقت و انرژی برای تهیه برنامه برای این تلویزیون می گذارد. او تنها کسی است که حاضر است با هر کسی، از چپ تا راست، از سلطنت طلب تا ضد سلطنت طلب، از مجاهد تا اصلاح طلب، و با بطور کلی هر کسی که حرفی برای گفتن دارد، گفت و گو کرده، و تریبون آزاد خود را به صورت رایگان، در اختیار همه قرار می دهد. آقای بهبهانی به کسی اجازه نمی دهد که "بالای منبر" برود و همیشه خطوط تلفن برنامه اش باز است، تا تماشاچیان تلویزیون بتوانند تماس گرفته، سوال های خود را از مهمانان برنامه او بپرسند. خود او هم با سوال هایی که می آید، طرف مقابل و اندیشه او را به چالش کشیده، میهمان برنامه را مجبور می کند که توضیحات کافی و دلایل مستند برای ادعاهای خود ارائه کند، که واقعا قابل تقدیر است.

در ۷ آگوست، سال ۲۰۱۲، آقای میبیدی از تلویزیون پارس از من دعوت کرد که در برنامه او شرکت کنم. (۲) وقتی که به استودیو رسیدم، متوجه شدم که برخلاف تصور من که فکر می کردم برنامه، مصاحبه ای از من در باره "کشتر زندانیان سیاسی در سال ۶۷" است، یک میزگرد سیاسی است، متشکل از "خانم الاله بقرات، آقای رضا تقی زاده، آقای شاهین نژاد و آقای حشمت الله رئیسی." با اینکه برای چنین میزگردی خودم را آماده نکرده بودم، فرصت را مغتنم شمردم که صحبت های بقیه را شنیده و من هم نظر خود را ابراز کنم. صحبت در باره تشکیل "شورای ملی" و ایجاد همگرایی در میان اپوزیسیون بود، و من، که خود و دوستانم، در پی ایجاد همگرایی در میان افراد و نیروهای مختلف سیاسی، بر پایه چهار اصل "سکولاریزم، دموکراسی، حقوق بشر، و تمامیت ارضی ایران" هستیم، از اینکه می توانستیم با عده ای دیگر، در باره چگونگی رسیدن به همگرایی وارد گفت و گو بشوم، خوشحال بودم. بعد از دور اول صحبت ها، برایم روشن شد که هر پنج نفر خواهان ایجاد نوعی اتحاد سیاسی بدور شاهزاده رضا پهلوی هستند. من نظر خودم را مطرح کرده و گفتم که "ما باید به دور افکار و اندیشه ها جمع بشویم، نه به دور افراد. ما نباید فقط خواهان سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی باشیم، بلکه باید بدیل و جانشینی نیز برای بعد از سرنگونی داشته باشیم." و توضیح دادم که پافشاری بر "چهار اصل سکولاریزم، دموکراسی، حقوق بشر، و تمامیت ارضی ایران، تضمین کننده این است که بعد از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، استبداد دیگری در کشور ما پا نگرفته، و همه تلاش ها و جان فشانی های ما را به نام خود ثبت نکنند." در جواب به آقای میبیدی که پرسید؛ "نظر شما در باره چهره های کاریزماتیک و سرمایه های ملی ما چی است؟ اگر کسی اسم و رسم دارد و شناخته شده است، آیا ما نباید از او و وجهه او استفاده کنیم؟" من جواب دادم که؛ "ما باید میزان تاثیر گذاری و وجهه افراد را بر پایه قابلیت ها و فعالیت های آنان بسنجیم، نه بر پایه اینکه آنها فرزند که هستند. چهره کاریزماتیک در پروسه عملی و بر حسب فعالیت های افراد وجود می آید، نه بر پایه اینکه پدرشان که بوده است. شما به چهره هایی که آمریکا را ساخته اند توجه کنید. پنچ، شش تن از فعالان آمریکا، بعد از به وجود آمدن آن، به نوبت رئیس جمهور شده و ۳۰ سال این کشور را رهبری کردند. همه آنها از مبارزان دوران انقلاب مردم آمریکا علیه انگلستان بودند. آنها کاریزمای خود را از مبارزاتی که بر علیه دولت فخریه انگلستان کرده و مقالاتی که نوشته بودند، به دست آورده بودند، نه بر اساس اینکه پدرشان که بوده است." در جواب به آقای "حشمت رئیسی" هم که در بخشی از

سخنان خود می گفت؛ "شما ها نمی فهمید، هرچی ما توضیح می دهیم، شما ها نمی فهمید که لیبرالیزم چی است و دموکراسی یعنی چی." پاسخ دادم؛ "آقای رئیسی، شما هفته گذشته می گفتید که ما باید از چهره های کاربزماتیک و شخص شاهزاده استفاده کنیم و این هفته صحبت از دموکراسی و لیبرالیزم می کنید. شما سیاسی نیستید بلکه سیاسی کارید، و ما هر روز منتظریم ببینیم که شما نظیر یک بند باز سیاسی از کدام طرف می افتید." و به ایشان یادآوری کردم؛ "شما که در یک اتاق پالتاکی(۳)، که کوچکترین ارزشی ندارد و همه می توانند یک اتاق مجازی در پالتاک باز کنند، نمی توانید دموکراسی را رعایت کنید و برای خودتان حقوق ویژه قائلید و خارج از نوبت حرف می زنید، و صدای بقیه را قطع می کنید، چگونه است که از لیبرالیزم و دموکراسی سخن می گوئید و به ما می گوئید که ما نمی فهمیم؟" آقای ریسی بدون اینکه پاسخگوی رفتار غیر دموکراتیک خود در پالتاک باشد و یا به پرسش من پاسخی بدهد، با مطرح کردن یک ضرب المثّل زشت، به شخص من حمله و توهین کرد، و در پایان هم گفت؛ "این خانم سطح برنامه را پایین آورده است و اگر هفته دیگر او اینجا باشد، من در این برنامه شرکت نمی کنم." آقای میبیدی، مجری برنامه، در یک حرکت کاملاً غیر حرفه ای، نه تنها جلوی فحاشی های او به من را نگرفت و به او اعتراض نکرد، بلکه در پایان از من پرسید که؛ "آیا شما می خواهید چیزی بگوئید که دل آقای رئیسی را به دست بیاورید؟" جالب اینجا است که بعد از آن هم دیگر از من، برای شرکت در برنامه های خود دعوت نکرد. معلوم نیست که سلطنت طلب هایی که در پشت القاب دهن پرکن "شورای ملی" خود را پنهان می کنند، وقتی که در یک برنامه تلویزیونی، در حالت پنج به یک، حاضر به شنیدن کوچکترین انتقادی به برنامه ها و نقشه هایشان نیستند، چگونه می خواهند "شورای ملی" ایجاد کنند، و دموکراسی برای کشور ما به ارمغان بیاورند؟ اگر آنها امروز، که قدرت و دولت در دست آنها نیست، دموکرات نیستند و اصول دموکراسی را زیر پا می گذارند، فحاشی میکنند، به تخریب منتقدین خود می پردازند، تا موضوع بحث را عوض کنند، و علاوه بر آن، همچنان از افرادی که و پاسخگوی رفتار خود نیستند، بعنوان سخنگو و سخنران دعوت می نمایند، چه تضمینی وجود دارد که در "فردای آزاد ایران" به دموکراسی پایبند باشند؟ خمینی هم در پاریس صحبت از "آزادی زنان و آزادی مارکسیست ها می کرد"، اما تا بر قدرت سوار شد، استبداد مذهبی را در کشور ما پایه گذاری کرد.

چندی پیش، آقای فروزنده، مدیر تلویزیون اندیشه، با یکی از دوستان من، آقای مجید شهبازخانی(۴)، تماس گرفته و از ایشان دعوت کرد، تا در برنامه زنده او شرکت کرده و درباره فلسفه اخلاق و اخلاقیات سیاسی صحبت کند. اما کمتر از یک ساعت بشروع برنامه، آقای فروزنده با آقای شهبازخانی تماس گرفته و گفت؛ "یک موضوع اضطراری بوجود آمده و باید مصاحبه با شما را به روز دیگری موکول کنم." موضوع اضطراری، نوشته های آقای پرویز انصاری(۵)، افسر سابق رژیم شاهنشاهی، بر علیه ساواک و پرویز ثابتی بود. آقای انصاری به گفته خودشان کسی هستند که "پروژه کودتای نوژه را کلید زده اند، و با "سیا، سازمان اطلاعاتی و جاسوسی آمریکا در ارتباط" هستند. مقالات ایشان، صرف نظر از افشاگری های خوبی که بر علیه ساواک دارد، و رشوه خواری ها و فساد در دستگاه رژیم شاهنشاهی را به تصویر می کشد، تلاشی است برای اینکه همه جنایات های ساواک را به گردن "پرویز ثابتی" انداخته و نقش "علیحضرت همایونی، بزرگ ارتشداران، شاهنشاه آریامهر" را در این جنایات ها کم رنگ کند. در حالی که نه تنها "پرویز ثابتی"، بدستور شخص محمد رضا پهلوی، به ریاست ساواک برگزیده شده بود، بلکه همه گزارشات ساواک به دست شاهنشاه رسیده و اعدامها، بعد از تصویب و امضای او صورت می گرفت. جالب اینجا است که با اینکه آقای انصاری این نوشته ها را جهت کمک به وجهه "علیحضرت" نوشته است، اما افشاگری های ضمنی او، خشم عده ای از ساواکی ها را برانگیخته و بین "جان نثاران شاهنشاه آریامهر" دعوایی برپا شده و هر یک از "شرفیابی" به حضور "شاهنشاه"، "است بوسی ایشان"، "تعظیم و تکریم"، و اینکه داستان آنها حقیقی تر از داستان های دیگران است، داد سخن داده اند. معلوم نیست که مشکل کشور ما، دعوی بین ساواکی ها و اینکه چه کسی بیشتر دم می جنبانده و تملق شاه را می گفته است، یا اینکه بی اخلاقی هایی که در جامعه ما وجود آمده است؟ مشکل ما بی گناهی شاه در دستگیری، شکنجه و کشتار مخالفان خود است، یا در نفس عمل که بغایت غیر اخلاقی است؟ آیا شرفیابی به حضور شاهنشاه و دست بوسی ایشان کار خوبی بوده، اما چاپلوسی کردن از خامنه ای و بوسیدن دست او کار خوبی نیست، یا هر دوی اینها خلاف اخلاقیات و کرامت انسانی است؟ جالب اینجا است که بعد از گذشت چندین هفته، هنوز آقای فروزنده مصاحبه خود با آقای شهبازخانی را، که یک لیبرال دموکرات مستقل است، در باره اخلاق از دیدگاه فلسفی انجام نداده و درگیر "شورای ملی" و "خانثانی است که از امضای منشوران" خودداری کرده اند. آقای فروزنده با خلف و عده، نشان دادند که خود به اخلاقیات پایبندی ندارند، و بر عکس آنچه که ادعا می کنند، مستقل نیستند و به نیروهای سلطنت طلب و هواداران شاهزاده رضا پهلوی وابسته می باشند. با وجود اینکه آقای فروزنده بیننده گان برنامه خود را از شنیدن صحبت های آقای شهبازخانی محروم کرد، و در برنامه همصدایی خود، به جای پخش نظر و صدای همه افراد و گروه ها، فقط صدای ناهنجار و گوش خراش هواداران شاهزاده را پخش می کند، آقای حجازی از "پرشین رادیو" و آقای بهبهانی از "میهن تی وی" با ایشان، در باره فلسفه اخلاق، و اینکه چرا رعایت اخلاقیات سیاسی، موجب همگرایی و همصدایی شده و تضمین کننده شکست جمهوری اسلامی است، صحبت کرده، و صدا و نظرات او را به گوش شنونده گان و بیننده گان برنامه های خود رساندند.

آقای "علیرضا تقفی" مدیر سایت "ایران پرس نیوز" در مصاحبه ۲۷ سپتامبر، ۲۰۱۲ خود، با آقای حجازی در "پرشین رادیو" گفت؛ "دموکراسی یک شبه به دست نمی آید. شما به فرانسه نگاه کنید، دموکراسی آنها سالها است که پویا است و در حال تکامل است و از آنچه که در روز اول بوده خیلی فرق کرده است. ما هم باید در "شورای ملی" شرکت کنیم و انتقادات خود به منشور آن را اعلام کرده و به بهبود آن کمک کنیم." جالب اینجا است که از بعد از صحبت های من در برنامه آقای میبیدی، سایت "ایران پرس نیوز" دیگر مقالات من را که کوچکترین ارتباطی هم به شورای ملی و یا شاهزاده نداشت، و صرفاً مسائل حقوق بشری است، منتشر نمی کند. اگر ایشان و بقیه هواداران "شورای ملی" واقعا باور دارند که ما باید با هم وارد گفت و گو بشویم، چرا زمینه چنین کاری را فراهم نمی کنند؟ چرا اجازه نمی دهند که افرادی که با این منشور مخالفند، در رسانه های آنها علت مخالفت خود را ذکر کرده و وارد گفت و گوی سازنده بشوند؟

من به آقای شجره، صاحب تلویزیون پارس، و آقای فروزنده، مدیر تلویزیون اندیشه پیشنهاد تهیه و اجرای یک برنامه یک ساعته(۶) را دادم، به هر دوی آنها گفتم، که مایلم برنامه ای در باره مسائل زیر بسازم؛ "حقوق بشر چیست، تاریخچه پیدایش منشور جهانی حقوق بشر و بررسی اصول آن، نقش حقوق بشر در قوانین اساسی. چرا منشور حقوق بشر سازمان ملل ضمانت اجرایی پیدا نکرده و برای اجرایی شدن آن چه باید کرد؟ تاریخچه و روند نقض حقوق بشر در ایران. برای گسترش و بسط اصول جهانی حقوق بشر چه باید کرد. فلسفه لیبرالیزم، آزادی بیان و حقوق فردی در لیبرالیزم، تحولات و رابطه لیبرالیزم و دموکراسی و خواص یک حکومت لیبرال. سکولاریزم فلسفی و سکولاریزم سیاسی، تفاوت سکولاریزم با دین ستیزی، سکولار کیست، کسانی که خود را روشنفکر دینی می نامند، چه می گویند و چه می خواهند؟ تعریف دموکراسی از نظر علوم سیاسی، رابطه دموکراسی و نهادهای دموکراتیک. چگونه میتوان در ایران به دموکراسی رسید؟ آیا با اصلاحات در حکومتها دینی و در جمهوری اسلامی میتوان به دموکراسی رسید؟ تعریف اخلاق از نظر فلسفی، مکاتب فلسفه اخلاق، تفاوت اخلاق در فلسفه با اخلاق در باورهای دینی. چرا رعایت اخلاقیات سیاسی در رسیدن به همگرایی سیاسی لازم است و چگونه به ما کمک می کند. عوامل بازدارنده همگرایی. چگونه با همگرایی می توان رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. برپایه چه اصولی می توان به همگرایی رسید. تعریف منافع ملی و تاریخچه سیاسی آن. نگرشهای فلسفه سیاسی در زمینه منافع ملی. چه نظامهای سیاسی ای می توانند از منافع ملی حمایت نمایند. منافع ملی و حقوق بشر. و مسائل روز ایران مانند "تفکیک

جنسیتی، مشکلات تحصیلی، مبانی مبارزه، راهکارهای سیاسی و... صحبت کنم." دوستانی دارم که حاضر شده بودند در ساختن این برنامه ها به من یاری داده و کمک کنند که کار متفاوتی عرضه کنیم. همه از گذشته صحبت می کنند و نقشه ای برای آینده ندارند. ما می خواستیم که نظر خود را در باره اینکه "چه باید کرد و چگونه میتوان با این رژیم فاشیستی مذهبی مقابله کرد" مطرح کنیم. اما هر دوی آنها گفتند که برنامه هایشان پر است و نمیتوانند وقتی در اختیار من بگذارند. البته اگر من قادر به پرداخت هزینه بودم، هر دوی آنها حاضر بودند که به من برنامه بفرشند! وقتی که پای حرف در میان است همه می گویند که "مگر اینکه زنان ایرانی ما را نجات بدهند، مگر اینکه جوانان ایرانی به داد ما برسند." اما وقتی که من، که هم زن هستم و هم به نسبت سنی، از همه برنامه سازان سیاسی تلویزیون های لوس آنجلسی جوانتر هستم، به صورت کتبی، پیشنهاد ساخت و اجرای یک برنامه مستقل و رایگان را میدهم "هیچکدامشان حاضر نمی شوند که امکانات خود را در اختیار من بگذارند، تنها به این دلیل که مستقل هستم و حاضر به مجیز گویی از شاهزاده آنان و نظام سلطنتی نیستم.

وقتی که شما به تماشای رسانه های مستقل، در کشورهای آزاد می نشینید، می بینید که برنامه های آنها از یک بالانس خوبی برخوردار است، و منعکس کننده همه افکار و نظریات است، نه اینکه یک سویه باشد. اما متأسفانه رسانه های ما نه مستقلند و نه آزاد. هیچ فرقی بین رسانه های لوس آنجلسی، رسانه های اصلاح طلبان، چپی ها و غیره، با رسانه های جمهوری اسلامی وجود ندارد. رسانه های جمهوری اسلامی هم با پخش گزینشی اخبار، سانسور، و منتشر نکردن نظرات مخالف، جلوی آزادی بیان را که اصل نوزدهم قوانین حقوق بشر است، را گرفته اند. متأسفانه با وجود رژیم جمهوری اسلامی در ایران کشورمان، سه رکن دموکراسی که قوه مقننه، مجریه و قضائیه است، در دست دشمنان ما است، حداقل تلاش کنیم که رکن چهارم دموکراسی را، که رسانه های مستقل و آزاد است، ایجاد کرده و به بسط و نشر دموکراسی کمک کنیم. همانگونه که مسابقات المپیک، بدون دادن پوشش خبری به همه ورزشکاران جذابتی ندارد، تا وقتی که همه افراد و اقشار جامعه نتوانند آزادانه حرف خود را بزنند و با یکدیگر وارد بحث و گفت و گو بشوند، ما به آزادی و دموکراسی نخواهیم رسید. هر مسابقه ورزشی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی احتیاج به پخش اخبار خود و آگاه کردن افکار عمومی دارد. تا وقتی که رسانه های خارج از کشور، مستقل و آزاد نشوند، جمهوری اسلامی برجا خواهد ماند و یا در بهترین حالت، با نوع دیگری از حکومت دینی تعویض خواهد شد. رسانه های ما باید، از آموزه های "ولتر" فیلسوف قرن هفدهم، پیروی کرده و جمله معروف او "من با عقیده تو مخالفم، ولی حاضرم جانم را بدهم، تا تو عقیده خود را بیان کنی" را در دستور کار خود قرار بدهند.

به امید آن روز،
لادن بازرگان

lawdanbazargan@gmail.com

پانویسها:

۱. <http://www.mihantv.com/>

۲. <http://www.youtube.com/watch?v=a5nRzzP6JSc>

۳. پالتاک یک "اتاق گفت و گوی مجازی" است که می توان در آن با دوستان خود با گفت و گو و یا ارسال پیامک ربات برقرار کرد. عضو شدن در آن مجانی است و هزاران نفر از سراسر دنیا در آن عضو هستند. برای عضو شدن و یا اطلاعات بیشتر به سایت آنها در لینک زیر بروید.

۴. <http://www.paltalk.com/>

۵. <http://hipcat.wordpress.com/about/>

۶. مقاله آقای مجید انصاری

۷. <http://www.jminews.com/news/fa/?mi=15&ni=7425>

۸. پیشنهاد ۱۳ هفته برنامه سیاسی و حقوق بشری از تلویزیون

نام برنامه: دیدگاه

تهیه کننده و مجری برنامه: لادن بازرگان

نوع برنامه: سیاسی و اجتماعی

مدت برنامه: ۵۵ دقیقه

زمان پخش و بازپخش:

محتوای برنامه:

برنامه های دیدگاه به منظور بررسی و گفت و گو در زمینه مفاهیم و کاربردهای حقوق بشر، دموکراسی، سکولاریزم، لیبرالیسم، اخلاق سیاسی، همگرایی سیاسی و منافع ملی تهیه و به جامعه ایرانیان ساکن در داخل و خارج از ایران ارائه میگردد.

فرمت برنامه: هر برنامه شامل ۲ بخش میباشد. در بخش نخست، پس از ارائه مقدمه ای حدود ۵ دقیقه درباره موضوع برنامه، مجری برنامه به گفت و گوی کارشناسانه به مدت حدود ۳۰ دقیقه با یکی از میهمانان برنامه میپردازد. این بخش از برنامه بیشتر جنبه روشنفکری دارد و موضوع بیشتر از لحاظ فکری ارائه میگردد. در بخش دوم، به پرسش شنوندگان پاسخ داده خواهد شد و یکی از مسائل روز مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

حقوق بشر:

. حقوق بشر چیست، تاریخچه پیدایش منشور جهانی حقوق بشر و بررسی اصول آن.

نقش حقوق بشر در قوانین اساسی.

چرا منشور حقوق بشر سازمان ملل ضمانت اجرایی پیدا نکرده و برای اجرایی شدن آن چه باید کرد؟

. تاریخچه و روند نقض حقوق بشر در ایران.

. گزارشی از وضعیت حقوق بشر.

. برای گسترش و بسط اصول جهانی حقوق بشر چه باید کرد.

لیبرالیسم (آزادی خواهی):

فلسفه لیبرالیسم.

حقوق بشر و لیبرالیسم.

آزادی بیان در لیبرالیزم.
حقوق فردی در لیبرالیزم.
تحولات لیبرالیزم.
رابطه لیبرالیزم و دموکراسی.
خواص یک حکومت لیبرال دموکرا چیست.

اخلاق سیاسی:

. تعریف اخلاق از نظر فلسفی.
مکاتب فلسفه اخلاق .
تفاوت اخلاق در فلسفه با اخلاق در باورهای دینی.
چرا رعایت اخلاقیات سیاسی در رسیدن به همگرایی سیاسی لازم است و چگونه به ما کمک می کند.

سکولاریزم:

سکولاریزم فلسفی و سکولاریزم سیاسی.
تفاوت سکولاریزم با دین ستیزی.
سکولار کیست.
کسانی که خود را روشنفکر دینی می نامند، چه می گویند و چه می خواهند

دموکراسی:

تعریف دموکراسی از نظر علوم سیاسی.
رابطه دموکراسی و نهادهای دموکراتیک.
چگونه میتوانیم در ایران به دموکراسی رسید.
آیا با اصلاحات در حکومتهای دینی و در جمهوری اسلامی میتوان به دموکراسی رسید؟

همگرایی سیاسی

عوامل بازدارنده همگرایی.
چگونه با همگرایی می توان رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد.
برپایه چه اصولی می توان به همگرایی رسید.

منافع ملی

تعریف منافع ملی و تاریخچه سیاسی آن.
نگرشهای فلسفه سیاسی در زمینه منافع ملی.
روابط ملل و منافع ملی.
چه نظامهای سیاسی میتوانند از منافع ملی حمایت را نمایند.
منافع ملی و حقوق بشر.

آخرین بروز رسانی های تارنمای اینترنتی امید ۵۷

گزارشات تصوی

مراسم تشییع جنازه وحشتناک در تبت (+18)

http://blog.omid57.com/2012/10/blog-post_13.html

لامپ هایی به شکل قطره و شیر آب

http://blog.omid57.com/2012/10/blog-post_12.html

تصاویر زنان خیابانی در تهران

http://blog.omid57.com/2012/10/blog-post_11.html

مراحل ساخت بزرگترین سکه طلای جهان

http://blog.omid57.com/2012/10/blog-post_10.html

زیباترین ایستگاه های متروی جهان

http://blog.omid57.com/2012/10/blog-post_9.html

آسمان خراش های موریانه ها

http://blog.omid57.com/2012/10/blog-post_8.html

بافت فرسوده تهران

http://blog.omid57.com/2012/10/blog-post_7.html

کمر کشتی یونانی در کیش شکست

http://blog.omid57.com/2012/10/blog-post_6.html

پرده برداری از طرح اولین هتل فضایی در روسیه

http://blog.omid57.com/2012/10/blog-post_5.html

تمام قطعات یک اتوموبیل در یک نگاه و به صورت جداگانه در کنار هم

http://blog.omid57.com/2012/10/blog-post_4.html

ویدیوهای جالب

فیلم سینمایی عیار 14 (کامل)

<http://video.omid57.com/2012/10/14.html>

تصاویری از برخورد خشن در مدارس ایران

http://video.omid57.com/2012/10/blog-post_3294.html

فیلم سینمایی تهادوبارزندگی میکنیم

http://video.omid57.com/2012/10/blog-post_13.html

فکاهی مربوط به مردن خمینی

http://video.omid57.com/2012/10/blog-post_4809.html

فیلم سینمایی یخ در بهشت (کامل)

http://video.omid57.com/2012/10/blog-post_12.html

لیست جنایتکاران جمهوری اسلامی

http://video.omid57.com/2012/10/blog-post_6085.html

مکزیک فارسی مثل ایرانی حرف می زنه

http://video.omid57.com/2012/10/blog-post_4286.html

فیلم سینمایی مقلد شیطان

http://video.omid57.com/2012/10/blog-post_9.html

سواد مسئولین در جمهوری اسلامی

http://video.omid57.com/2012/10/blog-post_8201.html

فیلم سینمایی به همین سادگی ۱۳۸۶ کارگردان رضامیرکریمی

http://video.omid57.com/2012/10/blog-post_8.html

شعر و ادبیات

شعر ایران و فناوری از آثار دکتر مصطفی بادکوبه ای

http://sher.omid57.com/2012/10/blog-post_13.html

شعر زیبای ... می توان

http://sher.omid57.com/2012/10/blog-post_12.html

یادی از فرهاد

http://sher.omid57.com/2012/10/blog-post_11.html

داستان کوتاه و آموزنده موش های شناگری که غرق شدند

http://sher.omid57.com/2012/10/blog-post_10.html

پارانه ها می رسد

http://sher.omid57.com/2012/10/blog-post_9.html

شعر من اینجا ریشه در خاکم از فریدون مشیری

http://sher.omid57.com/2012/10/blog-post_8.html

داستان کوتاه و آموزنده از آزمایش روی سگها

http://sher.omid57.com/2012/10/blog-post_7.html

شعر شقایق از شاعری ناشناس

http://sher.omid57.com/2012/10/blog-post_6.html

سرود پیوستن از خسرو گلسترخی

http://sher.omid57.com/2012/10/blog-post_5.html

داستان کوتاه و آموزنده میمون هایی که «ترسیدن» را یاد گرفتند

http://sher.omid57.com/2012/10/blog-post_4.html

نرم افزارها

Viber نرم افزاری برای ارتباط رایگان بین تلفنهای همراه

<http://software.omid57.com/2012/10/viber.html>

شمارش معکوس تا نوروز

<http://software.omid57.com/2012/09/nouruz.html>

K-Lite Codec Pack برنامه ای برای نمایش تمام فایل های صوتی و تصویری

<http://software.omid57.com/2012/09/k-lite-codec-pack.html>

اسکایپ نرم افزاری برای تماس رایگان

http://software.omid57.com/2012/09/blog-post_3.html

تولبار ویژه امید ۵۷

<http://software.omid57.com/2012/09/blog-post.html>

virastyar نرم افزاری برای تمامی پارسی زبانان

<http://virastyar.html/08/2012/http://software.omid57.com>

quirco برنامه ای آنلاین برای طراحی آیکون ios

<http://software.omid57.com/2012/08/quirco-ios.html>

نرم افزار پارسی parsquran برای بررسی دقیق قرآن

parsquran.html/08/2012/http://software.omid57.com

نرم افزار کاربردی برای طراحی فایل های css

<http://software.omid57.com/2012/08/css.html>

نرم افزار چهره نگاری آنلاین بدون نیاز به نصب
http://software.omid57.com/2012/08/blog-post_23.html

دست نوشته ها

نقد و بررسی شورای ملی ایران
http://omid.omid57.com/2012/10/blog-post_3.html

حرفهای خودمانی
<http://omid.omid57.com/2012/10/blog-post.html>

ابراز خرسندی از اعتراض به فیلم توهین آمیز
http://omid.omid57.com/2012/09/blog-post_16.html

پاسخ امید جمشیدی به فراخوان رضا پهلوی برای همبستگی
<http://omid.omid57.com/2012/09/blog-post.html>

تفاوتهای جنبش کارگری و جنبش چپ و کمونیست
http://omid.omid57.com/2012/08/blog-post_31.html

چگونگی اعتراض در پنج روز اجلاس جنبش عدم تعهد در تهران
http://omid.omid57.com/2012/08/blog-post_23.html

مجاهدین خلق و نقش آن در پس از سرنگونی جمهوری اسلامی
http://omid.omid57.com/2012/08/blog-post_20.html

پیامی متفاوت از امید جمشیدی برای زلزله زدگان آذربایجان
http://omid.omid57.com/2012/08/blog-post_13.html

حمله نظامی به ایران و آنچه باید بدانید
http://omid.omid57.com/2012/08/blog-post_7.html

اسلام و توهین به شعور انسانی
<http://omid.omid57.com/2012/08/blog-post.html>

آخرین اخبار

<http://akhbar.omid57.com/>

www.Omid57.com

<http://www.facebook.com/omid57>

<http://www.youtube.com/Omid57tv>

info@omid57.com

001-(818)-714-0717

فیلمی از فاتح آکین کارگردان ترک تبار مقیم آلمان

http://www.jjdl.com/fa/index-06-id=1903:2012-10-13-09&article=view&php?option=com_content.http://www.jjdl.com/fa/indexItemid=150&04-15-catid=89:2011-09-21-01&36

nahid jafarpour

انتشار گزارش احمد شهید

http://www.jjdl.com/fa/index-24-id=1901:2012-10-12-09&article=view&php?option=com_content.http://www.jjdl.com/fa/indexItemid=165&05-04-catid=112:2012-01-30-21&29

siamak 208

http://www.youtube.com/watch?v=SNQjj4ZYOS8&list=WL5HeXa1Nod2tJe0YjGRnFJtBMsFTIOOyz&feature=mh_lolz

با درود و خسته نباشی

لطفن از لینک زیر دیدن کنید

<http://www.youtube.com/watch?v=u9f4PSVkUEw>

تا دیدار

جعفر

مشاطه گری های علی میر فطروس، حسن رجب نژاد

<http://my.gooya.com/permalink/4170.html>

Hypocrisy !!!

Serzh Arakeli

Iran is the danger to world peace???? 🤔

COUNTRIES ATTACKED BY BOMBING, SABOTAGE OR ATTEMPTED GOVERNMENT OVERTHROW SINCE WORLD WAR TWO

IRAN

USA

China 1945-46
Syria 1949
Korea 1950-53
China 1950-53
Iran 1953
Guatemala 1954
Tibet 1955-70s
Indonesia 1958
Cuba 1959
Democratic Republic of the Congo 1960-65
Iraq 1960-63
Dominican Republic 1961
Vietnam 1961-73
Brazil 1964
Belgian Congo 1964
Guatemala 1964
Laos 1964-73
Dominican Republic 1965-66
Peru 1965
Greece 1967
Guatemala 1967-69
Cambodia 1969-70
Chile 1970-73

Argentina 1976
Turkey 1980
Poland 1980-81
El Salvador 1981-92
Nicaragua 1981-1990
Cambodia 1980-95
Angola 1980
Lebanon 1982-84
Grenada 1983-84
Philippines 1986
Libya 1986
Iran 1987-88
Libya 1989
Panama 1989-90
Iraq 1991
Kuwait 1991
Somalia 1992-94
Iraq 1992-1996
Bosnia 1995
Iran 1998
Sudan 1998
Afghanistan 1998
Yugoslavia - Serbia 1999
Afghanistan 2001
Iraq 2002-3
Somalia 2006-2007
Iran 2005-present
Libya 2011





Who Is Threatening Whom? Each Of The 45 Black Dots Is A US Military Base!

saba rahi

...تریبونال بورژازی کارگرنش و مبارزه جدی طبقاتی (بر)

تریبونال بورژازی کارگرنش و مبارزه جدی طبقاتی

(برخورد با ایدئولوژی پیام اخوان دادستان تریبونال)

با درود و تشکر از توجه شما

گروه ایمیلی ماهی سیاه کوچولو

http://groups.yahoo.com/group/Mahi_Siah_Kocholo/

Lawdan Bazargan

مراسم یادمان کشتارهای دهه ۶۰ و معرفی ایران تریبونال

در کنار ما باشید تا یاد و خاطره عزیزان جان باخته را گرامی بداریم

لوس آنجلس، جمعه ۱۹ اکتبر، ساعت ۷-۹ شب

حامیان مادران عزادار ایران در لوس آنجلس و ایران تریبونال

Community Room
Broadway 2500
Santa Monica, CA 90404

FREE PARKING ON BROADWAY STREET

 **مراسم یادمان کشتار.pdf**
178K [View](#) [Download](#)

یادمان پنجاهمین سالگشت پایهگذاران کنفدراسیون جهانی (اتحادیه ملی)

دبیران پیشین، فعالان، مسئولان، اعضاء و هواداران کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) مصمم شدند که از مبارزات یک نسل فرزندان ایران زمین در خارج از کشور، که بخش مهمی از زندگی خویش را در خدمت سربلندی و آزادی و استقلال ایران و مردمان پر افتخار آن قرار دادند و تاریخ پرافتخاری را رقم زدند، تجلیل به عمل آورند. این اقدام بویژه در شرایطی که چهره‌های مشکوک و سازمان‌های بی‌هویت تحت نام کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی، در پی تخریب این تاریخ و سوء استفاده از نام بزرگ این تشکیلات هستند دو چندان اهمیت پیدا می‌کند. تجلیل از مبارزات دانشجویان ایرانی که نسل بعد از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد است، تجلیل از افراد نیست، تجلیل از دستاوردهای بزرگی است که این نسل برای آیندگان به میراث گذارده است. ایران این دستاوردها که محصول زندگی بسیاری از این فعالان است، باید چراغ راه آینده همه مبارزات برای آزادی و استقلال ایران باشد. باید نسل آینده از این تجارب گرانبه‌ایم الهام بگیرد و آن را برای اجتناب از خطاها سرمشق راه آینده خویش قرار دهد. ارتجاع حاکم بر ایران چه در گذشته و چه در حال در تلاش بوده‌اند که تجارب چند نسل مبارزان ایران را از زمان مشروطیت تا کنون ببرند و مانع شوند که این تجارب به نسل بعدی منتقل شود. سرکوب، سانسور، و جعل تاریخ تنها گوشه‌ای از فعالیت‌های ارتجاع حاکم در صد سال اخیر در ایران بوده است. کنفدراسیون توانست با جلب توده وسیعی از دانشجویان و تربیت آنها با روح دموکراسی خواهی و آزادی طلبی نسلی را به جامعه عرضه کند که رژیم حاکم کنونی علیرغم تعصبات کور مذهبی و کاوش در قیور تنگ تاریخ قرون وسطایی مذهبی هنوز نتوانسته روح بزرگ آزادی‌خواهی و دموکراسی طلبی را در مردم ایران و در این نسل نابود سازد. کنفدراسیون چون نیروئی متکی بر خود بود توانست دوام بیاورد و نشان دهد که تنها با تکیه بر نیروی خود می‌توان دوام داشت و بر مشکلات غلبه کرد. وابستگی به قدرت‌های خارجی و خودفروختگان عمرشان کوتاه است و به نوسانات سیاست امپریالیستی روز وابسته است. کنفدراسیون همواره از دخالت خارجی در امور داخلی ایران متنفر بود. دانشجویان ایرانی بر آن بودند که باید سرنوشت آتی مردم ایران بادیست خود مردم ایران رقم زده شود و تاریخ آموزنده خلق‌های الجزایر، ویتنام، فلسطین و ظفار و... برای آنها الهام‌بخش بود. کنفدراسیون همواره تلاش داشت دوستان و دشمنان خویش را معرفی کند و ماهیت آنها را برای همگان روشن سازد. کنفدراسیون این مرز روشن میان دوست و دشمن را همیشه حفظ کرد و مانع شد تا دشمنان خلق‌های ایران با نقاب‌های گوناگون به انحراف مبارزه کنفدراسیون دست یازند.

کنفدراسیون همیشه از اجرای حقوق بشر در ایران به دفاع برخاست و در عین حال دست امپریالیست‌ها را که مودیانه مدعی دفاع از حقوق بشر بودند بر ملا می‌کرد و این نشانه عمق درک این سازمان و دوراندیشی وی بود. کنفدراسیون از مبارزات مردم ایران، کارگران، آموزگاران، نویسندگان و روشنفکران و... و همه اشکال این مبارزات برای رهائی کشورمان ایران از دست امپریالیسم و ارتجاع دفاع می‌نمود. کنفدراسیون از حقوق همه زندانیان سیاسی صرف نظر از ایدئولوژی آنها دفاع می‌کرد زیرا بر آن بود که حقوق دموکراتیک تجزیه بردار نیست. کنفدراسیون مخالف دادگاه‌های در بسته نظامی و فعالیت‌های سرکوبگرانه ساواک بود. کنفدراسیون بر ضد سانسور و اختناق و برای آزادی بیان عقیده و تشکل‌های صنفی و سیاسی فعالیت می‌کرد و در صفوف آن زن و مرد در کنار هم برای تساوی حقوق زنان با مردان مبارزه می‌نمودند. برای شناساندن این کارنامه مملو از افتخار، برای درج آن در تاریخ مبارزات مردم ایران به صورت شنیداری و دیداری، برای انتقال این تجارب به نسل جدید، بر آن شدیم که مراسمی برگزار کنیم و از این مبارزات نسل گذشته برای ثبت در تاریخ و آموزش از آن تجلیل به عمل آوریم. نشریه ۱۶ آذری که در دست دارید مملو از مقالاتی است که در گذشته در ارگانهای تبلیغاتی کنفدراسیون منتشر شده است. با مطالعه آن شما با روح حاکم بر جنبش دانشجویی و نوع تبلیغات و

فعالیت آنها در گذشته، اهمیت موضوعات مورد بحث و... آشنا می‌شوید. این عمل گامی برای شناساندن کنفدراسیون جهانی به نسل کنونی است. در این دیدار شمه‌ای از این مبارزات به صورت سخنرانی و تصویری همراه با فیلم و موسیقی و نمایشگاه تصاویر مبارزاتی به مهمانان عرضه می‌شود. پشتیبانی از این مراسم تجلیل از فعالیت اجتماعی یک نسل و تاریخ زندگی بسیاری از اعضاء کنفدراسیون است. ما مقدم هر ایرانی را که خواهد با شرکت در این مراسم با تاریخ مبارزات دانشجویان ایران آشنا شود، گرامی می‌داریم. شرکت هر چه وسیعتر هموطنان ما در این مراسم الهام بخش مبارزات آتی است.

یادمان پایه گذاری کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) را گرامی داریم!

دوستان، اعضاء و کوشندگان کنفدراسیون جهانی،

پنجاه سال پیش کوشش‌های چند ساله‌ی دانشجویان ایرانی در اروپا و ایالات متحده، سرانجام به ثمر رسید و دانشجویان ایران با تأسیس کنفدراسیون جهانی در شهر پاریس، با شرکت اتحادیه دانشجویان دانشگاه تهران، به اتحادیه‌ی ملی خود چون وسیله‌ی مبارزه اجتماعی و فرهنگی دست یافتند. چنانکه می‌دانید، امسال ما پنجاهمین سال پایه‌گذاری کنفدراسیون جهانی (اتحادیه‌ی ملی) را از سر می‌گذرانیم. از همین رو، کمیته متشکل از مسؤولان و کوشندگان کنفدراسیون جهانی ما با حمایت چندین تن از دبیران پیشین آن سازمان دست به ابتکار تدارک جشن یادبود تأسیس آن سازمان بی‌نظیر زده‌اند و تا کنون اقداماتی برای برگزاری جشنی فرهنگی-تاریخی به آن مناسبت انجام گرفته است.

اما موفقیت این جشن در گرو شرکت هر چه بیشتر یک یک کوشندگان کنفدراسیون جهانی ماست، کسانی که طی آن دو دهه‌ی پر درد و آلم میهن‌مان همگی، دست اندر دست، در راه استقرار آزادی، دموکراسی، و حقوق بشر می‌کوشیدیم. همه می‌دانید که کنفدراسیون جهانی ما، از همان آغاز تأسیس، وظیفه‌ی خود دانست که به دفاع از آزادی‌های دموکراتیک در کشور کودتا زده و بلادیده‌ی ایران برخیزد. با توجه به اساسنامه‌ی دموکراتیک خود، کنفدراسیون جهانی ما به دفاع از همه‌ی زندانیان سیاسی، از هر گرایش و عقیده‌ای که بودند، بر می‌خواست.

کنفدراسیون جهانی ما در زمینه‌ی مناسبات درونی خود، به جرأت می‌توان گفت، بر غم برخوردهای طبیعی که در هر اجتماعی هست، از نظر دموکراسی یکتا بود. هیچ کشور یا سازمان اجتماعی را، حتی در غرب، نمی‌توان یافت که در سلسله مراتب تشکیلاتی خود برای اقلیت حق شرکت در دستگاه‌های رهبری، از واحد محلی گرفته تا هیئت دبیران کنفدراسیون جهانی، برقرار کرده باشد. شگفت اینجاست که جوانانی که از تجربه تلخ 28 مرداد گذر کرده و زخم روحی برداشته بودند آموخته بودند که برای پایان دادن به دیکتاتوری، نفوذ گسترده‌ی امپریالیسم، و احقاق حق مردم بلادیده‌ی میهن هیچ راهی جز راه دموکراتیک و استقرار آزادی، و حقوق بشر وجود ندارد؛ بویژه، هرگاه زلزله‌ای زندگی ناچیز مردم فقیر کشور را ویران تر می‌کرد، کوشندگان کنفدراسیون جهانی ما همواره آماده بودند سخت‌کوشانه با جمع آوری کمک‌های مالی و جز آن به یاری هم‌میهنان خود بشنابند، و حتی در مواردی با ارسال دارو و پزشکان هموطنان خود را تنها نگذارند.

آنان از آن تجربه‌ی دردناک آموخته بودند که برای تأمین دموکراسی در هر سطحی حق اقلیت در اداره‌ی امور رعایت شود و همکاری چنان باشد که همه‌ی اعضا و کوشندگان از جان و دل برای متحقق ساختن مصوبات کنگره و دستور العمل‌های هیئت دبیران به فعالیت بپردازند.

ما اعضای کنفدراسیون جهانی می‌توانیم به خود ببالیم که نخستین سازمان اجتماعی در دنیا هستیم که با اتخاذ چنین روشی امر دموکراسی سازمانی را، بر غم گرایش‌های طبیعی گوناگون در هر سازمان اجتماعی، و بویژه علیرغم گرایش مرسوم در میان ایرانیان به فردگرایی مطلق، همگی مصوبات کنگره‌ها و دستور العمل‌های دبیران را به مورد اجرا درمی‌آوردیم. ما باید این ابتکار بی‌پیشینه در تاریخ دموکراسی را قدر نهیم و بخاطر آن مُحَقَّانه به خود ببالیم.

کنفدراسیون جهانی ما یکی از نادرترین، ورنه نادرترین، اتحادیه‌های ملی دانشجویی بود که در زمینه‌ی عملی با شوق و پشتکار، نه فقط از همه‌ی مبارزان داخل کشور، که همچنین از مبارزات خلق‌های دریند و ستمدیده، که برای رهایی خود از چنگ استعمار می‌رزمیدند، صمیمانه همدردی و پشتیبانی می‌کرد. برای نمونه، شایسته‌ی یادآوری است که کنفدراسیون جهانی ما، بر غم امکانات محدود خویش، از کمک‌های عملی به ملت‌های ویتنام و فلسطین دریغ نمی‌کرد. نمایندگان کنفدراسیون جهانی ما در تمام کنگره‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی همواره حداکثر کوشش خود را به کار می‌بستند تا در برابر گرایش‌های نادرست و ارتجاعی قطعنامه‌های مؤثر در دفاع از مبارزات فلسطینیان و ویتنامیان به تصویب برسانند.

نمایندگان همین کنفدراسیون جهانی ما مداوماً می‌کوشیدند تا با روشنگری گسترده پیرامون دیکتاتوری نظامی پهلویان در کنگره‌های بین‌المللی قطعنامه‌های مؤثری، بویژه علیه کمک‌های نظامی از جانب دول بزرگ به آن حکومت به تصویب برسانند و آن‌ها را در جوامع بین‌المللی تبلیغ کند.

بویژه کنفدراسیون جهانی ما سخت‌کوشانه توانست چهره‌ی پلید و دست‌های خونین ساواک را بر مردم جهان بشناساند.

برخلاف تبلیغات سوجدویانی که بر موج انقلاب سوار شدند، هیچ گروه یا هیچ فردی به اندازه‌ی کنفدراسیون جهانی ما در شناساندن ماهیت ضد ملی و وابسته‌ی پهلوی به مردم ایران و جهان کوشا و مؤثر نبود.

شما می‌دانید و اسیران رژیم پهلوی، که کنفدراسیون جهانی ما از آنان دفاع می‌کرد، شهادت می‌دهند که مبارزات کنفدراسیون جهانی ما برای دفاع از آنان و رهایی ایشان از حکم اعدام، شکنجه، و بند زندان سخت کوشا بود. کنفدراسیون جهانی ما با اعزام وکلای مدافع، وکلای پارلمان‌های اروپایی و برخی روزنامه‌نگاران مترقی، نه تنها به دفاع از اسیران چنگ رژیم مشغول بود و با اعتصاب غذاهای طولانی، نمایش‌های خیابانی گسترده و مکرر اجازه نمی‌داد دستگاه ساواک رژیم پهلوی بتواند هر آنچه می‌خواست انجام دهد؛ کنفدراسیون جهانی ما توانست از اجرای احکام اعدام جلوگیری کند؛ شکنجه‌ها را تقلیل دهد یا قطع کند، و برخی زندانیان را آزاد سازد، و بدین وسیله **خانواده‌های اسیران دستگاه سُبُع شاه پهلوی را بر تخت شادی بنشانند.**

کنفدراسیون جهانی ما با بردن آگاهی‌های اجتماعی به میان چند نسل از دانشجویان ایرانی تغییری کیفی در تقویت خواست دمکراسی در میان ملت ایران پدید آورد، و این دست‌آورد بس بزرگی است که باید آن را قدر شناخت.

با شرکت خود در این جشن (پنجم ژانویه 2013) در فرانکفورت خاطره شوهمند مبارزات کنفدراسیون را زنده کنیم.

امضاء کنندگان:

1. حمید آزادی
2. ابوتراب ابوترابی دبیر پیشین سازمان آمریکا
3. فریدون اعلم دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
4. کورش افطسی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
5. دکتر محمد اقتداری
6. جمشید اهورانیان
7. علی بابا خان
8. امین بیات
9. هوشنگ بیات
10. دکتر منصور بیات زاده دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
11. فرامرز بیانی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
12. احمد تقوانی
13. کیومرث ثریا
14. حسن جداری دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
15. ناهید جعفر پور
16. فریبرز جعفرپور
17. هادی جفرودی
18. دکتر مسعود جلیلی
19. ناصر چگینی
20. بهزاد حقیقی
21. رضا خسروی
22. فرامرز داودی
23. دکتر پرویز داورپناه
24. رضا دکنما
25. دکتر کامبیز دولتشاهی
26. قاسم ذولفقاری
27. محسن رضوانی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
28. محمود رفیع دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
29. پروفیسور (بازنشسته) خسرو شاکری دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
30. ناصر شیرازی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
31. منوچهر صالحی
32. جعفر صدیق دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
33. مصطفی طاهری
34. احمد طهماسبی
35. اسدالله طیورچی دبیر پیشین کنفدراسیون آلمان.
36. بهروز عارفی
37. پروفیسور داود غلام آزاد دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
38. علی فراهت
39. شاپور فلاحت
40. رستم فلاحت
41. سعید کاظمی
42. عبدالله کریم آبادی

43	منوچهر کشاورزی
44	آذر کلانتر
45	علی گوشه
46	بهمن مبشری
47	دکتر کامبیز مجیدیان
48	نادر مجیدیان
49	بهرز مرادی
50	باقر مرتضوی
51	پروفسور محسن مسرت
52	دکتر بهمن مقدم
53	فریدون منتقمی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
54	سعید میرهادی دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
55	رضا مهاجر
56	شهبان نراقی دبیر پیشین سازمان آمریکا
57	شیریندخت نراقی دبیر پیشین فدراسیون ایتالیا
58	هاسمیک نظریان
59	پرویز نعمان دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی
60	دکتر بهمن نیرومند دبیر پیشین کنفدراسیون جهانی

آدرس تماس برای افزودن اسامی به طومار بالا

Serzh Arakeli

The Petition

Petition Background (Preamble):

Fariborz Raisdana, Iranian economist and member of the Iranian Writers' Association, was arrested and imprisoned in May 2012 to serve an earlier sentence of one-year imprisonment.

According to the Iranian Writers' Association, Raisdana had been initially arrested more than a year ago following an interview he gave to BBC Persian service in December 2010, in which he had criticized the Iranian government's plan for slashing redistribution schemes. During interrogations, he was also charged with membership of the Iranian Writers' Association. Raisdana was released on bail after a month, but in December 2011, the Appeal Court confirmed the one-year imprisonment sentence.

Raisdana graduated from London School of Economics (LSE) in the 1970s. Since then he has published several books and a number of articles on economics and the Iranian economy from a Left perspective. He previously taught economics at Tehran University, but was suspended from all academic positions some years ago.

The so-called "subsidies reform plan" of the Ahmadinejad administration has been subject to severe criticism by several analysts and economists inside Iran, but Raisdana was among the few who emphasized the socio-economic impact of the reform on the working-class and low-income groups.

Petition:

We demand the immediate and unconditional release of Fariborz Raisdana in accordance with Article 19 of the International Covenant on Civil and Political Rights, to which Iran is a signatory, and a complete repeal of the Islamic Republic of Iran's court sentence against him. Fariborz Raisdana has been persecuted solely for pursuing his duties as an academic and intellectual publicizing the results of his academic analysis and his sympathy for and support of the Iranian working-class.

Sign petition

<http://www.ipetitions.com/petition/free-fariborz-raisdana/>

درود بر شما

متن زیر بخشی از یک نامه ی بلند است از زندان این که این شخص چه کسی است و چکار کرده به نظر مهم نیست در عین حالی که بعید نیست همان آدم پاک و شریفی باشد که ادعا می کند و این نامه البته افشاکری جدیدی از عمق فاجعه ی و جنایتی که در ایران به نام دین می شود ندارد بلکه تکرار یک روند و شیوه ای است که رژیم با آن تا کنون در قدرت مانده است نکته جالب اما یکی این است که عده ای فکر می کنند شرایط زندان ها عوض شده است دلیل شان مصاحبه ها از درون زندان و داشتن موبایل برای برخی زندانیان است با همه ی این ها باز هم خواندن این نامه تن و جان انسان را به لرزه می اندازد لطفن علی رغم طولانی بودن و درد آورد بودنش تا آخر بخوانید کینه ی طبقاتی و مبارزاتی را افزایش می دهد و صیقل می زند برای روز قطعی نبرد وزارت اطلاعات شما بی گناه ترین آدم ها را به اتهام جاسوسی بازداشت کرده است

افشین شافعی دانشجوی دکترای اطلاعات و امنیت دانشگاه لستر انگلستان و شهروند ایرانی – نروژی که در ۲۶ آذرماه سل جاری توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده بود طی نامه ای خطاب به آقای خامنه ای از مصائب خود در منت بازداشت نوشت .

این زندانی امنیتی در بخشی از نامه خود آورده است: «آقای خامنه ای: آیا افتخار نمیکنید به بازجوهای وزارت اطلاعات که در اولین جلسه بازجویی بعد از نواختن چندین کشیده محکم به صورتم به گونه ای که دهانم پر خون شد خود را اینگونه معرفی کرد: «من به خدا، پیغمبر، قرآن و ائمه هیچ اعتقادی ندارم. تنها اعتقاد من گرفتن اعتراف از تو به هر قیمتی است، ولو اگر لازم باشد بند بند بدن ترا تکه نمایم». برآستی به داشتن چنین هیولاهائی آن هم در کشوری که بانگ اسلامی بودنش گوش جهان را کر کرده است افتخار نمیکنید؟ آقای خامنه ای: آیا به داشتن بازجوهای وزارت اطلاعات افتخار نمیکنید که مرا تهدید کردند که در صورت عدم اعتراف یا آنگونه که خود میگویند «همکاری»، در مقابل چشمانم به خواهرانم و نامزدم تجاوز می کنند؟ آن هم خواهی که حافظ کل قرآن کریم است. برآستی جا ندارد که به شما و نظام اسلامی شما تبریک گفت؟ راستی آقای خامنه ای: آیا می دانید که وزارت اطلاعات همین خواهر مرا تنها و تنها به جرم وابستگی درجه اول (خواهر و برادری) بلاجبار از کلر برکنار و بازنشسته قبل از موعد نمود؟» وی همچنین در نامه خود بحران های داخلی و خارجی را شرح داده و تاکید کرده با ادامه این روند بقای نظام با سنول جدی مواجه می شود.

متن کامل نامه را در ضمیمه بخوانید

از این که اوقات شاد شما را تلخ می کنم پوزش می خواهم

جعفر امیری

وزارت اطلاعات شما بی گناه ترین آدم ها را به اتهام جاسوسی بازداشت کرده است

افشین شافعی دانشجوی دکترای اطلاعات و امنیت دانشگاه لستر انگلستان و شهروند ایرانی – نروژی که در ۲۶ آذرماه سل جاری توسط نیروهای امنیتی بازداشت شده بود طی نامه ای خطاب به آقای خامنه ای از مصائب خود در منت بازداشت نوشت .

این زندانی امنیتی در بخشی از نامه خود آورده است: «آقای خامنه ای: آیا افتخار نمیکنید به بازجوهای وزارت اطلاعات که در اولین جلسه بازجویی بعد از نواختن چندین کشیده محکم به صورتم به گونه ای که دهانم پر خون شد خود را اینگونه معرفی کرد: «من به خدا، پیغمبر، قرآن و ائمه هیچ اعتقادی ندارم. تنها اعتقاد من گرفتن اعتراف از تو به هر قیمتی است، ولو اگر لازم باشد بند بند بدن ترا تکه نمایم». برآستی به داشتن چنین هیولاهائی آن هم در کشوری که بانگ اسلامی بودنش گوش جهان را کر کرده است افتخار نمیکنید؟ آقای خامنه ای: آیا به داشتن بازجوهای وزارت اطلاعات افتخار نمیکنید که مرا تهدید کردند که در صورت عدم اعتراف یا آنگونه که خود میگویند «همکاری»، در مقابل چشمانم به

خواهرانم و نامزدم تجاوز می‌کنند؟ آن هم خواهری که حافظ کل قرآن کریم است. براستی جا ندارد که به شما و نظام اسلامی شما تبریک گفت؟ راستی آقای خامنه‌ای: آیا می‌دانید که وزارت اطلاعات همین خواهر مرا تنها و تنها به جرم وابستگی درجه اول (خواهر و برادری) بلاجل از کلر برکنار و بازنشسته قبل از موعد نمود؟ بوی همچنین در نامه خود بحران های داخلی و خارجی را شرح داده و تاکید کرده با ادامه این روند بقای نظام با ستون جدی مواجه می شود.

متن کامل این نامه به نقل از هانا شرح زیر است:

جناب آقای خامنه‌ای: به عنوان یک ایرانی کرد طرف خطابم با شماست که ناعادلانه و خودکامه زمام امور زیباترین وطن، ایران را در دست گرفته و ایران و ایرانیان را بسوی سرنوشتی هولناک و فاجعه بار هدایت می‌کنید.

جناب آقای خامنه‌ای: اینجانب افشین شافعی دارنده ۳ مدرک کارشناسی ارشد در رشته‌های ژئوپلیتیک از دانشگاه اسلو نروژ، اپیدمیولوژی و گفت‌وگوهای سیاسی از دانشگاه اسکس انگلستان، مطالعات اطلاعاتی از دانشگاه آبريست ویت انگلستان، و همچنین دانشجوی سال پایانی دکترای در حوزه تحقیقاتی مطالعات اطلاعاتی و امنیتی از دانشگاه لیستر انگلستان هستم که پس از سال‌ها دوری از وطن و اشتغال به تحصیل و تنها به شوق خدمت و تشریح آموخته‌هایم با هموطنان و همچنین دیدار و ملاقات با خانواده‌ام به ایران بازگشتم که نتیجه آن چیزی جز بازداشت و شکنجه در بازداشتگاه دهشتناک ۲۴۰ و ۲۰۹ وزارت اطلاعات شما نبود.

جناب آقای خامنه‌ای: آیا تاکنون طرفه العینی به خود زحمت داده‌اید که به سرنوشت دهشتناک زندانیانی که در بند شکنجه گران بازداشتگاه ۲۴۰ و ۲۰۹ وزارت اطلاعات اسیر هستند فکر کنید؟ آیا می‌دانید چه فجایعی نسبت به مردان و زنانی که در آنجا اسیر دست جلاان ۲۴۰ و ۲۰۹ هستند رخ می‌دهد؟

پنج ماه اسارت در سلولهای انفرادی این بازداشتگاه که می‌توان آنرا بلا شک "آشویتز" ایران نامید و سپس انتقال به زندان ۳۵۰ اوین این واقعیت را برابم مسجل ساخت که آینده شما و نظامی که آقای خمینی با وعده‌های بسیار در نوفل شلاتو و بهشت زهرا به مردم وعده داد اگر تاریکتر از سرنوشت معمر قذافی و معمر قذافی‌ها نباشد روشن‌تر از آن نیر نخواهد بود. در آشویتز ایران، قیل از هر چیزی این روح و شخصیت زندانی است که در کوره‌های بی‌عدالتی وزارت سر تا پا جنایت اطلاعات همراه با تمام ارزشهای انسانی سوزانده و نابود می‌شود. آنچه که باقی می‌ماند جسمی است که آن نیز به تدریج و بر اثر فشارهای جسمی و شکنجه‌های گوناگون صدمه می‌بیند. شما بارها و بارها از شقاوت اسرائیلی‌ها نسبت به مردم فلسطین فریاد و اسلاما سر داده‌اید و سیمای وابسته به شما نیز هرزگامی از مظلومیت مردم فلسطین داد سخن سر می‌دهد. اما آنچه را که سربازان نه گننام امام زمان، بلکه از ترس مخفی شده در پشت تابلوی هراس انگیز امام زمان نسبت به هموطنان خود مرتکب می‌شوند باید چیزی فراتر از جنایت نامید. مظلومیت ملت شریف و بزرگ ایران ماورای هر تصویر است، مظلومیتی که عرش خدائی را نیز به لرزه در آورده است.

مظلومیت کودک گریانی که در پشت شیشه‌ها باید پدر و مادر محبوس شده خود را ببیند و با حسرت و آرزو دست به شیشه بکشد. مظلومیت مادر و پدر پیری که صدها کیلومتر فاصله را به عشق دیدن جگر گوشه‌اش در سرما و گرما طی می‌کند تا قامت عزیزترین سرمایه زندگیش را در پشت شیشه‌ها و کابین ملاقات بنگرد. مظلومیت همسری عاشق و دل‌بسته که از آن سوی شهر و کشور برای دیدن قامت استوار و شنیدن صدای سنگ صبورش، همراه و هم‌شانه‌اش آن هم از طریق کابین شیشه‌ای ملاقات لحظه شماری می‌کند. دریغا که شما و نظام شما با ملت بزرگ ایران چه کرده‌اید!

آقای خامنه‌ای: آنچه که من طی این مدت کوتاه اسارت تجربه کردم چیزی تازه و غریبی برای نظام جمهوری اسلامی ایران نیست و صدها آزاده مرد و زن شریف که در مقابل شکوه و عظمت آن‌ها سر تعظیم فرود می‌آورم با چنین برخورد و تجربه‌ای آشنا هستند. با این وصف وظیفه دارم که صدای اعتراضم را به گوش شما رسانده و به شما برای رو سفید نمودن روی دیکتاتورهای پیشین تاریخ ایران تبریک بگویم.

جناب آقای خامنه‌ای: بعد از بازداشت اینجانب در ۲۶ آذر ماه ۱۳۹۰ توسط ماموران چشم و گوش بسته بدون فکر و منطق وزارت اطلاعات به بازداشتگاه ۲۴۰ واقع در اوین منتقل و به سلول انفرادی انتقال یافتم. بسیار بعید می‌دانم که شما طعم تلخ بودن در سلول انفرادی ۲۴۰ یا ۲۰۹ را تجربه کرده باشید. هر چند تاریخ نگاران وزارت اطلاعات سعی فراوانی دارند که تاریخی پر از مبارزات سیاسی بر علیه نظام گذشته برای شما جعل و دست و پا نمایند، اما سندهای جعلی چاپ شده چنان متناقض هستند که نمی‌توانند حتی یک نوجوان را نیز قانع نمایند تا چه برسد به ملت فهیم و بزرگ ایران. بعنوان یک کارشناس مسائل اطلاعاتی و امنیتی باید به شما بگویم که با این جعلیات نمی‌توان ملت بزرگ ایران را فریب داد. حتی اگر بپذیرم که اسناد موجود ساواک نیز دروغ می‌گویند و شما خود طعم شکنجه و انفرادی را چشیده‌اید باز سوال مهمی که باقی می‌ماند این است چگونه حاضر هستید برای بقای حکومت و نظام خونین و ظالمانه خود دست بازجویان و شکنجه گران وزارت اطلاعات را برای ارتکاب هر جنایتی باز بگذارید؟

واقعیت اینکه یا شما از جنایات رخ داده بی‌اطلاع هستید که این عدم مسئولیت شما را نسبت به مقامی که دارید نشان می‌دهد و یا این فجایع با اطلاع شما صورت می‌گیرد که باز هم نشانگر بی‌کفایتی و عدم لیاقت شما برای احراز چنین مقامیست. چگونه امکان دارد کسی خود را رهبر و ولی فقیه کشوری اسلامی دانسته و دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی و امنیتی را چشم و چراغ نظام معرفی کند، ولی از چنین سبوعیت‌هایی بی‌اطلاع باشد؟ آقای خامنه‌ای، بعنوان یک ایرانی به شما بگویم که شما از لحاظ ملی، اسلامی و اخلاقی لیاقت و صلاحیت رهبری ملت بزرگ و شریفی چون ملت ایران را از دست داده‌اید و خود بهتر می‌دانید که ابقای شما در مقامتان تنها به یمن سرکوب و خفقان می‌سر شده است و نه خواست قلبی ملت ایران.

آقای خامنه‌ای: بعد از بازداشت اینجانب، هیولاهای وزارت اطلاعات شما از هیچ اقدامی و شکنجه‌ای برای گرفتن اعترافات دروغین و کشاندن اینجانب به روبروی دوربینهای تلویزیون شما کوتاهی نکردند: اذیت و آزارهای شرم آورجنسی، اویزان کردن از سقف، فرو کردن سر در داخل توالت، بستن دست و پای من از پشت با دست بند و پا بند و سپس کتک زدن من با مشت و لگد، بستن دست و پای اینجانب و رها کردن من در هوای سرد و برقی در حالیکه مرا برهنه کرده بودند، استفاده از دستگاه شوکر الکتریکی، نهادن در تابوت با دست و پای بسته و رها کردن برای ساعتهای مدید، استفاده از داروهای شیمیایی، اهانت به مقدسات مذهبی من بصورت مکرر، تهدید به پرونده سازی و تهدید به تجاوز به بستگانم در مقابل چشمانم از جمله این اقدامات بوده است. بعضی از این رفتارها چنان شنیدم بوده‌اند که حتی از یاد آوری آنها نیز شرم دارم تا چه رسد به اینکه بخواهم آنها برایتان بازگو کنم. اولیه و اساسی‌ترین حقوقی که حتی قوه قضائیه پوشیده شما نیز به آن اعتراف دارد در این بازداشتگاه کاملاً نادیده گرفته شده‌اند. استفاده از چشم بند در تمام مراحل بازجویی، عدم دسترسی به وکیل، استفاده از خشونت سازمان یافته تا حد امکان، تحقیر زندانی در طی مدت بازداشت، عدم امکان تماس با خانواده (تصور کنید که خانواده من به مدت سه ماه از سرنوشت من کاملاً بی‌اطلاع بودند)، تمدید مدت بازداشت انفرادی بدون هیچ دلیل قانونی و موجه از جمله این حقوق اولیه می‌باشند که وزارت هیولا شده اطلاعات آنها نادیده می‌گیرد. حتی اقدام به اعتصاب غذا و اکنش هیستریک و جنون آمیز کارکنان بازداشتگاه ۲۰۹ را به همراه دارد. به گونه‌ای که اینجانب به خاطر اعتصاب غذا مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفتم. می‌دانید و اکنش ریاست بازداشتگاه ۲۰۹، به اعتصاب غذای من چه بود؟ «فکر می‌کنید مردن تو برای جمهوری اسلامی خیلی مهم است؟ این نظام حاضر است برای بقای خودش هزاران مثل ترا هم ندیده و مرده بپندارد!»

بر اثر همین شکنجه‌ها و رفتارهای وحشیانه، شنوایی سمت چپ من دچار آسیب جدی شده مضافاً بر اینکه مبتلا به ناراحتی کلیوی شده و از ناحیه ستون فقرات نیز صدمه دیده‌ام. آقای خامنه‌ای: آیا این است آن جمهوری اسلامی و عدالت پروری که آقای خمینی در بهشت زهرا به مردم وعده دروغینش را داد؟

آقای خامنه‌ای: آیا افتخار نمی‌کنید به بازجویی وزارت اطلاعات که در اولین جلسه بازجویی بعد از نواختن چندین کشیده محکم بصورت من به گونه‌ای که دهانم پر خون شد خود را اینگونه معرفی کرد: «من به خدا، پیغمبر، قرآن و ائمه هیچ اعتقادی ندارم. تنها اعتقاد من گرفتن اعتراف از تو به هر قیمتی است، ولو اگر لازم باشد بند بند بدن ترا تکه نمایم». بر راستی به داشتن چنین هیولاهایی آن هم در کشوری که بانگ اسلامی بودنش گوش جهان را کر کرده است افتخار نمی‌کنید؟

آقای خامنه‌ای: آیا به داشتن بازجویی وزارت اطلاعات افتخار نمی‌کنید که مرا تهدید کردند که در صورت عدم اعتراف یا آنگونه که خود می‌گویند «همکاری»، در مقابل چشمانم به خواهرانم و نامزدم تجاوز می‌کند؟ آن هم خواهری که حافظ کل قرآن کریم است. بر راستی جا ندارد که به شما و نظام اسلامی شما تبریک گفت؟ راستی آقای خامنه‌ای: آیا می‌دانید که وزارت اطلاعات همین خواهر مرا تنها و تنها به جرم وابستگی درجه اول (خواهر و برادری) بلااجبار از کار برکنار و بازنشسته قبل از موعد نمود؟

آقای خامنه‌ای: آیا به داشتن بازجویی وزارت اطلاعات افتخار نمی‌کنید که با سخیف‌ترین کلمات و اهانت‌ها مادر ۷۴ ساله مرا که عمرش را به عبادت الله جل جلاله پرداخته خطاب می‌کرد؟ بر راستی بازجویان وزارت اطلاعات مصداق حدیث مبارکه‌ای هستند که می‌فرماید: لا ادب لمن لا عقل له ولا مروءة لمن لا همة له و للاحیاء لمن لا دین له. «کسی که عقل ندارد ادب ندارد، و کسی که همت ندارد جوانمردی ندارد و کسی که حیا ندارد دین ندارد.»

آقای خامنه‌ای: آیا می‌دانید بازجویی وزارت اطلاعات در اهانت به مقدسات دینی من یعنی اهانت به خلفای راشدین و عایشه همسر پیامبر اسلام (ص) هیچ چیز کم نگذاشتند؟ همان بازجوی وزارت اطلاعاتی که شما به آن افتخار می‌کنید بارها و بارها مرا س... عمری خطاب می‌کرد. این است آن اسلام و تشییعی که از آن دم می‌زنید؟ همین بازجویی شما که قادر به خواندن صحیح یک آیه قرآن نبود، جمله مبارکه لا حول ولا قوه... چرت و پرت خطاب می‌کرد! آیا نباید به شما و نظام اسلامیتان برای تعلیم و تربیتی اینچنین افرادی تبریک گفت؟

آقای خامنه‌ای: آیا می‌دانید وزارت هیولا شده اطلاعات به ما کردها، ما و ارثان بر حق ایران زمین چگونه می‌نگرند؟ «یک کرد خوب یک کرده مرده است و ایران بدون کردها بسیار آرام‌تر و امن‌تر خواهد بود». این گفته‌های بازجویی وزارت اطلاعات شما به من بود که در واقع منعکس کننده نظر کلی نظام شما نسبت به ما کردهاست. خطاب کردن من با کلمات سخیفی چون کردخ... کردها احمق هستند و باید مانند صدام شما را به درک واصل کرد از جمله افاضات بازجویی من نسبت به کردها بود. می‌دانید افتخار بازجویی من چه بود؟ اینکه چندین شیر مرد کردی که وی بازجویی آنها را بر عهده داشته روانه اعدام کرده و آسمانی گشته‌اند. او از اعدام هموطنان کردم چنان با حرص و ولعی وصف ناپذیر سخن می‌گفت که حتی تصورش برای من باور کردنی نبود. تا این حد تنفر و حقد از کردها!!! بر راستی مگر ما کردها چه چیزی را از آقای خمینی و شما و بطور کلی نظام اسلامیتان طلب کردیم که پاسخش گلوله، اشغال نظامی، اعدام و شکنجه و زندان بود؟ آیا به جز داشتن یک حق مساوی در بهره‌بری از ثروت‌های ایران، تساوای در اشغال، تحصیل، آزادی در انجام فرائض دینی و قبول و احترام به هویت فرهنگی ما چیز دیگری را طلب کردیم؟ اما در پاسخ نظام شما، به ما گلوله، زندان، اعدام عزیزترین فرزندانمان، محرومیت‌های اقتصادی و ترور علمای اهل سنت بود و تحقیر هویت فرهنگی و مذهبی ما بود. گسترش بی‌رویه انواع مواد مخدر در کردستان آخرین حربه نظام شما برای به انحطاط کشاندن جوانان کرداست که از طرف سرویسهای امنیتی و اطلاعاتی شما مصرانه دنبال می‌شود.

آقای خامنه‌ای: بازجویان به غایت دیو صفت وزارت اطلاعات سعی داشتند تا با پرونده سازی مرا به وابستگی به اجانب متهم نمایند. آیا می‌دانید اتهام من چیست؟ جاسوسی برای دولت نروژ و همکاری با دولت انگلستان بر علیه دولت ایران. اما چشمهای همیشه بیدار خدای متعال و تاریخ شاهد هستند که هیچگاه در چنین راستانی گام بر نداشته و نخواهم برداشت. مگر می‌شود ایران، این عزیزتر از جان را با هر چیز دیگری معاوضه کرد؟ خوب است بدانید که آزمایش به اصطلاح دروغ سنجی وزارتخانه شما نیز اثباتی بود بر بی‌گناهی من، اما دریغاً از روحیه شجاعی که صادقانه بگویم ما اشتباه کردیم. ادعاهای کارشناسان به اصطلاح اطلاعاتی شما در مورد اتهام زده شده به من چنان مسخره؛ خنده دار و کودکانه است که بیشتر به یک

داستان کودکانه خیالی شباهت دارد. روحیه انگلیس هراسی چنان بر وزارتخانه شما مستولی گشته که هر فرد تحصیل انگلستان را مأمور و اجیر شده سرویسهای اطلاعاتی انگلستان می‌داند. اینجانب بارها و بارها به بازجویان شما متذکر شدم که طرح چنین ادعاهای سخیف و بی‌پایه و اساسی تنها آبروی نداشته شما را بیش از بیش خواهد برد، اما دریغ از گوش شنوا!

آقای خامنه‌ای: اجازه بدهید به عنوان یک کارشناس مسائل اطلاعاتی و امنیتی چند نکته را با شما یادآوری نمایم:

۱. وزارت اطلاعاتی که شما آنرا چشم و چراغ نظامتان قلمداد کرده‌اید؛ کم و بیش به یک پلیس سیاسی مشابه کشورهای فرو پاشیده بلوک شرق مبدل شده است که هر صدای اعتراضی را بشدت تمام سرکوب می‌کند. این وزارتخانه سعی دارد تا از یکسو با دامن زدن با تئوری توطئه که خود شما نیز از طرفداران سرسخت آن هستید هر صدای اعتراض و حتی انتقادی را به بهانه ارتباط با اجانب و یا «دشمن» در کلام شما سرکوب نماید. کشورهای بیگانه از هر سنخ در نهایت در راستای منافع ملی خود و مردمشان گام بر می‌دارند. اما شما برای پاسداری از منافع ملی ایران چه کرده‌اید؟ واقعیت این است که بدترین و بی‌رحمترین دشمن ایران و مصالح ملیش شما و سیاستهای فاجعه آور نظام شماست که تمامیت ارضی ایران و استقلالش را در معرض مخاطره جدی قرار داده‌اید و نه کشورهای بیگانه. در نهایت تعجب دیدم که بازجویان وزارت اطلاعات سعی در متقاعد کردنم برای حضور در روبروی دوربین‌های تلویزیون و اقرار به ارتباط و همکاری با اجانب را داشتند که تلاش آن‌ها بی‌نتیجه باقی ماند. مضافاً شاهد بودم که چگونه بازجویان شما سعی داشتند تا از طرق مختلف مانند قول مساعد برای آزادی، تطمیع و شکنجه مرا برای حضور و شرکت در سناریوی ساختگی در خیابانهای تهران آماده سازند، سناریوی که قصد داشت با دمیدن در بوق و کرنای دستگاه سانسور شما از دستگیری یک جاسوس با ارزش و مهم خبر دهد و لابد من باید در تلویزیون نیز ظاهر و از ارتباط مخفی و پیچیده خود با سرویسهای اطلاعاتی بیگانه برای جاسوسی و ضربه زدن به ایران پرده بر می‌داشتم. خوب است بدانید که در تریغی من برای شرکت در چنین رسوائی اطلاعاتی، حتی نماینده دادستان نیز از وعده و تطمیع من چیزی کم نگذاشت. غافل از اینکه مردم بزرگ ایران به دیدن و جعلی بودن چنین سناریوهایی عادت کرده‌اند. آقای خامنه‌ای: هیچ سازمان اطلاعاتی با متوسل شدن به چنین خیمه شب بازیهایی نمی‌تواند ادعای اقتدار نماید.

مسلم طرف سخن من با آندسته از کادر شریف و وطن پرست وزارت اطلاعات که تنها به سرپلندی ایران و استقلالش می‌اندیشند نیست. بلکه طرف سخن با آندسته از اعضای وزارت اطلاعات است که حاضرند برای بقای حکومت لرزان شما دست به هر جنابیتی بزنند. از سوی دیگر این وزارتخانه سعی دارد تا با دستگیریهای گروهی و زدن انگ جاسوسی و اقدام علیه امنیت ملی خود را سازمانی مقتدر نشان دهد. دستگیریهای فله‌ای، انباشت زندان‌ها و متوسل شدن به تئوری توطئه خیر از آغاز دوران انحطاط این وزارتخانه رami دهد و نه اقتدارش. همانگونه که پیشتر نیز گفتیم این وزارتخانه بیشتر یک پلیس سیاسی دست چندم است تا یک سرویس اطلاعاتی امروزی. وزارتخانه‌ای که بیشرمانه از ورود به خصوصی‌ترین حریم افراد هیچ ابائی ندارد و از آن برای فشار به افراد دستگیر شده سو استفاده می‌کند. وزارتخانه‌ای که بودجه کلان و نجومی ایران را حیف و میل می‌کند تا خفقان و سرکوب را برای مردم ایران به ارمغان آورد. در ذهن بازجویی به غایت احمق و ترسوی من تنها یک گزاره اشتباه وجود داشت که آنرا بارها و بارها آنرا برایم تکرار کرد: «همه مردم ایران مورد سؤ ظن هستند و متهم مگر خلاف آن ثابت شود». طرز تفکر بازجوی هیولا صفت من منعکس کننده دیدگاه حاکم بر وزارت اطلاعات نیز هست.

مصافا اینکه روح جزم گرایی حاکم بروزارت اطلاعات علم گرایی و منطق مداری را که لازمه و اساس هر سازمان اطلاعاتیست را به گوشه‌ای خزانده است. باورش شاید سخت باشد اما بازجوی احمق من که خودش را دکتر و متخصص امور اطلاعاتی انگلیس و کشورهای اسکاندیناوی معرفی می‌کرد قادر به تشخیص تفاوت میان یک سازمان اطلاعاتی و یک سرویس امنیتی نبود و حتی نمی‌دانست که نام سرویس اطلاعاتی یا سازمان امنیتی نروژ چه بودند. همین عدم آگاهی یا به بیان ساده‌تر بیسوادی و حماقت مطلق را در سطوح و لایه‌های دیگر وزارت اطلاعات شما می‌توان مشاهده کرد. دریغ از بودجه بسیار کلانی که توسط این وزارتخانه عریض و طویل شما حیف و میل می‌شود تا فقط بقای شما را تضمین نماید که حتی قادر به این نیز نمی‌باشد. در چند متری بازداشتگاه ۲۰۹ وزارت اطلاعات، بازداشتگاه مشابهی قرار دارد که توسط سازمان اطلاعات سپاه پاسداران شما اداره می‌شود که باید آنرا سلاح خانه اطلاعات سپاه نامید. گفته‌ها و تجربه زندانیان این بازداشتگاه حاکی از سبوعیتی ماورای تصور می‌باشد. اما وجود دویا چند سازمان اطلاعات موازی در کشوری واحد پیام مشخصی برای شما که زمامدارش هستید دارد: سر در گمی رژیم و جنگ قدرتی که هر روز عمیق‌تر شده و هر سازمان اطلاعاتی سعی دارد تا دنیا و حوادث را از منظر خود برای شما تفسیر نماید، جنگ قدرتی که آخر نیز دامن شما را خواهد گرفت و شما را در آتشش خواهد سوزانید.

آقای خامنه‌ای: وجود یک یا چندین سازمان امنیتی و پلیس سیاسی عریض و طویل و فشرده لبه تیز چاقوی سرکوب بر گردن مردم هرگز نتوانسته ضامن بقای هیچ حکومتی گردد. بقای حکومت‌ها و دوام آن در دل مردم نهفته است، مردمی که شما آن‌ها را دشمن، وابسته به اجانب می‌خوانید، مردمی که شما آن‌ها را پشت می‌له‌های زندان و در شکنجه گاه‌ها محبوس کرده‌اید. مردمی که شما صدایشان را در خیابانهای تهران و سایر شهرها در طی این سال‌ها نشنیدید و بلاخره همین مردم شما را از سریر قدرت به زیر خواهند کشید.

۲. باید اذعان کرد که در یک جنبه نظام شما رتبه اول را به خود اختصاص داده است و از این بابت باید به شما تبریک گفت و آن چیزی نیست جز تبدیل فرصت‌ها به تهدید. از بدو تأسیس نظام جمهوری اسلامی تا کنون، آقای خمینی، شما و بسیاری از سیاستمداران این نظام تبحر عیبی در فرصت سوزی، تبدیل فرصت‌ها به تهدید و ایجاد تنش و بحران در صحنه بین المللی و منطقه‌ای را داشته‌اید. امروزه و به یمن سیاستهای غلط شما و رئیس جمهور برگزیده و منصوب شما، ایران یکی از تنهاترین و منزوی‌ترین کشورهای جهان می‌باشد. کشوری که با نام تروریسم، حمایت از سازمانهای افراطی و کشوری که حتی ارزشی برای مردم خودش قائل نیست شناخته می‌شود. کشوری که هیچ احترامی به معاهدات بین المللی نیز نمی‌گذارد. کشوری که در امور سایر کشورها مداخله کرده و آن‌ها را دچار بحران می‌نماید. آقای خامنه‌ای: دستان شما و سپاه قدس شما تا مرفق به خون مردم عراق، افغانستان، بحرین، لبنان و سوریه آلوده است. شما و نظام شما مسبب قتل عام مردم سوریه توسط دیکتاتور جلاش بشار اسد هستید.

آقای خامنه‌ای: در سال ۱۳۸۹ در طی تحلیلی از اوضاع بین‌المللی از قریب‌الوقع بودن تحولات عمیق و فاجعه‌بار و ضرورت تغییر سیاست‌های غلط نظام شما هشدار دادم و متذکر شدم که تمام آینده ایران در گرو اتخاذ سیاست‌های درست و منطقی می‌باشد، تصمیمی که متأسفانه شما شجاعت اتخاذ آنرا تا کنون نداشته و دو روزه قدرت و جلال ظاهری خودتان را بر مصالح ایران ترجیح می‌دهد.

آقای خامنه‌ای: سیاست‌های فاجعه‌بار شما در حوزه داخلی و بین‌المللی کشور را به ورطه تلاشی و ویرانی کشانده است. شک نداشته باشید که شعار «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» «سرنوشت شعارهای پوسیده و ویرانگر «جنگ جنگ تا پیروزی و راه قدس از کربلا می‌گذرد» را پیدا خواهد کرد که به جز ویرانی کشور و فدا نمودن سرمایه‌های انسانی دستاورد دیگری نداشت. نتیجه‌ی فشاری خودکامانه و لجاجت کودکانه شما بر این شعار چیزی جز هدایت ایران بسوی جنگی ویرانگر نیست که مردم ایران و نه شما و آقا زاده‌های شما و اطرافیانان باید توان آنرا بدهند. حمایت شما از کشورهای واپسگرا و دیکتاتوری مانند بشار اسد نیز تنها به منزوی کردن بیشتر ایران به ویژه در میان کشورهای عرب و همسایه کمک خواهد کرد. قبول کنید که راه پیموده شده اشتباه بوده است، اما هنوز می‌توان از بروز فاجعه‌ای بزرگتر جلوگیری کرد. ماندگاری و نامیرایی یک رهبر نه در داشتن بمب اتم بلکه در تصاحب قلوب مردم است. حتی داشتن بمب اتمی نیز قادر به بقای پایه‌های سست شده نظام شما نخواهد بود، اما قبول شجاعانه اشتباهات و کنار کشیدن از صحنه سیاست می‌تواند باعث نجات جاوید وطن مشترک ما ایران گردد.

آقای خامنه‌ای: شما و سیاستمداران نظامتان هر روز از عقابیت فاصله گرفته و رفتارها و گفتارهای متناقض که‌گاه‌گانه‌ها چون آمیزش می‌شود کشور را هر چه بیشتر به سمت فاجعه پیش می‌برد. خطر جدائی بخشهایی از ایران، آشوب‌های اجتماعی، شکافهای عمیق ایجاد شده قومی- مذهبی، بحران اقتصادی و بلاخره سرخوردگی فرهنگی ناشی از آن همه و عده‌های دروغی که آقای خمینی و شما به مردم ایران دادید هر کدام گسلیست که در دل خود زلزله‌های مهیب نهان دارد.

۳. آقای خامنه‌ای: نه نظام و دولت شما، و نه هیچ نظام و دولت دیگری در ایران متصل به امام زمان نخواهد گردید و نمی‌توان مردم را با دادن شعارهایی مانند اتصال به دولت امام زمان، مقدس نمودن شما و خطاب کردنتان به مثابه سید خراسانی و رواج خرافه و امثالهم فریب داد. تابلویی که شما و نظامتان از امام زمان ترسیم کرده است چیزی جز خشونت و جنگ و ویرانی نیست: برآستی مردم ما چه نیاز به امام زمانی دارند که از شمشیرش خون می‌چکد، پاهای اسب سفیدش در خون شناور، و هدفی ندارد جز گرفتن انتقام و از دم تیغ گذراندن مردم. امام زمانی که قتل عام اهل سنت و یهودیان و... سرلوحه کار اوست. علم کردن چنین امام زمانی شاید باعث نظامی و امنیتی کردن فضای ایران شود و دست شما را برای سرکوب بازتر بگذارد، اما هیچگاه مبشر رحمت و صلح برای ملت ایران نخواهد بود. هدف من به هیچ وجه اهانت به مقدسات هموطنان شیعی نیست، بلکه نظام جمهوری اسلامیست که با ترسیم کردن چنین تصویر هولناکی از امام زمان در واقع از مقدسات تشیع سو استفاده می‌کند و آنرا وجه المصلحه خود قرار داده‌اید.

۴. درحوزه داخلی نیز سیاست‌های شما شرم آور و فاجعه‌بار بوده است. انباشت زندان‌ها از بهترین سرمایه‌های ایران شاید برای طرفه‌العینی ثبات ظاهری را برای شما به ارمغان آورد، ولی در نهایت شما را از سریر قدرت به زیر خواهد کشید. آیا شرمگین نیستید که انسهانهای آزاده‌ای چون دکتر عبدالفتاح سلطانی، دکتر سیف‌زاده، صدیق کبودوند، و صدها انسان شریف دیگر را در پشت میله‌های زندان محبوس کرده‌اید؟ آیا عرق شرم و ندامت بر پیشانی شما نمی‌نشیند؟ برآستی گناه نابعه جوان ایرانی امید کوکبی چیست که باید بهترین لحظات عمرش را در زندان سپری کنید؟ تنها گناه امید کوکبی این است که حاضر به همکاری با دستگاه قراضه و از رده خارج اتمی شما نشده است. آیا از محبوس کردن چنین نابغه‌ای و صدها انسان شریف و آزاده به خود می‌بالید؟ شما که به عدالت پیشوای متقیان علی ابن ابیطالب «ع» «به خود می‌بالید، پاسخ دهید که علی «ع» «کجا زندان و شکنجه و اعدام و پرونده سازی را زیر بنای حکومت اسلامی خود قرار داده بود؟ واقعیت این است که شما با دین، فکر و حکومت علی «ع» به درازای تاریخ فاصله دارید. اسلامی که شما و آقای خمینی با مردم ایران معرفی کردند مصادیق اصلیش جنگ، بی‌عدالتی، آواره‌گی، زندان، شکنجه، اعدام و قساوتی در حق ملتیت است که شما را به چنین جایگاهی رساند. در کجا و مطابق با کدام فتاوی اسلامی چنین بی‌عدالتی هائی روا داشته شده است که شما با ملت بزرگ ایران روا می‌دارید؟ سرکوب صدای هر اعتراضی همسو با فشارهای مضاعف اقتصادی و اجتماعی محاصل نظام شما برای ایرانیان بوده است. در عرصه اقتصادی نیز سیاست‌های غلط شما دستاوردی جز بیکاری گسترده، تعطیلی تدریجی کارخانه‌ها، تورم افسار گسیخته، بی‌ارزش شدن پول ایرانی، رانت خواری، فساد مالی گسترده و اختلاسهای نجومی، فرار مغزها و بلاخره تهی شدن سفره‌های مردم از نان نداشته است. برآستی نظام شما در کدام زمینه محافظ و پیش برنده مصالح ملی کشور بوده است؟ صادقانه نگاه کنید در هیچ جنبه‌ای یا به بیان ساده‌تر: بپذیرد که نظام به مردم دروغ گفت.

۵. آقای خامنه‌ای: وزارت اطلاعات هر جا نمی‌تواند راه دیگری برای خفه کردن صدای معترضین بیابد متوسل به شیوه کهنه پرونده سازی و زدن انگ جاسوسی به ایرانیان شریفی می‌شود که هرگز در این راستا گام ننهاده‌اند. خوب است برای دقایقی هم شده به محبوس شدگان بند ۳۵۰ فکر کنید که وزارت سر تا پا جنایت اطلاعات به آن‌ها انگ جاسوسی زده است در حالی که این آزاده گان بیش شما، اطرافیان و آقا زاده‌هایتان دلشان برای ایران و ایرانی می‌طبد. گرفتن اعترافات دروغین، تلاش برای علم کردن یک سازمان اطلاعاتی بیگانه و مرتبط کردن آن به این انسانهای شریف قیاحت وزارت اطلاعات و ضعف آنرا نشان می‌دهد. ناتوان از درگیر شدن در یک «جنگ اطلاعاتی» و برای پوشش نهادن به این ناتوانی، وزارت اطلاعات متشبث به این شیوه‌های کهنه و غیر انسانی می‌شود. زمانی که که حتی خود وزارت اطلاعات شما قادر به ارائه تعریفی مشخص از جاسوسی نیست چگونه سعی در پوشاندن این ردای منحوس به دوش انسان شریف وطن پرست ایرانی دارد؟ برآستی شرمگین نیستید که بیگانه‌ترین انسان‌ها را به اتهام واهی جاسوسی اسیر کرده‌اید؟

۶. آقای خامنه‌ای: قوه ویران شده قضائیه فقط تابع اوامر ملوکانه شماست و از خود کوچکترین استقلالی ندارد. در کجای تاریخ اسلام، قاضی به فرد زندانی می‌گوید که آرزو دارم چشم‌هایت را با قاشق از حدقه در آورم که منفورترین به اصطلاح قاضی بیدادگاه تاریخ قوه قضائیه، آقای صلواتی به من چنین گفت؟ در کجای تاریخ قوه قضائیه، قاضی به خود این جرأت را داده است که فرد زندانی را مورد ضرب و شتم قرار دهد که قاضی بیدادگاه شما آقای صلواتی اقدام به این کار نمود؟ در کجای تاریخ قوه قضائیه، قاضی زندانی را با تهدید و ارا عاب مجبور به اعتراف در روبروی دوربینهای

تلویزیون شما کرده است که آقای صلوانی به هم بندگان من گفت «زیب دهانت را می‌کشی و اعتراف می‌کنی در غیر این صورت حکم ده سال حبس را برایت صادر می‌کنم». شاید گفته‌های هیولای بازجوی من صدق کند «که قاضی و وکیل در مقابل تصمیم وزارت اطلاعات هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند». براستی و در واقعیت قوه قضائیه گوش به فرمان اوامر ملوکانه شما و مقرر شده وزارت اطلاعات شما هستند. همین بیدگاه شما نایغه ایران امید کوکبی را بدون هیچ گناهی به ۱۰ سال و عبدالفتاح سلطانی را به بیش از ۱۱ سال و صدیق کبودوند را به بیش از ده سال زندان و ده‌ها آزاد مرد و زن شریف دیگر به زندانهای طویل‌مدت محکوم کرده است. آیا این است همان عدالت و رأفت اسلامی که شما منادی آن شده‌اید؟

خدا می‌داند که اکنون وزارت اطلاعات و به جای شنیدن کلام حق و قبول اشتباهش یا دست با اذیت و آزار خانواده‌ام خواهد زد، همانگونه که در مدت دستگیری من مرتکب آن شد، یا پرونده‌ای اخلاقی برآیم دست و پا می‌کند و یا مرا فاقد تعادل سلامت روحی قلمداد و پرونده‌ای پزشکی برآیم آماده خواهد ساخت.

آقای خامنه‌ای یا شاید بهتر باشد شما را اصلاح‌حضرتا خطاب نمایم: در پایان امیدوارم که با سعه صدر انتقادات مرا پذیرفته و همچنین تکرار می‌کنم که اتهام وارد شده به من، همانند بسیاری دیگر که در زندانهای شما محبوس شده‌اند، بی‌پایه و اساس بوده و خود را از اتهامات وارد شده کاملاً مبرا می‌دانم و به همین دلیل تقاضای تبرئه خود، اعاده حیثیت و بازگرداندن لوازم شخصی خود را که توسط مأموران وزارت اطلاعات به غارت رفته است را دارم. از صمیم قلب امیدوارم که فقط برای یکبار هم که شده به ندای درونتان گوش فرا دهید و بپذیرد که وزارت اطلاعات شما در مورد من و بسیاری دیگر مرتکب اشتباه شده‌اند.

والسلام من التبع الهدی

با احترام: افشین شافعی

مجموعه الکترونیکی اسناد نقض حقوق بشر در ایران

خبرنامه

[صفحة بنیاد برومند را در فیس بوک لایک کنید](#)

در حمایت از معلمان ایرانی دربند

«ما خواستار این هستیم که این عزیزان و دیگر فرهنگیان دربند، که حتی برخی آنها، بیش از نیمی از دوره‌ی محکومیت خویش را سپری کرده‌اند، آزاد شوند. بی‌گمان، آزادی این آموزگاران، می‌تواند بهترین هدیه‌ی آغاز مهر آموزش باشد.»
بیانیه‌ی کانون صنفی معلمان ایران به مناسبت آغاز مهر ماه ۱۳۹۱ و پنجم اکتبر روز جهانی معلم

بسیاری از کشورها در سراسر دنیا، روز جهانی معلم را جشن می‌گیرند. اما در ایران، جایی که معلمان از بیان عقاید خود و نیز داشتن معتقداتی مغایر با تفکر رسمی حاکمیت منع می‌شوند، این روز با اندوه همراه می‌گردد.
برای دانشجویان، دانش‌آموزان و خانواده‌های معلمینی که اعدام شده، از کار برکنار و پاکسازی شده‌ و یا در زندان به سر می‌برند، روز معلم روز یادبود است.

در حال حاضر، ده‌ها معلم خواه زندانی‌اند، خواه در انتظار صدور احکام محکومیت خود

می باشند. اینان به هر شکل و طریق ممکن، به خاطر بیان عقاید ویا به لحاظ فعالیت های سیاسی و صنفی خود، مجازات می شوند. [1] بسیاری از آنها تحت شکنجه قرار گرفته و مجبور به اعتراف به جرایمی شده اند که اساساً مرتکب آن نشده اند. برای نمونه می توان به عبدالله مومنی، معلم و فعال دانشجویی سابق اشاره کرد که در سال ۱۳۸۸ بازداشت و به جرم «اجماع و تبتانی به هدف اقدام علیه امنیت کشور و فعالیت تبلیغی علیه نظام»، به چهار سال و یازده ماه حبس محکوم شد. مومنی طی نامه ای که از زندان نوشت اظهار داشت که به علت دادن پاسخ هایی که به مذاق بازجویانش خوش نمی آمد، به کرات مورد شکنجه قرار گرفته و مجبور شده اعترافات خود را چندین بار قبل از حضور در دادگاه، تمرین کند. [2]

سه تن از معلمین زندانی به مرگ محکوم شده اند. به عنوان مثال، عبدالرضا قنبری، استاد دانشگاه پیام نور در دیماه سال ۱۳۸۸ بازداشت و پس از اعتراف اجباری، به جرم محاربه به اعدام محکوم شد. قنبری قبلاً به علت عضویت در اتحادیه صنفی معلمان (اتحادیه ای که در سال ۱۳۸۶ منحل شد) بازداشت، ممنوع التدریس و تبعید شده بود، ولی اطلاعی در مورد عضویت وی دریک حزب سیاسی در دست نیست. [3] با اینحال، گزارش شده که ایمیل های ناخوسته ای که قنبری از یک گروه مسلح مخالف با جمهوری اسلامی دریافت کرده، مدارکی است که در دادگاه علیه وی مورد استفاده قرار گرفته است. [4]

سرنوشت دو معلم دیگری که به اعدام محکوم شده اند مستلزم توجه فوری است چرا که این دونیز، همچون **فرزاد کمانگر**، معلم جوان کرد که در سال ۱۳۸۹ به اتهامات واهی اعدام گردید، [5] اعضای یک اقلیت قومی و مذهبی می باشند. هاشم شعبانی عموری و هادی راشدی معلمان عرب ایرانی هستند در جنوب ایران، جایی که فقر و تبعیض هر از چندگاه منجر به شورش و تظاهرات می گردد و مقامات دولتی با آزادی عمل بیشتری افراد را به جدایی طلبی متهم نموده و عناصر نامطلوب را حذف کرده و به حاشیه برانند. این دو در برنامه ای که در تاریخ ۲۲ آذرماه ۱۳۹۰ از شبکه تلویزیونی پرس تیوی (تحت نظر جمهوری اسلامی) پخش شد، به اتهاماتی که به آنها وارد شده بود «اعتراف» نمودند. صرفنظر از اینکه معیارهای بین المللی محاکمه عادلانه، حق فرد مبنی بر عدم اجبار به شهادت علیه خود و نیز خودداری از اعتراف به جرم را تضمین می نماید، این به اصطلاح «اعترافات» با استفاده از واژگان و عباراتی انجام گرفته که به گوش بسیاری از زندانیان سیاسی سابق جمهوری اسلامی، که خود نیز مجبور به اعتراف شده اند، آشنا است. محاکم ایران در بسیاری موارد، به «اعترافات» اشخاص که با توسل به زور اخذ شده، به عنوان مدرک استناد می کنند.

در مصاحبه ای با وبسایت فارس زبان روزانلاین، کمال آلبوشوکه، از بستگان یکی از افرادی که با این دو معلم بازداشت شده بود، با تاکید بر این واقعیت که این دو معلم بخاطر فعالیت هایی مجازات می شوند که کاملاً مشروع بوده اند می گوید:

«راشدی و شعبانی ... معلم هستند و کارمند آموزش و پرورش و از قشر فرهنگی هستند. آنها خواستار رفع تبعیض، ایجاد فرصت های شغلی برای مردم و حق تدریس به زبان مادری بودند؛ مسائلی که بر اساس قانون حق طبیعی مردم است، یعنی چیزی غیر قانونی نمیخواستند ... متأسفانه نمیگویند که آنها را به دلیل این خواسته ها بازداشت کردیم بلکه اتهاماتی نظیر محاربه و اقدام علیه امنیت ملی و ... میزنند ...» [6]

صدور محکومیت های سنگینی از این دست، امری اتفاقی نیست. سران جمهوری اسلامی به اهمیت معلمان و تاثیر و نفوذ آنها بر جوانان بطور اخص، و بر کلیت جامعه، نیک واقف اند و به همین علت، کنترل شدیدی بر نظرات و فعالیت های آنها اعمال می کنند. در فردای انقلاب، آیت الله خمینی با اشاره به نقش حیاتی معلمین در جامعه، دستور داد مقررات دقیقی برای گزینش آنان وضع و به اجرا درآید. به زعم او، معلمان نه «مردم عادی» بل آموزگاران هستند که آینده کشور در اختیار آنان قرار داده می شود. و بنابراین، چنانچه موفق نشوند و فرزندان متعهد و مذهبی به جامعه تحویل ندهند، مسوول اند:

«[این] خیانت به یک ملت است، خیانت به یک جامعه است، خیانت به اسلام است ...» [7] رهبر کنونی، آیت الله خامنه ای نیز بر اهمیت کلیدی معلمان در شکل گیری کودکان از طریق تعلیمات و رفتار آنها، تاکید ورزیده است: «معلم است که ما را می تواند شجاع یا جبان، بخشنده یا بخیل، فداکار یا خودپرست ... بار بیاورد. معلم است که می تواند ما را متدین، باتقوا، پاک دامن، یا خدای ناکرده بی بندوبار، بار بیاورد ...» [8]

این سخنان صرفاً لفاظی به مناسبت روز معلم نیست. در خلال سال های انقلاب فرهنگی دهه ۱۳۶۰، تعداد زیادی آموزگار اعدام [9] و زندانی شدند، و هزاران تن دیگر از مدارس و دانشگاه ها اخراج و پاکسازی شدند. از آن زمان تا کنون، مکانیزم

جافتاده و فراگیری به حذف مخالفان و افراد مشکوک به مخالفت با نظام، پرداخته است.

قانون گزینش معلمان و کارکنان آموزش و پرورش، سندی که برای انتخاب آموزگاران مورد نظر رژیم مورد استفاده قرار می گیرد، نمونه بارز نقض شماری از حقوق بنیادین بشر است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و نیز میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مورخ سال ۱۹۶۶ میلادی (که ایران نیز بدان پیوسته) آمده است، از جمله آزادی فکر، وجدان و مذهب، آزادی بیان، و آزادی اجتماعات.^[10] آیین نامه اجرایی قانون گزینش که نحوه اجرای قانون گزینش را تعیین می کند، سازوکار مفصلی برای جمع آوری اطلاعات مقرر می دارد که مستقیماً دستگاه های اطلاعاتی را وارد روند گزینش می نماید.^[11] افزون بر این، درخواست متقاضی می تواند بنا به دلایل امنیتی (به عنوان مثال عضویت و یا صرفاً هواداری از یک گروه مغضوب، حتی در گذشته) رد شود و این دلایل هرگز به اطلاع متقاضی نرسد. اطلاعات جمع آوری شده محرمانه باقی مانده ولی در پرونده امنیتی متقاضی درج می گردد.^[12] و توانایی وی را برای اشتغال در دستگاه دولت را مخدوش می سازد.

هزینه سنگین مخالفت باعث شده آموزگاران بین حفظ حرفه خود و رعایت محدودیتهای جاری رژیم، یکی را انتخاب کنند. با اینحال هر نسل جدیدی از ایرانیان با خود معلمینی به همراه دارد که از مسیر رسمی منحرف و تهدیدی برای نظام محسوب می شوند. امروزه اما به لحاظ قدرت بازدارنده اطلاع رسانی سریع، اعدام های سیاسی تقلیل یافته و مقامات بیشتر به اخراج و زندانی نمودن معلمین ناخواسته تن می دهند. از این رو، نه ممنوع التدریس کردن اخیر ۱۷ نفر از دبیران و معلمان کرد، به این علت که با گروه «مکتب قرآن» گرداننده مدارس دینی اهل سنت در کردستان، فعالیت می کرده اند، تعجب آور است و نه توجیه شفاهی رئیس آموزش و پرورش استان. وی به معلمان معترض توضیح داده که حرکت مکتب قرآن در نظام جمهوری اسلامی «مقبولیت ندارد و غیرقانونی است».^[13]

با اینحال، اعضای اقلیت های قومی و مذهبی در خطر تهدید و آزار بیشتری قرار دارند چرا که هدف های آسانی برای رهبران رژیمی هستند که با تبعیض به پیش می رود. این گروه ها اغلب برای تنبیه دیگران هدف قرار می گیرند. برای جمهوری اسلامی، عضویت افراد در گروه های قومی، که در آن جنبشهای مسلحانه و گاه جدایی طلب مورد حمایت قرار گرفته اند، شمشیر دوسر است: از یک سو صنف آموزگاران را از عناصر نا مطلوب پاکسازی می کند و از سوی دیگر در اصناف مربوطه و در کل اقلیت قومی ذریع، رعب و وحشت ایجاد می نماید. با اینکه بسیاری از این معلمان به اتهام ارتکاب جرایم مرتبط با امنیت ملی و نظم عمومی محاکمه شده و به زندانهای درازمدت، تبعید و ممنوعیت از اعمال حقوق سیاسی و اجتماعی، محکوم می شوند، برخی تروریست تلقی شده و تحت این عنوان معمولاً مشمول مجازات اعدام می گردند. به همین علت جامعه مدنی ایران و جامعه جهانی باید هوشیار و فعال باقی بماند تا بتواند از معلمان در مقابل سخت ترین مجازات ها، حفاظت به عمل آورد.

اخیراً فعالان ایرانی کمپینی تحت عنوان «صدای معلمان در بند باشیم» راه اندازی کرده اند که هدف آن افزایش سطح آگاهی از معضلات معلمان، این زندانیان عقیده، که در بند و یا در معرض مجازات اعدام اند، می باشد. برای تاثیرگذاری حداکثر، بخصوص در مورد زندانیانی که قومیت و مذهبشان آنها را از دید حاکمان ایران، آسیب پذیرتر می کند، اقدام این فعالان نیازمند بازتاب یافتن است. بنیاد برومند از این کمپین حمایت کرده و از جامعه بین المللی می خواهد که با معلمان ایرانی در بند اعلام همبستگی نموده و آزادی آنها را به مناسبت روز جهانی معلم و متعاقب آن خواستار گردد.

[1] برای نمونه، رجوع شود به

<http://www.facebook.com/BeVoiceOfIranianTeacher>

[2] http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2010/09/100909_u01_momeni.shtml

[3] <http://survey.ituc-csi.org/Iran.html?lang=en#tabs-4>

[4] http://www.ei-ie.org/en/uas/uaa_details/39

[5] برای اطلاع بیشتر، به [خبرنامه بنیاد برومند](#)

(<http://www.iranrights.org/farsi/newsletter-29.php>) به تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱ مراجعه نمایید.

[6] [نگاه کنید به روز آنلاین](#)

(<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/19-3.html>)

[7] [نگاه کنید به سرخط:](#)

<http://www.sarkhat.com/fa/group/%D9%85%D8%B4%D8%B9%D9%84-%D8%AF%D8%A7%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%B1%D8%A7%D9%87-%D8%B3%D8%B9%D8%A7%D8%AF%D8%AA-ugdkft>

[8] [همان.](#)

[9] [تا امروز، یادبود/مید، ۲۹۶ مورد اعدام شاعلین حرفه معلمی را به ثبت رسانده است.](#)

[10] [ماده دو قانون گزینش معلمان و کارکنان آموزش و پرورش اشعار می دارد: «ضوابط عمومی گزینش اخلاقی، اعتقادی و سیاسی \[متقاضیان\] به قرار ذیل است](#)

The book "Algeria" available in bookstores - message from REZA

Rezaphotography [via mail313.us2.mcsv.net](mailto:mail313.us2.mcsv.net)

English

Persian

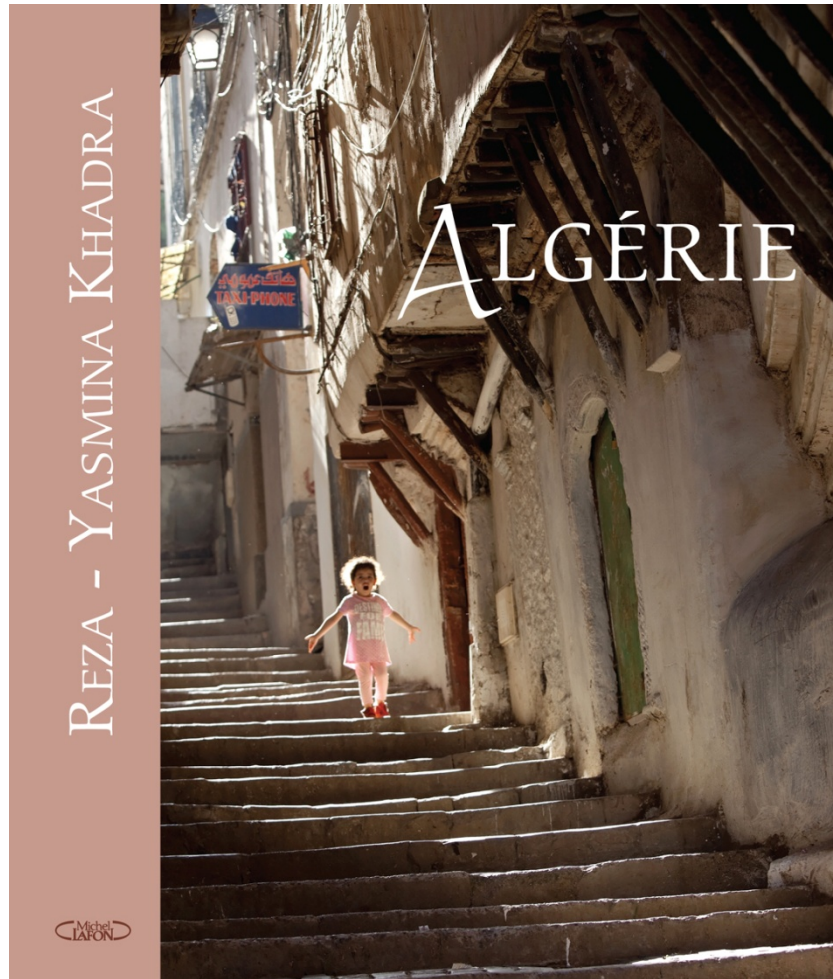
[Translate message](#)

Email not displaying correctly? [View it in your browser.](#)



Dear friends,

It is with great pleasure that I would like to announce the publication of my most recent book *Algeria*, created with my friend, the renowned writer Yasmina Khadra, published by Editions Michel Lafon. This work combines our unique vision on a little known country, whose diversity and richness have made an impression on me.



From Constantine to the Great South, passing by Oran, Algiers, Tizi Ouzou, Rio Salado and Zahara... discover Algeria at the crossroads of words and images.

Yours Sincerely,

REZA

You are receiving this email because you have signed-up to receive news on our website or have registered through other means.

[Unsubscribe artsoncanvasnews@gmail.com](mailto:artsoncanvasnews@gmail.com) from this list | [Forward to a friend](#) | [Update your profile](#)

Our mailing address is:

Reza
122, rue Haxo
Paris, Ile de France 75019
www.rezaphotography.org

توضیحات کامل درباره اتفاقاتی که پس از مرگ برای انسانها رخ میدهد - www.yarahim.com - در قیر بر ما چه می گذرد

با درود - مطلب از سایت مادران برای رسانه شما - مصاحبه با خانم شادی صدر

madaran solh.dortmund

گفت و گوهای پیرامون دادخواهی در سایت مادران پارک لاله 8- مصاحبه با خانم شادی صدر

به مناسبت یادآوری بیست و چهارمین سالگرد کشتار گروهی زندانیان سیاسی در سال 1367 مصاحبه سایت مادران پارک لاله با خانم شادی صدر به عنوان وکیل، مدافع حقوق زنان و از فعالین حقوق بشر که در ایران با راه اندازی سایت میدان بر علیه اعدام و در خارج از کشور با راه اندازی سازمان " عدالت برای ایران" و هم چنین با نوشتن مقاله هایی افشاگرانه در رابطه با شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی فعالیت های ارزشمندی داشته اند

س- لطفا تعریف خود را در مورد مفاهیم خشونت، عفو، بخشش، عدالت اجتماعی، عدالت انتقالی و دادخواهی بیان بفرمائید

ج- فکر می کنم تعریف من از این مفاهیم آن قدر مهم نیست که تعریف این مفاهیم در بستر اجتماعی که ما در آن کار می کنیم. منظور من این است که هیچ یک از مفاهیمی که شما گفتید مثل عدالت، یا عدالت انتقالی و بقیه مثل مفاهیم ریاضی نیستند که یک تعریف مشخص دو تا چهار تا داشته باشند. در هر بستر اجتماعی و هر زمینه ی تاریخی، این مفاهیم معانی متفاوتی را پیدا می کنند و در واقع آن جامعه و نیروهای مختلف اجتماعی است که در کنش ها و واکنش های شان اینها را تعریف می کنند. برای همین به نظرم بیشتر از این که مهم باشد من چه تعاریفی دارم، مهم است ببینیم جامعه چه تعریفی از هر کدام از اینها دارد. وقتی می گویم جامعه نگاه من بیشتر برای این تعاریف قربانیان نقض حقوق بشر است. برای من چیزی که همیشه مهم بوده این که کسانی که موضوع بحث های مربوط به دادخواهی و عدالت هستند یعنی کسانی که حقی از آنها نقض شده، چگونه به عدالت نگاه می کنند. چگونه عدالت را تعریف می کنند، چه امری را اگر محقق بشود فکر می کنند که عدالت برقرار شده است. نگاه شان نسبت به آسٹی چیست. نگاه شان نسبت به حتی دادخواهی، یا محاکمه و سایر مفاهیم حول محور عدالت انتقالی چیست. و این یک امر سیال است یعنی گاهی می بینی مفهوم عدالت از یک نفر به نفر دیگر بسیار متفاوت است. از یک گروه سیاسی به یک گروه دیگر، از یک پیشینه ی تاریخی به یک پیشینه ی تاریخی دیگر اینها خیلی متفاوت است و آن چیزی که به نظر من مهم است این که همه ی این گروه ها، گروه های مختلف اجتماعی باید راجع به این مفاهیم بحث کنند تا بر سر این مفاهیم یک توافق اجتماعی حاصل شود. فقط با حاصل شدن این توافق است که ما می توانیم به موفق شدن امر عدالت و امر دادخواهی امیدوار بود و بعد تازه می توان پروژه ی دادخواهی را به صورت یک پروژه ی ملی پیش برد

س- قبل از کشف حقیقت و تحقق اهداف اصلی دادخواهی به نظر شما می توان از بخشش حرف زد؟ و به طور کلی بخشش چه نقشی در یک سیستم قضایی مبتنی بر عدالت اجتماعی می تواند داشته باشد؟

ولی در حقیقت فکر می کنم این را باید اول سوال اضافه بکنیم که وقتی ما در مقوله ی دادخواهی هنوز در مراحل بسیار بسیار آغازین هستیم چرا در کل این قدر حرف از بخشش می شود؟ اصلا خیلی خیلی خیلی عقب تر از زمانی هستیم که به بخشیدن یا نبخشیدن فکر کنیم. هنوز ما همه ی حقیقت یا حداقل قسمتی از آن را نیز نمی دانیم و هنوز اساسا به لحاظ سیاسی در ساختار سیاسی ای نیستیم که قربانیان در جایگاهی باشند که بتوانند ببخشند یا نبخشند. هنوز رنج و درد قربانیان به رسمیت شناخته نشده و آنها نمی دانند چه اتفاقی برای عزیزانشان افتاده، از آن بدتر وقتی به سیستم فعلی جمهوری اسلامی نگاه می کنیم، در سیستم فعلی ایران در جایگاه فرودست قرار دارند نه در جایگاه بالادست، نه در جایگاه مدعی، نه در جایگاه شاکی. آنها هنوز در جایگاه متهم هستند، آنها هنوز خانواده های گروهک های ضدانقلاب هستند اگر درمورد جنایات مربوط به زندانیان سیاسی دهه شصت صحبت می کنیم. اگر در مورد جنایاتی که در حق کردها اتفاق افتاده حرف می زنیم، آنها هنوز تجزیه طلبان تروریستی هستند که دست به عملیات مسلحانه زدند. یعنی هنوز اساسا از قربانیان یا بازماندگان این جنایات ها اعاده ی حیثیت نشده است. جامعه با حقیقت و اتفاقی که برای اینها افتاده اصلا آشنایی ندارد، به آنها ارج و کرامتی که شایسته شان باشد داده نشده، که بعد آنها در جایگاه شاکی به این فکر کنند که آیا می بخشند یا نمی بخشند و جامعه در جایگاه مجموعه ای که می داند حقیقت چیست و مجموعه ای که میداند چه اتفاقی افتاده تصمیم بگیرد که خوب حالا با مرتکبین آن جنایت چه باید کرد. حالا من فکر می کنم الان صحبت از بخشش یک مقوله ی کاملا انحرافی است، منظورم از انحرافی یعنی بحث را منحرف می

کند و بلاموضوع است ما هنوز در موقعیتی نیستیم، به آن موقعیت نرسیده ایم که بخواهیم راجع به بخشش حرف بزنیم. در عین حال، بخشش هم باز یکی از آن مفاهیم مبهمی است که وقتی آدم های مختلف راجع به آن صحبت می کنند به نظر می رسد گاهی که از یک امر واحد حرف نمی زنند یا این که از یک کلمه استفاده می کنند. ولی از نظر شخص من همانطور که در خود سوال شما هم نهفته است قیل از این که به امر بخشش یا عفو یا چیز دیگری برسیم، باید بدانیم چه اتفاقی افتاده و حقیقت چیست؟ آن جنایتی که واقع شده ابعادش چه بوده؟ به چه شکلی واقع شده و تمام جزئیات را در موردش بدانیم. به خصوص باید بدانیم چه کسانی مسوول آن جنایت بودند، چون زمانی که از بخشش صحبت می کنیم منظور بخشش مرتکبان آن جنایت است. بنابراین دانستن این که اصلا آن مرتکبان چه کسانی بودند و چگونه آن جنایت را انجام دادند پایه ی اولیه است. حالا این که در یک سیستم قضایی بخشش چه نقشی ایفا می کند در حقیقت فکر می کنم که اول باید دید بخشش چیست و منظور از آن چیست. آیا منظور این است که جنایتکارانی که یک جنایت معین را در یک وقت معین انجام دادند عفو کنیم؟ یا هیچ مجازاتی را برایشان پیش بینی نکنیم؟ آیا منظور چیزی مثل آنچه که در سیستم قضایی جمهوری اسلامی به عنوان عفو وجود دارد است که بر اساس آن صاحبان خون می توانند آن قاتل را که خون را ریخته ببخشند و از مجازات معاف کنند؟ بنابراین سوال بعدی این است که آیا بخشش یک امر شخصی است مانند آن چه در سیستم جمهوری اسلامی و در سیستم قصاص وجود دارد، که قصاص یک امر شخصی است تو می توانی قصاص کنی یا از حق خودت برای قصاص صرف نظر کنی، یا بخشش یک امر اجتماعی است و این جامعه است که در واقع دارد روی مرتکبین یک جنایت تصمیم می گیرد که آیا آنها را مجازات کند یا ببخشد، و آیا ما در چارچوب کدام نظام قضایی و فکری حرف می زنیم؟ چون نظام های قضایی متعدد در کشورهای متعدد شکل های متفاوتی برای عفو یا بخشش دارند.

س- به نظر شما به روز کردن شکایت حقوقی خانواده ها از جمهوری اسلامی در ایران و در خارج از کشور به عنوان مثال در سفارت خانه ها می تواند به امر دادخواهی کمکی کند؟

ج- به نظر من هر عملی به خصوص هر عمل جمعی ای که بتواند موضوعاتی را که به نظر می رسد با گذشت سالیان سال فراموش شده اند یا غبار فراموشی روی آنها نشسته یا خیلی ها دلشان می خواهد فراموش کنند، زنده کند، بسیار بسیار مثبت است. یکی از همین عمل های جمعی، چیزی است که شما الان در پرسش تان گفتید که به سفارت خانه های جمهوری اسلامی در خارج از کشور یا سیستم قضایی ایران در داخل شکایت شود. طبیعتا همه ی ما با توجه به شناختی که داریم این را می دانیم که این شکایت ها با این پیش فرض ارایه نمی شوند که واقعا به آنها رسیدگی شود و واقعا دادخواهی انجام شود ولی مساله این است که کل سیستم با موضوعی درگیر می شود که مدام می خواهد آن موضوع چه در عرصه ی بین المللی و چه در عرصه ی داخلی فراموش شود. این کار یعنی درگیر کردن این سیستم با رسیدگی، با فشاری که بر اثر شکایت بر آن می آید و کاملا نقطه ی مقابل چیزی است که آن سیستم می خواهد. برای همین من فکر می کنم به لحاظ تاریخی خیلی خیلی خوب است که این شکایت ثبت و پیگیری شود. به خصوص این که در خارج از کشور به سفارت خانه ها مراجعه و شکایات را ثبت کنیم، ما مشکل امنیتی نداریم حال آن که در ایران خانواده ها ممکن است دچار مشکل امنیتی شوند. ممکن است بتوانند شکایت خود را تسلیم کنند ولی بعدا در هنگام پیگیری دچار مشکل امنیتی می شوند. ولی در خارج از ایران ما این مشکل را حداقل به صورت گسترده نداریم. این موضوع نه تنها به لحاظ حقوقی و ثبت در تاریخ مهم است، بلکه به لحاظ سیاسی نیز عمل مثبتی است، چون یک فشار سیاسی به کل سیستم وارد می کند و در واقع و در عین حال به عنوان یک عمل سیاسی به باز گشایی این پرونده ها در عرصه ی بین المللی کمک می کند، از نظر حقوقی هم کمک می کند، در بسیاری از مقررات حقوق بین الملل کیفری، چیزی که روی آن خیلی تاکید می شود این که زمانی نهادهای بین المللی شایستگی و صلاحیت رسیدگی به یک پرونده ی جنایت را پیدا می کنند که تحقق عدالت یا دادخواهی در مراجع داخلی امکان پذیر نشده باشد، و ثبت این شکایت ها در مراجع رسمی و پیگیری آنها در واقع مدرک مستدلی خواهد بود برای نشان دادن به این مراجع بین المللی که تا چه حد امکان پیگیری این شکایت ها در درون سیستم قضایی جمهوری اسلامی وجود ندارد و اینجاست که دیگر وظیفه ی نهادهای بین المللی نسبت به رسیدگی به این پرونده ها به آنها یادآوری می شود.

س- بسیاری بر این باورند که تشکیل "کمیسیون حقیقت" یکی از گام های اصلی تحقق دادخواهی است. کمیسیون حقیقت چه مسوولیت ها و وظایفی دارد و چه زمانی باید تشکیل شود؟

ج- کمیسیون های حقیقت نهادهایی نسبتا تازه هستند و در کشورهای متفاوت کارکردهای متعدد و گاه متفاوتی داشته اند ولی تمام آنها اشتراکاتی نیز داشته اند. خب در بین محققین مختلفی که درباره ی کمیسیون حقیقت کار کرده اند که آیا تا چه حد به قول ها و وعده های اولیه که داده اند توانسته اند برسند، تا چه حد موفق بودند، تا چه حد نتوانسته اند به آن اهداف اولیه برسند، اختلاف نظر زیاد است. مرور تاریخی کمیسیون های حقیقت در زمینه ی کشورهای مختلف نشان می دهد که ماهیت آن در کشورهای مختلف بسیار سیال و متفاوت بوده است. خیلی وقت ها سازمان های غیردولتی قدم اول را در تشکیل آن برداشته اند. خیلی وقت ها این اراده ی دولتی و از بالا بوده، دولتی که بعد از یک حکومت دیکتاتوری روی کار می آید، بر اثر فشار اجتماعی یا برای آن که وعده ی خود برای تحقق دموکراسی را محقق کند، کمیسیون حقیقت تشکیل می دهد. در خیلی از موارد نیز سازمان های بین المللی مثل سازمان ملل کمیسیون های حقیقت را در کشورهای مختلف تشکیل داده اند. چیزی که به نظر من خیلی مهم است و ما نباید فراموش کنیم و گاه من فکر می کنم در بحث های جامعه ی ایرانی در مورد کمیسیون حقیقت یک مقدار خلط مبحث می شود این است که نه کمیسیون حقیقت قرار است جای دادگاه را بگیرد و نه دادگاه می تواند جای کمیسیون حقیقت را بگیرد. ممکن است حتی کشورها یکی از این دو راه حل را انتخاب کنند ولی در بسیاری از کشورها هر دو این راه حل ها وجود داشته، در بسیاری از موارد کمیسیون حقیقت در واقع مقدمه و زمینه ی برپایی دادگاه بوده، خیلی از اوقات به دلیل گستردگی تعداد مرتکبان یا کسانی که درگیر جنایت بودند امکان برپایی دادگاه برای همه ی آنها وجود نداشته ولی کمیسیون حقیقت به دلیل ساختار بسیار انعطاف پذیری که دارد آسانتر می توانستند این کار را انجام دهند. به هر حال کمیسیون حقیقت و دادگاه دو امر جدا هستند. در دادگاه ما از آیین دادرسی صحبت می کنیم، از حق متهم برای دفاع از خود و از این که وکلای متهم تمام کوشش خود را خواهند کرد تا متهم تبرئه

شود اما در کمیسیون حقیقت تکیه ی اصلی بر قربانیان، بر شاکیان و بر روایت های آنهاست. کاری که کمیسیون حقیقت می کند هیچ دادگاهی نمی تواند انجام دهد همانطور که کاری که دادگاه می کند هیچ کمیسیون حقیقتی نمی تواند بکند. در بعضی کشورها مثل آفریقای جنوبی این دو کمی به هم نزدیک شدند. ولی باز هم تفکیک جدی وجود دارد. آن چه که در مورد کمیسیون حقیقت به نظر من از همه مهمتر است غیر از روشن شدن حقیقت که بین مایه ی تشکیل کمیسیون های حقیقت است، یعنی در حقیقت تاباندن نور به نقاط تاریکی از تاریخ مردم، این است که قربانیان آن جنایات یا بازماندگان آن جنایات فضایی را برای گفتن درد خود در امنیت کامل پیدا کنند و جامعه روایت آنها را بشنود. از این جهت من فکر می کنم که درگیر کردن جامعه و حالا در مورد ما جامعه ایران با حقیقتی که اتفاق افتاده مهمترین موضوع یک کمیسیون حقیقت است، مهمترین هدفی است که یک کمیسیون حقیقت می تواند دنبال کند. به پرسش برمی گردم، به نظر من پرسشی که ما باید از خودمان بپرسیم این است: آیا در شرایط فعلی که ما نه تنها در حالت گذار نیستیم، بلکه به نظر می رسد که یک گذار به دموکراسی، مگر آن که اتفاق خیلی عجیب غریب و ویژه ای مثل جنگ بیفتد، امری نیست که در کوتاه مدت اتفاق بیفتد، در این شرایط سوال باید این باشد که آیا اساسا امکان دارد هیچ کمیسیون حقیقتی در خارج از ایران تشکیل شود که بتواند با لایه های مختلف اجتماع ارتباط برقرار کند، روایت درستی از تاریخ ارائه دهد و حافظه ی تاریخی جامعه را از دروغی که به آنها گفته شده پاک کند و حقیقت را جلو چشم آن بگذارد؟ اگر چنین امکانی هست یعنی اگر شرایط موجود ما را به این باور می رساند که ما می توانیم مخاطب وسیعی در عرصه ی اجتماعی داشته باشیم، در جامعه ی ایران، پس از تشکیل کمیسیون حقیقت یا در روند تشکیل کمیسیون حقیقت خواهند توانست حافظه ی جمعی تاریخی را بر مینای حقیقتی که در کمیسیون مطرح می شود بازسازی کنند، چرا که نه. اما اگر هنوز در شرایطی نیستیم که بتوانیم گروه های وسیع اجتماعی را درگیر بکنیم و حقیقت را جلوی چشم شان بگذاریم و به نوعی حقیقت را به حافظه ی تاریخی آنها تبدیل کنیم، به نظر من تشکیل کمیسیون حقیقت گرچه به خودی خود بد نیست، اما نمی تواند آن کارکرد اصلی خود را داشته باشد و جای آن کمیسیون حقیقتی را که باید زمانی در آینده باشد را پر کند

س- چه کسانی یا چه نهادهایی مشروعیت تشکیل "کمیسیون حقیقت" را دارند؟ آیا لازم است این کمیسیون از طرف دولت پسا-دیکتاتوری و یا سازمان ملل تشکیل شود یا نهادهای غیر دولتی و مردمی (مانند ایران تریبونال) می توانند کمیسیون حقیقتی را با مسوولیت و وظایف محدود تشکیل دهند؟

ج- همانطور که گفتیم فکر می کنم کمیسیون حقیقت در کشورهای مختلف شکل های متفاوتی یافته است. حتی در بعضی کشورها چندین کمیسیون حقیقت تشکیل شده است. مثلا در دوران قبل از گذار، هنگامی که دیکتاتورها سر کار بودند، در بعضی از کشورها بعضی از سازمان های غیردولتی شروع به جمع آوری اسناد و مدارک جنایات کرده اند و گزارش هایی را منتشر کردند که می تواند بسیار شبیه گزارش کمیسیون های حقیقت باشد. ولی حتی در آن کشورها هم بعدا، بعد از این که گذار به دموکراسی اتفاق افتاد، مجددا کمیسیون های حقیقت تشکیل شدند و گرچه از حاصل کار آن مستندسازی هایی که سازمان های غیردولتی کرده بودند استفاده کردند اما به آن اکتفا نکردند. چند تا دلیل هست، همان طور که گفتیم یکی از آن دلایل این است که کمیسیون های حقیقت در دوران پسا دیکتاتوری یا دوران های گذار اختیاراتی دارند که هیچ کمیسیون حقیقتی در شرایط فعلی در ایران ندارد. یکی از آنها به عنوان مثال این است که همیشه یکی از مهمترین موضوع هایی که کمیسیون های حقیقت به آن می پردازند این است که در پایان گزارش های خود به دولت پسادیکتاتوری یک سری توصیه می کنند و دولت در بسیاری از موارد به علت فشارهای اجتماعی یا هزار و یک دلیل دیگر مجبور است به آن توصیه ها عمل کند. این توصیه ها شامل جبران خسارات بازماندگان می شود، شامل تشکیل دادگاه برای افراد مشخصی که در گزارش های کمیسیون حقیقت اسامی آنها آمده می شود، شامل موارد اصلاح قوانین یا اصلاحات ساختاری در پلیس و قوه قضاییه می شود، شامل برپایی یادمان ها یا درست کردن یادبودها یا آرشو های تاریخی می شود و خیلی چیزهای دیگر. در واقع تنها این نیست که کمیسیون حقیقت تشکیل شود و گزارشی یا سندی از آن در بیاید. بلکه آن توصیه های کمیسیون حقیقت می تواند در دراز مدت کاری کند که دیگر آن خشونت ها در آن جامعه تکرار نشود. مهمترین توصیه هایی که همواره در کمیسیون حقیقت مطرح است این است که چگونه ساختار قضایی، ساختار پلیس، ساختار امنیت، ساختار اساسی دولت چگونه باید تغییر کند تا دیگر شاهد آن جنایت ها نباشیم. چه قوانینی باید تغییر کند، قوانین چگونه باید تغییر کنند که دیگر جنایت علیه بشریت اتفاق نیفتد. در تمام این مثال ها تا آن جا که من تجربیات کشورهای مختلف را خوانده ام، فکر می کنم در نهایت بدون داشتن یک نوع رسمیت و یک نوع قدرت برای پیگیری خواسته های خانواده های قربانیان و بازماندگان جنایت ها، ما نمی توانیم خیلی امیدوار باشیم که کمیسیون های حقیقت چه در لایه های مختلف اجتماعی نفوذ کنند و چه از آن طرف بتوانند خانواده های قربانیان را یا بازماندگان یک جنایت را مطمئن کنند که نظیر آن جنایات اتفاق نخواهد افتاد. از این جهت پرسش ما این نیست که چه کسانی مشروعیت دارند یا ندارند که کمیسیون حقیقت تشکیل دهند پرسش ما این است، چیزی که باید مدام به خودمان یادآوری کنیم این که تشکیل کمیسیون های حقیقتی از این دست مثل ایران تریبونال که در سوال شما بود نباید در ما این ذهنیت را ایجاد کند که این کمیسیون حقیقت می تواند همان کارکردها یا همان نتایجی را داشته باشد که تشکیل کمیسیون های حقیقت در کشورها در دوران گذار به دموکراسی یا در دوران پسادیکتاتوری دارد. این کمیسیون حقیقت را باید در یک بستر بسیار محدودی دید، در کنار سایر اقدامات و ابتکاراتی که برای مستند سازی جنایاتی که در دوران جمهوری اسلامی اتفاق افتاده، همه را باید زنجیره ای دید که کمک می کند که این خاطره، که این جنایت و این خشونت مستند و نگهداری شود برای آن زمانی که وقتش بشود که یک رسیدگی جدی و رسمی در مورد این جنایت ها انجام شود

س- به نظر شما چه کشور هایی توانسته اند با راه اندازی کمیسیون حقیقت امر دادخواهی را به سرانجام برسانند؟

ج- اگر نخواهیم خیلی بدبین باشیم یا خیلی صد و صفر کنیم، طبیعتا کمیسیون های حقیقت در بسیاری از کشورها کارکردهای خیلی متنوع و مثبتی داشته اند. در خیلی از کشورها هم کمیسیون های حقیقت به دلایل مختلف شکست خوردند که مهمترین آن ساختار سیاسی بود که اجازه نمی داد نتایج

کمیسیون حقیقت‌عملی و اجرایی شود. ولی در همین حال در این کشورها هم که نگاه می‌کنیم باز موفقیت عملکرد کمیسیون‌های حقیقت‌نسبی است. من خیلی متوجه منظور شما در مورد به سرانجام رسیدن امر دادخواهی نمی‌شوم. این از آن اصطلاحاتی است که باید معنی‌اش کرد. به نظر من امر دادخواهی هیچگاه به سرانجام نخواهد رسید چون هیچگاه نمی‌توانیم تاریخ را به قبل از جنایت برگردانیم. هیچ‌گاه زمان در مورد جنایتی که اتفاق افتاده به عقب بر نمی‌گردد. بنابراین هیچ وقت عدالت مطلق وجود نخواهد داشت. به این معنا اگر نسبی نگاه کنیم در بسیاری از کشورها کمیسیون‌های حقیقت‌توانسته‌اند نقش خیلی مهمی داشته باشند. اما نباید دچار توهم شویم چون انتقادات بسیار جدی از کمیسیون‌های حقیقت‌هست، حتی یکی از (soft) جدی‌ترین انتقادات غیر از بسیاری از انتقادات جنسیتی که فمینیست‌ها مطرح می‌کنند، این است که کمیسیون‌های حقیقت‌یک جور عدالت نرم است، مثل آب نبات است یا مثل مسکن است که می‌دهند تا درد ساکت شود، ولی عدالت واقعی را محقق نمی‌کند. خب این یک انتقاد خیلی (justice) تند است. ولی این انتقادات در بسیاری از کشورها یا در نزد بسیاری از صاحب‌نظران وجود دارد. بنابراین ما باید نسبی نگاه کنیم. اگر می‌خواهیم که الگو برداریم از هر کمیسیون حقیقتی باید نگاه کنیم ببینیم بستر اجتماعی که آن کمیسیون از آن بیرون آمده و عمل کرده چقدر به ما نزدیک است و اساساً ما چقدر می‌توانیم از آن الگو برداری کنیم. مثلاً در بین جامعه‌ی ایرانی کمیسیون حقیقت‌آفریقای جنوبی خیلی محبوب است. به نظر من یک توهم خیلی بزرگی نسبت به کمیسیون‌های حقیقت‌در آفریقای جنوبی وجود دارد که نمی‌دانم چطور و از چه زمانی ایجاد شده است. در حالی که چه در خود آفریقا و میان بازماندگان و چنانچه در بربرندگان آفریقا و چه در میان محققان کشورهای دیگر انتقادات جدی نسبت به کمیسیون آفریقای جنوبی وجود دارد و در بسیاری از موارد اصلاً موثر بودن یا مثبت بودن روندی که به عنوان آشتی ملی در ادبیات فارسی ترجمه شده، مورد تردید قرار می‌گیرد. از طرف جامعه کاملاً طرد شده چون وقتی خود کلمه‌ی آشتی به کار می‌رفته reconciliation گرفته است. در آرژانتین اساساً این کلمه‌ی آشتی یا به این معنی بوده که کل جنایت انکار شده است و اصلاً موضوع عفو کردن مرتکبان، برخلاف آفریقای جنوبی، حتی قابل طرح نبوده است، و جالب است که هر دو کمیسیون به نسبت کمیسیون‌های بسیار موفق هستند. بنابراین حتی اگر بخواهیم قضاوت کنیم نمی‌توانیم در مورد کمیسیون حقیقت‌به طور کلی قضاوت کنیم چون الگوی کلی قابل استفاده برای همه شرایط و بسترهای زمانی و مکانی وجود ندارد.

س- بسیاری عقیده دارند که مصونیت از مجازات، اصلی‌ترین عامل تکرار جنایت است از همین رو دادگاه‌هایی از جمله دادگاه جنایی بین‌المللی تشکیل شده است که جنایت‌های صورت گرفته دولتی بدون مجازات باقی نماند. در مقابل برخی گمان می‌کنند محاکمه و مجازات می‌تواند سبب تداوم چرخه خشونت در جامعه شود.

ج- من بعید می‌دانم کسی به این صراحت این حرف را بزند که محاکمه و مجازات مرتکبین جنایت علیه بشریت باعث تداوم چرخه‌ی خشونت می‌شود. چون آن وقت پرسش خیلی ساده‌ای پیش می‌آید و اصلاً بحث پیچیده‌ای لازم نیست. اگر قرار است ما کسی را که دستور قتل پنج هزار زندانی را در یک ماه داده است، محاکمه نکنیم، برای این که چرخه‌ی خشونت تکرار نشود چطور می‌توانیم کسی که یک نفر را در یک دعوی خانوادگی کشته محاکمه و مجازات کنیم؟ یعنی این حرف که محاکمه و تشکیل دادگاه باعث باز تولید خشونت می‌شود به نظر من بیشتر از این که یک حرف منطقی باشد، یعنی یک منطق انسانی یا بهتر است اینطور بگویم منطق اخلاقی پشت‌اش باشد، یک حرف سیاسی است. یعنی کسی که دارد این حرف را به ما می‌زند یک سیاست‌معینی را پس ذهن‌اش دارد که نمی‌خواهد بگوید، ولی دارد به این شکل خود را پشت شعار عدم خشونت پنهان می‌کند. هیچ کدام از ما با خشونت موافق نیستیم. تشکیل دادگاه برای آمران و عاملان جنایت به معنای تشکیل دادگاه‌های انقلاب نیست. خیلی‌ها سعی دارند که این تصویر را بسازند که آدم‌هایی که به دنبال دادخواهی هستند و می‌گویند آمران و عاملان جنایت‌ها باید محاکمه شوند، کسانی هستند که از دادگاه‌های چند دقیقه‌ای انقلاب و اعدام‌های فوری بعد از آن دفاع می‌کنند. این آدم‌ها سعی می‌کنند تصویر آشنای اتفاقاتی را که بعد از انقلاب 57 افتاد و اعدام‌های پشت بام مدرسه‌ی علوی را تکرار کنند و بگویند کسانی که الان در جامعه‌ی ایران دنبال دادخواهی و عدالت هستند، درست مثل همان‌هایی هستند که مسوولین رژیم رژیم شاه را محاکمه و همان‌جا اعدام کردند و خوب همه‌ی ما می‌دانیم که این یک تصویر مخدوش است. یعنی وقتی ما می‌گوییم آمران و عاملان جنایت‌ها باید محاکمه شوند معنی‌اش این نیست که آنها از یک دادرسی منصفانه برخوردار نخواهند بود. آنها حق دسترسی به وکیل نخواهند داشت. یا مجازات‌هایی مثل اعدام یا سایر مجازات‌های غیر انسانی در انتظارشان خواهد بود. همه‌ی ما به عنوان فعالان حقوق بشر به دادرسی منصفانه پایبند هستیم، به اصل دسترسی به وکیل، به اصل ممنوعیت شکنجه و مهمتر از آن به منع اعدام. بنابراین ما در چنین شرایط و فضا و در چنین چارچوبی است که از دادخواهی و از تشکیل دادگاه دفاع می‌کنیم. اما همانطور که گفتیم کسانی که این گفتار را به میان می‌آورند که محاکمه عاملان و آمران، می‌تواند چرخه‌ی خشونت را باز تولید کند به خصوص در شرایط سیاسی ایران، به نظر من بیشتر سیاست‌بازهایی هستند که در ذهن‌شان این است که بسیاری از کسانی که الان در اپوزیسیون جمهوری اسلامی یا منتقد آن هستند زمانی جزو مسوولان این حکومت بودند و اگر قرار باشد دادگاهی تشکیل شود، باید آنها هم به محاکمه کشیده شوند و چون به دلایل سیاسی به نفع ما نیست که آن آدم‌ها به محاکمه کشیده شوند اصلاً کل محاکمه را انکار می‌کنیم. چون نمی‌توانیم در این زمین فوتیال بازی کنیم همه چیز را به هم می‌ریزیم، می‌گوییم اصلاً تشکیل دادگاه خشونت می‌آورد و آن وقت کسی نمی‌تواند در مقابل حرف ما که با شعار بی‌خشونتی جلو می‌آیم بایستد. یعنی به نظر من این گل‌آلود کردن آب است، بیشتر از این که کمک کند تا بحث دادخواهی پیش برود.

س- به نظر شما محاکمه عادلانه و مجازات (غیر از اعدام) آمران و عاملان جنایت‌های صورت گرفته در جمهوری اسلامی می‌تواند به کاهش خشونت و به ویژه جلوگیری از تکرار جنایت‌های پاری‌رساند؟

ج- من فکر می‌کنم به طور کلی اگر ما سیستمی داشته باشیم که به جای آن که مرتکبین یک جنایت از پاسخ‌گویی مصون و معاف باشند، آن‌ها را پاسخگو کند و عمل‌شان را جلوی چشم‌شان بگذارد که عقوبت‌اش را ببینند، در واقع این مصونیت از مجازات از بین برود، حتماً به تکرار نشدن این جنایت‌ها در آینده کمک خواهد کرد. و این که یک بحث خیلی قدیمی در حقوق کیفری هست که به آن جنبه‌ی بازدارنده‌ی مجازات می‌گویند یعنی

اگر مجازات متناسب در مورد یک جرمی اجرا بشود، آن گاه کسان دیگری هم که دارند محاسبه می کنند آن جرم را انجام بدهند یا نه، فکر می کنند که خوب آنها نیز ممکن است به همین مجازات برسند. اما اگر در یک سیستمی هر کس که جرمی انجام می دهد اگر بخشی از دولت باشد مجازات نمی شود، بنابراین این خودش کمک می کند که آن عمل تکرار شود بنابراین نه فقط محاکمه بلکه هر نوع پاسخگویی، هر عملی که باعث پاسخگو کردن مرتکبان یا عاملان و آمران یک جنایت یا نقض حقوق بشری بشود به کاهش آن کمک می کند. حتی اگر همین امروز هم کاری انجام شود و اتفاقی بیفتد که یک نفر، فقط یک نفر بابت نقض حقوق بشری که انجام داده و اقا پاسخگو شود من مطمئن هستم بسیاری از کسانی که همین امروز ناقض حقوق بشر هستند دفعه ی بعدی که بخوانند کسی را شکنجه کنند، دفعه ی بعدی که کسی را می خوانند به سلول انفرادی بیندازند، دفعه ی بعدی که می خوانند حکم اعدام کسی را بدهند، کمی مکث می کنند، و شاید این کار را نکنند. به دلیل آن خاصیت بازدارندگی که مجازات یا پاسخگویی دارد.

س- چرا برخی از مدافعان و نهادهای حقوق بشر ایرانی در مورد کشتارهای دهه شصت و بخصوص کشتار دسته جمعی سال 67، سکوت اختیار کردند و چرا این سکوت در مورد برخی همچنان ادامه دارد؟

ج- در مورد کشتار سال 67، اولاً باید مساله ای را اینجا بگویم که خیلی مهم است و آن اینکه کشتار 67 جنایت خیلی بزرگی بود. الان دیگر حداقل آنقدر مطالعه و تحلیل در مورد آن انجام شده که به صراحت و به صدای بلند می توانیم بگوییم یکی از مصادیق "جنایت علیه بشریت" است. ولی در عین حال نباید فراموش کنیم که کشتار 67 یکی از مصادیق جنایت علیه بشریت است که در دوران جمهوری اسلامی انجام گرفته است. و بسیاری دیگر از نقض های جدی و فاحش و گسترده و سازمان دهی شده ی حقوق بشر هستند که حتی هنوز یک هزارم کشتار 67 نه در موردشان کار شده، نه در موردشان حرف زده شده، و نه کسی علاقه ای به آنها نشان داده است. بنابراین در بسیاری از موارد ما با سکوت محض یا کمی بیشتر از سکوت مواجه هستیم. و این خیلی مهم است. به نظرم مهم است که حتی وقتی سوال می کنیم موارد اتفاق افتاده ی جنایت های بشری در جمهوری اسلامی را به سال 67 تقلیل ندهیم. چون وقتی این کار را می کنیم بلافاصله یک مشکل دیگری پیش می آید و آن این که آن طرف داستان ساختار یا نظام جمهوری اسلامی یا هر کس به آن وابسته است یا هر کس به آن وابسته بوده و الان نیست، کشتار 67 را به عنوان یک امر اتفاقی، یک امر استثنایی، و امری که در یک شرایط بسیار ویژه ی سیاسی دوران جنگ اتفاق افتاده و این که جنگ تمام شده بوده و مجاهدین حمله کرده بودند یا برای حمله برنامه ریزی کرده بودند، همه را به عنوان توجیهی برای این اتفاق قلمداد می کنند. در حالی که اگر ما نقض شدید حقوق بشر را در تمامی حوزه های مختلف درست از ابتدای به قدرت رسیدن آیت الله خمینی و طرفدارانش، حتی زمانی که این قدرت اسم جمهوری اسلامی را هم نداشت، در نظر بگیریم، ما داریم در مورد 23 بهمن 57 صحبت می کنیم. درست اگر مبدا را از آن زمان بگذاریم و اتفاقاتی را که درست از همان زمان رخ داده تکرار کنیم، آن وقت است که به الگویی می رسیم که موارد جنایت علیه بشریت در دوره بیش از سی ساله ی جمهوری اسلامی فقط به کشتار 67 محدود نمی شود و آن وقت دیگر هیچ کس نمی تواند توجیه کند که این یک امر استثنایی بوده، یک امر اتفاقی بوده و حالت استثنایی داشته است. این یک نکته بود. نکته ی بعدی این است که خوب حالا اگر همه ی اینها را کنار هم بگذاریم، یعنی من اگر به کشتار 67 محدود نشوم و به این نگاه کنم که موارد نقض شدید حقوق بشر در دوران بعد از جمهوری اسلامی چه چیزهایی بوده آن وقت در پاسخ به پرسش شما خواهم گفت که یک جواب خیلی کوتاه وجود دارد و آن ایدئولوژی های سیاسی است. یعنی گروه های مختلف که می توانند بگویند ما مدافع حقوق بشر هستیم، یا می توانند بگویند ما فعال سیاسی هستیم، مهم نیست مهم این است که از یک خاستگاه سیاسی دارند به حقوق بشر نگاه می کنند. به دلیل خاستگاه سیاسی شان که از آن خاستگاه و از آن دریچه به این اتفاق نگاه می کنند، ترجیح می دهند در مورد آن سکوت کنند، به آن توجهی نکنند و یا آن را نبینند. به همین دلیل است که می بینیم مصادیق مختلف جنایت مثلاً دو مورد مشخص که این روزها من درگیر آن هستم و در ذهنم است، یک مورد که ما می بینیم مساله ی قتل عام روستاهای کردستان از جمله روستای قارنا است و کوچ اجباری روستاییان کرد که هر دو می تواند با تعاریف بین المللی مصداق جنایت علیه بشریت باشد، با سکوت مواجه شده است. دلیل اش به نظر من این است که بسیاری از آن گروه های سیاسی، حقوق بشری که خیلی از آنها ریشه سیاسی یا گذشته ی سیاسی دارند، هنوز از گذشته شان فاصله نگرفته اند و هنوز واقعا نگاهشان نگاه حقوق بشری نیست این را می توانیم تعمیم دهیم به مثلاً به فرض موضوع تجاوز به دختران باکره قبل از اعدام که به نظر من در واقع در تحقیقی که انجام دادیم نشان می دهد که ابعاد آن فراتر از آن چیزی است که خیلی ها فکر می کنند ولی آن هم امری است که با سکوت طی شده است. حتی بسیاری از گروه های سیاسی که اتفاقاً در مورد جنایت سال 67 خیلی صحبت کردند، در این مورد ساکت بودند یا آن قدر صحبت نکردند یا آن قدر کار نکردند و حتی به دامن زدن این که این یک شایعه بوده کمک کردند. بنابراین به نظر من جواب ساده ی من به این پرسش این است که منافع سیاسی و دیدگاه سیاسی گروه های مختلف در مورد جنایت های مختلف به آنها اجازه نداده که به آن موضوع وارد شوند و آن را بشناسند، در مورد آن صحبت کنند و روی آن کار کنند. اگر بخواهیم به پرسش شما در مورد سال 67 برگردیم، می بینیم که گروه هایی نسبت به این موضوع بی اعتنا بودند یا ساکت بودند که یا نمی دانستند، بسیاری از جوانان نسل من در ایران تا سال های سال هیچ اطلاعی نسبت به این موضوع نداشتند چون در خانواده هایی زندگی می کردند که هیچ کس آنها سیاسی نبوده یا اعدام نشده و سانسور و سکوت جامعه در واقع به آنها اجازه نمی داد که با حقیقت مواجه شوند تا بخواهند نسبت به آن واکنش نشان دهند. یا آن که بسیاری از گروه های دیگر بودند که به لحاظ سیاسی به نفعشان نبود که این موضوع باز شود.

س- منظور از پرسش بالا بیشتر مدافعان حقوق بشر در ایران در آن زمان است. درست است که این مساله خط قرمز جمهوری اسلامی بود و هر صدای مخالفی را به شدت سرکوب می کرد و هم چنان نیز ادامه دارد، ولی چرا مدافعان حقوق بشر در ایران تلاش نکردند در شکستن این خط قرمزها به خانواده ها یاری رسانند و صدای دادخواهی آنها باشند؟ همین کاری که مادران پارک لاله پس از کشتارهای خیابانی سال 88 انجام می دهند. آیا تصور نمی کنید با آغاز حرکت های اصلاح طلبانه بخصوص از سال 1376 به بعد، فعالان حقوق بشر برای اینکه بتوانند در راستای فعالیت

های ان جی اویی و قانونی در چهارچوب جمهوری اسلامی فعالیت کنند، به این سکوت که خواست اصلاح طلبان نیز بود کمک کردند و حتی پس از کشتارها و بگیر و ببندهای سال 88 این تلاش هم چنان صورت می گیرد که این حرکت های اعتراضی به قبل از سال 88 وصل نشود؟

ج- به نظرم در این زمینه باید فرق گذاشت بین قبل و پس از انتخابات. در فضای سیاسی پیش از انتخابات، درست است که در عرصه های مختلف، جنبش های گوناگونی از جمله جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش کارگری و... فعال هستند اما در اوج فعالیت خود هم می دانند که پرداختن به برخی از موضوعات، از نظر امنیتی خطر بالایی دارد. مساله کشتار 67 تنها مساله ای نبود که به دلایل امنیتی، فعالان حقوق بشر چندان سراغش نمی رفتند. مثال های دیگری هم هست. مثلا در عرصه مساله زنان، طرح موضوع حجاب و کار جمعی روی آن یک تابو بود و همچنان هست. یا مثلا طرح مساله کردها، عرب ها و سایر ملیت ها در ایران. بنابراین، در فضای بسیار تنگی که برای فعالیت وجود داشت، همیشه عامل خطرناک بودن یک موضوعی به لحاظ امنیتی می توانست در تصمیم گیری پیرامون گذاشتن آن موضوع در دستور کار نقش جدی بازی کند. از یاد نبریم که در تمامی جنبش ها، از جمله جنبش زنان، بسیاری از فعالان یا خود تجربه زندانهای دهه 60 را داشتند و یا از بازماندگان جنایت های دهه 60 و کشتار 67 بودند، اما حتی آنها هم از طرح موضوع به شکل وسیع خودداری می کردند چون هراس شان این بود که جلو اندک فعالیتی را که دارند نیز گرفته شود. اینکه پرهیز از ورود به موضوع هایی به دلایل تاکتیکی، آیا درست بوده و یا نه، امری است که به تحلیل هر یک از ما برمی گردد. مثلا در مورد مساله حجاب من معتقدم این خطای جنبش زنان بود که سراغ آن نرفت و هنوز هم دچار این خطاست در عدم پرداختن به موضوعی که درگیری و منازعه دایم حکومت و بخش قابل توجهی از زنان بر سر آن است. اما من در این نظر، چه زمانی که در ایران بودم و چه حتی حالا، پشتیبان های زیادی در جنبش زنان نیافته ام

اگر بخواهیم به کشتار 67 برگردیم، به نظرم باید فضای بعد از انتخابات را جداگانه تحلیل کنیم. در این فضا، بسیاری از مردم که تا دیروز امر نقض حقوق بشر برای شان دغدغه و مساله ذهنی نبود، یک دفعه دیدند جلو چشمش شان آدمها را می زنند، چاقو می زنند، دستگیر می کنند، دوستان شان سر از کهریزک و اوین در می آورند و... و بنابراین، امر نقض حقوق بشر، برای خیلی ها تازه عینی شد و در این فضا که نسبت به فضای سال های قبل بسیار از نظر سیاسی رادیکال هم شده بود، طرح مساله جنایت های دهه 60، برای اولین بار گوش شنوایی یافت در بین عرصه وسیعی از مخاطبان که تا دیروز، اصلا نمی خواستند بدانند در آن دهه چه اتفاقی افتاده. به همین دلیل است که حرکت مادران عزادار که در واقع پل می زند بین جنایت های بعد از انتخابات و جنایت های دهه 60، مورد توجه واقع می شود، در حالی که چنین حرکتی از طرف همین آدم ها، قبلا آغاز نشده بود چون بستر اجتماعی مناسب اش وجود نداشت. در چنین فضایی، گروه ها یا افرادی که خود را مدافع حقوق بشر می خواندند ولی همچنان چشم بر وقایع دهه 60 بسته بودند و اصرار داشتند جا بیندازند که نقض حقوق بشر از روز 23 خرداد شروع شده، همانطور که گفتم، سیاست بازانی بودند که حقوق بشر را گزینشی و با تفسیر به رای و به نفع خود می خواستند و خب عملکردشان را هم باید در این چارچوب ارزش گذاری و تفسیر کرد

س- به نظر شما دادخواهی می تواند به عدالت اجتماعی در ایران کمک کند یا آن که مانعی در این راه است؟

ج- من در اینجا دوباره می پرسم که عدالت اجتماعی یعنی چه؟ چون در واقع عدالت اجتماعی مفهومی است که بیشتر ناظر به فاصله ی طبقاتی یا محرومیت اشخاص از حقوق اقتصادی و همینطور در بعضی از موارد از حقوق اجتماعی است و به نظر من دادخواهی بیشتر امری است که بر روی موضوع عدالت قضایی و موضوع حقوق بشر متمرکز است. درست است که در خودش حقوق اقتصادی و حقوق اجتماعی افراد را هم دارد، اما بیشتر ناظر بر بخشی است که ما به آن حقوق قضایی می گوئیم. من ارتباط این سوال را به بحث مان نمی فهمم و نمی توانم جواب بدهم چون عدالت اجتماعی یک مقوله ی کاملا متفاوت است

س- خانم صدر اگر پرسش را این گونه مطرح کنیم که دادخواهی می تواند به عدالت قضایی در ایران کمک می کند، پاسخ شما چیست؟

ج- خوب طبیعتا امر دادخواهی به طور کلی می تواند به تحقق عدالت کمک بکند. همانطور که گفتم از نظر من عدالت هیچ گاه صد در صد محقق نخواهد شد. می تواند در این روند کمک کند و به خصوص روند دادخواهی به این که بازماندگان یک جنایت یا قربانیان آن بتوانند احساس کنند به آن عدالتی که حق شان است و سال های سال منتظرش بودند چند قدم نزدیک شده اند، کمک می کند

س- به نظر شما مکانیزم های بین المللی برای پیگیری جنایت های سیاسی در ایران چیست و تا کنون چه تلاش هایی برای استفاده از این مکانیزم ها انجام شده است؟

ج- متأسفانه به این دلیل که جمهوری اسلامی غیر از یک استثنا به هیچ کدام از کنوانسیون ها و عهدنامه های بین المللی مربوط به حقوق بشر نپیوسته، استفاده از مکانیزم های بین المللی در مورد اتفاقاتی که در ایران افتاده بسیار دشوار و در بسیاری موارد ناممکن است. یعنی مکانیزم های موجودی را که ما در جلو چشم داریم فقط در مورد کشورهایی است که به کنوانسیون های مربوط به جنایات سیاسی پیوسته اند، مثلا کنوانسیون منع شکنجه، کنوانسیون رفع همه ی اشکال تبعیض علیه زنان، و مواردی از این دست و به خصوص اساسنامه ی دیوان بین المللی کیفری که به این دیوان برای رسیدگی به جنایات علیه بشریت صلاحیت می دهد. بنابراین ابزارهای بین المللی موجود در مورد ایران بسیار محدود است. در این مورد حتی از کشوری مثل سودان وضعیت بدتری دارد و کاری نمی توان کرد. یعنی این ساختار نارسا و ناقص جامعه ی بین المللی است که در واقع بر اساس خواست دولت ها تشکیل شده است. مهمترین چیزی که هست این که سازمان ملل سازمان ملل نیست، سازمان دولت هاست، مجموعه ای از دولت هاست و بنابراین دولت ها می توانند به طور اختیاری بعضی از مقررات را قبول کنند یا نکنند. وارد بعضی از مکانیزم ها بشوند یا نشوند. با

این همه تلاش بسیاری از فعالان حقوق بشر به خصوص در سال های اخیر این است که بتوانند از این مکانیزم های محدود هم استفاده کنند و یک قدم هایی هم برداشته شده و یک اتفاقاتی هم افتاده، مثلاً همین که ایران گزارشگر ویژه ی حقوق بشر دارد، در نوع خود در ساختار بسیار محافظه کار سازمان ملل یک اتفاق بزرگ است، یک مکانیزم بین المللی است که ما می توانیم استفاده کنیم. یا گزارش هایی که به ساختارهایی مثل گزارشگران ویژه موضوعی حقوق بشر می توان داد. و همین طور بحث هایی مطرح است که به لحاظ تئوریک به هر حال ممکن است در یک دادگاهی در یک کشور اروپایی بشود یک پرونده ی جنایت علیه بشریت را باز کرد و از طریق یک دادستان مرتکب آن جنایت را پیگیری کرد. به لحاظ حقوقی استفاده از اصل صلاحیت جهانی در مورد جنایاتی که در جمهوری اسلامی اتفاق افتاده قابل اعمال است ولی این که به لحاظ عملی چقدر ممکن است، تلاش هایی که تاکنون انجام شده موفقیتی در برداشته ولی به لحاظ تئوریک و حقوقی این احتمال هست. تا آنجا که من می دانم تلاش های متعددی انجام شده برای این که این مکانیزم ها پیدا شوند یا از آن ها استفاده شود. مهم ترین مانع همانطور که می گویم این است که ایران متأسفانه به هیچ یک از کنوانسیون های مهم حقوق بشری متعهد نیست. به همین دلیل خیلی نمی توان به مکانیزم های بین المللی متوسل شد.

س- چرا سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر این سازمان، واکنش بایسته ای در قبال کشتار زندانیان سیاسی در دهه شصت و به ویژه کشتار تابستان 67 از خود نشان نداده اند؟

ج- ساختار سازمان ملل همانطور که گفتیم یک ساختار بسیار بسیار محافظه کار است و همین طور که گفتیم از دولت ها تشکیل شده و بنابراین معادلات سیاسی در هر اتفاقی که می افتد خیلی خیلی نقش بازی می کند. اما یک چیزی را هم که باید در نظر بگیریم این است، زمانی که کشتار 67 اتفاق افتاد، ساختارهای سازمان ملل و ساختارهای مرتبط با حقوق بشر در سازمان ملل آنقدر به گستردگی الان نبود و به آن کارایی که این ساختارها الان دارند نبود. خیلی ساده، در آن زمان نه گزارشگر موضوعی حقوق بشر داشتیم، نه دیوان بین المللی کیفری، یعنی خود ساختارهای حقوق بشری در سازمان ملل یک تحول سریع و چشمگیری را در این سال ها طی کرده، حتی با همان معادلات سیاسی حاکم بر سال 67 اگر الان این جنایت ها اتفاق می افتاد من به جرات می توانم بگویم سازمان ملل برخوردی به مراتب بهتر از آن موقع می داشت. البته خیلی ها اعتقاد دارند که آن موقع هم برخورد سازمان ملل خوب بوده، واکنش درستی نشان داده، ولی من هم فکر می کنم که ضروری بود و هنوز هم هست که این جنایت که در یک سطح بین المللی مطرح شود و به درستی و درخور به آن رسیدگی شود. پس بنابراین ما می توانیم بگوییم که یک دلیل این بوده که معادلات سیاسی آن زمان اجازه نمی داده و یک دلیل دیگر آن که ساختارهای حقوق بشر درون سازمان ملل از آن گستردگی برخوردار نبودند و دلیل سوم که به نظر من بسیار مهم است این که مثل الان ما در دنیای ارتباطات نبودیم و تلاش جمهوری اسلامی و سیاست آن برای این که تمام این کشتار در هاله ای از سکوت بماند و این که پرده ای روی آن بکشد تا هیچ اطلاعاتی درز نکنند و اطلاعات دقیقی نباشد که بتوان براساس آن یک رسیدگی بین المللی را شروع کرد، در زمان خود بسیار موفق بود. نباید فراموش کنیم که نه تنها در عرصه ی داخلی نا آگاهی وسیعی نسبت به کشتار 67 وجود داشت و من معتقدم با وجود همه ی وسایل ارتباط جمعی و همه ی این بحث هایی که می کنیم، هنوز وجود دارد، بلکه در عرصه ی بین المللی هم امکان دستیابی به اطلاعات دقیق و این که چه اتفاقی واقعا افتاده وجود ندارد. ما فراموش نکنیم که مهمترین بازماندگان کشتار 67، بیشترین بازماندگان کشتار 67 در واقع چند سال بعد آزاد شدند و بعد توانستند از ایران بیرون بیایند و روایت درون زندان را بگویند که در واقع روایت بلافاصله است. چون روایتی است که خانواده ها که به بیرون آمده بودند، نیروهای سیاسی در بیرون از ایران براساس آن کمپین کردند و سعی می کردند آگاهی رسانی کنند به هر حال روایت دست دوم بود. روایت دست اول سال ها طول کشید تا بیرون بیاید تا جایی که من می دانم شاید هم اطلاعات من در این زمینه ناقص است. بنابراین من می گویم مجموعه ای از داستان ها یعنی سیاست جمهوری اسلامی برای پنهان نگه داشتن آنها، ساختار محافظه کار سازمان ملل و همین طور عدم کارایی نهادهای حقوق بشری وابسته به سازمان ملل باعث شد این جنایت هیچ گاه در فضای بین المللی پاسخی درخور پیدا نکرد.

س- می دانیم که سیاست رسمی جمهوری اسلامی در قبال تمامی جنایات های صورت گرفته در دوران حکومت اش، سکوت و مشروعیت بخشیدن به سرکوب و تبعیض بوده است. تلاش های خانواده های جان باختگان و جان به در بردگان و پشتیبانان آنان (از جمله تلاش های مادران خاوران و مادران پارک لاله و غیرو) چقدر توانسته است به شکستن این سکوت و تبلیغ روایت دادخواهانه یاری رساند؟

ج- به هر حال ما پیشینه ی مادران خاوران را به عنوان گروهی از زنان از خانواده های جان باختگان دهه شصت و کشتار 67 را داریم که برای زنده نگاه داشتن خاطره ی عزیزان شان به خصوص با رفتن بر سر مزار عزیزان شان به طور مداوم در طی سال به صورت فردی و حداقل دو بار در سال به صورت دسته جمعی، تلاش های بسیاری کردند که به نظر من از مهمترین و تاریخی ترین اقداماتی بوده که اگر بخوایم از جنبش دادخواهی نام ببریم، انجام شده است. پس از آن ابتکار و تشکل مادران عزادار که به مادران پارک لاله تعبیر نام داده هم در همین راستا به نظر من کار بسیار مهمی است. چیزی که در مورد مادران پارک لاله همیشه برای من خیلی مهم بوده و فکر می کنم که آن را از بسیاری از حرکات مدنی دیگر در جنبش های دیگر متمایز می کند این است که از ابتدا سه خواسته ی خیلی مشخص را در میان گذاشت. یکی آزادی زندانیان سیاسی- عقیدتی، دیگری مخالفت با مجازات اعدام و سوم محاکمه ی همه ی آمران و عاملان جنایت ها در این سی و چند سال دوران پس از جمهوری اسلامی، از اول تا همین امروز این خواسته ها باقی مانده است. این خواسته ها به نظر من، حداقل تا زمانی که محقق نشوند، از جنس خواسته هایی هستند که تاریخ مصرف شان نمی گذرد و همیشه زنده اند و بسیار در برگیرنده است به خصوص اول این که از ابتدای جمهوری اسلامی تاکنون را مد نظر دارد و دوم این که طرح خواسته ی لغو مجازات اعدام بلافاصله پس از طرح خواسته ی دادخواهی و محاکمه آن تلاش هایی را که سعی دارد بگوید که طرح خواست محاکمه ی عاملان و آمران در واقع به خشونت می انجامد را خنثی می کند و یک خواسته ی بسیار مشهود یعنی نبود مجازات اعدام است را هم می گذارد وسط. فکر نمی کنم در اهمیت کاری که مادران پارک لاله از ابتدا تا الان کرد، کسی شک داشته باشد. نکته ی دیگری که به نظر من توجه کردن به آن در این حرکت مهم است این که در دوره ی بعد از انتخابات که مادران پارک لاله شکل گرفت، اگر بخوایم تا الان بررسی کنیم متأسفانه

نهادهای مدنی روند قهقراپی طی کردند. به نظر من در پی اعتراضات بعد از انتخابات بسیاری از جنبش های اجتماعی و بسیاری از نهادهای مدنی در فضای پس از انتخابات مستحیل شدند. در حالی که مادران پارک لاله از فضای پس از انتخاباتی به وجود آمد و مهمترین نکته این است که باقی ماند و تداومی را در کارش مشاهده می کنیم. این هم باز یک امتیاز مثبت است. حال همه ی اینها به این معنی نیست که من انتقاد ندارم. طبیعتاً یک مشکل این است که به دلیل سرکوب، به دلیل بازداشت و زندانی شدن بسیاری از اعضایش در داخل ایران ما آنقدر حرکت خیلی روشنی از آن در داخل ایران نمی بینیم ولی ما این تداوم را در کل می بینیم. یک نکته ی مثبت دیگر حرکت این است که توانست بین فعالان داخل و خارج از ایران یک پیوند مستحکم معنادار درست کند. یعنی شاید از معدود تشکلاتی است که کسانی که خارج از ایران دارند با آن کار می کنند تنها پشتیبان حرکت های داخل ایران نیستند، بلکه خودشان ابتکاراتی دارند. شاید من این را هنگامی که مادران پارک لاله به طور هفتگی و به شکل سمبولیک در شهرهای مختلف خارج از ایران می رفتند و شاید الان هم می روند و اکسیون برگزار می کردند نمی گفتم چون فکر می کردم این که چند نفر در شهرهای مختلف اکسیون برگزار کنیم، عکس زندانیان را به نمایش بگذاریم و غیره ممکن است تعداد کمی را آگاه کند ولی از این پتانسیل می توان استفاده های بهتری کرد. به نظر می رسد هر چه جلوتر می رود این گروه بیشتر به این سمت می رود که از پتانسیل نیروهایش در خارج از کشور بهتر استفاده کند و آنها را در امکاناتی که فضای خارج از کشور به آنها می دهد کانالیزه کند. می گویم من یک سال پیش این حرف را نمی زدم در آن زمان عمده ی انتقاد من این بود که چرا عین اکسیونی که در ایران انجام می شده، در یک روز معین در پارک لاله و البته الان دیگر امکان آن نیست دقیقاً در خارج هم انجام می شود، ولی الان به نظرم می رسد که یک مقدار این تشکل از این به اصطلاح "کپی پیست" کردن فعالیت های داخل ایران فاصله گرفته است

س- به نظر شما چه باید کرد که در فردای دموکراتیک ایران، عدالت اجتماعی برقرار گردد؟

ج- این از آن پرسش هایی است که می توان در جواب آن یک کتاب و حتی بیشتر نوشت. فکر می کنم این پرسش جواب روشنی ندارد. هر کدام از ما ممکن است نسخه ای داشته باشیم که از نسخه ی دیگری متفاوت باشد. به یک اندازه هم دلمان می خواهد که ایران دموکراتیک داشته باشیم. در انگیزه ها و درستی آنها هیچ شکی نیست ولی جوابی که هر کسی به این پرسش می دهد بسیار بسیار متفاوت است. من فکر می کنم مهمترین چیز آن باشد که فردا را به فردا واگذار نکنیم. مشق شب هامان را به خاطر فردایی که امتحان داریم، انجام دهیم. یکی از مشق شب ها این است که راجع به مفهوم عدالت، راجع به معنای عدالت، در مورد دادخواهی، درباره ی روش های رسیدن به یک جامعه ی دموکراتیک، یک جامعه ی بدون خشونت، و این که چطور می شود این وقایع تلخ گذشته تکرار نشود، امروز گفتگو کنیم و حتی اگر لازم باشد بحث های جدی و شدید کنیم ولی در نهایت به یک اجماع نسبی برسیم. چون اگر امروز که وقت آن است یکی از مشق شب هامان را از میان تعداد بسیاری از آنها که در حوزه حقوق بشر داریم، انجام دهیم، آن را انجام ندهیم فردا که روز امتحان است و روز آینده ی ماست، دیگر دیر است و روند وقایع طوری سریع پیش خواهد رفت که تمام ایده های ما در زیر این سیل از بین خواهد رفت و آن موقع دیگر وقت و فضایی نخواهد بود که به اجماعی برسیم که الان ممکن است وقت و فضای آن را داشته باشیم

خانم صدر از اینکه وقت گذاشتید و پاسخ پرسش های ما را دادید، بسیار سپاس گزاریم و امیدواریم در آینده بتوانیم با کمک شما بیشتر به این مسایل بپردازیم

مهر 1391 17

<http://www.mpliran.com/2012/10/8.html>

مادران پارک لاله ایران

خواهان لغو مجازات اعدام و کشتار انسانها به هر شکلی هستیم. خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم. خواهان محاکمه عادلانه و علنی آمران و عاملان تمامی جنایات های صورت گرفته توسط حکومت جمهوری اسلامی از ابتدای تشکیل آن هستیم

Azar Majedi

دوستان گرامی
در زیر توجه تان را به لینک ویدئوی میزگرد رادیو پیام با آذر ماجدی، رزا روشن و علیرضا بیانی درباره ستمکشی زن، منشاء آن: سرمایه داری یا کنترل بر بدن، سقط جنین و کمونیسیم کارگری جلب میکنم از نظرتان استقبال میشود
با احترام
آذر ماجدی

<http://www.youtube.com/watch?index=1&UUYwuzEp4IUUbd8L6Xa7XJxg=list&v=OJDRA4vRWUE?http://www.youtube.com/watch&feature=plcp>

دوستان گرامی
در پیوست توجه تان را به سه مطلب جلب میکنم: درباره مجاهدین، مزدور ناتو، اعتصابات کارگری در آفریقای جنوبی و در فاکس کان در چین
سازنده آی فون
با احترام
آذر ماجدی

www.azarmajedi.com
www.m-hekmat.com
www.womensliberation.net
www.wupiran.org
www.againstgenderapartheid.com
www.medusa2000.com

گسترش اعتصابات در آفریقای جنوبی اخراج هزاران کارگر توسط کارفرمایان

آذر ماجدی

روز دوشنبه اول اکتبر اتحادیه کارگران منطقه ای دولتی آفریقای جنوبی اعلام کرد که در همین هفته اعتصابی بر سر افزایش دستمزد آغاز می شود. اعتصابات کارگری که از معادن شروع شد دارد به بخش های دیگر نیز سرایت می کند. از ماه اوت حدود ۱۰۰ هزار کارگر دست به اعتصاب زده اند، شامل ۷۵ هزار نفر در بخش معادن. وزیر مالی آفریقای جنوبی اعلام کرده که قصد دارد کمبود بودجه را ب میزان ۴/۶٪ کاهش دهد و قصد منجمد کردن حقوق کارگران دولتی را دارد. اما کارگران با خواست افزایش دستمزد دست به اعتصاب خواهند زد.

پس از دو هفته اعتصاب، سه اتحادیه کوچک ترانسپورت که ۱۵ هزار عضو دارند، دیروز اعلام کردند که با کارفرمایان بر سر افزایش دستمزد به توافق رسیده اند و اعتصاب را خاتمه می دهند. اما بزرگترین اتحادیه، اتحادیه کارگران حمل و نقل و متحد، که ۲۸ هزار عضو دارد کماکان در اعتصاب بسر می برد. این اتحادیه خواهان ۱۲ درصد اضافه دستمزد در سال برای مدت دو سال است، اما کارفرمایان مجموعاً ۱۸ درصد برای دو سال را پیشنهاد می دهند. یک ارگان کارفرمایان اعلام کرد که صنعت حمل و نقل کالا حدود ۱/۲ میلیارد رند (۱۳۵ میلیون دلار) در طول اعتصاب از دست داده است.

هفته گذشته شرکت پلاتین آنگلو آمریکن ۱۲ هزار کارگر اعتصابی را از کار اخراج کرد. همچنین شرکت "گلد وان" ۱۴۳۵ کارگر از مجموع ۱۹۰۰ نفر کارگر معدن "ازولینی" را اخراج نمود. شرکت منابع "اتلاتسا" نیز ۲۱۶۱ کارگر را که در اعتصاب بسر می بردند از کار برکنار کرد. شرکت "امپلاتس" اعلام کرد که بخاطر سه هفته اعتصاب ۲۸ هزار کارگر در راتسنبورگ مبلغ ۷۰۰ میلیون رند (۸۲ میلیون دلار) درآمد از دست داده است. دیروز شرکت "گلدفیلد" تعداد ۵ هزار کارگر اعتصابی را از خوابگاه شان بیرون کرد.

نزدیک به دو ماه از اولین اعتصاب معدنچیان لومین می گذرد. اعتصاب معدنچیان لومین توسط پلیس به گلوله بسته شد و ۳۴ نفر در اثر تیراندازی پلیس جان باختند. تاکنون حدود ۵۰ نفر در جریان اعتصاب معدنچیان جان خود را از دست داده اند. خشونت و سرکوب پاسخ بلافاصله سرمایه داران و دولت به اعتصاب کارگران معدن بود. به بهانه اینکه اعتصاب معدنچیان غیرقانونی است، زیرا ان یو ام، اتحادیه زرد معدنچیان با این اعتصاب مخالف است، اتحادیه ای که عملاً به کارگزاران سرمایه داران و دولت بدل شده است؛ سرمایه داران و دولت با خشونت زانداالوصفی با کارگران اعتصابی برخورد کردند. معدنچیان لومین پس از ۶ هفته اعتصاب توانستند افزایش دستمزدی بسیار کمتر از آنچه طلب می کردند، کسب کنند. پس از آن، اعتصاب به سایر معادن، پلاتین، طلا و ذغال سنگ سرایت کرده است. اکنون کارفرمایان به سیاست اخراج کارگران متوسل شده اند تا کمر اعتصاب را بشکنند.

نرخ بیکاری در آفریقای جنوبی ۲۵٪ است. دستمزدهای بسیار ناچیز، شرایط کار سخت و خطرناک، زندگی در حلیب آبادها سرنوشتی است که کارگران معدن دیگر حاضر به پذیرش آن نیستند. سودهای هنگفت شرکت های پلاتین، طلا و غیره و پولهای هنگفتی که مقامات دولتی بجیب زده اند، توسط اعتصاب کارگران بخاطر افتاده است. لذا بدنیاال این موج اعتصابات که از سال ۱۹۹۴ که دولت آپارتاید سرنگون شد، بی سابقه بوده است، رئیس شرکت گلد فیلد را به صرافت آن انداخته است که اعلام کند، دیگر نمی توان روی کارگر ارزان و خاموش در آفریقای جنوبی حساب کرد و باید تکنولوژی رشد کند و گر نه معادن دیگر سودآور نخواهند بود.*

مجاهدین خلق سپاه مزدور ناتو

آذر ماجدی

نزدیک به دو هفته پیش نام سازمان مجاهدین خلق از لیست سپاه تروریسم دولت آمریکا حذف شد. ما در همان زمان که نام سازمان مجاهدین در لیست سازمانهای تروریست قرار گرفت و هم در نوشته ای تحت عنوان "سازمان مجاهدین یک سازمان باند سیاهی" در همین نشریه در هفته گذشته، اعلام کردیم که گذاشتن نام مجاهدین در لیست تروریست ها یک عمل مماشات جویانه با رژیم اسلامی بود و بعلاوه دولت آمریکا خود در راس دولتهای تروریست و تروریسم دولتی قرار دارد و باید برای جنایات میلیونی اش علیه بشریت در دادگاهی جهانی محاکمه شود. اما باید در نظر داشت که چه زمانی که اسم مجاهدین در لیست گذاشته شد و چه اکنون که حذف می شود، اتهام به یا برائت از تروریسم یک جوک بیشتر نیست؛ این هر دو عمل بنا به مقتضیات سیاستهای تروریسم دولتی و مناسبات آن با تروریسم اسلامی اتخاذ شده است. در زمانی که دولتهای غربی به سرکردگی آمریکا عراق را مورد تحریم اقتصادی قرار داده بودند، سازمان مجاهدین که "مفتخرانه" در ارتش دولت صدام حسین می جنگید، در لیست تروریستها قرار گرفت. از زمان حمله وحشیانه آمریکا و متلفینش به عراق، مجاهدین به پابوسی دولتهای غرب و آمریکا رفت؛ طی سالهای اخیر بارها و بارها خوش خدمتی خود را به آمریکا ثابت کرد؛ بسیاری اسناد حاکی از همکاری نزدیک مجاهدین با سازمان امنیت آمریکا و اسرائیل منتشر شده است. * و بالاخره بدنبال این خوش خدمتی ها، ریختن میلیونها دلار بجزیب سیاستمداران، ژورنالیست ها و شرکت های لابی در واشنگتن، نام این سازمان از لیست تروریسم حذف شد.

اما "هر دم از این باغ بری میرسد، تازه تر از تازه تری میرسد"، اخیرا بدنبال افشای خبر همکاری قریب الوقوع مجاهدین با "ارتش آزاد سوریه"، سایت مجاهدین بر این خبر تائید گذاشته است که مجاهدین از باصطلاح "ارتش آزاد سوریه" تقاضا کرده که دو پایگاه در مرز سوریه و لبنان ایجاد کند و در کنار آنها با ارتش دولت بشار اسد بجنگد. سازمان مجاهدین طی سی سال گذشته هر زمان به مزدور یک نظام یا یک سیستم سرکوبگر و جنایتکار بدل شده است: حکومت و ارتش صدام، حکومت و سازمان های امنیت آمریکا و اسرائیل، و اکنون مزدور ناتو. این سکت مذهبی مزدور را باید در مقابل مردم و نزد جهانیان افشاء و طرد کرد. مجاهدین با تمام این تقلاهای کثیفی که انجام می دهد تا بعنوان آلترناتیو معتبر نزد غرب برسیم شناخته شود و از این طریق در ایران بقدرت رسد، یک سازمان باند سیاهی بیش نیست. مجاهدین هیچ جنبش اجتماعی در جامعه ایران را نمایندگی نمی کند و نمی تواند آلترناتیو حکومتی در ایران باشد؛ سازمانی برای اجرای یک سناریوی سپاه هست اما آلترناتیوی برای قدرتگیری، خیر. بعلاوه، تاکنون مجاهدین صرفا بعنوان یک نیروی مزدور توسط آمریکا، غرب و اسرائیل مورد استفاده قرار گرفته است. و اکنون نیز برای نقش جدید، مزدوری برای ناتو، آماده می شود؛ دامن زدن به جنگ و کشتار در سوریه، قربانی گرفتن از مردم بپا خاسته ای که مبارزه شان برای آزادی، برابری و رفاه توسط رژیم اسد سرکوب و توسط ناتو و مزدورانش نه تنها قیچی شد، بلکه هر چه بیشتر بخاک و خون کشیده شد. مجاهدین باید بعنوان یک سازمان باند سیاهی از طرف اپوزیسیون کمونیست و چپ انقلابی و از جانب مردم بپاخاسته ایران و منطقه طرد و منزوی شوند.

* "ما در همان زمانی که دولت آمریکا در سال ۱۹۹۷ سازمان مجاهدین را در لیست گروه های تروریست قرار داد این اقدام را بعنوان سیاست مماشات با رژیم اسلامی محکوم کردیم. و از آن پس هرگاه که دولت عراق به اردوگاه اشرف در خاک عراق حمله کرده است، این اقدام را نه تنها حرکتی در مماشات با رژیم اسلامی، بلکه ضد انسانی نامیدیم. ما دخالت این دولتها را در عرصه سیاست در ایران، بنفع رژیم اسلامی یا اپوزیسیون راست و ارتجاعی آن همواره محکوم نموده ایم. از نظر ما دولت آمریکا خود در نقش رهبری یک قطب تروریستی در جهان قرار دارد. خود باید بعنوان یک نیروی تروریستی در منظر جهانیان افشاء و در دادگاهی بجرم جنایت علیه بشریت، برای کشتارهای میلیونی و ویرانی زندگی انسانهای بسیار و جوامع بشری، طی دهه های اخیر، محاکمه شود. ویرانی جامعه عراق و کشتار میلیونی در این کشور، چه ابتدا توسط تحریم اقتصادی و سپس با یورش نظامی و ریختن تن ها بمب بر سر مردم عراق، فقط یکی از جنایات و یکی از اخیرترین آنها است. لذا هیات حاکمه آمریکا و متلفینش بعنوان یک نیروی تروریست صلاحیت تهیه و اعلام این نوع لیست ها را ندارند." (آذر ماجدی، سازمان مجاهدین یک سازمان باند سیاهی، یک دنیای بهتر شماره ۲۷۴)

** برای فاکتهای ریز در اینمورد به مقاله بالا رجوع شود.

شرکت فاکس کان، سازنده محصولات شرکت اپل، از جمله آی فون و آی پد است. در دو سه سال اخیر اسکندال وسیعی در این کارخانه بخاطر شرایط بسیار غیرانسانی کار ایجاد شده است. سال گذشته تعدادی از کارگران این کارخانه که جوانانی با متوسط سنی ۲۲-۲۳ سال هستند بخاطر سختی کار دست بخودکشی زدند. ساعات طولانی کار بمدت ۱۲-۱۴ ساعت در روز و شش روز کار در هفته، با وقت کوتاهی برای ناهار و بدون هیچ استراحت دیگر، زندگی در خوابگاه پر جمعیت و سربازخانه ای زندگی را برای این کارگران غیرقابل تحمل کرده است. پرت کردن خود از پشت بام کارخانه برای برخی از این کارگران جوان تنها راه خلاصی از این شرایط برده وار بنظر رسیده است.

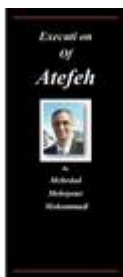
اکنون که شرکت اپل دارد آی فون ۵ را به بازار عرضه می کند، کارگران از مرخصی خویش در زمان تعطیلات سالیانه محروم شده اند و شدت کار حتی افزایش بیشتر یافته است. بعلاوه، شرکت اپل کنترل تولید را سخت تر کرده است و این مقررات جدید شدت کار و تنش در کارخانه را چند برابر نموده است. کارگران بخش کنترل تولید مجبور به بازگرداندن بخشی از تولیدات شده اند و این مساله کارگران بخش تولید را بجان کارگران بخش کنترل تولید انداخته است. اخیرا چند درگیری میان کارگران بخش تولید و بخش کنترل تولید روی داده است که به مجروح شدن و بستری شدن تعدادی از کارگران در بیمارستان منجر شده است.

بالاخره ۴ هزار نفر از کارگران هر دو شیفت روز و شب بخش کنترل تولید امروز دست به اعتصاب زدند. این اولین اعتصاب در کارخانه فاکس کان نیست. در ماه ژانویه پس از آنکه تعدادی از کارگران بعلت دستمزدهای پایین و فشار شدید کار دست بخودکشی زدند، و این مساله انعکاس جهانی پیدا کرد، کارگران در اعتراض به مدیریت دست به اعتصاب زدند.

محصولات شرکت اپل که در سطح بین المللی بسیار محبوب اند، در شرایطی بسیار برده وار تولید میشوند. کارگران از هر نوع حقی محرومند؛ حقوق ناچیز و شرایط کار سخت، محیط کار را برای بسیاری از این کارگران جوان غیرقابل تحمل کرده است. در دو سه سال اخیر اعتراضات گسترده ای در چین و در سطح بین المللی به این شرایط و خودکشی تعدادی از کارگران شکل گرفته است. صاحب این کارخانه پولدارترین مرد چین محسوب می شود. شرکت اپل با دادن کنترلات به شرکت فاکس کان هر نوع مسئولیتی را از دوش خود برداشته است. ضروری است که یک همبستگی بین المللی کارگری با کارگران فاکس کان سازمان یابد. شرایط اختناق و سرکوب در چین امر تشکل، اعتراض و اعتصاب را برای کارگران بسیار سخت نموده است.*

کتاب «بر دار کردن عاطفه» کار مهرداد مهرپور محمدی





مهرداد مهرپور محمدی در این کتاب به ماجرای اعدام نوجوانی بیمار به نام عاطفه رجبی (سهاله) در سال 1383 در شهر نکا در استان مازندران، دلایل واقعی اعدام و تخلفات فراوان در روند دستگیری و محاکمه و اجرای حکم عاطفه، بازتاب اعدام عاطفه در رسانه ها، سرکوب وحشیانه زنان ایران در دوره حکومت ضدانسانی جمهوری اسلامی، مسایل و مشکلات زنان در جامعه ایران، اعدام گسترده زنان و دختران جوان و نوجوان (کودک) توسط حکومت جمهوری اسلامی، جایگاه کودکان در قوانین ضدبشری جمهوری اسلامی، فقر و فحشا در ایران، نقش حکومت جمهوری اسلامی در پدیدآوردن زمینه های تن فروشی و گسترش آن، اداره باندهای فساد و فحشا توسط عوامل حکومت و ... پرداخته است.

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: بر دار کردن عاطفه

به گزارش: مهرداد مهرپور محمدی

نوبت چاپ: اول

برگ شمار: ۳۷۵

پست الکترونیکی:

mehrdadmehrpour@yahoo.com

ناشر: تبرستان

www.tabarestan.info

کتاب را اینجا بخوانید

http://p111272.typo3server.info/fileadmin/gozareshgar/Execution_of_Atefeh.pdf

BA salAm Atman bekhAnid lotfan

02h00

Situation of #HumanRights in the IR of #Iran (A/67/369) EN: <http://t.co/eE2gscAp> - FR: <http://is.gd/7DO6K4>

20h00

Despite IRGC approval, Tehran prosecutor refuses to approve needed medical furlough for Hossein Ronaghi

<http://t.co/vBZcXUWq>

23h00

L'Union européenne va renforcer ses sanctions contre l' #Iran <http://t.co/0IRy4jF7>

Sources :

IsaVodj - persianbanoo –

ماله کشی خبرگزاری فارس در رابطه با اطلاعات دقیقی که خبرنگار پناهنده (حسن گلخنبان) به آمریکا داده است

اکتبر 12, 2012 · نوشتن دیدگاه · Posted by arianzolfaghari

فارس, ماله کشی, پناهنده, آمریکا, اطلاعات, حسن گلخنبان, خبرنگار, خبرگذاری, دقیقی Filed Under

یک مقام امنیتی با رد ادعای اسرائیلی ها مبنی بر ارتباط فیلمبردار پناهنده شده با فعالیت های هسته ای، گفت که وی سازمان سیا را فریب داده است به گزارش فارس، سایت ایران هسته ای طی گزارشی نوشت: «یک منبع امنیتی در تهران هرگونه تردد خبرنگار پناهنده شده صدا و سیما به آمریکا، به مراکز هسته ای یا نظامی را تکذیب کرده است»

طی روزهای گذشته و پس از آنکه حسن گلخنبان خبرنگار شبکه خبر به آمریکا پناهنده شد، برخی منابع اسرائیلی ادعا کرده اند که وی تصویر بردار مخصوص رهبر جمهوری اسلامی و رییس دولت در بازدید از تأسیسات هسته ای بوده است

از جمله سایت دبکافیل که وابسته به سرویس اطلاعات نظامی اسرائیل است، ادعا کرده گل خنبان اطلاعات قابل توجهی در این زمینه ها به آمریکایی ها ارائه کرده است

یک منبع مطلع (خبرگزاری فارس از این منابع زیاد دارد) در این زمینه مدعی شد: «ظاهرا گلخنبان به خوبی سرویس های آمریکایی را فریب داده است.» مطابق مستندات موجود در تهران وی حتی یک بار هم به یکی از تأسیسات هسته ای یا نظامی ایران وارد نشده است

اطلاعات دیگری که «ایران هسته ای» دریافت کرده نشان می دهد گلخنبان که متولد ۱۳۴۶ و کارمند رسمی سازمان صدا و سیما بوده، تنها به مراکزی مانند شورای عالی انقلاب فرهنگی رفت و آمد می کرده است

گلخنبان که به همراه تیم اعزامی رییس جمهور به نیویورک رفته بود، از دولت آمریکا درخواست پناهندگی کرده و به ایران مراجعت نکرده است

من و «حق» بیژن جزنی و کشتار ۳۰ فروردین ۱۳۵۴

ایرج مصداقی

مقدمه:

۳۷ سال از کشتار بیرحمانه ۹ زندانی سیاسی در تپه های اوین می گذرد. این که چرا پس از گذشت این همه سال دوباره یاد آن روز افتاده ام برمی گردد به روایتی که پرویز ثابتی مدیرکل اداره ی سوم ساواک در کتاب «در دامگه حادثه» از این واقعه به دست می دهد. مرور خاطرات گذشته، به ویژه ایام کودکی ام مرا به حال خود رها نمی کند. در همه ی دوران زندگی ام تلاش کردم تا از «حقیقت» دفاع کنم. نمی توانم در رابطه با حق «بیژن» و هشت فدایی و مجاهدی که همراه او در جمعه ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ به خاک افتادند سکوت کنم.



شنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۴، روزی که خبر به رگبار بستن آن ها انتشار یافت انگار همین دیروز بود. بعد از ظهر که از دبیرستان برمی گشتم روی کیوسک روزنامه فروشی روبروی «ستاد بزرگ ارتش تاران» در خیابان کوروش کبیر (شریعتی) خبر هولناک کشته شدن ۹ زندانی در حین فرار را که روزنامه ی اطلاعات مخابره کرده بود خواندم. خشکم زد. بیژن جزنی یکی از آن ها بود. نامی که از کودکی برایم آشنا بود.

نه سیاسی بودم و نه از سیاست سر در می‌آوردم اما همه‌ی راه تا خانه را به فکر او بودم. نمی‌دانستم چرا دلم می‌خواست بیژن و کسانی که ساواک مدعی شده بود هنگام انتقال از زندان اقدام به فرار کرده و کشته شده بودند، می‌توانستند بگریزند.

برای آن‌که شما را به فضای ذهنی آن روزم ببرم و پافشاری امروزم را توضیح دهم مجبورم نقبی به گذشته و ایام کودکی‌ام بزنم.

خاطرات دوران کودکی و نوجوانی



از مستان ۱۳۴۶ پس از دستگیری بیژن، همراه مادر و پدر و برادر کوچکتر و دایه‌ام سرتیپ احمدعلی محقی (سپهد بعدی) به منزل خاله‌ام «منتها خانم» رفتم. به غیر از ما دکتر حسین جزنی پدر بیژن جزنی و همسر روسی‌اش «منور خانم» هم میهمان بودند.

شوهر خاله‌ام اکبرخان طباطبایی، دایه ستوان یکم ژاندارمری حسین جزنی بود که به خاطر ارتباط با حزب توده در سال ۱۳۲۵ بعد از شکست دولت پیشه‌وری به شوروی سابق گریخته و پس از گذشت ۲۰ سال در سال ۱۳۴۵ با درخواست عفو از شاه به کشور بازگشته بود.

برای اولین بار نام «جزن» را که روستایی کوچک نزدیک نطنز بود در تابستان ۱۳۴۶ و در جریان مبارزات انتخاباتی بیست و دومین دوره‌ی مجلس شورای ملی که دایه کوچکم دکتر حسنعلی محقی هم از حوزه‌ی نطنز و قمصر نامزد بود شنیده بودم. رقیب انتخاباتی او حسن ضابطی از اهالی «طرق رود» روستایی نزدیک جزن بود که جایگاه فروش بنزین در قم داشت. همه‌ی اهل فامیل برای حمایت از دایه‌ام به حوزه‌ی انتخاباتی رفته و غرق در شادی موفقیت او بودیم. موفقیتی که دو بار دیگر در سال‌های ۵۰ و ۵۴ نیز تکرار شد. «خاله‌جون» منتها خانم جلودار بود و یک دم از رقص و شادمانی و شعر خواندن علیه رقیب انتخاباتی دایه‌ام باز نمی‌ایستاد. این بار در خانه‌ی خاله‌جون منتها خانم یکی از اهالی جزن را می‌دیدم.

در جریان میهمانی، با آن که محور گفتگوی حسین جزنی با شوهر خاله‌ام که می‌گفتند معلم شاه نیز بوده، و دایه‌ام که رئیس رکن دو ژاندارمری و افسری امنیتی به حساب می‌آمد بودم اما از گفته‌هایشان چیزی سر در نمی‌آوردم. وسط گفتگو، منورخانم با اشتیاق و در حالی که خوشحالی از چشم‌هایش می‌بارید، دستش‌هایش را به اندازه‌ی شانهاش از هم باز کرده بود و گفت: «۵ زار میدی این همه لبو! می‌خوای بری بلشویک بشی؟» معنای بلشویک را نمی‌دانستم ولی شاید اولین کلمه‌ی سیاسی بود که یاد گرفتم. بلشویک هم «ل»، هم «ب» و هم «و» لبو را داشت. شاید سرخی و ارزانی لبو در ایران، او را به یاد بلشویک انداخته و داغ دلش را تازه کرده بود. سال‌ها بعد در سلول انفرادی گوهردشت با به خاطر آوردن این صحنه بارها از ته دل خندیدم.

بعد از دیدار آن شب و آشنا شدن با حسین جزنی، در صحبت‌های خانوادگی می‌شنیدم که پس از بازگشت او به ایران، بیژن در نامه‌ای پدرش را مورد شمتانت قرار داده بود. فهمیده بودم که بیژن به خاطر مخالفت با شاه زندانی شده است. برایم قابل فهم نبود که چگونه می‌توان با شاه هم مخالف بود یا علیه او توطئه کرد؛ چند سال بعد بود که شنیدم مصدق که از قضا نخست وزیر بوده، می‌خواست که کودتا کند و «شاه» شود اما «قیام ملی ۲۸ مرداد» اجازه‌ی این کار را به او نداده است. تا مدتی هرگاه در اخبار رادیو و تلویزیون و ... اسم کودتا می‌آمد یاد مصدق می‌افتادم که شنیده بودم به جرم تلاش برای «کودتا» مدتی زندانی شده است.

عمومی بیژن، رحمت‌الله جزنی رئیس سابق انتظامات حزب توده که پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شده بود در نوروز ۱۳۳۵ با «عفو ملوکانه» از زندان آزاد شد و پس از ازدواج فرح دیبا با محمدرضا شاه، از آنجایی که شوهر خواهر صفی اصفیا وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه بود به دربار راه یافت و به ثروت هنگفتی رسید. بعدها فرزند رحمت‌الله جزنی نزدیک‌ترین دوست رضا پهلوی شد و بارها از او در فیلم‌هایی که از زندگی رضا پهلوی تهیه می‌شد، اسم برده شد. هرگاه از او یاد می‌شد یاد بیژن و دیدار خانه‌ی خاله‌ام می‌افتادم.



این عکس در سال ۱۳۲۴ شمسی در يك عکاسخانه در تهران برداشته شده، افسر نشسته، دکتر حسین جزنی است و نفر دوم ایستاده از راست رحمت‌الله جزنی.

دهساله بودم که واقعه‌ی سیاهکل را در روزنامه اطلاعات خواندم و در روزها و هفته‌های بعد در گفتگوهای خانوادگی در جریان امر قرار گرفتم. در صحبت‌های بزرگترها می‌شنیدم که ارتشبد غلامعلی اویسی فرماندهی وقت ژاندارمری از مرکز و دایی‌ام سرلشگر احمدعلی محقق که به منطقه اعزام شده بود فرماندهی عملیات نیروهای دولتی را به عهده داشتند. نمی‌دانم چرا از همان بچگی از اویسی بدم می‌آمد. شاید دلیلش ازدواج او با دختر جوان سرلشگر مصطفی سرمد بود که به نوعی حسادتم را برانگیخته بود. صحبت ازدواج اویسی با شراره سرمد را چندین بار در صحبت‌های خانوادگی و از زبان دختردایی‌هایم به ویژه پس از دستگیری سپهبد فرخ‌نیا فرمانده وقت ژاندارمری و سرلشگر سرمد فرمانده لجستیک ژاندارمری و سرتیپ تاج ترقی مسئول خرید ژاندارمری و ... به اتهام فساد، رشومخواری و ... شنیده بودم. همان موقع بود که ارتشبد قرمباغی فرمانده ژاندارمری شد و دایی‌ام جانشین او.

هرگاه که به مناسبتی اویسی به خانه‌ی دایی‌ام می‌آمد کراحت داشتم او را ببینم. یک بار هم با شلیک محکم توپ فوتبال به ماشین او که شیشه‌های دودی داشت و کنار منزلمان پارک شده و محافظانش در آن نشسته بودند به زعم خودم دق‌دلی‌ام را خالی کردم. ناگهان محافظانش سراسیمه از ماشین بیرون پریدند اما با بچه‌های روبرو شدند که دوان دوان به سمت خانه‌های که اویسی در آن میهمان بود می‌دوید.



در فروردین ۱۳۵۰ سرلشگر ضیاء فرسیو رئیس دادرسی ارتش که حکم اعدام مبارزان سیاهکل را صادر کرده بود توسط چریک‌های فدایی خلق از پای در آمد. پسر شانزده ساله‌اش هم زخمی شده بود. او در سال ۱۳۴۷ حکم محکومیت گروه جزنی- ضیاظرفی را نیز صادر کرده بود. داستان آن را هم در روزنامه خواندم و هم در صحبت‌های خانوادگی چندین بار شنیدم. خطر، جان دایی من را نیز تهدید می‌کرد و این باعث نگرانی‌ام شده بود. به ویژه که فرزند دایی‌ام پانزده ساله بود و جیک و پیکمان با هم بود. به لحاظ قیافه نیز شبیه به هم بودیم و این پیوندمان را تشدید می‌کرد.

دایم را صمیمانه دوست داشتیم. به طور نسبی نقطه ضعف بزرگی به لحاظ شخصیتی در او نبود. با آنکه از امرای ژاندارمری و ارتش بود اما گردی از فساد بر دامنش ننشسته بود. شاید تعجببرانگیز باشد مسئولیت احداث «شهرک ژاندارمری» در غرب تهران هم با او بود اما هیچ قطعه زمینی نه به خودش رسید و نه به اطرافیانش. اگر از نزدیک او را می‌شناختی نمی‌شد او را دوست نداشته باشی یا برایش احترام قائل نشوی. به ندرت می‌دیدید صدایش بلند شود؛ خنده‌هایش هم غالباً بی صدا بود. با آن که از کودکی با او بزرگ شده بودم نه دیده بودم و نه شنیده بودم از قدرتی که داشت برای منافع شخصی‌اش استفاده کند. تفریح‌اش رفتن به مزرعه و خانه‌ای بود که از پدر بزرگم در بادرود نزدیک نطنز به ارث رسیده بود. دختر دایم هم ساده بودند و تا ازدواج نکرده بودند به سختی می‌توانستی آرایشی در چهره‌شان ببینی. نه از ویلای شمال خبری بود و نه از سفر چین و ماچین. خانه و اسباب و اثاثیه آن ساده بود و هیچ تجملی در زندگی دایم دیده نمی‌شد. با این وجود بزرگتر که شدم آهسته آهسته مهر سیاهکل در دلم نشست و جوانه‌های مخالفت با شاه در وجودم ریشه گرفت.

بعد از ترور فرسیو، سرو کله‌ی دو پاسبان روبروی خانه‌ی ما و کنار منزل دایم که بعداً فرماندهی ژاندارمری کل کشور شد و این فرماندهی تا پس از انقلاب (۱) نیز ادامه یافت، پیدا شد. همان موقع استوار لطفی راننده‌ی او که بعد از انقلاب مانند سروان علی‌دوستی آجودان او حزب‌اللهی شد و ریشی به هم زد، مسلح شد.

آن روزها برای اولین بار امرای ارتش در تور حفاظتی قرار می‌گرفتند. حفاظت ویژه از دایم جدا از مسئله سیاهکل از آن جهت بود که وی از طرف ژاندارمری به اتفاق پرویز ثابتی از طرف ساواک و سپهبد جعفری از طرف شهرستانی مأمور تشکیل «کمیته مشترک» شدند که بعداً ساواک بر آن سیطره یافت.

ماشین بنز دایم صبح و بعد از ظهر هنگام رفت و آمد به محل کار در ستاد مرکزی ژاندارمری در میدان ۲۴ اسفند (انقلاب) از سوی محافظان مسلح اسکورت می‌شد. من بیشتر روزها صبح و عصر از پنجره رفت و آمد او را می‌دیدم و گاه به این که چگونه ممکن است او را نیز ترور کنند می‌اندیشیدم. چند بار از سر شوخی بر اساس فیلم‌هایی که دیده بودم حرفه‌های امنیتی حفاظت از دایم را به مادرم گفتم و او هر بار با عصبانیت سرزنش کرد.

طرفه آن که دایم حوالی غروب بدون محافظ همراه پدرم ساعت‌ها در خیابان قدم می‌زد. ظاهراً در نظر دستگاه امنیتی «خرابکاران» رعایت ساعت اداری را کرده و در زمان دیگر «مزاحم» افراد نمی‌شدند.

یادم نیست در روزنامه خواندم و یا در گفتگوی بزرگترها شنیدم که برای سر «خرابکاران» ۱۰۰ هزار تومان جایزه تعیین کرده‌اند. آرزو می‌کردم «خرابکاران» دستگیر نشوند. تازه کتاب «کچل کفترباز» صمد بهرنگی را که پدرم برایم خریده بود خوانده بودم. دوست داشتم می‌توانستم مثل او غیب شوم و با شیرین‌کاری‌هایم به «خرابکاران» کمک کنم. نمی‌دانم چه کسی به پدرم توصیه کرده بود که کتاب‌های داستان «صمد» را برایم بخرد و او مدتی هر هفته یکی از آن‌ها را برایم می‌خرید که کاغذی گاهی داشت و کیفیت چاپ بسیار نامناسبی.

اولین بار که کلمه‌ی «خرابکار» را شنیدم یاد زمستان سال ۴۸ افتادم که همراه مادر بزرگم سوار اتوبوس شرکت واحد از خیابان روزولت (مفتح) نزدیک امجدیه می‌گذشتیم که دانشجویان معترض با سنگ به شیشه‌های اتوبوسی که ما در آن بودیم حمله کردند. دانشجویان در اعتراض به افزایش قیمت بلیط شرکت واحد اعلام اعتصاب کرده و به اتوبوس‌ها حمله می‌کردند. من حسابی ترسیده بودم و مادر بزرگم سرم را در دامانش گرفته بود.

در آن ایام بارها با دیدن ماشین اسکورت و پاسبان‌های محافظ خانه‌ی دایم به یاد تعریف همراه با گریه‌ی خاله‌ام از ترور حسنعلی منصور (۲) افتادم که بریده بریده به مادر بزرگ و مادرم می‌گفت: «منصور را کشتند، منصور را کشتند» و من فکر می‌کردم منصور لابد پسر همسایه یا یکی از آشنایان مان است. سال‌ها بعد بود که فهمیدم «منصور» کیست. برای دختر نوجوانی مثل او که به مدرسه‌ی شاهدخت در میدان بهارستان می‌رفت روبرو شدن با صحنه‌ی ترور نخست وزیر ترسناک و غیرقابل تصور بود.

خرداد همان سال بود که روزنامه‌ها خبر از کشته شدن امیر پرویز پویان به عنوان مغز متفکر ضاربین سپهبد فرسیو که پس از مرگ یک درجه ترفیع گرفته بود، دادند. می‌دانستم رئیس دانشگاه ملی و وزیر بهداری دکتر انوشیروان پویان است. نامش را در صحبت‌های خانوادگی شنیده بودم. نمی‌دانم چرا در همه‌ی آن سال‌ها به اشتباه فکر می‌کردم او برادر امیر پرویز پویان است. با خودم می‌گفتم چگونه امکان دارد برادری در خدمت شاه باشد و دیگری رهبر «خرابکاران». این موضوع وقتی در اردیبهشت سال ۳۵۴ بهمن حجت کاشانی برادرزاده‌ی سپهبد علی حجت کاشانی و کاترین عدل، دختر پروفیسور یحیی عدل دبیرکل حزب مردم که در اثر سقوط از کوه از کمر به پایین فلج بود توسط ساواک در شهر آرا و خرم‌دره به قتل رسیدند بیشتر در ذهنم سؤال ایجاد کرد.

چه بسا اگر واقعه‌ی سیاهکل پیش نمی‌آمد و «دایمی‌جون» تیمسار من در مرکز آن قرار نمی‌گرفت، میهمانی خانه‌ی خاله‌ام و دیدار با حسین جزنی اینقدر در ذهنم پررنگ نمی‌شد و سرنوشت بیژن تا این حد برایم اهمیت پیدا نمی‌کرد.

بعدها خبر کشته شدن بیژن جزنی، به میهمانی خانه‌ی خاله‌ام رنگ و جلای دیگری داد به ویژه که در مردادماه همان سال خبر کشته شدن مجید شریف واقعی در اردیبهشت ۱۳۵۴ هم منتشر شد.

مجید شریف واقعی نوه‌ی عموی مادر بزرگم بود. خانه‌ی مادر بزرگم و پدر بزرگم مجید در محله‌ی «افوشته» نطنز در دو طرف یک حیاط قرار داشت. وسط حیاط حوضی بود که هر روز «عمو میرزا حسن» در آن وضو می‌گرفت. در صحبت‌های خانوادگی شنیده بودم مجید که در درس و تحصیل زبانزد بود به «خرابکاران» پیوسته است و به خانواده اطلاع داده که دیگر او را نخواهند دید. دلم همیشه از این بابت برای «عمو میرزا حسن» و نوه‌ی دیگرش «منیر» که چشمانی آبی داشت و آن روزها همیشه غمگین به نظر می‌رسید می‌سوخت.

وقتی تلویزیون بخشی از استخوان‌های باقیمانده پا و دندان‌ها و آرواره‌ی مجید را نشان می‌داد و همزمان محسن سیدخاموشی داستان ترور و به آتش کشیدن جنازه‌ی او را در حضور خواهرش مریم که ضجه می‌زد تعریف می‌کرد مبهوت بیرحمی قاتلان و سرنوشت دردناک مجید بودم.



بدون آن که دلیلی داشته باشم تصور می‌کردم ساواک

مجید را کشته است. برای من مخالف بودن مجید با شاه و پیوستن‌اش به «خرابکاران» مهم بود.

تا آن موقع عکسی از بیژن و مجید ندیده بودم، فکر می‌کردم بیژن شبیه پدرش است و مجید هم شبیه برادرش مرتضی که کارمند شرکت آب تهران بود و ما را در سال ۱۳۴۴ برای دیدن مراحل مختلف تصفیه آب برده بود. گاهی هم در ذهن آن‌ها را در هیئت خسرو گل‌سرخ و کرامت دانشیان می‌دیدم که شیفته‌ی شخصیت‌شان بودم. هم صدایشان را شنیده بودم، هم تصویرشان را دیده بودم و هم گفته‌هایشان را مو به مو از حفظ بودم.

در بهمن ۱۳۵۲ دادگاه نمایشی گل‌سرخ و دانشیان را شب‌ها در تلویزیون دنبال می‌کردم و صبح‌ها مشروح آن را در روزنامه‌های مردم و آیندگان می‌خواندم. بعد از این دادگاه بود که جسته و گریخته مصاحبه‌های شاه را گوش می‌دادم و چند بار از سر کنجکاوی به سراغ کتاب «مالیخولیا» نوشته‌ی سیاوش پارسا نژاد رفتم که جلدی سفید رنگ داشت. کتاب را پدر سیاوش که اهل نطنز بود و از فامیل‌های دور مادر بزرگم محسوب می‌شد به پدرم داده بود. پدرم وقتی کتاب را با بی میلی به مادرم که کتابخوان بود می‌داد گفت: «این را پسر آقای پارسا نژاد که خرابکار بود نوشته است.» شنیده بودم در تلویزیون از شاه عذرخواهی کرده؛ می‌خواستم بفهمم چرا گل‌سرخ و دانشیان چنین کاری نکردند. اما «مالیخولیا» با آن که اسم عجیبی بود ربطی به این موضوع نداشت.

از آنجایی که از کودکی روزنامه و مجله‌خوان بودم با کنجکاوی اخبار مربوط به «خرابکاران» و درگیری‌هایی که در خانه‌های تیمی و در سطح شهر صورت می‌گرفت را دنبال می‌کردم.

تابستان ۱۳۵۴ چند باری به باغ امیرحسین حاج‌حریری یکی از دوستانم که جنب پاسگاه ژاندارمری اوین قرار داشت رفتم و بعد مدتی در آن باغ زندگی کردم و هر بار از این که می‌دیدم خانواده‌ی زندانیان زیر تیغ آفتاب کنار در زندان اوین، منتظر گرفتن خبری از عزیزانشان هستند به فکر فرو می‌رفتم.

در همان ایام بسیاری اوقات با ماشین برای رفتن به سعادت‌آباد و فرحزاد که هنوز آباد نشده بودند از مقابل در بزرگ اوین رد می‌شدیم، احساس می‌کردم دیوارهای بلند آن مرا در خود می‌فشارند. حتا یک بار هم پایم را در قهوه‌خانه‌ی «باغچه اوین» که پیاده با محل زندگی ما ۵ دقیقه فاصله داشت نگذاشتم، چرا که فکر می‌کردم به گردانندگان زندان تعلق دارد و گرنه اجازه نمی‌دادند آنجا به کاسبی بپردازد.

سیزدهم فروردین ۱۳۵۶ همراه داییم و خانواده به «بی بی سکینه» کرج و منزل ویلایی نظام‌الدین انصاری یکی از آشنایانمان رفته بودیم که خودش آن را «کاخ سفید» می‌نامید. پدرش شیخ ضیاءالدین انصاری دفترخانه‌ی ثبت اسناد و ازدواج و طلاق داشت و مادر شاه را به عقد کسی در آورده بود و به همین علت در دفترخانه را بسته بودند. داییم و پدرم زمین‌هایی را آنجا داشتند که پس از انقلاب توسط اداره جنگلبانی و منابع طبیعی مصادره شد و قسمتی از آن به استوار لطفی راننده‌ی داییم که آرسن لوپنی بود واگذار شد؛ چرا که فرزندش در جبهه کشته شده بود و بلندی ریش‌اش تا نافش می‌رسید.

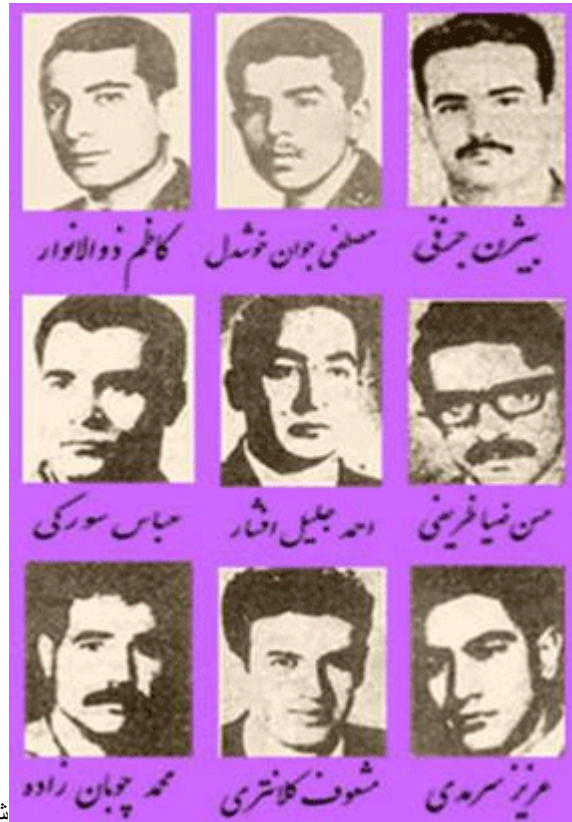
تیمسار محرری رئیس زندان قصر هم آنجا بود. همین که فهمیدم رئیس زندان است نسبت به او دافعه پیدا کردم. بعد از ناهار در زمین‌های اطراف قدم می‌زدیم، هوا ابری و نامساعد بود، داییم نقطه‌ای را نشان داد و از حاج خلیل رضایی به عنوان صاحب آن نام برد و گفت چند فرزندش در زمره «خرابکاران» بوده‌اند. بلافاصله قیافه‌ی رضا رضایی به یاد آمد که در خرداد ۱۳۵۲ دو هفته پس از ترور هاوکنیز عکس‌اش را در روزنامه کیهان دیده بودم. بالای آن درشت نوشته بود «طراح قتل مستشار آمریکایی کشته شد». از آنجایی دقایقی پس از ترور هاوکنیز به محل رسیده بودم با اشتیاق اخبار مربوط به او را دنبال می‌کردم. بعد به یاد بهرام آرام افتادم که چند ماه قبل در روزنامه خوانده بودم در درگیری با مأموران کشته شده است. روزی که خبر را خواندم جرقه‌ای در ذهنم زد. در افکارم او را در قتل سرهنگ هاوکنیز دخیل می‌دانستم اما نظریه‌ام را با کسی مطرح نکردم. یکی از هم‌درسه‌هایم در دبیرستان «ارمگان» که یک سال از من بزرگتر بود فامیلی‌اش «آرام» بود و خانه‌شان در خیابان جلفا نزدیکی محل ترور هاوکنیز قرار داشت. فکر می‌کردم «بهرام» یا برادرش بوده یا پسر عمویش؛ به نظر من به لحاظ قیافه هم شبیه به هم بودند اما ترسیدم موضوع را با او در میان بگذارم. اما تا مدتی رفتارش را زیر نظر داشتم.

با آن که یک زندگی کاملاً عادی داشتم و از مواهب روزگار برخوردار بودم موارد یاد شده و بسیاری چیزهای دیگر که در حوصله‌ی این نوشته نمی‌گنجد دست به دست هم دادند تا این که در آمریکا سیاسی شدم و مخالف شاه و مسیر زندگی‌ام به کلی تغییر کرد و چقدر خوشحالم که این واقعه اتفاق افتاد. در همه‌ی دوران زندگی سیاسی‌ام بیژن جلوه‌ای خاص در ذهنم داشت.

در فروردین ۱۳۶۳ که تازه از زیر فشاری طاقت‌فرسا درآمده بودم وقتی حاج داوود رحمانی رئیس زندان قزلحصار با طعنه خطاب به من گفت: تو که ادعای مسلمانی داری برای چی با کمونیست‌ها که فقط زیر باران پاک هستند می‌گردی؟ نتوانستم سکوت کنم در پاسخ‌اش از ته دل گفتم: نمی‌توانم بپذیرم من پاکم و بیژن جزنی و مسعود احمدزاده که به پشت‌اش اتو کشیدند (نمی‌دانم تا چه حد صحت داشت) نجس و ناپاکند و ...

در جریان کشتار ناپستان ۱۳۶۷ هنگامی که روز ۲۲ مرداد در «راهرو مرگ» زندان گوهردشت نوبت خود را انتظار می‌کشیدم بی‌اختیار به یاد بیژن و آن‌هایی که ۱۳ سال قبل در تپه‌های اوین به رگبار بسته شده بودند افتادم. تاریخ تکرار می‌شد و جنابتی به مراتب بزرگتر و فجیع‌تر در ابعادی باورنکردنی به وقوع می‌پیوست. نسل ما می‌رفت تا به سرنوشت آن‌ها دچار شود. از آنجایی که منطقه‌ی اوین و اطراف آن را مثل کف دست می‌شناختم سعی می‌کردم نقطه‌ای را که «تهرانی» بازجوی ساواک در اعترافاتش ترسیم کرده بود در ذهنم مجسم کنم. قیافه‌ی سرهنگ عباس وزیری را که پس از این کشتار درجه‌ی سرتیپی گرفت در لباس نظامی به گونه‌ای که او تشریح کرده بود به تصویر می‌کشیدم. عجز و لابه‌ی تهرانی در دادگاه، سرنوشتی بود که در خیالم برای آینده‌ی دست‌اندرکاران کشتار ۶۷ رقم می‌زد و این در آن شرایط دشوار هم مایه‌ی امیدواری‌ام بود و هم درس‌آموزی و عبرت. موقعی که «تهرانی» و «آرش» را اعدام می‌کردند، خوشحال بودم و فکر می‌کردم دنیا بدون آن‌ها برای ما زیباتر خواهد شد. نمی‌دانستم آن‌هایی که بر مصدر «دادگاه» انقلاب نشسته و به پرونده‌ی جنایات ساواک رسیدگی می‌کنند خود دست هر جانی و جنایت‌کاری را از پشت خواهند بست.

بررسی کشتار ۹ زندانی سیاسی در سه روایت انتشار یافته از این واقعه



شنبه، ۳۰ فروردین سال ۱۳۵۴ روزنامه‌های عصر تهران خبر کوتاهی در مورد کشته شدن ۹ زندانی در حال فرار انتشار دادند. تیتر خبر در روزنامه اطلاعات که گفته می‌شود توسط رضا عطاپور (حسین زاده) یکی از تصمیم‌گیران و مجریان این کشتار نوشته شده به این شکل بود: «۹ نفر از زندانیانی که قصد فرار داشتند کشته شدند.»

همین روزنامه در صفحه ۴ خود در تشریح خبر فوق آورده بود: «امروز مقامات انتظامی اعلام کردند، ۹ نفر [از] زندانیانی که قصد فرار داشتند کشته شدند. طبق اطلاعات مقامات مزبور تعدادی از زندانیان ماجراجو در داخل زندان مبادرت به تحریک سایر زندانیان می‌کردند. مقامات زندان تصمیم گرفتند آنها را به زندان دیگری منتقل نمایند. هنگامی که اتوبوس حامل زندانیان مورد بحث جهت انتقال آنان به زندان دیگر در حرکت بوده، زندانیان ضمن حمله به مأمورین مستقر در اتوبوس زندانی و مجروح کردن دو نفر از آنها موفق می‌شوند از اتوبوس خارج شوند و مبادرت به فرار نمایند. در این موقع مأمورین مستقر در دو خودرو متعاقب اتوبوس که مأموریت مراقبت و محافظت از اتوبوس را به عهده داشتند، اقدام به تیراندازی به طرف زندانیان فراری کردند و در نتیجه ۹ نفر از زندانیان کشته شدند و هیچ یک موفق به فرار نگردیدند. وضع مزاجی دو نفر از مأمورین که یکی از آنها مورد اصابت گلوله سایر مأمورین قرار گرفته رضایت‌بخش است. اسامی زندانیان کشته شده به شرح زیر است: ۱- محمد چوپان زاده ۲- احمد جلیل افشار ۳- عزیز سردی ۴- بیژن جزنی ۵- حسن ضیاطریفی ۶- کاظم ذوالانوار ۷- مصطفی جوان خوشدل ۸- مشعوف کلانتری ۹- عباس سورکی.» روزنامه اطلاعات، شنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۴.

عناصر اصلی گزارش ساواک به شرح زیر هستند:

- زندانیان مربوطه ماجراجو بوده و به تحریک دیگر زندانیان می‌پرداختند.
- تصمیم مقامات زندان برای انتقال آن‌ها به یک زندان دیگر، نام زندان مبداء و مقصد مشخص نیست.
- زندانیان هنگام انتقال به مأمورین مستقر در اتوبوس حمله و دو نفر از آن‌ها را مجروح می‌کنند.
- مأموران محافظ مستقر در دو خودرویی که اتوبوس را تعقیب می‌کردند تیراندازی کرده و همی زندانیان را به قتل می‌رسانند. تنها کسی که مورد اصابت گلوله قرار گرفته و جان به در می‌برد یکی از مأمورین است!

پرویز ثابتی مدیرکل امنیت داخلی ساواک در تکمیل گزارش فوق در گفتگو با عرفان قانع‌فر می‌گوید:

«... شب مورد اشاره سرهنگ عباس وزیری، معاون اداره کل چهارم ساواک، که مسئولیت زندان اوین با آن اداره بود، به من تلفن کرد و گفت: «مأمورین قصد داشته‌اند تعدادی از زندانیان را از زندان اوین به زندان دیگری منتقل کنند و در حوالی بزرگراه شاهنشاهی، زندانیان که در یک «ون» VAN قرار گرفته و کامیونی از سربازان پشت سر آن‌ها حرکت می‌کرده، با بریدن دست بند از «ون» خارج و قصد فرار داشته‌اند که راننده و یک مأمور برای تعقیب به همراه آن‌ها از «ون» خارج شده لذا مأمورین همراه به طرف آن‌ها تیراندازی و ۹ نفر از زندانیان کشته و مأمور همراه راننده نیز، تیر خورده و زخمی شده است.»

گفتم: «جریان را به تیمسار نصیری گزارش کرده‌اید؟»، گفت: «من به مدیرکل اداره چهارم، گزارش کرده‌ام و او قرار است جریان را به اطلاع تیمسار نصیری برساند. فردای آن روز گزارش حادثه به صورت کتبی از اداره کل چهارم ساواک برای ما ارسال شد که به دادرسی ارتش منعکس گردید. «در دامگه حادثه ص ۲۵۶ و ۲۵۷»

عناصر اصلی گزارش پرویز ثابتی به شرح زیر هستند:

- تماس سرهنگ عباس وزیری با ثابتی و شرح واقعه از سوی وی

- محل وقوع کشتار حوالی بزرگراه شاهنشاهی

- حضور زندانیان در یک «ون» و کامیونی از سربازان که از پشت سر حرکت می‌کرده

- دست‌بند داشتن زندانیان و بریدن دست‌بند

- تیرخوردن مأمور همراه راننده و زخمی شدن او

- نام زندان مبدا مشخص و زندان مقصد مشخص نیست

پرویز ثابتی در گفتگو با کریستین دلانوا موارد دیگری را مطرح کرده بود که در کتاب «ساواک» آمده است. (۳)

پیش از آن‌که به بررسی روایت‌های گوناگون پردازم ذکر این نکته ضروری است که زندانیان به هنگام انتقال در حالی که لباس زندان به تن داشتند و دمپایی به پا، دست‌هایشان با دست‌بند به صندلی، یا به مأمور همراه و یا به زندانی دیگری بسته می‌شد تا از تحرک آن‌ها جلوگیری شود.

در سال ۱۳۵۴ زندانیان سیاسی تنها در زندان‌های اوین و قصر نگهداری می‌شدند. نه در گزارش ساواک و نه در روایت جدید پرویز ثابتی حرفی از انتقال زندانیان به «کمپته مشترک» و تجدید بازجویی و ... نیست. ساواک و مدیرکل اداره سوم اساساً خود را بی‌اطلاع از نقل و انتقال معرفی می‌کنند. چنانچه فرار بود زندانیان مورد بازجویی فرار گیرند آن‌ها را همراه هم در یک «ون» جا نمی‌دادند تا در راه حرف‌هایشان را یکی کنند. به ویژه که هفت نفرشان هم‌پرونده بودند. چنانچه هدف انتقال زندانیان به «کمپته مشترک» بود خودروی حامل زندانیان بایستی از پارک وی به سمت جنوب و میدان کندی و سپس جمهوری حرکت می‌کرد و از آن‌جا به سمت میدان توپخانه و کمپته مشترک می‌رفت و نه به سمت حوالی بزرگراه شاهنشاهی و خیابان پهلوی.

در صورت پذیرش فرضیه‌ی نقل و انتقال، تنها زندان قصر می‌ماند که هم اطلاعیه منتشر شده ساواک و هم گزارش پرویز ثابتی آگاهانه از آن نام نمی‌برند. چرا که ۷ زندانی فدایی و دو زندانی مجاهد به تازگی و پس از ترور عباسعلی شهرباری نژاد و تیمسار زندی‌پور به صورت تنبیهی از زندان قصر به اوین منتقل شده بودند. (۴)

اوین زندان امنیتی بود و قصر نه. زندانیان در زندان قصر از امکانات بیشتری نسبت به اوین برخوردار بودند و دست بازتری داشتند. انتقال زندانیان «ماجراجو» و «محرک» از زندان قصر به اوین منطقی بود و نه برعکس.

در اطلاعیه ساواک وسیله‌ی حمل زندانیان یک اتوبوس که از سوی دو خودرو حفاظت می‌شد و در روایت پرویز ثابتی یک «ون» که از سوی یک کامیون پر از سرباز محافظت می‌شد معرفی می‌شود.

در یک اتوبوس بیش از ۴۰ صندلی است. گزارش ساواک تعداد مأمورین مستقر در اتوبوس را مشخص نمی‌کند اما از زخمی شدن دو نفر از آن‌ها یاد می‌کند. آیا منطقی نبود که تعداد بیشتری از مأموران مستقر در خودروهای محافظ در اتوبوس می‌بودند و از زندانیان محافظت به عمل می‌آوردند که فکر فرار به سرشان نزنند؟

براساس تحقیقاتی که کردم در دوران شاه و به ویژه از سال ۱۳۵۰ به بعد هیچ‌گاه از اتوبوس آن‌هم برای انتقال زندانیانی که ساواک آن‌ها



«ماجراجو» و «محرک» معرفی کرده استفاده نمی‌شد.

را

همچنین جای دادن ۹ زندانی خطرناک و «ماجراجو» که سابقه‌ی فرار هم داشتند در یک «ون» همراه با یک مأمور محافظ و یک راننده با ساده‌ترین معیارهای امنیتی نمی‌خواند. «ون» مزبور بایستی ۱۲ نفره باشد و دارای ۴ ردیف صندلی سه نفره چرا که در سال ۱۹۷۵ هنوز «ون» پانزده نفره تولید نشده بود.

بنا به روایت پرویز ثابتی، زندانیان پس از بریدن دستبند و زخمی کردن مأمور همراه راننده، اقدام به فرار می‌کنند. آن‌ها برای بریدن دستبندها می‌بایستی اره آهن‌پر همراه خودشان می‌داشتند. دستبندهای به کار گرفته شده از جنس استیل بودند و به سادگی نمی‌شد آن‌ها را با اره برید، به ویژه که در اثر تکان خوردن سفت‌تر هم می‌شدند.

در یک ماشین «ون» جدا از این که محافظ با محافظین شاهد اقدامات متهمان هستند، صدای اره کردن ۹ دستبند فلزی چیزی نیست که به گوش آن‌ها که یک ردیف جلوتر نشسته‌اند نرسد. زندانیان از زندان قصر به سلول‌های انفرادی اوین منتقل شده بودند و امکان دسترسی به اره آهن‌پر نداشتند. آن‌ها از امکان ملاقات با خانواده هم محروم بودند. به هنگام انتقال، زندانیان به دقت مورد بازرسی قرار می‌گرفتند و امکان همراه داشتن اره یا قیچی آهن‌پر نبود. در صورت پذیرش این روایت، راننده و مأمور محافظ و مسئولان بازرسی و نگهبانان زندان بایستی با آن‌ها همکاری کرده باشند. در این صورت چرا به ذهن مدیرکل اداره‌ی سوم ساواک و بازرسیان کارکشته‌ی آن‌ها خطور نکرد که از آن‌ها بازجویی به عمل آورند؟

اطلاعیه ساواک در مورد محل وقوع کشتار چیزی نمی‌گوید اما پرویز ثابتی محل آن را حوالی بزرگراه شاهنشاهی (آیت‌الله مدرس) معرفی می‌کند که کمک بزرگی به بطلان هر دو روایت می‌کند.

از جلوی در اوین تا سر اتوبان پارک وی (چمران) با ماشین در حدود یک دقیقه راه بود. امروز این مسیر به خاطر احداث اتوبان «یادگار امام» و پل‌های متعدد تغییر کرده است. آن روزگار یک سرازیری و سپس گذر از کنار قهوه‌خانه‌ی «باغچه اوین» و یک سربالایی کوتاه شما را به خیابان اصلی ده اوین می‌رساند و با گردش به راست بلافاصله به تقاطع اتوبان پارک وی و «لوناپارک» می‌رسیدید. اگر چنانچه مأموری می‌خواست با کلید دستبندها را باز کند در چنین فاصله‌ی قادر به انجام آن نبود به ویژه که در سربالایی و سربالایی و پیچی که لاجوردی آن را «پیچ توبه» می‌نامید ماشین تکان هم داشت.

پارک وی، اتوبانی شمالی جنوبی است که به میدان کندی (توحید) ختم می‌شود؛ اما از اوین و لوناپارک تا تقاطع پهلوی (ولی‌عصر) که بزرگراه شاهنشاهی شروع می‌شود این اتوبان شرقی، غربی است.

خودروی حامل زندانیان برای حرکت به سمت بزرگراه شاهنشاهی بایستی به سمت چپ می‌پیچید. فاصله‌ی تقاطع مزبور تا بزرگراه شاهنشاهی حدود ۳ کیلومتر و نیم بود که کمتر از ۴ دقیقه با ماشین پیموده می‌شد، به ویژه در سال ۵۴ که ترافیک چندانی در بزرگراه نبود. امکان ندارد در فاصله‌ی ۴ دقیقه، ۹ دستبند توسط دست‌های بسته که تحرک کمی دارند بریده شوند.

نمایشگاه بین‌المللی و هتل هیلتون (استقلال) در سمت راست مسیر و باندی که خودرو می‌بایستی در آن به مسیر خود ادامه دهد قرار دارند. فرار می‌بایستی در یک تقاطع و هنگام توقف کامل خودرو صورت می‌گرفت تا امکان بیرون پریدن ۹ زندانی از تنها در عقب خودرو «ون» به وجود می‌آمد. از ماشین در حال حرکت آن هم وسط اتوبان که نمی‌شود ۹ نفر پیاده شوند و فرار کنند. از سر پارک وی و اوین تا خیابان پهلوی که بزرگراه شاهنشاهی شروع می‌شود تنها سه راه تابناک (بمن) بود که چراغ قرمز داشت. فاصله ی لوناپارک تا آنجا کمتر از دو دقیقه بود. ضلع جنوبی پارک وی حوالی بزرگراه شاهنشاهی و پشت هتل هیلتون مجموعه «جام جم» (صدا و سیما) قرار دارد. چنانچه تیراندازی حوالی بزرگراه شاهنشاهی و خیابان پهلوی صورت می‌گرفت نه تنها مردم زیادی درگیری را می‌دیدند بلکه شاهد جنازه‌هایی که این جا و آن جا بر روی زمین افتاده بودند نیز می‌شدند. خبرنگاران و برنامه‌سازان تلویزیون نیز بی‌نصیب نمی‌ماندند.

در شمال اتوبان پارکوی تا تقاطع پهلوی، ابتدا کوچه باغ‌هایی بودند که به ده اوین منتهی می‌شدند و سپس خیابان تابناک (بمن) که تا خیابان پیراسته (مقدس اردبیلی) و ولنجک امتداد می‌یافت که هنوز چندان آباد نشده بود. زندانیان هنگام فرار فرضی دو راه بیشتر نداشتند یا در سمتی که قرار داشتند داخل نمایشگاه بین‌المللی شوند و یا به هتل هیلتون پناه ببرند و یا به سوی «جام جم» بگریزند و یا به محض پیاده شدن از خودرو، آن را دور زده از وسط اتوبانی که ماشین‌ها با سرعت در آن عبور می‌کردند رد شده و به سمت ده اوین و زندان، یا از طریق خیابان پیراسته (مقدس اردبیلی) به محمودیه و زعفرانیه و سعدآباد و یا به سمت کوه و ولنجک بگریزند. زندانیان پای پیاده، با دمپایی، بدون سلاح، با لباس زندان به کجا می‌خواستند یا می‌توانستند فرار کنند؟ آیا در صورت وقوع تیراندازی و کشتار ۹ نفر، شاه نمی‌رسید نزدیک کاخ ما چه خبر بوده است؟

بزرگراه شاهنشاهی از خیابان پهلوی شروع و به میدان ۲۵ شهریور (هفت تیر) ختم می‌شود. در فروردین ۵۴ این بزرگراه در دست احداث بود و امکان تردد خودرو در آن نبود، این واقعیتی است که پرویز ثابتی پس از گذشت ۳۷ سال در نظر نگرفته است. بزرگراه مزبور در دوران نوجوانی و پیش از احداث، یکی از محل‌های تفریح و بازی من به ویژه از قسمت میرداماد به پایین آن بود و پس از احداث و بهره‌برداری یکی از محل‌های رفت و آمد من به اوین که مدتی محل زندگی‌ام بود.

خودرو حامل زندانیان در تقاطع پهلوی و پارکوی که هنوز پلی در آنجا احداث نشده بود چاره‌ای نداشت جز این که به سمت شمال (محمودیه و فرشته و تجریش) یا جنوب (میدان ونک و میرداماد و ...) بپیچد. آیا در چنین تقاطعی درگیری رخ داده است؟ خودرو حامل زندانیان از طریق خیابان پهلوی قصد رفتن به کدام زندان تهران را داشت؟ آیا زندانیان «خطرناک» را با اسکور نظامی به گردش تفریحی و شهرگردی می‌بردند؟

برجا ماندن ۹ جنازه بر روی زمین و سه مجروح و کامیون نظامی و مأموران مسلح به مسلسل، صحنه‌ی جنگ را تداعی می‌کند. حضور همزمان بیش از ده آمبولانس برای حمل اجساد و زخمی‌ها و طبیعتاً نیروهای پلیس و بستن راه‌ها چیزی نیست که در روز روشن در پایتخت از نظرها پنهان بماند و اخبار آن دهان به دهان نیچد و تنها مسئولان ساواک آن را ببینند و در مورد آن به هم نامه‌نگاری کنند و یا به درد دل تلفنی بپردازند.

نه در اطلاعیه‌ی ساواک و نه در روایت پرویز ثابتی اسمی از مأمورانی که در حادثه‌ی مزبور مجروح شده‌اند نیست! پرویز ثابتی می‌گوید تنها مأمور همراه راننده زخمی شده است و اطلاعیه ساواک از زخمی‌شدن دو مأمور توسط زندانیان در اتوبوس و تیر خوردن یکی از مأموران توسط همکارانشان خبر می‌دهد! ظاهراً برای مسئولان ساواک مشخص نیست که در این ماجرا عاقبت چند مأمور زخمی شده‌اند.

مسئولان ساواک بایستی پاسخ دهند آن‌ها که می‌دانستند در تبلیغات خارجی، رژیم شاه به کشتار بیرحمانه‌ی زندانیان متهم می‌شود چرا خبرنگاران را به محل نبردند و اجازه ندادند از اجساد و شاهدان ماجرا گزارش و فیلم تهیه شود؟ چرا هیچ‌کس شاهد فرار زندانیان و تعقیب آن‌ها از سوی مأمورین و شلیک گلوله به سمت آن‌ها نبوده است؟ بایستی توجه داشت که مدت زیادی جنازه‌ها قاعدتاً روی زمین می‌ماندند تا آمبولانس برسد.

۱۲ خرداد ۱۳۵۲ ساعت شش و نیم صبح، ژنرال لونیس هاوکنیز رئیس اداره‌ی مستشاری آمریکا توسط مجاهدین در خیابان جلفا، خیابان سیمیرغ (مینا سابق) نبش کوچه‌ی رامونا ترور شد. در ساعت هفت و پانزده دقیقه صبح هنگامی که جنازه را در آمبولانس می‌گذاشتند به محل رسیدم و تا ظهر آنجا ماندم و در جریان جزئیات عملیات قرار گرفتم. مأموران ساواک، ارتش و پلیس حضوری گسترده در محل داشتند. خبرنگاران و عکاسان جراید با هرکسی که شاهد ماجرا بود گفتگو و مصاحبه می‌کردند.

بسیاری از کسانی که در درگیری‌های مسلحانه کشته می‌شدند عکس جنازه‌شان در آرشیو ساواک موجود است؛ چرا هیچ عکسی از صحنه‌ی فرار و کشتار معروف‌ترین زندانیان سیاسی ایران حتی در آرشیو ساواک نیست؟

هیچ گزارشی از مأموران درگیر در صحنه موجود نیست. فقط یکی دو گزارش رسمی و اداری از سوی مقامات بلندپایه‌ی ساواک همچون نصیری برای عادی جلوه‌دادن این کشتار وجود دارد.

ارتشبد نصیری در گزارش خیلی محرمانه شماره ۶۹۹ / ک، مورخ ۷/۲/۵۴ به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح، همین نمایشنامه را شرح داده و خواستار آگاهی از رسیدگی‌های معموله آن سازمان می‌شود. وی در گزارش خود، تاریخ کشته شدن زندانیان فوق را پنجشنبه، ۲۸/۱/۵۴ قید می‌کند، اما گزارش معاینه جسد مربوط به حسن ضیاظریفی، تاریخ فوت را جمعه، ۲۹/۱/۵۴ نشان می‌دهد.

در حالی که سبک کار مأموران نظامی و انتظامی در دوران پهلوی غیر از این بود. در سال ۱۳۵۷ که دستگاه دولتی هیچ نظم و نظامی نداشت با این حال مأموران حکومت نظامی در گزارش خود به مقامات بالاتر تعداد گلوله‌های مصرفی خود را نیز گزارش می‌کردند. با استناد به این دسته از گزارش‌ها، دادگاه‌های پس از انقلاب بارها برای متهمین حکم اعدام صادر کردند.

در بولتن‌های خبری ساواک از کشتار مزبور که در اثر جنگ و گریز نیروهای انتظامی با زندانیان در حال فرار رخ داده یادی نمی‌شود و از آن به عنوان تجربه، برای آموزش نیروها استفاده نمی‌شود! شاه که پیگیر سرنوشت حمید اشرف بود و در مصاحبه‌ی مطبوعاتی‌اش از شکرالله پاک‌نژاد نام می‌برد، پرسشی در مورد کشتار مزبور که بایستی در نزدیکی کاخ وی صورت گرفته باشد نمی‌کند! در صفحه‌ی ۲۵۱ کتاب «در دامگه حادثه» از قول پرویز ثابتی آمده است که شاه پس از دریافت یک گزارش ساواک مبنی بر آن که در جریان حمله‌ی ساواک به خانه‌های تیمی فداییان که منجر به کشته شدن ۲۰ فدایی شد و حمید اشرف از دو محاصره جان به در برد دستور داد هیئتی از سوی دفتر ویژه اطلاعات مأمور رسیدگی به موضوع شود و طی یک بازرسی وسیع، نواقص کار را یافته و گزارش کند. شاه که حساسیت بالایی در رابطه با درج یک مقاله علیه رژیم در مطبوعات خارجی داشت در مورد کشته شدن معروفترین زندانیان سیاسی ایران در جریان یک نقل و انتقال ساده زندانیان و اطلاعیه عفو بین‌الملل که مسئولیت این کشتار را متوجه رژیم کرده بود حساسیتی به خرج نمی‌دهد. این‌ها همه نشانگر آن است که کشتار از قیل طراحی شده و طبق برنامه و با اطلاع شاه انجام گرفته است.

پرویز ثابتی به منظور آن که روایت ساواک مبنی بر تلاش زندانیان جهت فرار از زندان قابل پذیرش شود به تلاش قبلی تعدادی از آن‌ها جهت فرار از زندان اشاره می‌کند:

«پس از این که محمدتقی شهرام و سعادت [حسین عزتی صحیح است] از زندان ساری و ربابه عباس زاده (اشرف دهقانی) از زندان قصر فرار کردند، بیژن جزنی و دوستان وی در صدد برآمدند با فرار از زندان، از خود قهرمان‌سازی کنند. آن‌ها در زندان قصر بسیار به موفقیت نزدیک شده بودند و در لحظه‌ی آخر، مأمورین شهربانی، توانسته بودند که نقشه آن‌ها را خنثی کنند. جزنی در زندان قم نیز برای فرار، تلاش کرده و موفق نشده بود. من از این جریان‌ات خبر داشتم» (در دامگه حادثه ص ۲۵۷)

به نظر من اتفاقاً ساواک هفت فدایی مزبور را به همین دلیل انتخاب کرده بود که روی اقدام ناموفق قبلی آن‌ها مانور دهد. در مورد تلاش یاران بیژن جزنی برای فرار از زندان قصر، پرویز ثابتی اشتباه می‌کند. آن‌ها در سال ۱۳۴۸ اقدام به فرار کردند در حالی که اشرف دهقانی و تقی شهرام در سال ۱۳۵۲ از زندان فرار کردند. تلاش همپرونده‌های بیژن برای فرار از زندان در سال ۴۸ که تازه یکی دو سال از دستگیری‌شان می‌گذشت منطقی بود، اما در سال ۱۳۵۴ حکم هشت سال زندان سعید کلانتری و محمد چوپانزاده به پایان می‌رسید و عباس سورکی، عزیز سرمدی و احمد جلیل افشار که به ده سال زندان محکوم شده بودند بیشتر دوران زندان خود را طی کرده بودند و منطقی نیست که آن‌ها در سال‌ها و ماه‌های پایانی محکومیت‌شان بی‌گدار به آب بزنند.

اتفاقاً بررسی همین دو ادعای پرویز ثابتی در مورد بیژن جزنی نیز نتیجه‌ای برخلاف منظور او به دست می‌دهد.

در سال ۱۳۴۸ بیژن جزنی با طرح فرار از زندان قصر که همپرونده‌هایش (سعید کلانتری، محمد چوپانزاده، عزیز سرمدی و عباس سورکی) ماه‌ها روی آن کار کرده بودند مخالفت کرد و در آن شرکت نکرد و آن‌ها خود اقدام به فرار کردند که طرح‌شان با شکست مواجه شد و پس از انتقال به سلول انفرادی و بازرجویی و ضرب و شتم به زندان‌های شهرستان‌های مختلف تبعید شدند. بیژن در نامه‌ای که در دسته‌ی قابل‌ملاحظه جاسازی کرده بود دلایل مخالفت خود با طرح فرار از زندان را برای همسرش می‌نویسد.

شرح این فرار و مخالفت بیژن با آن به نقل از میهن جزنی در صفحه‌های ۶۰ و ۶۱ و کتاب «جنگی درباره زندگی و آثار بیژن جزنی» آمده است.

میهن جزنی همچنین به مخالفت بیژن با نقشه‌ای که برای فرار او از دادگاه در سال ۱۳۴۷ کشیده بودند نیز اشاره می‌کند:

«در جریان دادگاه اول، صفایی فراهانی از فلسطین برگشته بود. او در ملاقاتی با من، خواست پیغامش را به بیژن و دیگر رفقای گروه برسانم و آن اینکه: «او و تیمش می‌توانند در یکی از روزهایی که ماشین حامل زندانیان از دادگاه به زندان بازمی‌گردد، آن را بدزدند و نهایتاً از مرز خارج کنند.» من این پیغام را به بیژن رساندم و نظر او را جویا شدم. بیژن با دلایل بسیار منطقی، با این طرح مخالفت کرد. یکی از دلایل، برخورد ساده‌انگاران‌های بود که به حمایت (پوشش) امنیتی پلیس می‌شد. برای اثبات این مدعا، از من خواست که همان روز پس از ختم جلسه دادگاه، با ماشین خود به دنبال ماشین حامل زندانیان راه بیفتم و عکس‌العمل نیروهای محافظ را ببینم و آن را به صفایی گزارش کنم. من هم چنین کردم. پس از پایان جلسه دادگاه، در حالیکه پدر خودم و مادر بیژن نیز در ماشین بودند، ابتدا در کنار خیابان منتظر حرکت اتوبوس مخصوص زندان ماندیم. به محض این که اتوبوس زندان راه قصر را پیش گرفت، با فاصله‌ی نسبتاً زیادی به دنبالش راه افتادیم. هنوز مسافت زیادی طی نکرده بودیم که آژیرهای پلیس به صدا در آمد و دو نفر ساواکی از یک ماشین پلیس راهنمایی پیاده شدند و با اشاره‌ی دست ما را متوقف کردند. یکی از آن‌ها پرسید: «چرا دنبال ماشین قصر راه افتاده‌ای؟ منظورت چیست؟» گفتم: «هیچ منظوری نداشتم و همینطوری از روی احساس به دنبال عزیزان خودم راه افتادم.» با چشم غره گفتم: «زود از سمت راست حرکت کن و دیگر هم این کار را تکرار نکن.» جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی ص ۵۳ و ۵۴

بیژن جزنی اما در سال ۱۳۴۹ طرح فرار از زندان قم را شخصاً تهیه کرد ولی از اجرای آن صرف‌نظر کرد. طرح او هیچ‌گاه لو نرفت و او به خاطر آن مورد بازرجویی قرار نگرفت. برای اولین بار میهن جزنی آن را در خاطراتش از بیژن در سال ۱۳۷۸ شرح داد.

بیژن تنها زندانی سیاسی قم بود و استوار کرمی نگهبان زندان با او رابطه‌ی خوبی داشت. نه زندان و نه مقررات آن کوچکترین شباهتی به یک زندان امنیتی نداشت. پنجره‌ی سلول بیژن به رودخانه باز می‌شد و با میله‌های کلفت مسدود شده بود. بیژن میله‌ها را اندازه گیری کرده و همسرش قیچی آهن بری که بتواند میله‌های مزبور را ببرد داخل دیگ پلو به دست بیژن رسانده بود. از طریق حمید اشرف قرار بود تدارکات فرار از جمله قایق برای خروج از کشور تهیه شود که مصادف شد با حمله‌ی سیاهکل و حاضر نشدن حمید اشرف در سر قرار با خانواده‌ی جزنی که از بیرون تسهیلات فرار

بیژن را فراهم می‌کردند. نکته‌ی حائز اهمیت آن که بیژن با آن که می‌توانست با بریدن میله‌های زندان فرار کند اما از آنجایی که نیروهایی در بیرون از زندان برای همکاری با وی و خروج از کشور نبودند از خیر طرح گذشت و قیچی آهن بر را نیز از طریق استوار کرمی به بیرون از زندان باز فرستاد. «جنگی درباره زندگی و آثار بیژن جزنی صفحه‌ی ۷۱»

ثابتی همچنین می‌گوید: «اگر تیمسار نصیری در نظر داشته بیژن جزنی و یاران او کشته شوند، چه احتیاجی به صحنه سازی بوده است؟ جزنی در زندان رهبری سازمان چریک‌های فدایی خلق را به عهده گرفته بود و خود را پدرخوانده این سازمان می‌دانست و از زندان تعلیمات و دستورالعمل صادر می‌کرد و دستور قتل می‌داد که ما با داشتن مأمورانی از خود زندانیان، به اندازه کافی در این زمینه سند و مدرک داشتیم و می‌توانستیم پرونده او را به دادرسی ارتش احواله کنیم تا در دادگاه به جرم رهبری گروه تروریستی و صدور دستور قتل، محاکمه و اعدام شود و نیازی هم به صحنه سازی نباشد.» در دامگه حادثه ص ۲۵۷ و ۲۵۸ چنانچه استدلال پرویز ثابتی در مورد بیژن جزنی را بپذیریم، او بایستی پاسخ دهد تکلیف تیمسار نصیری با هشت نفر بقیه که دستور قتل نداده بودند چه می‌شد؟ آیا نیاز به «صحنه‌سازی» نبود؟

بررسی اعترافات بهمن نادری‌پور (تهرانی) در دادگاه



بهمن نادری‌پور (۵) معروف به تهرانی یکی از بازجویان کمیته مشترک پس از دستگیری در خرداد ۱۳۵۸ در دادگاه انقلاب در مورد چگونگی این کشتار می‌گوید:

«بعد از ترور رضا زندی‌پور رئیس کمیته مرکز شهربانی و راننده‌اش در اواخر سال ۵۳ و پایان یافتن مراسم عزاداری، يك روز در ۷ فروردین ۵۴ محمدحسن نصری معروف به عضدی مرا به اطاق خود خواست و گفت قرار است عملیاتی انجام شود که آقای ثابتی گفته شما هم باید در عملیات باشید. پرسیدم چیست گفت فضولی نکنید، من به اطاق خود رفتم و موضوع را فراموش کردم.

در روز پنجشنبه 29 فروردین رضا عطارپور تلفنی به من اطلاع داد که کاظم ذوالانوار را به بازداشتگاه اوین منتقل نمایم، در آن موقع سرهنگ وزیری رئیس زندان اوین بود و تأکید کرد که این کار باید فوری انجام شود و قرار گذاشت که ناهار را در رستوران هتل امریکا واقع در خیابان تخت جمشید حاضر شوم. کاظم ذوالانوار به بازداشتگاه با يك نامه فرستاده شد، ساعت دو نیم به رستوران رسیدم. رضا عطارپور، محمدحسن نصری، پرویز فرزاد معروف به دکتر جوان، سعدی جلیل اصفهانی معروف به بابک، ناصر نوزدی معروف به رسولی و محمدعلی شعبانی معروف به حسینی هم تقریباً همزمان با من آمده بودند. ترکیب افراد برای صرف غذا با هم جور در نمی‌آمد. مشغول کوفت کردن ناهار بودیم که عطارپور گفت آن عملیاتی را که قرار بود، الآن موقع آن است و جزئیات کار را ثابتی بررسی کرده و تصویب شده و سرهنگ وزیری در جریان قرار گرفته و باید همان‌طور که آنها در دادگاه‌های انقلابی خود وقت و بی وقت تصمیم به ترور می‌گیرند ما هم چند نفر از اعضای این سازمان‌ها را بکشیم و من، ماتم برده بود. عطارپور ادامه داد که حسینی و رسولی زندانیان را از زندان اوین تحویل می‌گیرند و ما در قهوه‌خانه اکبر اوینی در نزدیکی بازداشتگاه اوین منتظر می‌شویم و با سرهنگ وزیری به محل می‌رویم. رسولی و حسینی زودتر حرکت کردند و بعد از نیم ساعت به سوی قهوه‌خانه راه افتادیم و به قهوه‌خانه رسیدیم. رسولی و حسینی زندانیان را تحویل گرفته و سرهنگ وزیری در حالی که لباس نظامی به تن داشت خود را آماده کارزار با عده‌ای کرده بود که هم دستشان بسته بود و هم چشمشان.

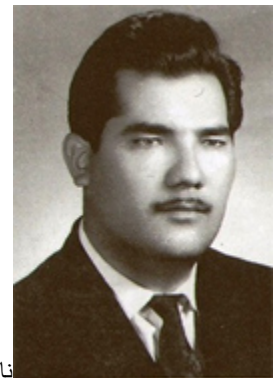
با راهنمایی او و به دنبال مینی‌بوس حامل زندانیان به بالای ارتفاعات بازداشتگاه اوین رفتیم و سرهنگ وزیری با بی سیم گفت هیچ کس اجازه ندارد تا دستور ندادم بالا بیاید. زندانیان را پیاده کرده به ردیف روی زمین نشانند در حالی که دستها و چشمانشان بسته بود، سپس رضا عطارپور فاتحانه پا پیش گذاشته و گفت همان طور که شما و رفقای شما در دادگاه‌های انقلابی خود رهبران و همکاران ما را محکوم کرده و حکم را اجرا می‌کنید ما هم شما را محکوم کرده و می‌خواهیم حکم را اجرا کنیم. بیژن جزنی و چند نفر دیگر به این عمل اعتراض کردند. اولین کسی که رگبار مسلسل را به سوی آنها بست سرهنگ وزیری بود و از آنجایی که گفتند همه باید شلیک کنند همه شلیک کردند، من نفر چهارم یا پنجم بودم که شلیک کردم. ... بعد سعدی جلیل اصفهانی بالای سر همه رفت و تیر خلاص را شلیک کرد ... من و رسولی چشم بندها را سوزاندیم و اجساد را داخل مینی‌بوس گذاشتیم و

حسینی و رسولی جنازه آنها را به بیمارستان ۵۰۱ ارتش بردند و پزشکی قانونی از آنها بازدید کرد و اجازه دفن صادر شد. «روزنامه اطلاعات، اول خرداد ۱۳۵۸»



حسن ضیا ظریفی برخلاف روایت نادری‌پور، روز پنج شنبه، ۲۸ فروردین است. چنانچه گزارش معاینه جسد ضیاظریفی توسط پزشکی قانونی را بپذیریم که اعلام کرده کشتار در روز ۲۹ فروردین اتفاق افتاده دیگر نمی‌توان از پایان ساعت کار اداری در روز جمعه گفت که طبیعتاً روز تعطیل است. به این ترتیب گزارش نادری‌پور (تهرانی) هم تا حدودی مخدوش است. به ویژه که حضور سرباز جویهای مهم (به جز منوچهری و از غندی) و مسئولان کمیته مشترک و بحث بر سر مسئله امنیتی به این مهمی در یک رستوران عمومی قابل تأمل است.

از روایت بهمن نادری‌پور در مورد چگونگی این کشتار ۳۳ سال می‌گذرد و به لحاظ تاریخی ثبت شده است. وی با شرح جزئیات مدعی شده که شخصاً در این عملیات شرکت داشته است. مادر او با مراجعه به منزل میهن جزنی تلاش کرد رضایت او را جلب کند. سرهنگ عباس وزیری، محمدعلی شعبانی و محمدحسن ناصری روی در نقاب خاک کشیده‌اند بدون آن که توضیحی در مورد نقش خود در این جنایت دهند. تاریخ، بی‌اطلاعی و تکذیب متهمان شرکت در این کشتار از جمله پرویز ثابتی، رضا عطارپور، ناصر نوزری، پرویز فرنژاد و سعدی جلیل‌اصفهانی را نخواهد پذیرفت. این استدلال که «در دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی، حیثه‌بندی وجود دارد. شما نمی‌توانید درباره کارهایی که به شما مربوط نیست، دخالت و تجسس کنید» (در دامگه‌حادثه ص ۲۵۷) از هرکسی پذیرفته باشد از بالاترین مقام دستگاه اطلاعاتی و امنیتی کشور پذیرفته نیست. پافشاری روی داستان کشته شدن زندانیان در حال فرار با توجه به توضیحاتی که در بالا دادم توهین به عقل و شعور آدمی است. موضوع آنقدر بدیهی است که داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی و قائم مقام حزب رستاخیز نیز آن را «بدتر از جنایت» می‌نامد و اشتباه بزرگ رژیم سلطنتی. چنانچه از میان افراد یاد شده کسی در جریان آن کشتار شرکت نداشته و نادری‌پور به هر دلیل از وی نام‌برده بایستی تردیدها را کنار گذاشته و تا فرصت باقی است لب به سخن بگشاید و حقیقت ماجرا را آن‌گونه که بوده و شنیده توضیح داده و با ذکر جزئیات مقصرین را معرفی کند.



نادری‌پور اعتراف دیگری در مورد محمدحسن ناصری (عضدی) یکی از کسانی که در جوخه‌ی اعدام زندانیان بی‌دفاع شرکت داشته می‌کند که با توجه به تحقیقاتی که کردم صحت آن برایم مسلم است. او در مورد ناصری می‌گوید: «او از جبهه ملی خبرچینی می‌کرد و گروهی هم درست کرده بود برای این‌که مقابله بکند با نیروهای ملی و در تظاهرات هم شرکت می‌کرد. وقتی دانشجویان حقوق که او هم دانشجوی حقوق بود موضوع را فهمیده او را کتک زده و دستش را شکسته بودند، او هم به خاطر عقده‌ای که از این بابت داشت هر وقت در بازجویی می‌آمد دست متهم را می‌گرفت و می‌چلاند و فشار می‌داد.»

محمدرضا روحانی حقوقدان و وکیل دادگستری که شاهد کتک خوردن محمدحسن ناصری (عضدی) بوده تاریخ آن را پاییز ۱۳۴۱ (۶) می‌داند:

«در دورانی که شاه می‌خواست در ارتباط با اصلاحات ارضی رفراندوم کند حسن ضیا ظریفی مسئول جبهه ملی دانشکده حقوق بود. ضیاظریفی در سرسرای دانشکده روی سکوی مرمین نشسته بود و به پیشنهاد او شعار «اصلاحات بلی، دیکتاتوری شاه نه» را دانشجویان روی پلاکاردی نوشته و بر شاخه‌ی دو درخت بلند مقابل درب ورودی دانشکده افراشته بودند.»

در همان روز محمدرضا ناصری که پیشتر مدتی خود را هوادار جبهه‌ی ملی در کلاس جا زده بود و برای ساواک خبرچینی می‌کرد به اتفاق برادرش که چهره‌اش مانند خود وی به مغول‌ها می‌رفت، پیشه‌ور، محمدی، و تعدادی دیگر از دانشجویان هوادار رژیم و ساواک با چاقو به دانشجویان حمله کردند. محمدی را بعداً دانشجویان دانشکده فنی در جلوی دانشکده حقوق دستگیر کردند و با ماشین اصلاح موی سرش را به شکل صلیب تراشیدند. ناصری که متوجهی و خامت‌اش شده بود در دانشکده حاضر نمی‌شد. وقتی در اواخر پاییز ۱۳۴۱ بطور مخفیانه و در غیر ساعت امتحان برای گذراندن امتحانات شفاهی در اتاق آقای نبی‌ناظم دانشکده که او هم متأسفانه متهم به همکاری با ساواک بود حاضر شد به محاصره‌ی دانشجویان در آمد.

هاشم سلطانی مسئول جبهه‌ی ملی سال دوم دانشکده حقوق با صدایی غرا فریاد زد «به نام ملی ملت ایران تو را توقیف می‌کنم» و به اتفاق چندین دانشجو از جمله محمدرضا روحانی، عبدالرحیم روزبهی و ... به تقشیر بدنی او پرداختند. ناصری که به شدت ترسیده بود در حین دستگیری و تقشیر بدنی مقاومت نکرد.

آقایان هاشمی و شهابی که در دفتر دانشکده کار می‌کردند متوجه شده و تلاش کردند دانشجویان وی را کتک زنند. در همین موقع دانشجویان دانشکده فنی نیز به جمع دانشجویان حقوق اضافه شده و ناصری را که به حیاط مقابل دانشکده آورده بودند محاصره کردند. دو دانشجوی دانشکده حقوق تلاش کردند مانع حمله‌ی دانشجویان دانشکده فنی شوند اما با اجتماع بزرگ دانشجویان دفع حملات غیرممکن شد. ناصری به زمین افتاد و او را کشتان کشتان به طرف پشت دانشکده (سمت خیابان شانزده اذر) بردند. دکتر احمد هوشنگ شریفی استاد حقوق بین‌الملل که بعداً وزیر آموزش و پرورش و رئیس دانشگاه تهران شد التماس می‌کرد دانشجویان او را نکشند. ناصری که زیر ضربات مشت و لگد دانشجویان خشمگین قرار داشت به وسیله‌ی حسن ضیا ظریفی که علیرغم جسم نحیف‌اش صاحب اراده‌ی بسیار قوی بود و احترام زیادی نزد دانشجویان داشت از مرگ نجات یافت. او در حالی که از عصبانیت می‌لرزید با لهجه‌ی غلیظ گیلکی بر سر دانشجویان فریاد زد: «حیوانات! با یک آدم بدبخت بی‌دفاع چنین نکنید». دانشجویان نه می‌توانستند مقابل ضیاظریفی بایستند و نه قادر به کنترل خشم خود بودند. به هر حال ناصری که به خر خر افتاده بود به واسطه‌ی تلاش حسن ضیاظریفی که کمتر کسی را در زندگی‌ام به اندازه‌اش قابل احترام دیده‌ام از مرگ حتمی نجات یافت و پیکر نیمه‌جان‌ش را از طریق در کوچک حدفاصل دانشکده حقوق و دانشکده فنی به خیابان شانزده اذر انداختند که متعاقباً به بیمارستان «هزار تختخوابی پهلوی» منتقل شد. از خاطرات منتشر نشده‌ی محمدرضا روحانی

تراژدی تاریخ یک بار دیگر تکرار می‌شود. محمدرضا ناصری (عضدی) روز ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ به روی زندانی بی‌دفاعی آتش گشود که در پاییز ۱۳۴۱ جان‌ش را نجات داده بود.

ایرج مصداقی ۲۹ فروردین ۱۳۹۱

irajmesdaghi@yahoo.com

www.irajmesdaghi.com

پانویس:

۱- میانه‌ی رهبران نهضت آزادی با دایم‌ام خوب بود. ظاهراً روز ۲۳ بهمن ۱۳۵۸ به پیشنهاد آیت‌الله طالقانی وی به سمت سرپرست ژاندارمری کل کشور انتخاب شد. متن حکم مهندس بازرگان خطاب به دایم‌ام چنین بود: «تیمسار سپهبد احمدعلی محقق! بدین وسیله جناب عالی موقتاً به سرپرستی ژاندارمری کل کشور منصوب می‌شوید. دستور فرمایید در اسرع وقت افراد ژاندارمری جمع‌آوری و به پادگان‌های مربوطه اعزام و تجدید سازمان لازم با کمال دقت و نظم به عمل آید.

پس از مدت کوتاهی نیز هاشم صباغیان به دایم‌ام تلفن کرده و یادآور می‌شود که تیمسار اوضاع خوب نیست بهتر است سرکارتان حاضر نشوید. از همان موقع دایم‌ام مخفی شد و در سال ۱۳۵۸ به آمریکا رفت تا ۴ سال پیش که به ایران بازگشت و در اردیبهشت ۱۳۸۸ فوت کرد.

در ضمن دکتر فریدون سحابی فرزند دکتر یدالله سحابی که اولین رئیس سازمان انرژی اتمی ایران پس از انقلاب بود باجناب دایم‌ام رحمت‌علی محقق بود.

۲- حسنعلی منصور توسط اعضای هیئت‌های مؤتلفه ترور شد که پس از به حاکمیت رسیدن جمهوری اسلامی، بازماندگان‌شان چون عسگر اولادی، حاج‌حیدری، امانی‌ها، لاجوردی، بادامچیان، شفیق، توکلی‌بینا، قدیریان، و ... نه تنها مرتکب بزرگترین جنایت‌ها شدند بلکه با غارت و چپاول اموال عمومی و منابع ملی و سوءمدیریت، اقتصاد کشور را به ورطه‌ی نابودی کشانده و فساد بی‌مانند را بر شئون جامعه حاکم کردند.

۳- کریستین دلانوا از قول پرویز ثابتی در مورد کشتار زندانیان سیاسی می‌نویسد:

«زندانیان با کندن نقبی زیر سلولشان در زندان قصر سعی کرده بودند از آنجا فرار کنند. به این دلیل آنان به زندان اوین انتقال یافتند و آنجا شروع کردند به تحریک زندانیان دیگر به شورش. پس از آن بود که تصمیم گرفته شد آنان را برای مراقبت بهتر به زندان کمیته مشترک انتقال دهند. بین راه انتقال به زندان جدیدشان، آنان سعی کردند از دست زندانبانان‌شان بگریزند و اینان تیراندازی کردند. چند نفری از آنان کشته شدند. ثابتی در ادامه سخنانش می‌گوید، این توطئه کثیف، آنان را به مرتبه قهرمانی ارتقا داد، در حالیکه برخی از آنان در دو یا سه سالی که در پیش بود از زندان آزاد می‌شدند.» (ساواک، کریستین دلانوا ترجمه‌ی عبدالحسین نیک‌گهر، انتشارات طرح نو، چاپ اول تابستان ۱۳۷۱ صفحه ۲۱۷)

زندانیان در سال ۱۳۴۸ نقبی زیر سلولشان نزده بودند بلکه سعی کردند از طریق پشت‌بام زندان فرار کنند. زندانیان مزبور به زندان اوین که هنوز احداث نشده بود منتقل نشدند بلکه بیژن جزنی به قم، عباس سورکی به همدان، عزیز سردمدی به برازجان و سپس شیراز، سعید کلانتری به بندرعباس، احمد جلیل افشار به اراک، حسن ضیا ظریفی به رشت، محمد چوپانزاده به زاهدان منتقل شدند. کمیته مشترک بازداشتگاه و محل بازجویی و شکنجه بود و نه زندانی که در آن متهمان دوران زندان خود را سپری کنند.

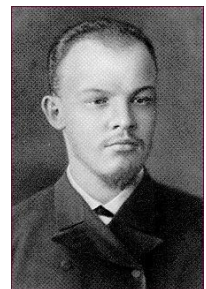
۴- از مرداد تا اسفند ۱۳۵۳ عملیات نظامی سازمان چریک‌های فدایی خلق گسترش زیادی یافت و آن‌ها موفق به انجام ده عمل نظامی شدند که از جمله آنها می‌توان به ترور سروان علی‌نقی نیک‌طبع افسر اطلاعات شهربانی در ۱۹ دی ۱۳۵۳ و ترور سروان یدالله نوروزی افسر گارد دانشگاه در ۱۲ اسفند ۵۳ اشاره کرد. اما مهمترین عملیات این سازمان ترور «عباسعلی شهریاری نژاد» بود که روز ۱۴ اسفند ۵۳ رخ داد. ترور سرتیپ زندی پور نیز در ۲۶ اسفند ۱۳۵۳ توسط مجاهدین صورت گرفت. این ترورها بیش از پیش ساواک را به فکر انتقام‌جویی انداخت. پس از آن بود که حدود ۴۰ زندانی از زندان شماره یک قصر (بندهای ۴ و ۵ و ۶) به اوین منتقل شدند.

۵- جدا از اعتراف در مورد چگونگی کشتار فروردین ۵۴، مقامات رژیم با دادن وعده‌ی تخفیف مجازات به تهرانی، به او اجازه دادند که در دادگاه علیه زندانیان سیاسی رژیم سابق به جز وابستگان حوزه و بازار صحبت کند و حرف‌های او علیه وابستگان سازمان‌های سیاسی مخالف از جمله فدائیان و مجاهدین چندین بار در ساعات پربیننده‌ی تلویزیون پخش شد. تهرانی همچنین در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله لاهوتی خواستار آن شد که او را زنده بگذارند تا با کمونیست‌ها مبارزه کند. همین سناریو سی سال بعد توسط عرفان قانع‌فر به نیابت از سوی دستگاه اطلاعاتی و امنیتی رژیم در گفتگو با پرویز ثابتی تکرار می‌شود. در جاهایی که پرویز ثابتی در حاشیه به حوزه و بازار و روحانیت می‌پردازد در زیرنویس کتاب به جبران آن پرداخته می‌شود. همچنین هرکجا که کمبودی در گفته‌های پرویز ثابتی علیه مصدق و نیروهای سیاسی مخالف نظام ولایت فقیه دیده می‌شود در زیرنویس کتاب ادعاهای دستگاه امنیتی و تبلیغی نظام برای تقویت آن به کار گرفته می‌شود. در پروژه‌ی گفتگو با ثابتی، مسئول امنیتی نظام سابق از بد «حادثه»، «در دامگه» پروژه‌ی امنیتی رژیم جمهوری اسلامی می‌افتد.

۶- محمدرضا روحانی می‌گوید: «در زمانی که دانشجویان ناصری را زیر مشت و لگد گرفته بودند من فریاد می‌زدم او را می‌کشید، دانشگاه را می‌بندند و می‌گویند این‌ها همدست فنودال‌ها و قاتلان مهندس ملک عابدی هستند.» ۲۱ آبان ۱۳۴۱ مهندس ملک عابدی، مأمور تقسیم اراضی، در مسیر شیراز به فیروزآباد در تنگ آب به قتل رسید. رسانه‌های دولتی قتل وی را به تحریک مالکین و مخالفان اصلاحات ارضی نسبت دادند و از وی به عنوان «قربانی اصلاحات ارضی» یاد شد و مجلس شورای ملی و سنا برای خانواده‌ی وی مقرری تعیین کردند.

توضیح:

این مقاله را در فروردین ۱۳۹۱ ویژه‌ی نشریه آرش شماره‌ی ۱۰۸ نوشتم. از آنجایی که در خاطرات میهن جزنی خوانده‌ام که بیژن هر سال در ۲۱ مهرماه، سالگرد ازدواج‌شان را جشن می‌گرفت و هدیه‌ای برای او می‌خرید و در زندان هم این روز را به یاد داشت، بی‌مناسبت ندیدم این مقاله را در این روز و به یاد بیژن انتشار دهم.



آزادی انتقاد

آزادی کلمه بزرگی است، ولی در سایه ی پرچم آزادی صنایع، یغما گرانه ترین جنگ ها بر پا شده است و در سایه پرچم آزادی کار، زحمتکشان را چپاول نموده اند استعمال امروزی کلمه «آزادی انتقاد» نیز همینگونه تقلب باطنی را در خود نهفته دارد. اشخاصی که حقیقتاً معتقدند علم را به جلو سوق داده اند، نباید خواستار آزادی نظرات نوین در کنار نظرات کهن باشند بلکه باید اولی را جایگزین دومی سازند و اما فریاد های «زنده باد آزادی انتقاد» کشیده میشود خیلی قصه طبل تو خالی را به یاد میآورد.

ما به شکل گروه فشرده ی کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش میرویم. دشمنان ما را از هر طرف محاصره گرفته اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه ی ما است. تصمیمی که همانا برای آن گرفته ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاورمان درنغلتیم که سکنه اش از همان آغاز ما را به علت اینکه به صورت دسته خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بلکه طریق مبارزه را برگزیده ایم سرزنش نموده اند و حالا از میان ما بعضی ها فریاد میکشند: به این منجلاب برویم! وقتی هم که آنان را سرزنش میکنند به حالت اعتراضی میگویند: شما عجب مردمان عقب مانده ای هستید! خجالت نمیکشید که آزادی ما را برای دعوت شما به راه بهتری نفی می کنید؟ آری، آقایان، شما آزادی نه تنها دعوت کنید بلکه هر کجا هم که دلتان میخورد بروید ولو آنکه منجلاب باشد، ما معتقدیم که جای حقیقی شما همان منجلاب است و برای نقل و مکان شما به آنجا حاضریم در حدود توانائی خود کمک نماییم. ولی در این صورت اقلاد دست از سر ما بردارید و بما نجسبید و کلمه بزرگ آزادی را ملوث نکنید. زیرا که آخر ما هم «آزادیم» هر کجا میخواهیم برویم و آزادیم نه فقط علیه منجلاب بلکه با هر کس هم که راه را به سوی منجلاب کج می کند مبارزه نماییم!

لنین: چه باید کرد

امیرحسین آریانپور

زاده بر زاینده یابد چیرگی. نوشته خسرو باقرپور به یاد ماندگار امیرحسین آریانپور

*اگر ز باد خزان گلبنی شکفته بریخت بقای سرو روان باد و سایه ی شمشاد

چندی پیش در محفل گفت و شنودی، به مناسبت بزرگداشت خاطره و یاد گروهی مبارز قدیمی، که جان بر سر پیمان خویش با آزادی و سعادت مردم گذاشته بودند، در کنار دو سخنران دیگر، من نیز حضور داشتم. طبق روال مرسوم اینگونه مراسم، به نقش و اهمیت «این مردگان، که عاشق ترین زندگان بودند» پرداختیم و تاثیر آنان را بر روند تحقق آرمان های انسانی و میهنی، در ایران پلازده مان ستودیم. در این میان یکی از رفقای عزیز سخنران به شدت برآشفته که: سیاست علم الاجتماع است و عرصه ی سلطه ی احساس نیست، و باید این عرصه را از سیطره ی «شاعر» و «شهید» و «مرد» رها کنید. وانگهی، دانش این مردگان از دانش فرهیختگان زنده ی زمان ما و در کنار ما کمتر بود. زندگانتان را تجلیل کنید. این نازنین پاسخ شنید که: مقصود از این تجلیل و اکرام، اندازه گیری ی معرفت زندگان و مردگان نیست، ستایش و تجلیل از آغاز کنندگان است، که اینان راه گشوده اند و جاده ی همت با قدم معرفت پیموده اند، هر چند این معرفت، مظروف جام بضاعت ایشان بود. علم الهندسه ی میان شاید در مقام! مقایسه، از تسلط «فیثاغورث» بر این علم بیشتر باشد، اما او پدر هندسه بود و آغاز گر

باری! قوه ی اقتنا و استدلال در آن محفل افافه نکرد و آن شب بی صلح و سازشی به سر آمد. و اینک باز راهگشایی، فرهیخته ای و آموزگاری دیگر از میان ما رفته است. و نیکو چو می نگریم و برجسته ترین نکته ای را که می بینیم، همانا تاثیر بی چون و چرای او بر ذهن و اندیشه ی چند نسل از کاشگران، محققان و دانش پژوهان علم جامعه شناسی و همچنین نحله های مختلف سیاسی ی چپ در ایران است. و مگر می شود از او ننوشت، و از او تجلیل نکرد؟ مگر می شود در این برهوت فرهنگی از داغ به خاک افتادن این درخت پر بر فرهنگ متاثر نشد؟ هر چند هفتاد و هفت سال هم عمر کرده باشد. ایران امیرحسین آریانپور را از کف داده است. او نواده ی «پهلوان حسین سالار اسلام» بود. شورشگری یاغی که خویش را رضاخان پهلوی بر زمین ریخت. این نواده ی فرهیخته، هر چند مثل پدر بزرگ خویش، آماج خشم و کین زمامداران عصر خویش بود، اما دارایی اش در این رزم، سلاح دانش بود و نه چون جدش دوهزارسوار تفنگچی. در پژوهشی با ارزش به نام «طغیان نایبیان در جریان انقلاب مشروطیت» که «علی دهباشی» با همکاری «محمد رضا خسروی» در مورد مبارزات «پهلوان حسین سالار اسلام» انجام داده اند، مبارزات این خاندان اهل کاشان با مظاهر جور و ظلم زمان خویش به صراحت و روشنی آمده است. پدر بزرگ که به جرم «یاغیگری» و ستاندن مال مالکان غارتگر و تقسیم غنایم در میان رعیت مظلوم و فقیر، بارها در سیاهچال های مخوف به بند کشیده شده بود، خود شاعر بود و روحیه ی سرکش و بلندی داشت. او در سیاهچال ارگ ناصرالدین شاه در سال هزار و دویست و هشتاد و نه قمری، در مورد مبارزات خویش چنین سرود

اگرچه من به چاهم، شاه در ماه من یاغی شرف دارم به صد شاه

!! بگیرد بھر خود اموال مردم بگیرم بھر مردم باج از شاه

پدر بزرگ که با نام «نایب حسین کاشی» نیز شناخته شده است، او سرکرده‌ی جنبشی بود که در جریان انقلاب مشروطیت در جبهه‌ی انقلاب قرار گرفت و با مبارزان بزرگ جنبش مشروطیت همدلی‌ها و هم‌رزمی‌ها کرد. در سال هزار و سیصد و سی و پنج قمری او همگام با سایر سران جنبش نایبی، با سران جنبش مشروطه چون حیدرخان عمواعلی، خیابانی، ستارخان و باقرخان متحد و همراه بود. جنبش نایبیان همگام با جناح تندرو حزب دمکرات و متحد با جناح رادیکال جنبش مشروطیت، از راهنمایی‌های عمواعلی بهره جستند و گروهی از انقلابیون آذربایجان را برای تعلیم نایبیان در کاشان نگاهداشتند. جنبش نیک‌خواهانه‌ی نایبیان منحصر به مبارزات عدالت‌پژوهانه در ایران نبود. در صفحه‌ی دویست و هفتاد و شش «طغیان نایبیان» از قول «اسماعیل رایین» آمده است: «نایبیان پس از درگیری‌ی انقلاب روسیه، ظاهراً با میانجی‌گری «احسان‌الله دوستدار» و حیدر عمواعلی، با مقامات روسیه‌ی انقلابی ارتباط پیدا کردند و از آن پس نسبت به انقلابیون روسی همدردی نشان دادند. مثلاً در برخورد با سربازان فراری‌ی ارتش تزاری، آنان را به ترک صفوف ضد انقلابیون برمی‌انگيختند و به سربازان فراری پناه می‌دادند. حتی آنان را برای بازگشت به وطن انقلابی‌ی خود، از درون کویر به ناحیه‌ی خزر می‌رساندند. گذشته از این‌ها گروهی از نایبیان جوان به یاری «امیرمهدی»، پدر امیرحسین آریان‌پور، و به همت «محب‌علی دبیرسپهری»، انجمنی که مبلغ افکار انقلابی بود و بعد‌ها «کمیتة سرخ» نام گرفت در کاشان به پا کردند. محبوبیت نایبیان که از مبارزه‌ی آنان با استبداد و سلطه‌ی بیگانه‌بر کشور ناشی شده بود، در دل مردم خوب کویر آشیانه داشت. این محبوبیت چنان بالا گرفته بود که بعد از اعدام بزرگان و سران جنبش نایبی به دست رضاخان، مردم کویر به سرایش ترانه و افسانه‌سازی در مورد آنان دست زدند. ملک‌الشعرا‌ی بهار، در کتاب «ادبیات عامیانه در عصر مشروطه»، چاپ هزار و سیصد و بیست و دو، صفحه‌ی هشت، از ترانه‌ای یاد می‌کند که مردم کاشان در ستایش نایبیان و «کمیتة سرخ» زمزمه می‌کردند

توی کویرها، در قلب ایران میان دیوها، در شهر کاشان گلکار پیری نه‌تا نه‌ال کاشت، دیده به‌راه «بادشمال» * ۱ داشت تا نه نه‌الش، گل‌های سرخس سرخی بگیرند از خون سرخس، در هر کناری ریشه دوانند از جور خاها باغ را رهند. اما زمانه نقش دگر زد، عفریت جادو بر باغ ره زد. با جادوی خود ایران خزان کرد، «بادجنوبی» * ۲ ناگه وزان کرد. باغ گل‌سرخ زیر و زبر شد، دور گل سرخ یک‌سر به‌سر شد. گل‌ها و گلکار بر باد رفتند، لیکن، نه‌هرگز از یاد رفتند. شام زمستان دیری نپایید، بام بهاران آورد امید. گلکار ماهر برخواست هر سو، لرزید بر خود عفریت جادو. «بادشمالی»، در کوه پیچید گلبوته‌ی سرخ * ۳ هرگوشه روید. تبریز و مشهد، تهران و کاشان، بوشهر و شیراز، رشت و صفاهان. گلبوته‌ی سرخ، ایران فراگیر! داد دل ما از خاها گیر

پس از درگیری‌ی انقلاب روسیه، نایبیان همچنان که با مهربانی به روسهای سرخ می‌نگریستند، انگلیس را که یک‌هتاز میدان ایران شده بود و می‌خواست به وسیله‌ی نوکران ایرانی‌ی خود، پیمانی ننگین به ایران تحمیل کند، بیش از پیش مورد خصومت قرار دادند. «رضاشاه در سراسر دوران اقتدار خود «نایبیان» را با کینه و بدخواهی نگریست. این بدخواهی زاده‌ی سه عامل بود: اول به‌این خاطر که رضاشاه در حمله‌ی خود به کاشان در سال هزار و سیصد و بیست و نه قمری، چون قول خود را دایر بر خودداری از اشغال کاشان نقض کرد، مورد نفرت و دشنام نایبیان و مردم کاشان قرار گرفت. دوم از این جهت که یکی از همسران رضاشاه، عصمت‌الملوک دولتشاهی، که دختر مجلل‌الدوله و مادر احمدرضا و حمیدرضا و محمودرضا و فاطمه پهلوی بود، قبل‌ا نامزد «امیرمهدی» پدر امیرحسین بود، رضاشاه یاد آوری‌ی این خاطره را خوش نمی‌داشت! سوم به این دلیل که نایبیان با «مدرس» به علت دشمنی‌اش با رضاشاه، روابط خوبی داشتند. رضاشاه پهلوی که اموال نایبیان را هم چون بسیاری دیگر چاییده بود! نه تنها طرح اموال به سرقت برده‌ی ایشان را مجاز می‌دانست، بلکه حتی به‌کار بردن نام ایشان را هم در رسانه‌های جمعی ممنوع کرد. تا آن زمان چون مردم به نام‌های خود و نام پدران‌شان شناخته و نامیده می‌شدند، نام خانوادگی مرسوم نبود. لذا حکومت پهلوی مردم را به برگزیدن نامی خانوادگی مجبور ساخت. در این رابطه عموم نایبیان واژه‌ی «نایبی» را به عنوان نام خانوادگی برگزیدند. اما پلیس رضاشاهی به فوریت آن‌ها را به ترک این نام وادار کرد. به دنبال این امر هر یک از خانواده‌های طایفه‌ی نایبی به نامی دیگر درآمدند. به پیشنهاد «ملک‌المورخین‌سپهر» که با این خاندان دوستی داشت، «امیر مهدی» پدر امیرحسین، و برخی از برادران او، خود را «آریان‌پور» نامیدند.

«علی‌دهباشی» در صفحه‌ی چهارصد و پانزده کتاب «طغیان نایبیان» گوشه‌ای از فشارهای وارده از جانب حکومت محمدرضاپهلوی بر این خاندان را اینگونه شرح می‌دهد: «در دوره‌ی محمدرضاپهلوی با وجود هرج و مرج و فراز و نشیب‌های سیاسی، دیکتاتوری همچنان برقرار بود، و هنوز

دولتیان و اشراف، نابییان را با دیده بدخواهی و کوچک‌شماری می‌نگریستند. کتاب‌نویس‌ها و مقاله‌پردازها و رسانه‌های گروهی، مخصوصاً رادیو و تلویزیون دولتی، به‌ندرت بدون تخطئه از نابییان و نیز گردنکشان دیگر نام می‌بردند. مصاحبه‌ی رادیویی «علی‌اکبرینا»، رییس وقت دانشگاه تربیت‌معلم نمونه‌ای از این‌گونه تخطئه‌ها بود. وی که به سبب کوشش مداوم برای بسط نفوذ دربار، و به ویژه تشدید مداخلات ماموران آمریکایی در دانشگاه تربیت معلم، مورد انزجار هزاران دانشجو قرار داشت، و سرانجام با اعتراض علنی امیرحسین آریان‌پور، فرزند امیرمهدی مواجه شد، و قیحانه در مصاحبه‌ای موضوع فراموش شده‌ی نابییان را به میان کشید و «یاغیان و یاغی‌زادگان نابی» را به باد توهین و اتهام گرفت، چنان که همدستان او (هادی هدایتی، وزیر آموزش و پرورش و جمشیداعلم، سناتور دربارزده)، در شورای مرکزی دانشگاه‌ها، همان دشنام‌ها را نسبت به آن معلم که صمیمانه زبان حال شاگردان معترض خود شده بود، تکرار کردند و اخراج و مجازات امیرحسین آریان‌پور را خواستار شدند. بدیهی است که در آن جو پراختناق، انتشار حقایق به دشواری امکان می‌یافت، چنان‌که در اوایل دهه‌ی هزار و سیصد و پنجاه شمسی، پلیس، سعیدسلطان‌پور شاعر و نمایشنامه‌نویس مردمی را که مانند «فکری» و «خیرخواه» در صدد تهیه‌ی نمایشی درباره‌ی طغیان نابییان برآمد، با خشونت برحذر داشت. «علی‌دهیاشی» در ادامه می‌نویسد: «با وجود همه‌ی این فشارها و ارعاب‌ها، نابییان در سراسر دوران پهلوی، آرام ننشستند. پدر امیرحسین، که بزرگ‌خاندان نابی به‌شمار می‌رفت، با وجود این که زیر نظارت شدید پلیس بود و بارها و بارها بازداشت شد، تا توانست علیه حکومت به مبارزه پرداخت، و با میانجی‌ی فرزندان دلیرخویش، با گروه‌های سیاسی انقلابی همکاری کرد.» امیرحسین آریان‌پور را شاید بتوان تاثیرگذارترین، دمکرات‌ترین و رزمنده‌ترین استاد در تاریخ دانشگاهی ایران دانست. به همین دلیل وجود او از جانب عملی‌زور و جهل برتافته نمی‌شد. او به سبب دارا بودن خصلت‌های فوق، در سال هزار و سیصد و بیست و دو از دانشگاه ادبیات دانشگاه تهران اخراج شد. در سال هزار و سیصد و سی و پنج از موسسه‌ی علوم‌اداری دانشگاه تهران اخراج شد. در سال هزار و سیصد و چهل و هفت از موسسه‌ی تحقیقات و مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران اخراج شد. در سال هزار و سیصد و پنجاه و پنج از دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی اخراج شد. قبل از این که پایان‌نامه‌ی دانشگاهی خود را با درجه‌ی دکترا، در دانشگاه «پرینستون» آمریکا به پایان برساند از آمریکا اخراج شد! این استاد گرانقدر جامعه‌شناسی، فلسفه و روانشناسی، بعد از سلطه‌ی جمهوری اسلامی بر میهن ما، به بلای خانه‌نشینی گرفتار آمد. امیرحسین آریان‌پور، در دهه‌ی بیست شمسی در رشته‌های علوم اجتماعی، علوم سیاسی، علوم تربیتی، فلسفه، ادبیات فارسی و ادبیات انگلیسی تحصیل کرد. او تحصیلات خود را در رشته‌ی علوم اجتماعی در دانشگاه آمریکایی بیروت ادامه داد و در این رشته از آن دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. آریان‌پور به زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسه تسلط کامل داشت. او زبان‌های ایران باستان، عربی و لاتین را نیز می‌دانست. در رابطه با این تسلط زبانی بود که او معادلات فارسی‌ی فراوانی را در گستره‌ی بسط فلسفه و علوم اجتماعی وارد زبان فارسی کرد. از آثار دکتر امیرحسین آریان‌پور، می‌توان به تالیفات زیر اشاره کرد: نگاهی به جامعه‌شناسی نافرمانی، در آستانه‌ی رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آیین پژوهش، و ترجمه‌های: سیرفلسفه در ایران، فرودیدسم و عرفان، زمینه‌ی جامعه‌شناسی و... داریوش آشوری جامعه‌شناس مطرح ایرانی به مناسبت مرگ او، طی مصاحبه‌ای با رادیو بی‌بی‌سی گفت: «... در زمینه‌ی جامعه‌شناسی نقش مهمی که بازی کرد و اهمیت دارد، همین مساله‌ی معادل‌گذاری و وضع اصطلاحات بود که شاید بیش از هر کسی در نسل گذشته، یعنی نسل پیش از من، در این زمینه کار کرد. البته چهره‌های دیگری هم بودند ولی آریان‌پور شاید وسیع‌تر از همه در این زمینه کوشش مستمر و سیستماتیک کرد.» خاتم آذر آریان‌پور، خواهر امیرحسین آریان‌پور نیز در گفت‌وگویی با این رادیو چنین گفت: «... دل‌بستگی عظیم‌اش ایران بود، و هرگز حاضر نشد در هر شرایطی ایران را ترک کند. من دو سه مرتبه که ایران آمدم، فقط می‌آمدم و در منزل او می‌نشستم تا بتوانم از فضایل و کمال و ادب او استفاده بکنم. من این را نمی‌گویم برای تعصب خواهر برادری. هر فردی از مرگ برادر خودش متأثر می‌شود. تاسف من این است یک فردی با چنین مغز برجسته‌ای، با چنین انسانیت _ سواد هم نمی‌گویم، انسان با سواد در دنیا زیاد است _ (از میان ما رفته است). امیرحسین خیلی باسواد بود، ولی انسان باسواد کم نیست، اما انسان کم است. امیرحسین یک انسان بود و تمام عمرش طرز فکر اجتماعی خود را تغییر نداد. معتقد به یک ایدئولوژی بود.» آذر آریان‌پور در بخشی دیگر از اظهاراتش چنین گفت: «یک بار ندیدم از بیماری خودش (پارکینسون) بنالد، همیشه می‌گفت باید به آینده فکر کرد. من هرچه به او فکر می‌کنم به آینده فکر می‌کنم... همیشه می‌گفت آینده را باید برای جوان‌ها درست کرد و به جای گذاشت.» «یاور استوار» شاعر ایرانی مقیم سوئد که خود از شاگردان امیرحسین آریان‌پور بوده است، در سوگنامه‌ای برای استادش چنین آورده است: «در دانشکده‌ی الهیات زجرش دادند، از نظر روحی سال‌ها شکنجه‌اش کردند و سرانجام، هنگامی که دریافتند کمیته‌شان در میدان استدلال پایی چوبین دارد، با کمال وقاحت به همت و دسیسه‌چینی آیت‌الله مفتاح و به کمک طلبه‌های ناآگاه به رویش

چاقو کشیدند! اما او آتش‌فشانی خاموش نشدنی بود.» «باور استوار» در بخشی دیگر از این سوگنامه چنین می‌نویسد: «من یادداشت‌های بی‌شمار و به دقت کلاسه‌بندی شده‌ی استاد را بارها دیده‌ام، نمی‌دانم سرنوشت این اثر ارجمند چندجلدی، که خود بر این باور بود که انتشار آن می‌تواند سال‌ها جامعه‌ی ما را در این رشته یارو یاور باشد، بکجا انجامید؟ اثری که بی‌دولتی همانند دیگر آثار آریان‌پور در نوع خود راهگشا، تاثیرگذار و به دلیل این‌که این‌گونه آثار در فرهنگ ما کمیاب است، چاره‌ساز خواهد بود. او به‌درستی بر این باور بود که دین‌سالاری در ایران از دیرباز راه را بر مقوله‌ی فلسفه، یعنی بیان چرایی جهان، سد کرده و باعث شده است تا اندیشه‌ی اجتماعی در سطح حرکت کرده و توقف بنیادهای راستین تحولات اجتماعی را باعث گردد. آخرین بار که شرف‌دیدارش را یافتم، اندکی پیش از وانهادن وطن بود، می‌گفت: حرامزاده‌ها به سراغم آمده‌اند، و می‌گویند که تو اگر در ترور مفتوح دست نداشتی، حتما اطلاع داشته‌ای! می‌پرسم چرا این حرف را می‌زنید؟! می‌گویند: که تو چندی پیش به آقای مفتوح گفته‌ای که شما با این کارهایتان دارید از میان مردم برای خودتان دشمن‌تراشی می‌کنید! اینان نمی‌دانند حکومتی که درد مردم را نداشته باشد بر پای نخواهد ماند. و بعد با خنده اضافه کرد: مردم حلوائی این‌ها را هم مانند حلوائی حکومت شاه خواهند خورد!». این دانش‌مرد نامی و فرهیخته که روان را به کیمیای دانش آراسته می‌داشت، در تیمار تن نیز کارستان کرده بود. او در سال‌های دهه‌ی بیست شمسی و در دوران جوانی‌ی خویش از قهرمانان نام‌آور و زنه‌برداری‌ی ایران بود! بی‌شک نام و یاد گرمی و عزیز استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور در خاطره‌ی همه‌ی ایران‌دوستان و عدالت‌پژوهان ماندگار است. سروده‌ی زیر منتسب به او است که همواره آن را زمزمه می‌کرد

روزما فرداست، فردا روشن است

شام تیره صبح را آبهستن است

روشنی زاید ز بطن تیرگی

زاده بر زاینده یابد چیرگی

ما همه در راه صبح روشنیم

در دل تاریخ آن سو می‌رویم

سیر ما سازنده‌ی تاریخ ماست

سیر تاریخی کجا از ما جداست

پس اگر با شوق و آگاهی رویم

راه تاریخی‌ی خود کوتاه کنیم

آفتاب زندگی پاینده باد

چشم ما بر طلعت آینده باد

توضیحات: ۱ منظور انقلاب اکتبر روسیه است. ۲ منظور نفوذ سنتی انگلستان است که با حضور نیروی نظامی آن در جنوب کشور، قوی تر بود. ۳ در برخی روایات دیگر «کمیته‌ی سرخ» آمده است. * نوشتار فوق دو روزی از پس مرگ استاد در دهم امرداد سال هزار و سیصد و هشتاد تحریر شد.





مسئله ملی و حقوق بشر
by [Sirus Malakooty](#)

مسئله ملی و حقوق بشر
دکتر حسین باقرزاده

ایران سرزمین فرهنگها، زبانها و تیره‌های مختلف است. برخی از تنوع ملت‌ها یا ملیت‌ها در ایران سخن می‌رانند. این تعبیرات البته بار سیاسی و ایدئولوژیک دارد. قبول تعبیر ملت یا ملیت مسئله حق تعیین سرنوشت هر ملیت را - مستقل از نظر سایر اقوام و ملیت‌های ایران - پیش می‌آورد. در مقابل کسانی که بر یکپارچگی ایران تأکید می‌ورزند، مفاهیم قومی را برای بیان این تنوع به کار می‌برند.

در این نوشته، مفاهیم و ملزومات سیاسی مورد نظر ما نیست. هم‌چنین، بحث مربوط به ریشه‌های تاریخی مردمان ساکن ایران و چگونگی تشکیل جغرافیای این سرزمین از محدوده موضوع این مقاله خارج است. آن‌چه که در این نوشته مورد بررسی قرار می‌گیرد رابطه مسائلی مربوط به تنوع زبانی، فرهنگی و تیره‌ای ایران با حقوق بشر است. از این موضوع در این مقاله تحت عنوان "مسئله ملی" یاد می‌کنیم. دو اصطلاح "ملی" و "قومی" در این نوشته به صورت جایگزین فقط برای تسهیل در گفتگو به کار می‌رود و بار سیاسی ندارد.

در ایران، نقض حقوق بشر مستمرا جریان داشته و اکثریت قاطع مردم از آن رنج برده‌اند. ولی همه مردم به صورت یکسان از حقوق خود محروم نشده‌اند. گروه‌های زیادی از مردم تحت تبعیض جنسی، مذهبی و قومی و ملی قرار گرفته‌اند و از چیزی به نام ستم مضاعف رنج برده‌اند. یعنی که زنان و همه اقلیت‌های مذهبی، زبانی و قومی و تیره‌ای (دگرگروه‌های اجتماعی)، هم حقوقشان به عنوان یک انسان پایمال شده و هم به عنوان زن، ناشیعه، نامسلمان، یا غیر فارس در حقشان تبعیض شده است.

از این رو وقتی از ستم ملی سخن می‌رود، نباید آن را با ستمی که بر همه مردم ایران رفته است مخلوط کرد. اگر آزادی بیان و نشر پایمال شده، هر کتاب و سخنی که مطلوب حاکمان نبوده، صرف نظر از این‌که به چه زبانی نوشته شده مورد سانسور و تعرض قرار گرفته است. ولی علاوه بر آن، برای بسیاری از هم‌وطنان غیر فارس ما، برای سالیان دراز نشر مطالبی که از دید ممیزان مشکل محتوایی نداشته نیز صرفاً به دلیل زبان آن به

اشکال بر می خورده است. به جز این ها، حتی در مواردی که حق شهروندان به صورت عادی نقض نمی شده (مثلا در بازار کار خصوصی یا دولتی)، دگرگروه های اجتماعی به انواع مختلف تحت تبعیض قرار گرفته اند و حقوق آنان نقض شده است

مجموعه این ستم ها و تبعیض های تاریخی که به نوبه خود به عقب ماندگی های فرهنگی و اقتصادی دگرگروه های اجتماعی نیز منجر شده یکی از مظاهر بارز نقض حقوق بشر بشمار می رود. این تبعیض ها اصول متعددی از اعلامیه جهانی حقوق بشر و به خصوص دو اصل ۱ و ۲ آن را نقض کرده است

ماده ۱ می گوید: "تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند". به روشنی، رفتار تبعیض آمیز با دگرگروه های اجتماعی، نقض صریح برابری حقوق آنان است. ماده ۲ در این باره تصریح بیشتری دارد: "هر کس می تواند بدون هیچگونه تمایز، مخصوصا از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و هم چنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است بهره مند گردد." نقض این اصل از اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد دگرگروه های اجتماعی، و از جمله اقوام یا ملیت های غیر فارس، در ایران اظهر من الشمس است و توضیح بیشتری نمی خواهد

علاوه بر این ها، همان طور که اشاره شد اصول دیگری از اعلامیه جهانی حقوق بشر در باره غیر فارسی زبانان نیز نقض شده است. از جمله، در این رابطه می توان از اصول ۷ (حق دادخواهی در برابر تبعیض)، ۱۹ (آزادی نشر، "به تمام وسایل ممکن")، ۲۶ (حق پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش فرزندان)، و ۲۷ (حق شرکت آزادانه در زندگی فرهنگی جامعه) نام برد که از تفصیل آن ها در این جا می گذریم

صرف نظر از موارد فراوان نقض حقوق بشر که نمونه هایی از آن ها در این جا نام برده شد، سؤال اساسی مسئله ملی از دید حقوق بشری در این جا مطرح است: حق تعیین سرنوشت. برای پاسخ به این سؤال به سه سند جهانی حقوق بشر مراجعه می کنیم که از سوی ایران نیز امضا شده است: اعلامیه جهانی حقوق بشر، و دو میثاق بین المللی یکی در مورد حقوق مدنی، سیاسی، و دیگری در باره حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

در اعلامیه جهانی حقوق بشر اصل ۲۸ به طور مشخص می تواند در این رابطه مورد استناد قرار بگیرد. این اصل می گوید: "هر کس حق دارد برقراری نظامی را بخواهد که از لحاظ اجتماعی و بین المللی، حقوق و آزادی هایی را که در این اعلامیه ذکر گردیده است تامین کند و آن ها را به مورد عمل بگذارد." بر اساس این اصل می توان استدلال کرد که اگر نظم حاکم بر یک کشور حقوق و آزادی های همه شهروندان و از جمله دگرگروه های اجتماعی را تامین نکند، افراد این دگرگروه ها حق خواهند داشت نظم دیگری را که تامین کننده حقوق آنان باشد بخواهند و سرنوشت خود را مستقلا از نظام حاکم رقم زنند

ولی حق تعیین سرنوشت در دو میثاق بعدی با تفصیل بیشتری مورد عنایت قرار گرفته است. اصولا دو میثاق بین المللی حقوق مدنی، سیاسی، و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به منظور تفصیل و تکمیل حقوق مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر نوشته شده، و از این رو بسیاری از اصول اعلامیه جهانی در آن ها نیز دیده می شود. ما از ارجاع به این اصول و تکرار آن ها در این جا خودداری می کنیم، و فقط به آن دسته از اصول این دو میثاق می پردازیم که صریحا به مسئله ملی مربوط می شود

میثاق بین المللی حقوق مدنی، سیاسی در ماده ۲۷ می گوید: "در کشورهایی که اقلیت های نژادی، مذهبی یا زبانی وجود دارند، اشخاص متعلق به اقلیت های مزبور را نمی توان از این حق محروم کرد که، مجتمعا با سایر افراد گروه خودشان، از فرهنگ خاص خود متمتع شوند، مذهب خود را اظهار و بدان عمل کنند یا زبان خویش را به کار گیرند." این اصل البته از حقوق این اقلیت ها در درون یک کشور که در آن زبان و فرهنگ و مذهب دیگری غالب است سخن می گوید و در اسناد یاد شده فوق قوی ترین بیان حقوق اقلیت ها در چنین جوامعی بشمار می رود

ولي در مورد تعيين حق سرنوشت تيره هاي مختلف يك کشور يا جامعه ، ماده اول اين ميثاق بيش از هر اصل ديگري مي تواند مورد استناد قرار بگيرد. در مورد اين ماده دو نکته مهم وجود دارد که ابتدا نا به آن ها اشاره مي کنيم

اين ماده آن قدر اهميت داشته که در هر دو ميثاق فوق آمده است. يعني متن اين ماده کلمه به کلمه در هر دو ميثاق به عنوان ماده اول آن ها - ۱ گنجانده شده است. اين امر تقريباً در مورد هر ماده ديگر اين اسناد يا اسناد مشابه ديگر بي سابقه است. از اين رو مي توان استدلال کرد که اين ماده . مهمترين اصل در هر دو ميثاق است و ساير حقوق مندرج در اين دو ميثاق فرع بر آن بشمار مي روند

سخن گفته شده است. اسناد ياد شده تعريف خاصي از اين تعبير به دست نمي دهند. در فارسي ، **people** در متن انگليسي ميثاق در اين بند از - ۲ معمولاً به "مردم" يا "خلق" ترجمه شده است. اين کلمه در انگليسي ، و معادل "مردم" آن در فارسي معمولاً به هر جمعي از افراد که **people** کلمه يك خصوصيت ملي ، قومي ، زباني يا جغرافيايي مشترک داشته باشند اطلاق مي شود. از اين رو، و در فقدان يك تعريف مشخص ، بايد اطلاق اين کلمه را ملاک قرار داد و از تعقيب بي دليل آن به هر قيدي احتراز کرد

ما در ترجمه ، از اصطلاح خلق و خلق ها (**peoples**) اکنون به نقل اين ماده مي پردازيم ، و از آن جا که کلمه مذکور در اين جا جمع زده شده است در فارسي استفاده مي کنيم (اصطلاح "مردم ها" ثقيل است و "مردمان" در فارسي همان معني مردم را مي دهد و از ايفاد مقصود اين ماده عاجز است). ماده نخستين دو ميثاق بين المللي حقوق مدني ، سياسي ، و اقتصادي ، اجتماعي و فرهنگي مي گويد

همه خلق ها داراي حق تعيين سرنوشت هستند. به موجب حق مزبور، آنان وضع سياسي خود را آزادانه تعيين ، و توسعه اقتصادي ، اجتماعي و - ۱ " فرهنگي خود را آزادانه دنبال مي کنند

همه خلق ها مي توانند براي نيل به هدف هاي خود، بدون اخلال در الزامات ناشي از همکاري اقتصادي بين المللي مبتني بر اصل منافع مشترک - ۲ " و حقوق بين الملل ، در منابع ثروت هاي طبيعي خود تصرف کنند. در هيچ موردی نمي توان خلقي را از وسايل معاش خود محروم کرد

کشورهاي طرف اين ميثاق ، از جمله کشورهاي مسؤل اداره سرزمين هاي غير خودمختار و تحت قيموميت مکلفند تحقق حق تعيين سرنوشت - ۳ " را تسهيل کنند و طبق مقررات منشور ملل متحد به اين حق احترام بگذارند

اين ماده بيش از هر ماده و اصل ديگر در اسناد بين المللي حقوق بشر بر حق تعيين سرنوشت "مردم" تصريح کرده و آن را به رسميت شناخته است. مراد از مردم يا خلق در اين ماده ، فقط ساکنان يك سرزمين که به نام کشور شناخته مي شود نيست. کشور يك واحد تعريف شده با مرزهاي شناخته ياد مي شود که **state** بين المللي است ، و يك کشور مستقل مي تواند به عضويت سازمان ملل پذيرفته شود. در اسناد ياد شده فوق از کشور تحت عنوان **people** مفهومي مستقل از است

از اين رو، بايد پذيرفت که ماده فوق به واحدهاي کوچک تري که در درون يك کشور وجود دارند نيز اطلاق مي شود. دقيقاً بر اساس همين تعريف است که مثلاً سازمان ملل حق تعيين سرنوشت مردم کشمير را به رسميت شناخته است و يا در درگيري هاي داخل يوغوسلاوي (سابق) سازمان ملل به . کمک اقليت هاي ساکن اين سرزمين شتافت و با به رسميت شناختن حق تعيين سرنوشت آنان ، روند استقلال آن ها را تسهيل کرد

البته اعمال حق تعیین سرنوشت، همیشه و الزاما به جدایی و استقلال واحدهای کوچکتر منجر نمی شود. در واقع می توان گفت که تامین حقوق اقلیت ها (از جمله، حق تعیین سرنوشت) در يك جامعه چند فرهنگی بهترین ضامن حفظ وحدت آن جوامع و جلوگیری از تجزیه آن ها است. اکثریت غالب کشورهای عضو سازمان ملل، چند ملیتی یا چند فرهنگی هستند. ولی تنها در کشورهای استبدادی و با قدرت شدید مرکزی است که گرایش های جدایی طلبانه شدت می گیرد و احیانا به تجزیه آن ها منجر می شود. و الا در کشورهای دمکراتیک از کانادا و بریتانیا گرفته تا سوئیس، واحدهای قومی و ملی مختلف در کنار هم به صورت دمکراتیک زندگی می کنند و تنوع زبانی و فرهنگی آنان، علیرغم وجود احزاب قوی استقلال گرا، به جدایی آن ها نینجامیده است. در موارد محدودی مانند چکوسلواکی سابق نیز که در شرایط دموکراتیک به دو کشور چک و اسلواک تقسیم شد، این امر دلایل تاریخی خیلی نزدیک داشت. علاوه بر این، دو کشور یاد شده در آینده نزدیک به اتحادیه اروپا می پیوندند و بسیاری از روابط قطع شده خود را در درون آن تجدید خواهند کرد. به هر حال، صرف نظر از نمونه چکوسلواکی، در کشورهای دموکراتیک دیگر در دوران معاصر وجود ملیت ها و اقوام مختلف در درون يك کشور باعث تجزیه آن ها نشده است.

در مورد ایران نیز تنها يك دموکراسی گسترده که حقوق مدنی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی همه آحاد مردم و به خصوص اقوام و ملیت ها را تامین کند و تبعیض های جاری بین آنان را از بین ببرد می تواند وحدت و یکپارچگی کشور را حفظ کند. یعنی تنها در آن صورت است که می توان به حفظ تمامیت ارضی ایران همراه با احترام به حق تعیین سرنوشت اقوام و ملیت های ساکن این سرزمین امید داشت.

غالب اقلیت های قومی ایران در طول سالیان دراز از تبعیض های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی رنج برده اند. فقر اقتصادی و فرهنگی حاکم در بسیاری از مناطق مرزی ایران نتیجه مستقیم این تبعیض ها است. وقتی اهالی عرب زبان جنوب ایران از تولیدات فرهنگی به زبان خود محروم باشند طبیعی است که بخش عظیمی از آنان از آموزش و تعالی فرهنگی باز می مانند و ارزش های کهنه قبایلی و پدرسالاری در آن جا پایدار می ماند (قتل های ناموسی و مانند آن). مشابه این وضع را می توان کم و بیش در کردستان و بلوچستان و سایر سرزمین های دیگر زبان نیز دید.

برای جبران این محرومیت ها نه فقط باید سهم آنان را از منابع ملی و بودجه های عمومی کشور در اختیار آنان قرار داد و بلکه علاوه بر آن باید برای رفع هر تبعیضی در مورد کاربرد زبان، بودجه و امکانات لازم برای تولیدات فرهنگی به زبان خود آنان را نیز فراهم کرد. مضافا این که باید (هر نوع تبعیض در مورد کاربرد زبان در ایران را از بین برد (و یا به حد اقل ممکن رساند).

در غالب کشورهای چند زبانه جهان، يك زبان رسمی وجود دارد که برای کارهای اداری و رسمی از آن استفاده می شود. این امر مانع از آن نمی شود که اقوام دیگر زبان ساکن این کشورها در منطقه خود از زبان خویش استفاده نکنند. در برخی از این کشورها، زبان های محلی و منطقه ای حتی برای کارهای اداری آن منطقه به کار گرفته می شود و یا همراه با و به موازات زبان رسمی کشور در مدارک و اسناد مورد استفاده قرار می گیرد. در کشوری مانند سوئیس، سه زبان رایج در آن، آلمانی، ایتالیایی و فرانسوی، برابر با یکدیگر شناخته می شوند و هر کدام در منطقه خود زبان رسمی آن بشمار می رود.

مدل سوئیس البته برای کشورهایهایی که تعداد زبان های رایج در آن بسیار محدود باشد عملی است، و الا هزینه اقتصادی سنگینی از نظر ارتباطی در درون يك کشور ایجاد می کند. در مورد ایران باید دید که آیا با تنوع زیاد زبان های ملی و قومی، و تفاوت عظیم نفوس متکلم به این زبان ها، چنین مدلی قابل اجرا است یا خیر. این موضوع مورد بحث ما نیست. آن چه که در رابطه با بحث ما در این جا قابل توجه است بررسی این نکته است که چگونه می توان با فرض قبول يك زبان رسمی در کشور، مانند فارسی، تبعیض زبانی اعمال شده بر سایر دیگر زبانان را کاهش داد و به حد اقل ممکن رساند.

برای این کار طبیعی است که باید امکان کاربرد زبان، و تولیدات فرهنگی به زبان خود، برای همه دیگر زبانان به طور مساوی با فارسی زبانان تأمین شود. ولی این امر کافی نیست. وقتی زبان فارسی، که زبان یکی از تیره های ساکنان ایران است به صورت زبان رسمی مورد استفاده قرار می گیرد، به روشنی، فارسی زبانان که از آموختن زبان دیگری برای انجام نیازهای آموزشی، اداری و رسمی خود بی نیاز هستند از موقعیت بهتری برخوردار می شوند. یک کودک فارسی زبان مجبور نیست مانند همسالان خود از دیگر زبانان، وقت و انرژی خاصی را برای آموختن یک زبان دیگر به کار اندازد. این بی نیازی، به او در مسابقه برای شغل و آموزش و بهره گیری از امکانات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه، امتیاز بیشتری می دهد و شانس ترقی و تعالی او را بالا می برد. نابرابری در زبان، به نوبه خود در بازتولید نابرابری های دیگر اجتماعی تأثیر می گذارد و آن ها را تشدید می کند.

یک راه از بین بردن این نابرابری (و یا حد اقل تخفیف فاحش آن)، برابر کردن تکلیف آموزشی همه کودکان در کشور است. یعنی اگر یک بچه ترک زبان مجبور است یک زبان دیگر ایران یعنی فارسی را یاد بگیرد، می توان از یک کودک فارسی زبان نیز خواست که یک زبان دیگر ایران را یاد بگیرد. برای کودک اولی، انتخابی وجود ندارد (چرا که او باید فارسی را یاد بگیرد). ولی کودک دومی (یعنی والدین او) حق انتخاب نیز خواهند داشت. بنا بر این برابری کامل حتی در این مرحله نیز نمی تواند وجود داشته باشد. ولی دست کم کودکان ایران از هر تیره و قوم و ملت که باشند در شرایطی نسبتاً مساوی به آموزش می پردازند و مجبورند برای آموزش یک زبان غیر مادری خود تلاش و کوششی برابر به خرج دهند.

یک برابری از این نوع در نظام آموزشی ایران، همراه با گسترش کاربرد زبان های قومی و ملی در تولیدات فرهنگی، هنری، مطبوعاتی و آموزشی، نقش بزرگی در شکستن تعصبات و بیگانگی های قومی و ملی نسبت به یکدیگر و ایجاد تفاهم بین اقوام و ملیت های ساکنان ایران خواهد داشت. آشنایی هر یک از فارسی زبانان با زبان و فرهنگ یکی از اقوام دیگر زبان ایرانی، و بهره گیری از تولیدات فرهنگی آنان، نقش مهمی در کاهش حس برتر نگرایی خود و تحقیر این اقوام (که در ضرب المثل ها و لطیفه های رایج در بین فارسی زبانان انعکاس یافته است) خواهد داشت و به انسجام حس هم بستگی ملی بین اقوام و ملیت های ایرانی کمک خواهد کرد.

خلاصه کنیم: اقوام و ملیت های غیر فارسی زبان ایران، علاوه بر محرومیت های حقوق بشری که شامل همه ایرانیان شده است، در طول سالیان دراز از نقض حقوق انسانی دیگری نیز به درجات مختلف رنج برده اند. اسناد حقوق بشری که ایران نیز آن ها را پذیرفته است ایجاب می کند که هر چه زودتر به این ستم های ملی خاتمه داده شود. علاوه بر این، می توان استدلال کرد که این اسناد حق تعیین سرنوشت مردمان هر یک از اقوام و ملیت های ساکن این سرزمین را به رسمیت شناخته است.

حق تعیین سرنوشت برای بخشی از مردم یک کشور الزاماً به معنای جدایی و استقلال آنان نیست. غالب کشورهای جهان چند ملیتی هستند، و در بسیاری از آن ها که دموکراسی حاکم است، اقوام مختلف در عین برخورداری از حق تعیین سرنوشت در کنار یکدیگر به سر می برند. متقابلاً، در کشورهای استبدادی و با قدرت مرکزی زیاد، گرایش های تجزیه طلبانه بیشتر است. در ایران نیز تنها با گسترش و تعمیق دموکراسی و تأمین حقوق برابر برای همه آحاد مردم، و جبران عقب ماندگی های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی اکثریت اقوام غیر فارسی زبان، می توان گرایش های جدایی طلبانه را کاهش داد و تمامیت ارضی کشور را حفظ کرد.

در تأمین این برابری ها و کاهش تبعیضات بین اقوام، مسئله زبان نقش خاصی ایفا می کند. یعنی علاوه بر ضرورت ایجاد امکانات لازم برای تولیدات فرهنگی به زبان های رایج در ایران، باید نابرابری تحمیل شده بر کودکان غیر فارسی زبان را از بین برد و یا آن را به حد اقل ممکن رساند. یک راه عملی بر ای این کار، آموزش یک زبان ایرانی دیگر به کودکان فارسی زبان است تا هر ایرانی دست کم با دو زبان ایرانی آشنا شود و به آن تکلم کند. این امر علاوه بر تخفیف شدید نابرابری های آموزش زبانی، به تقریب سیاسی و فرهنگی اقوام و ملیت های ساکن در ایران کمک خواهد کرد و باعث تقویت روحیه هم بستگی ملی بین آنان خواهد شد.

حسین باقرزاده

بهمن ۱۳۸۱

این مقاله برای اولین بار در شماره ۵۶ فصلنامه حقوق بشر جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، بهار ۱۳۸۲ منتشر شده است. برای تماس با جامعه و مراجعه فرمایید www.liga-iran.de دریافت فصلنامه آن به



تجربه های زیسته ی زنانه ۲. اعلان جنگ با اولویت ها و سکوتتانت
by [Asal Akhavan](#)

از نقطه شروع، در فضاهای اکتیویستی، ارجحیت گفتمان و فضای مردسالارانه و هترو سکسیستی جمع ها موجب آزارم شده. و احتمالاً مدت هاست که در نگاه بسیاری من "دختر غرغرو"، یا بد اخلاق، هستم. اما در عین حال، مدت هاست که دیگر برایم قضاوت های فضاهای مردانه و مهم تر از آن، مردسالارانه، محلی از اعراب ندارد. وقتی معتقد باشیم که سکسیسم رابطه مستقیم با هموفوبیا دارد و قطعاً اینها در دنیای سرمایه داری هستند که تعریف می شوند، نمی توان مبارزات را از هم جدا کرد. وقتی معتقد باشیم که اصل مبارزه ارزشمند است و مبارزه یکی ست، نمی توان با این بهانه که "اولویت این مبارزه، چیز دیگری ست" خود عامل سرکوب دیگر انسان ها شویم. چه کسی می داند چه چیزی اولویت دارد؟ یا آیا ما هم مانند فرمیست ها گواه این هستیم که می خواهیم یک امر کوچک این دنیای به هم ریخته را تغییر بدهیم؟ چگونه می توان در مبارزه ای حل شد که قرار است مبارزه ای تمام عیار باشد و در آن مبارزه، خود تبعیض قائل شویم؟

این سوال ها سالهاست که مطرح است و مبارزه پناهجویی اخیر، که تمام قد در دفاع از خواسته های آن می ایستم، موجب شد که دوباره به این موضوعی که کهنه است و حل نشده برگردم. زیاده گویی نمی کنم که حوصله کم و حال ما بد، ولی موضوع را کمی باز می کنم. اول با تأکید بر این اصل که به صورت کلی دنیای ما، دنیای مردسالار و هموفوبی است، به جزئیات مشاهده ی خودم از اعتراض پناهجویی اخیر در آلمان می پردازم و پس از آن، تضادهای ذهنی یا بهتر بگویم، تصمیمات جدیدم را اعلام می کنم

مسلمن مانند هر مبارزه دیگری، وارد فضاهاى مردسالارانه شدم و با علم بر این فضا، تلاش کردم تا فضا را بشکنم، تلاش کردم با آدمهای داخل این مبارزه شخص صحت کم و بگویم چقدر آزار دهنده و اشتباه است لغاتی که بکار می رود و ساخته شده اند برای تحقیر گروهی دیگر از انسان ها. گروهی که باید مخاطب و دلیل این اعتراض پناهجویی باشند. هر بار در مورد مادر و خواهر فردی یا افرادی صحبت می شد، چهره ام برافروخته می شد و صدایم بالا می رفت که مادران و خواهران ما اول از همه شخصیت مستقل دارند و دوم از همه چه کسی اجازه می دهد که به آنها توهین شود، چرا همیشه خواهران و مادران ما را نشانه می گیرید، و اصلن چه چیزی تعریف می کند که چه کلماتی به عنوان فحش بکار می روند، معنای واقعی شان چیست و دلیل فحش به کار رفتنشان چیست

کلمات کونی، جنده و ... از کجا آمده اند؟ و چرا به عنوان فحش بکار می روند؟

اوج ماجرا زمانی اتفاق می افتد که روزی داد می زنی جلوی همه و فریادت به همه شان می رسد که چرا باید سکسیسم، مردسالاری و همجنس گرا ستیزی در کمپ پناهجویانی که علیه نژاد پرستی مبارزه می کنند، جریان داشته باشد، اکثر افراد ظاهر ن با تأیید سر یا به قول اینها تکان دادن دست ها، قبول می کنند. فردای آن روز، وقتی آنجا نیستی، همجنس گرا ستیزی به شکل دیگر و زننده ای علیه دوستی اتفاق می افتد و به خودت می آبی که این همه مبارزه برای چیست؟ تا این آدمها دیگر فقط جلوی تو فحش ندهند، حتمن پشت سرت بگویند که دیوانه است یا مسخره ات کنند، وقتی نیستی آن تغییر رخ نداده بالا بزند و اتفاق ها تکرار شود؟ باید فریاد بزنی که هیچ توجیهی برای همجنس گرا ستیزی و ضد زن بودن شما وجود ندارد. به خودت می آبی که اولویت تو کجاست و هر چه فکر می کنی، مبارزات برای تو یکی ست و اولویتی قائل نیستی، با آدمهایی داری همراه می شوی که همه ی آنها سیاسی هستند یا این ادعا را دارند و عمل سیاسی شان اثبات این است، مبارزه ای که یک محور دارد و در همان حال، می بینی که دارد تبعیض برای مبارزات دیگر قائل می شود. آیا در این مبارزه می گنجی؟ آیا در این مبارزه اگر کسی را بهش تجاوز کنند هم می ایستید نگاه می کنید یا در آن مقطع غیرت مردانه تان به جوش می آید که حتمن در چشم شما ضعیف کشی اتفاق می افتد؟؟ تجاوز برایتان فقط به معنای دخول است؟ آسان نیست گفتن اینکه سرخورده شده ای، اینکه تلاش کرده ای و حس آدمی را داری که شکست خورده و حالا می خواهی به غار تنهایی خودت برگردی و انزجار خودت را اعلام کنی از سیاسیونی که حذفت می کنند، سیستماتیک تو را به حاشیه می رانند و بعد از آن منتقدت می شوند که چرا در حاشیه ای. می دانی که این آخر مبارزه نیست، فضای مبارزه ات عوض می شود، متحدان مبارزه ات و حتمن که مبارزه علیه راسیسم هم همیشه در زندگی ات جریان خواهد داشت. خط می کشی دور کسانی را که می گویند با تو موافقت و می فهمند حرفت را، اما به عمل که می رسد، پراگماتیستشان بالا می زند و تصمیم می گیرند که سکوت کنند و تو جیغ ماجرا می شوی. جایی که حرف ها با عمل فرق دارد، و بعضی از آدمهایی که توقع داشتی در این مبارزه با تو داد بزنند ولی در بهترین حالت سکوت کرده اند، تو و خودشان را گول می زنند. دیگر جای تو نیست، وقتی که محکم ایستاده ای و به تو می گویند تو متفاوتی، تو عین مردها هستی و حالت به هم می خورد از مردانگی ای که ارزش است و برای تو خنده دار ترین و تبعیض آمیز ترین واژه دنیا، وقتی می خواهند از تو تعریف کنند که محکمی و مستقل، می شوی مرد و حالا باید توضیح دهی که چرا این حرف توهین آمیز است. مبارزه واقعی برای من، همه ی اینها را در بر می گیرد، نه در بهترین حالت حرف زدن و عمل نکردن. این بازی، وقتی تلاشی برای درست شدنش نمی شود، دیگر بازی من نیست،



پناه بردن به غار تنهایی برای پیدا کردن راهی بهتر هم خودش یک نوع مبارزه ست. با روحیه ای که از تو سراغ دارم سرخورده نمیشی. مطمئنم

با این تأکید که غار تنهایی، از این فضاهاست نه به صورت کلی. مبارزه ادامه دارد. [Asal Akhavan](#)

[Sepehr Masakeni](#)

جان با تمام احترامی که برات قائل هستم عزیزم و با هر گونه تبعیض و ستمی سکسیستی مبارزه میکنم اما من فکر میکنم بحث ما خیلی متفاوت هست و زیاد ربطی به هم ندارن! بحث من با خیلی از نزدیکان و همراهان تو هم بوده که به کوشش خودتون در روز مبارزه همجنس گرایان و ترانس ها رفتن بالا صحبت کردن روی استیج درباره هموفوبیا! اما این دو روز تا همین الان سکوت کردن در مقابل این خشونت هموفوب در ارگانیزی که برایش تبلیغات میکنن و همراهی اما حتی دریغ از خطی و چیزی! این تناقض عجیبی داره! دیگه چطور توی مناسک اولین نفر بالای استیج بیانیه میخونیم! بعد اینجا ها که اتفاقا باید و ایستن نیستن؟ غیب شدن! اما این جا یک دفع لایک میکنن! من با همه شما تک تک بحث دارم! و این بحث شخصی نیست خیلی هم سیاسی است و باید بحث کرد عمومی سرش! مطمئن باش ماجرای دیروز با ریش و سیگار کشیدن و یا حمله

سپهر کامنتت نصفه اومده فکر کنم. [Asal Akhavan](#)

پلیس به شما متفاوت بود چرا که از درون خودمون ها یعنی معترضان راسیسم بود و من نمیفهمم کسایی که مدعی دفاع از [Sepehr Masakeni](#) حقوق ما بودن و سخنرانی در همون خیابان در روز ماها کردن این چنین سکوت کردن و تنها عکاساشون رو به خاطر این فتح بزرگ دیروز شیر کردن! خشونت دیروز تمام کسانی که فعالن مسئول هستن و یک بحث جدایی با بحث های درون خودتون

بحث های درون خود؟ دعوا؟ [Asal Akhavan](#)

واقعا شرم آور برخورد های کسایی که الان یک دفع بیدار شدن و لابد کی بود کی بود من نبودم ماجراهای شما یک [Sepehr Masakeni](#) ماجراهای درونی من نه میدونم و نه میخوام بدونم و بحث دوستانه هم نمیکنم! میگم همه ما نسبتا همچین خشونت های عربانی باید اعتراض کنیم و هیچ ربطی هم نیفتاد چون برای من افتاده! بحث سیاسی! مرسی که نوشتی عزیز جان و اما این به معنی عدم پاسخ گویی بچه های به اصطلاح چپ نمیشه و این نشان محفل گرای و ایزوله کردن است

من مرزبندی خودم را اینجا اعلام کردم. و این متن فقط از طرف من است، نه حتی یک نفر دیگر [Asal Akhavan](#)

دقیقن تک تک آدم ها مسئولن و باید پاسخگو باشند. تک تک آدمهای آن جا و فضاها دیگه [Asal Akhavan](#)

من نمیدونم و نمیخوام بدونم من فقط یک پناهنده بودم که مثل بقیه اوادم اونجا! و هیچ استفاده سازمانی گروهی حزبی از **Sepehr Masakeni** اونجا نخواستم بکنم و متأسفانه همه به نوعی دارن یه فکر برای این معضل برلین میکنن جز دوستانی که با خودم و بعد از من به عنوان چپ در اینجا در این زمینه کار میکردن! این بزنگاه هایی است دیگر! در چنین شرایطی تنها عکس خودتون رو گذاشتن شاد و خوشحال خیلی بی شرمانه است! نه همه شما ها مسئولین همه ما ها

اتفاقی که دیروز در چادر افتاده واقعا تاسف بار است. همونطور که سپهر میگه تک تک ما مسئول هستیم، هر جا و به هر دلیلی که **Arezoo Zoo** در این شهر سکسیسم و هموفوبی آشکار یا نهان در فضای جمعی مون نمود پیدا می کنه. و اینکه منی که این مدت فقط هر چند وقت یکبار سری به چادر زده ام، وقتی این نت عسل که چند ماه است شب و روزش رو پای این مبارزه گذاشته می خونم و خستگی و خشم اش رو می بینم از سکوت و اولویت بندی، فقط احساس شرم می کنم از خودم. فکر می کنم علاوه بر نقد های نوشتاری این مساله، شاید بهتر باشه همه مون جمع بشیم و دقیقا در خود محل چادر و با همان افراد در مورد این مساله صحبت کنیم: گمان من این است که مبارزه ی پناهجویان تابحال تونسته افق خودش رو به خوبی فراتر ببره و از گلوگاههای پرخطری مثل ناسیولیسیم و شووینیسیم هویتی به خوبی عبور کرده، شاید این هم مسئولیت ما باشه که این بخش کار رو بدست بگیریم و با هم این مبارزه ی جمعی رو از تنگنای مردسالاری و هموفوبی گذر بدیم؟

" آسان نیست گفتن اینکه سرخورده شده ای، اینکه تلاش کرده ای و حس آدمی را داری که شکست خورده و حالا می خواهی به **Golnaz Malek** غار تنهایی خودت برگردی و انزجار خودت را اعلام کنی از سیاسیونی که حذفت می کنند، سیستماتیک تو را به حاشیه می رانند و بعد از آن منتقدت می شوند که چرا در حاشیه ای"

مبارزه سیاسی صرفا شعار دادن نیست، عمل کردن است! عمل افراد بیانگر منش، باورها و فلسفه زیستشان است. سوگمندانۀ آنچه شرح داده **Re To** ای نوک کوه یخی است ... سپاس از روشنگری و بیان مشکل، باشد که به خود آیم و ببندیشیم ...

ارزو جان، من اینطوری نمی بینم. اونجا بریم خیلی از آدمها با ما هم عقیده و هم نظرند در کلام. مشکل اینجااست که وقتی اتفاق **Asal Akhavan** می افتد، دو نفر جیغ می زنند و بقیه فکر می کنند که باید فردی که برایش اتفاق افتاده را از آشپزخانه بیرون کنند تا جو آرام شود، نه فردی که حرف و عمل همفوق انجام داده.

رضا رشید پور و تفسیر سریال حریم سلطان

by Yunes Shameli

اخیرا آقای بنام رضا رشید پور، که پیش از این گوینده بعضی از برنامه های تلویزیون ایران بوده است، ظاهرا به دلیل پیوستن به خیل بیکاران در ایران، به تولید ویدئوکلیپ روی آورده و در آن از موضوعات مختلف جامعه سخن میگوید. من ویدئوی شماره چهار ایشان را دیدم و به نظرم رسید که بایستی چند کلامی را در خصوص سخنان این شماره ویدئوی ایشان بنویسم

آقای رضا رشید پور مدام تکرار میکنید که کار سیاسی نمیکنند. اما گفتار ایشان در این کلیپ کاملا در تضاد با آن چیز است که آن را غیرسیاسی میخوانند. من تنها به یک بخش از سخنان ایشان در خصوص سریال "حریم سلطان" اشاره میکنم تا ببینیم تا چه حد ایشان در حرفهایشان صمیمی هستند. بنا به اطلاعی که یافتم ایشان آذربایجانی و اصلا ترک هستند

سخنان آقای رشید پور در مورد سریال "حریم سلطان" بسیار معنی دار و بسیار تخریبی است؛

یک: اول اینکه اسم اورژینال این سریال "مؤخته شم یوز ایل" است که ترجمه نزدیک آن به فارسی میتواند "صد سال باشکوه" باشد. اما نام گذاری "حریم سلطان" به این سریال از سوی دوبرور فارسی در واقع چیزی غیر از یک نامگذاری تحقیرآمیز به این فیلم و در عین حال تکمیل پروژه ضدترکی فرهنگ فارسی جاری در جامعه ایران نیست

دو: کانالی که این سریال را از تولیدگر ترکیه خریداری کرده است، یک کانال شخصی و فرعی از آن نوعی که شما آن را کم اهمیت جلوه داده اید نیست. ترجمه و دوبله کردن چنین سریال طولانی با کیفیتی بالا برای مردم در ایران تنها از عهده یک کار دولتی برمی آید. و حتما میدانید که این اولین سریال دوبله شده از سوی کانال پخش کننده آن نیست

علت دوبله چنین سریالهای که مردم میتوانند به راحتی از طریق کانالهای ماهواره ایی ترکیه در ایران مشاهده کنند نیز خالی از اهمیت نیست. دولتی بودن سیاست دوبله این سریال و یا سریالهای دیگر ترکیه به فارسی چیزی جز دور نگه داشتن ملیت ترک ساکن ایران از سینما و سریالهای تلویزیونی ترکی از سویی و رفتار تحقیرآمیز نسبت به آنها با انتخاب نامهایی بی مثما و تحقیر آمیز که فوفا به آن اشاره کردم نیست. از سوی دیگر ترجمه فارسی این سریالها که طرفداران زیادی حتی در میان جامعه فارس ایران دارد میتواند توهم تحقیر نسبت به ترکها در ایران را نیز در هم بشکند. بنابراین علت دوبله این فیلمها به فارسی و عرضه آن به بینندگان در ایران هم سیاست دولت ایران در جلوگیری از تبلیغ زبان ترکی ترویج میکند و هم استمرار تحقیر خلقهای غیرفارس و بویژه خلق ترک را با خود به یدک میکشد. متأسفانه رشید پور به عنوان یک آذربایجانی و ترک سیاستی چنین آشکار را در پشت پرده ترجمه فارسی این سریال را نه تنها نمی بیند بلکه حتی در ضدیت با محتوای آن سخنوری میکند

چهار: شما میگویید با سیاست کاری ندارید، اما از متن یک سریال بسیار بلند چند فراز به اصطلاح ضد ایرانی را استخراج میکنید و سریال به این بلندی را به عنوان یک فیلم ضد ایران به خورد شنوندگان خودتان میدهید. آیا این سخنان شما را نمیتوان در راستای ترجمه انحرافی و تحقیر آمیزی عنوان سریال (حریم سلطان) و سیاست ضد ترکی دولت جمهوری اسلامی ارزیابی کرد. شما که از یک سریال تاریخی تلویزیونی مواد سیاسی ضد ایرانی کشف میکنید چگونه میتوانید مکرراً محتوای سخنان خودتان را غیرسیاسی بنامید؟ به نظر میرسد حداقل در این پروژه سخنان شما دقیقاً در راستای سیاست ضدیت جمهوری اسلامی با فرهنگ، زبان، تاریخ ترکها، چه در آذربایجان و چه در ترکیه است

پنجم: اصطلاح استانهای "آذری نشین" در سخنان شما دقیقاً و دقیقاً در راستای سیاست امنیتی جمهوری اسلامی در نامگذاری تحریف شده به مناطق "ترک نشین" در سرزمین آذربایجان (جنوبی) است. اسم هویت ملی مردم آذربایجان "آذری" نیست، بلکه "ترک" و زبان آن مردم "ترکی" یا "ترکی آذربایجانی" است. این تحریف را پهلویها آغاز کردند و جمهوری اسلامی نیز در روی همان ریل حرکت کرد و شمای آذربایجانی ترک امروز نشسته اید و همان توهمات جمهوری اسلامی را در گفتار تان تکرار میکنید و خاک به چشم ملیت ترک و حتی ملیتهای دیگر ساکن در ایران می پاشید. این کارتان با هیچ منطق انسانی سازگار نیست

ششم: کشفتان از بررسی فیلم "حریم سلطان" در خصوص تجزیه ایران!! نیز تماماً سیاسی و البته خیالپردازانه و به نظر میرسد که کاملاً در خط و خطوط سازمان امنیت ایران باشد. شما باز میتوانید بگویید که از سیاست چیزی نمگویید و از سیاست چیزی نمیدانید؟ اگر چنین میگویید، پس کسان دیگری این سخنان را به شما یاد میدهند که تکرار کنید؟ چون محتوی حرفهای شما کاملاً سیاسی است. حرف زدن در مورد تجزیه ایران دیگر سخنی فرهنگی و غیرسیاسی نیست. فقط نژادپرستان آریایی و مامورین جمهوری اسلامی این سخنان را برای انحراف اذهان عمومی در آذربایجان نشخوار میکنند. فکر نمیکنید که رد پای این سخنان در حرفهای شما بسیار معنی دار است؟

شغل شرافتمدانه زیادی وجود دارد که میشود از آن امرار معاش کرد. شما استعداد بسیار خوبی در گویندگی دارید. میتوانید از این استعداد در راستای ارتقا شعور و آگاهی مردم استفاده کنید و حتی گذران زندگی تان استفاده کنید، اما در این کار استعدادتان در ترویج جهل و دورغ و توجیه دولتی مورد استفاده قرار گرفته است! و بسیار تأسف انگیز

روزگار در حال تغییر است و شما هم جوان هستید. به این موضوعات خوب فکر کنید

با احترام

یونس شاملی

20121013



پول نان ما!!!

By Laleh Hafshejani

این پول نان ماست، که در ویرانه های دمشق در کنار آرزوهای گزاف یک قمارباز، دفن می شود



زنی در خیابان

به یک قرص نان

خود را می فروشد

آن سوترک مردی

گرده نانی را

از دست عابری می رباید

ما گرسنه

در کوچه های غربت این شهر

پرسه می زنیم
و می دانیم
که دست های کثیفی
نان ما را
از سفره های مان ربوده است

این پول نان ماست ،
که در هزار توی دالان های پنه

Mina Zarrin

به یاد پدرم که یکی از بهترین معلم عشق ، دوستی ، محبت بود ، پدرم آن که چو خورشید به ما گرمی داد
http://www.youtube.com/watch?v=_zFiyqcdf04

پاییز آمد، در میان درختی ، لانه کرده کبوتر، از تراوش باران می گریزد
خورشید از غم، با تمام غرورش پشت ابر سیاهی، عاشقانه به گریه می نشیندمن با قلبی، به سپیدی روز، با امید بهاران، می روم به گلستان همچو
عطر اقاقی، لا به لای درختان می نشینمباشد روزی، به ندای بهاران، روی دامن صحرا، لاله رویدشعر هستی، بر لبانم جاری، پر توأم آری، می
روم در کوه و دشت و صحرا ره پیمای قله ها هستم من، راه خود در طوفان، در کنار باران می نوردمدر کوهستان، با کویر تشنه، یا که در جنگلها،
رهنوردی، شاد و، پر امیدمدارم امید، که دهد، سختی کوهستان، بر روان و جانم پاکی این کوه و دشت و صحرا باشد روزی برسد، شعر هستی بر لب،
جان نهاده بر کف، راه انسانها را در نوردمشعر هستی، بودن و کوشیدن، رفتن و پیوستن از کژی بگسستن جان فدا کردن در راه خلق است

دیدار با پرستو فروهر در نشر آیدا، به مناسبت دهم اکتبر روز جهان

by [Madaran Solh Dortmund](#)

به مناسبت دهم اکتبر روز جهانی مبارزه علیه اعدام

برپایی میز اطلاع رسانی حامیان مادران پارک لاله دورتموند در برنامه دیدار با پرستو فروهر در نشر آیدا

پرستو فروهر نویسنده، نقاش، فعال حقوق بشر، برای معرفی کتاب هایش به دعوت نشر و کتاب آیدا، روز شنبه ۱۳ و یکشنبه ۱۴ اکتبر، میهمان شهر
. بوخوم آلمان خواهد بود

پرستو فروهر در سال ۲۰۱۱ کتابش به نام "سرزمینی که پدر و مادرم در آن به قتل رسیدند" را به زبان آلمانی منتشر کرد. این کتاب به ماجرای قتل
داریوش فروهر و پروانه فروهر که یکی از قتل‌های زنجیره ای بود، می‌پردازد و کتاب "بخوان به نام ایران" روایت پرستو فروهر است از زندگی
. سیاسی پدر و مادرش

حامیان مادران پارک لاله دورتموند به مناسبت روز جهانی مبارزه علیه اعدام، با پای میز اطلاع رسانی راجع به موارد بیشمار نقض حقوق بشر،
اعدام های روز افزون رژیم و احکام جاری اعدام برای زندانیان سیاسی با جمع آوری امضاء برای لغو مجازات اعدام در ایران، در این برنامه
شرکت خواهند کرد

حامیان مادران پارک لاله دورتموند، خواستار لغو مجازات اعدام بطور کلی و لغو همه احکام جاری اعدام برای زندانیان سیاسی- عقیدتی گشته و با
حمایت از سه خواسته بر حق مادران پارک لاله ایران، خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی- عقیدتی و محاکمه علنی و
مردمی آمران و عاملان

جنایات صورت گرفته در ۳۳ سال گذشته توسط رژیم جمهوری اسلامی می باشند و تا رسیدن به خواسته های برحقشان دمی از حرکت باز نمی مانند

حامیان مادران پارک لاله دورتموند

برنامه ها

شنبه 13 اکتبر 2012 ساعت 19 در کتاب آیدا - ۱

(دیدار با پرستو فروهر و معرفی کتابش (برنامه به زبان آلمانی

یکشنبه 14 اکتبر ساعت 16 در کتاب آیدا - ۲

(دیدار با پرستو فروهر و معرفی کتابش (برنامه به زبان فارسی

کتاب: "بخوان به نام ایران"، داریوش و پروانه فروهر، به روایت پرستو فروهر

89 Universitaetsstr. : آدرس

44789 Bochum

<http://madaransolhdortmund.blogspot.de/2012/10/blog-post.html>

http://madaransolhdortmund.blogspot.de/2012/10/blog-post_6.html

دهم اکتبر روز جهانی مبارزه علیه اعدام را گرامی داریم

روز جهانی « نخستین بار در سال ۲۰۰۳ در اروپا این روز بعنوان اقدامی در دفاع از حرمت انسانی، دهم اکتبر روز جهانی مبارزه علیه اعدام است نامیده شد » علیه اعدام

اعدام از دوران بربریت بعنوان نوعی انتقام گیری حاکمین متداول بوده و در دوران های بعد به آن لباس تنبیه مجرم برای جلوگیری از تکرار جرم هم اعدام یکی از شنیع ترین . همچنین در طول تاریخ، اعدام برای نابود کردن و ترساندن مخالفین حکومت ها بطور وسیع بکار رفته است . پوشاندن به رغم تاکید و اصرار مدافعین این حرکت ضد انسانی، هیچ مدرک و دلیلی از تاثیرگذاری . اعمالی است که دولت ها علیه مجرمین انجام می دهند در . اعدام نه تنها موجب جلوگیری از جرم نشده، بلکه باعث تداوم و تشدید چرخه خشونت در جامعه است . اعدام در کاهش جرایم موجود نیست . است و بس "عدالت قضائی" حقیقت، اعدام قتل انسانها بدست حکومت گران به نام

این حکومت حیات خود را . در جهان، پس از چین، جمهوری اسلامی ایران مقام دوم را در کشتار انسان ها بصورت مجازات اعدام دارا می باشد در ۳۴ سال حیات این . آنها در بیدادگاه های چند دقیقه ای به مرگ محکوم و بی درنگ اعدام شدند . با اعدام مقامات حکومتی گذشته آغاز کرد حکومت، ماشین اعدامی که در پشت بام مدرسه رفاه و با نظارت مستقیم خمینی به کار افتاد، بیش از هزاران نفر از دگراندیشان و مردم عادی را عفو بین الملل در سازمان طبق آمار . و سنگسار در کام خود فروبرده است به دار آویختن با تیرباران، «مفسد فی الارض» و «محارب با خدا» بعنوان اضافه بر آن، صدور دست کم ۱۵۶ حکم . طی سال ۲۰۱۱ تعداد ۳۶۰ نفر رسماً و ۲۷۴ نفر اعلام نشده و در مجموع ۶۳۴ نفر در ایران اعدام شده اند آنان می از جمله که در میان محکومین و اعدام شدگان تعدادی کودک که کمتر از ۱۸ سال داشتند گزارش شده است . تازه اعدام رسماً تایید شده است نام برد شایان امیدی، علیرضا ملاسلطانی و دو نوجوان دیگر در بندرعباس توان از

در قوانین قضایی جمهوری . جمهوری اسلامی ایران در اعدام نوجوانان زیر ۱۸ سال یکی از خون خوارترین رژیم های عصر کنونی می باشد . اسلامی معیار سنی برای اعدام وجود ندارد

فقط در طی تابستان. جمهوری اسلامی ایران از اعدام بعنوان یکی از اصلی ترین حربه ها علیه مخالفین سیاسی خود بهره برداری کرده و می کند از. ، به چوبه های دار آویخته شدند «هیئت های تفتیش عقاید» ۶۷، بیش از ۴۰۰۰ نفر از زندانیان سیاسی ایران پس از چند دقیقه حضور در برابر نظر کشتار دگر اندیشان، حکومت اسلامی ایران مقام نخست را در عصر کنونی داراست

ما به مناسبت فرارسیدن دهم اکتبر روز جهانی مبارزه علیه اعدام، بار دیگر خواستار لغو اعدام و قوانین قصاص، در ایران برای همیشه هستیم و تاکید می کنیم که تمام مجرمین کیفری محکوم به اعدام باید دوباره در دادگاه های عادلانه محاکمه شوند و مجازاتی انسانی و مطابق با آخرین یافته های علوم انسانی و جامعه شناسی و هم چنین متناسب با جرم مرتکب شده برای آنها در نظر گرفته شود

ما خواستار توقف ماشین کشتار دگر اندیشان در ایران بوده و از تمام سازمان ها، گروه ها و شخصیت های جهانی می خواهیم از این خواست بحق و انسانی ما حمایت کنند

ما خواستار آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان سیاسی و عقیدتی هستیم

جابر آلبوشوکه، مختار آلبوشوکه، عبدالرضا امیر منصور آروند، رشید آخکندی، زندانیان سیاسی از جمله همه ما خواستار لغو احکام جاری اعدام عبدالوهاب ریگی، هادی راشدی، انور رستمی، غلامرضا خسروی سوادجانی، سمکو خورشیدی، خنافره، شریفی امیر معاوی، سید سامی حسینی، هاشم شعبانی نوید شجاعی، عبدالله سروریان، مصطفی سلیمی، مهر الله ریگی، حبیب ریگی نژاد، عبدالغنی زنگی زهی، هوشنگ رضایی، رحمان عساکره، محمد علی عموری، ابراهیم عیسی پور، عبد الرضا قنبری، حبیب الله شهاب عباسی، غازی عباسی، عبدالرحیم صحرازی، نژاد، بختیار گلپری پور، حبیب الله لطیفی، عبدالامیر مجدمی، عزیز محمدزاده، سید جمال محمدی، زانیار مرادی، لقمان مرادی، شیرکو معارفی، ما. خواستار اعتراض مجامع بین المللی به این قوانین ضد انسانی در جمهوری اسلامی هستیم سلمان میایی، سیروان نژادی، علی نعیمی، معماری، به کمپین جهانی علیه اعدام دعوت میکنیم ها، تمام نهادهای حقوق بشری را در حمایت از این خواسته

همبستگی برای حقوق بشر در ایران

:امضا کنندگان

اتحاد برای ایران - بلژیک

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - آمریکای شمالی

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - نیویورک

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - لوس آنجلس

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - واشنگتن

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - شیکاگو

اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران - اورنج کانتی کالیفرنیا

اروپرس - بلژیک

انجمن حقوق بشر و دموکراسی - هامبورگ

انجمن همبستگی ایرانیان - دالاس

انجمن حقوق بشر جنوب کالیفرنیا

کمیته مستقل ضد سرکوب شهروندان ایرانی - پاریس

بنیاد اسمائیل خوئی - آتلانتا

ولی / حامیان مادران پارک لاله - لوس آنجلس

حامیان مادران پارک لاله - دورتموند

حامیان مادران پارک لاله - ژنو

حامیان مادران پارک لاله - ایتالیا

حامیان مادران پارک لاله - کلن
 نروژ / حامیان مادران پارک لاله -اسلو
 حامیان مادران پارک لاله - هامبورگ
 کانون ایران آزاد
 کانون حقوق بشر سیمرغ - دورتموند
 جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران - اتریش
 سوئد - شورای دفاع از حقوق بشر
 سوئد - جامعه ی دفاع از حقوق بشر و دموکراسی
 جمعیت دفاع از حقوق مردم ایران - اتریش
 جنبش سبز کاردیف - انگلیس
 جنبش سبز لندن - انگلیس
 جنبش آذربایجان

برای پشتیبانی از این حرکت با ایمیل زیر تماس بگیرید
free.iran.for.all.iranians@gmail.com



انقلاب فرهنگی درون آر سی پی (حزب کمونیست انقلابی VI.

آمریکا) - تجربه ای ارزنده برای تقابل با خط انحرافی حاکم بر حزب..... بخش دوم
 by [Borhan Azemi](#)

همانطور که در مبارزه ای به این عظمت انتظار می رفت، پروسه انقلاب فرهنگی در حزب ما پروسه ای بود که طی آن کسانی نیز جدا شدند؛ کسانی که مایل بودند با امپریالیسم و جنایات فجیعش صلح کنند. هر چند گاهی این افراد هنوز خود را کمونیست می خوانند و یا خود را خواهان بوجود آمدن دنیای بهتری می دانند اما ماهیت همان است که گفتیم. تا وقتی که آنها مسئولیت مبارزه را به دوش نگیرند و به فداکاری های لازم برای بوجود آمدن چنین دنیایی تن ندهند، این جدائی لازم است. برخی افراد از گسست با رویزیونیسم سرباز زدند و یا قادر به چنین گسستی نبودند و در نتیجه از حزب استعفا دادند (یا به ایشان پیشنهاد شد که استعفا دهند). اغلب و به جز چند استثنا (۱۷) آنها که حزب را ترک گفتند به این دلیل بود که اصرار داشتند که در این کشور و در یک زمان معقول – باور ندارند، هر چند که عده ای نیز قبول کردند که از نظرشان انقلاب و کمونیسم چندان به انقلاب – حداقل هم مطلوب نیست. در واقع معنی آنچه گذشت این نیست که انقلاب ممکن نیست، و کمونیست مطلوب نیست، بلکه این است که اراده انقلابی و جهت گیری کمونیستی افراد به قهقرا رفته و – بر خلاف آنان که طی انقلاب فرهنگی حزب ما پا پیش گذاشتند و بار دیگر و اینبار عمیق تر به امر کمونیسم تعهد بستند – آنان که به حزب و انقلاب پشت کردند متوجه هستند که این انقلاب و هدفش یعنی کمونیسم «کار سخت، کار خطرناک، و اغلب کار کم طرفدار «خلاف جریان رفتن» (۱۸) را ملزم می کند و آنها حاضر نبودند این سختی ها را به جان بخرند. آنان دیگر معیار پایه ای را که حزب ما در (اساسنامه اش گذاشته ندارند (بخش دو، اصول تشکیلاتی

حزب کمونیست انقلابی آمریکا از افرادی تشکیل شده که برای تحقق بزرگترین نیاز بشریت گرد هم آمده اند: یعنی انقلاب به مثابه اولین قدم به سوی (کمونیسم. آنان با جدیت عظیم، عشق عظیم، عزم راسخ و شور بسیار، زندگی شان را کاملاً وقف این امر کرده اند. (۱۹)

جنبه عمده و مهمترین ماحصل انقلاب فرهنگی درون حزب سرزنده کردن بینش، اهداف، روحیه و فرهنگ انقلابی کمونیستی حزب ما بوده است – رو در روست و بطور علمی به مصافشان می رود. بعلاوه الهام برای بکارگرفتن تمام توان حزبی که مستقیماً با پیچیدگی ها و مشکلات و خطرات خود در جهت انقلاب در این کشور و خدمت هر چه بیشتر به همین امر در سراسر دنیا برای رسیدن به هدف کمونیسم. و مبارزه بر در سطح نوینی درون حزب برای تقویت بیشتر و تعمیق کاراکتر و پایه های انقلابی ادامه دارد و این مبارزه در زمینه پیشبرد کار انقلابی به شکلی هر چه خلاق تر و پر انرژی تر و بر اساس خط کمونیستی انقلابی حزب به پیش می رود. در طول یک دوره کامل، در نتیجه رویزیونیسمی که تأثیر روزافزونی در حزب ما داشت حزب ما زیان دید – و توده هایی که به حزب ما امید داشتند و توده هایی که عموماً منفعت عینی شان در انقلاب کمونیستی است هم زیان دیدند. این رویزیونیسم از گرایش به اتخاذ یک جمع بندی و رویکرد غلط نسبت به اوضاع تغذیه می کرد و به نوبه خود آن را تقویت می کرد. این اوضاع که نسبت به آن رویکرد غلطی اتخاذ می شد و از آن جمع بندی غلطی می شد چه بود؟ مرحله اول انقلاب کمونیستی با احیای سرمایه داری در چین تمام شد؛ امپریالیست های قدیم و جدید تهاجم آوردند تا بیشترین استفاده را از این اوضاع برای غارت بیرحمانه تر دنیا کنند و یک جنگ ایدئولوژیک و سیاسی بی وقفه را برای محو آخرین بقایای احترام به دستاوردهای عظیم را نشان داده و راهنمای مبارزات جهانی برای دست یابی به میان ببرند. طی مسیر انقلاب فرهنگی در حزب، این دستاوردهای عظیم را نشان داده و راهنمای مبارزات جهانی برای دست یابی به آن ها بود را از ما از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی، بسیار قدرتمند تر و در سطح بالاتری متحد بیرون آمدیم و بسیار محکم تر از پیش بر علم کمونیسم، که در نتیجه سنتز نوین باب آوکیان تکامل یافته است، استوار شدیم و بیش از پیش آن را به عنوان یک علم زنده درک کردیم؛ علم زنده ای که باید بکارش بندیم و مرتباً از طریق مبارزه ممتد، بیشتر تکاملش دهیم. ما به اصول و اهداف کمونیستی چسبیدیم و حاضر نشدیم راه انقلاب را رها کنیم و که «موثر» بودن این به بیراهه های پاخورده فرمیسم – که ادعا میشود «واقع گرایانه» و «موثر» اند نرفتیم. تجربه تلخ بارها و بارها نشان داده بیراهه ها فقط در این است که مردم را در حصار مرگ آور حکومت بورژوائی و ستم سرمایه داری نگاه دارد. این انتخاب ما بود و بهایش را نیز ولی پرداختن این بها امروز ما را برای قبول مسئولیت هایی که باید بر دوش بگیریم آماده تر کرده است و برای پاسخ دادن به نیازهایی پرداخته ایم که روبروی ماست مصمم تر کرده است – تا فعالانه بر اساس سنتز نوین باب آوکیان برای انقلاب در این کشور بکوشیم و تمام فعالیت هایمان را بطور معنی دار برای خدمت به هدف انقلابی پیش ببریم و برای فراگیر کردن این درک و جهت گیری در جنبش کمونیستی در سراسر جهان بجنگیم ما با علم کامل به مشکلات واقعی و خطرات بسیاری که این کار می تواند در بر داشته باشد، تجربه مان را – و آنچه در طی این مبارزه، بسیار عمیق تر و بهتر درک کرده ایم – به دیگران در جنبش کمونیستی و بخش وسیع تر منتقل می کنیم زیرا درس های عمیق و اهمیت عظیمی برای امرمان بطور کلی دارد. تجربه ما، بخصوص انقلاب فرهنگی در حزبمان درک ما را از اهمیتی که شکست نخوردن و نابود نشدن حزبمان برای توده های دارد بالا برد. این حزب نه تنها حفظ شده بلکه تقویت و تر و تازه شده – هم از لحاظ ایدئولوژیک و ستم دیده اینجا و سراسر جهان و آینده بشریت

سیاسی و هم از لحاظ اتخاذ رویکرد استراتژیک انقلابی و جهت گیری کمونیستی و هم از لحاظ اینکه عزم کرده (عزمی که پایه های علمی دارد) تا با کاری خستگی ناپذیر این درک را تبدیل به واقعیت زنده و قدرتمند مردمی کند که برای انقلاب – بله در همین کشور که قدرتمندترین قدرت امپریالیستی دنیاست – فعالیت می کنند و این کار را در اتحاد با مردم جهان در انجام همان کار پیش می برند

صدر ما باب آوکیان اخیرا چنین گفت

به این شکل، یعنی بر این پایه علمی و از طریق بکار بردن متد و رویکرد علمی است که می توانیم و باید روحیه پیروزمند – و به همراه آن جهت گیری (بقول یکی از اشعار بیتس) جدیت پر شور – برای انقلاب و کمونیسم داشته باشیم

نتیجه گیری: یک چالش و یک فراخوان . VII

ما روی حرفی که اینجا زده ایم هستیم و روی آنچه در نتیجه گیری اساسنامه حزبمان هم گفتیم هستیم که می گوید حزب کمونیست انقلابی آمریکا مسئولیت رهبری انقلاب در آمریکا، در بطن هیولای امپریالیستی را بعنوان سهم خود در انقلاب جهانی و رسیدن به کمونیسم را تقبل کرده است. این یک مسئولیت تاریخی و عظیم است و تمام کسانی که آروزی وقوع آن را در سر می پروراند باید حول این پیشاهنگ گرد آیند، از آن حمایت کنند و با قبول امر و نظرگاه کمونیستی به آن ببینند

رهائی تمام بشریت: این تنها و تنها هدف ماست. هیچ امری عظیم تر و هیچ هدفی از عظیم تر از آنچه ما زندگی خود را وقف کرده ایم موجود نیست.

۲۱))

همه آنچه اینجا گفتیم، و تمام آنچه بی پیرایه و مستقیم طرح کردیم باید به فراخوان ما تاکید و معنی بیشتری بدهد. فراخوان به آنانی که در اراده ما تا گرد حزب بیابند و از آن حمایت کنند برای به تحقق جهانی نوین بدون استثمار و ستم شریکند و به آن احترام می گذارند

به انقلابیون و کمونیست های سراسر جهان، به تمام آنان که تشنه جهانی کاملا متفاوت و بسیار بهتر هستند: بیابید به هیچ شکلی به گذشته پناه نبریم و پشت آن سنگر نگیریم – بیابید با جسارت به طرف هدف کمونیستی و رهائی بشریت از هزاران سال زنجیرهای سنت پیش برویم

I found a jewel. My "eight" year old interview with Hassan Alesafar. You've got to love the man...
by [Nader Jahanfard](#)

(June 1 2004)

An exclusive interview with Hassan Alesafar

**.....Hashemian gets the ball.....from right wing he crosses the ball into the box...Daei and
Gooooooooooooooooooooooooooooool !!**

That is the unique trademark of the hard workingman, Hassan Alesafar who is by far the best Iranian football announcer on this side of the ocean. He comes from the football rich city of Abadan and you can almost touch the warmth and simplicity of Southern Iranians when you listen to his voice.

Alesafar, who came to U.S. in 1977, is a big name in Iranian football today and he owes it all to hard work, total dedication and love of Iran and her football. He finished his studies of Political science in the State of Utah and graduated in 1982.

Iranian football fans inside and outside Iran are very familiar with Alesafar's work and he certainly needs no introduction. Yet, it is our duty to appreciate the good work that people do and here I am writing about a man who truly deserves credit for what he has done for our football.

I was honored to talk to him and I asked him about his past....

Alesafar,

Like all the Abadanis I loved this game and started playing football at an early age.

I also played for the youth team of Paas in Abadan. I left Iran in 1977 and landed in Utah. Soon after arrival I started studying at the University of Utah, while working on my degree, I also taught football.

Nader,

Who were your idols and why did you choose to become a football commentator?

Alesafar,

I truly liked Ostad Behmansh and Mr. Khodabakhshian. They were legends in sports business, in non-sports category Mr. Sabet Imani and Okhovat were among the best.

For a while I was a newscaster but I always had the football on my mind. My first live report was during the world Cup'98 in France and out of 52 games that were played; I reported 30 of them live. Iran vs. USA was of course the most memorable game for me.

Nader,

What are your obstacles here in the U.S.?

Alesafar,

Well, most people who are running a TV station in the U.S. are not familiar with this business; they do not have the necessary skills to run a TV station. You must have some sort of mass communication skills to get the job done.

When you are in media business, you've got to have management skills; unfortunately most of these people do not meet the basic requirements.

Nader,

How do you compare your work to those who do the same in Iran?

Alesafar,

I have so much respect for many of my colleagues who are doing the same job in Iran. However, we face so many problems here that are overwhelming.

Here I have to be the producer, planner, reporter, and the commentator and so on...

You really cannot compare this with how they run a show in Iran.

They have resources, equipment, personnel, and money, basically whatever it takes to air a show is available to them.

We don't have any of that here and it just makes it very difficult to do the job.

Fortunately the station that I am working here values my efforts; sport program is a very important part of their network.

Nader,

In your view, what are the major problems in Iran's football?

Alesafar,

We are facing numerous problems in our football; from lack of basic needs to overwhelming shortage of good and skilled coaches and trainers.

Unfortunately there are many coaches in Iran who only talk big but when it comes to action they do not have the education or skills to back it up.

Having skilled coaches at youth level is a must.

You have to ask yourself one question. Why is it that for the past three decades, our youth teams have won their preliminary games with ease and later on get knocked out of the competition by their opponents?

What is it that other teams have and we don't?

Unless we pay attention to the basics or we must forget about being a serious contender!

And I must add that we have to do this at national level also. That means working on youth and their needs in every city.

Football clubs have the biggest responsibility to get this program going. Do you remember how the Khuzestani club "Foolad" and Mr.Begovich revived the football in that region?

They worked at every level of their football; from youth to the adult team they contributed many players who perform in the national team right now.

Foolad management truly set a standard for other clubs.

Nader,

Why Mr.Begovich did not get good results with Persepolis?

Alesafar,

Two simple reasons.

A. They did not give him the players that he wanted.

B. They did not allow him to work the way he wanted.

Nader,

Do you believe in Branko?

Alesafar,

In my opinion, our football needed coaches like Ciro and Branko.

They believed in younger players and if it were not because of them, today you would not have the likes of Rezaei, Mirzapour and many others playing at the level that they do.

Branko has a great record so far and that speaks for itself.

Nader,

Your thoughts on Hashemian?

Alesafar,

Vahid finally accepted to play for his country. He made the right decision. I applaud him for that. He would not be able to live with himself if he didn't do that. That would have given an ugly image to our youth.

He is a relentless athlete who plays for one the best football clubs in the world.

Hashemian proved that he belongs to the national team and with his superior technique and excellent showing he is going to be a big asset to our national team for a long time to come.

I am very happy for Vahid!

Nader,

Daei?

Alesafar,

He is a national hero. The best goal scorer of the history is ours. He put Iran on the map of the world football. Of course as you age your body also ages but Daei has his own way of silencing his critics. Before the Jordan game 90% of the people were suggesting that Daei has to depart and Azizi should take over. Daei ended that debate after scoring Iran's 2nd goal.

Do not ask Daei why he is still playing.

Ask Branko.

I am sure he knows about Daei's abilities better than anyone.

Nader,

Azizi?

Alesafar,

“Ghazale tiz paye Iran”, “Hemase saze Melbourne”, the sweet man of our football.

Iranians are not going to forget Khodadad.

The main reason Branko did not want to invite Azizi was because he had too many players playing in the same position as him. We also tend to forget about Azizi's age.

In the end however, I don't think there is anybody out there who doubts Branko now.

He proved his point.

Nader,

Iran vs. Germany?

Alesafar,

This game is scheduled only 4 days before our crucial game against Qatar.

I am sure Branko is also very well aware of the fact that we should not take this game seriously. There is a great danger of getting the players injured and we should not risk the health of our players.

Germans are not coming to Tehran to lose and they are going to get physical. In my opinion this is a good day to try different players and a great day to say farewell to the players who are going hang the boots!

Players like Zarinche, Estili and so on...

This should be a friendly game and nothing else.

Nader,

IFF and Dadkan?

Alesafar,

I think they have done fairly well so far. They have tried to make the league better and they have all the right intentions. However, our major problem is with AFC and that's where IFF comes into the picture.

We got to have a stronger team in AFC. Forget about comparing ourselves to countries that have no say in AFC.

We have to get strong like Japan and Korea. AFC is pushing us to our limits.

Isn't it a shame to go through what we went through in China?

Enough is enough!

This is the time to put our foot down and claim for our rights!

We need to have the right people in AFC.

Nader,

How should we deal with Arab team when we play them?

Alesafar,

If we play our own game, then we will win easily.

We have to forget that we are playing an Arab team. Look at what happened in Jordan. From the word go we aimed to win and that's what we did.

We should play more consistently and then its easy to get good results.

Nader,

What is the main factor behind your success?

Alesafar,

Some people are under the impression that because we live outside Iran, we don't love that country of ours. They are wrong.

I am from a country that loves football.

My aim is to show the power of Iranian football to others. My aim is to make the Iranian youth who live abroad to love their motherland. And this is one way of doing it.

I love what I do.

Nader,

You recently traveled to Iran, please tell us about that trip.

Alesafar,

I went to Iran for several reasons. I wanted to make a report about the football in Abadan and the problems that they are facing these days....

I also visited the national training camp for the youth team and the Olympic village.

Later on I joined the national team and their training camp in Germany.

Overall it was a memorable trip.

Nader,

In your opinion, what was the main reason that we lost in Tehran and won so big in Amman?

Alesafar,
One word.
"Unity"!

And with that word I am going to thank you Mr.Alesafar for this memorable interview. On behalf of all the Iranians around the world I would like thank you for all you have done for our football through the years.

We certainly look forward to your unique style of reporting in the upcoming matches and I wish you all the best.



بخش کوناھی از رمان بلند : خانه ی تیمی

by Mehrdad Arefani

من ۱۴ ساله بودم و همه جا ۵۶ ساله بود ، توی تبریزی ها صدای جیغ زلزله ها می آمد ، -ما به این حشرات بزرگ می گفتیم زلزله ،توی پایتخت . جیرجیرک می گفتند - ولی جیرجیرک ها شب ها می خوانند و زلزله ها سینه به سینه ی تابستان جیغ می کشند . برخی صداها و بوها را می شود فهمید ، مخصوصن بوها را که تو را می برد به دور ، توی ذهن هی می گردی و می گردی ،بلند نفس می کشی ،طوری که پره ی بینی هوا را می شکافد و بعد چشم را می بندی و بوی آن روزهای رودخانه و دریا هم همین طوری ست ولی نمی دانم چرا یک جا نمی شود آن ها را داشت ،یعنی بوی دریا و رودخانه با صدای زلزله ها ،جدا جدا می شود گاهی ولی با هم نه درخت انجیر توی حیاط پادشاه درخت ها بود و وقتی ۵ ساله بودم پیودنش زدند و توی خاک کاشتند و و حالا برای خودش درختی شده بود و از زمین با دو ستون به شکل ۷ چتر می شد ، برگ هاش پهن بود و به روی پوست که می خورد خارش می گرفت ، انجیر هاش شیرین بود و قرمز ، بعد از چیدن و گذاشتن توی سطل باید حتمن می رفتم دریا یا رودخانه ، وگرنه تمام بدن از سوزش برگ ها تاول که نه خارش می گرفت . توی حیاط همه چیز بود ، زالزالک هم بود و ازگیل روی طاق مستراح بالا آمده بود ، پسرعمویم می گفت برای همین خوشمزه است و خیلی هم شیرین و برای همین زرد است . هر وقت مهمان می رسید : پدرم که در ایوان خوابیده بود و زیر شلوار چیت و بلندش را پوشیده بود و مگس کش در تابستان آن سال ها تنها اسلحه اش بود و گاهی مگس ها را می کشت و گاهی من را ادب می کرد ، سراسیمه می رفت پشت حیاط خلوت و مادرم از پنجره ی چوبی لباس هایش را می داد با آینه و برس پلاستیکی و چند دقیقه بعد با چشم های پف کرده ،شلوار پوشیده با پیراهن و دمپایی می آمد کنار فولکس آبی رنگ داغ که از گرمای تابستان و بوی گردنه های کندوان کنار چاه آب و حوض و نارنج های پیر آرام گرفته بود . غروبها که سایه ها جابجا می شدند و روبروی ایوان و حوض خنک تر از هر جای دیگر بود ، صدای غورباقه ها آنقدر بلند می آمد که دیگر نمی شد شنید و یا آنقدر می

شنیدیم که دیگر به گوش نمی آمد - از همان صدا ها که گاهی یک نت اش را به تنهایی می توان شنید و چشم بست و دیگر اعضای ارکستر حضور ندارند و آن سمفونی چند آوایی به تکنوازی محزونی بدل شده است

مادر بزرگ پادشاه خانواده بود ، پادشاه که نه ، ملکه بود ، دندان هاش را که بر می داشت ، توی لیوان بلند آب خیره می شدم و هی قد می کشیدم ، بوی خودش را داشت ، هر چیز بویی دارد و بو را که نمی شود تعریف کرد یا در باره اش چیزی نوشت ، بوی مادر بزرگ که به او خانم می گفتیم . همین طوری بود

توی انگشتش انگشتری بود که به آن مهری می گفتیم ، بعد از مرگ پدر بزرگ که من هنوز به دنیا نیامده بودم این مهری را به او داده بودند برای گرفتن حقوق ماهیانه با انگشتش زیر ورقه را مهر می کرد ، عین ملکه ها ، نه این که دارم اینجا می نویسم ، نه ، ولی من را خیلی دوست داشت چون . لاغر مردنی بودم و خیلی شیطان

برای پول هفتگی که صف می کشیدیم در باره ی سینما حرف می زدیم ، همیشه شهرام که توی شناسنامه فتح الله بود و اسم پدر بزرگ را به او داده بودند زودتر می رفت و پولش را می گرفت ، نوبت به من که می رسید می گفت در را ببند ، بعد دو تومان می داد و بیرون سرک می کشید و من نگاهش می کردم و می گفت این دو تومان اضافه را هم بگیر ولی این شهرام نفهمه و برای همین همیشه بعد از شهرام می رفتم و یکی از همین ظهرهای تابستان بود که کامیار آمد و گفت - کامیار پسر عموی من است - فیلم دراکولا آوردن و در صورتی شما ها را با خودم می برم که پولاتان را به من بدهید و برویم سینما و رفتیم سینما خرم آباد شهسوار ، چند کیلومتر فاصله بود و پیاده ما را برد و کرایه ی ماشین را تخمه ی ژاپنی خرید و خورد و البته کمی هم به ما داد ولی ما دندان های قوی نداشتیم و سر عثمان کم بود و کامیار مثل فیلم های دور تند چارلی چاپلین تخمه را می خورد و صدای شکسته شدن تخمه از صدای دراکولا و فیلم بلند تر بودو شهرام هم وسط فیلم ترسید و شاشید توی شلوارش و و فرار کرد و چه طوری آمد منزل نمی دانم ولی وقتی رسیدم روبروی ایوان عمو حسین دیدم نشسته چایی می نوشد و غرغر میزد که پدر سگ پول را حرام کرده رفته سینما و بعد هم فرار کرده که هیچ توی شلوارش هم شاشیده ، خیلی کتک خورده بود شهرام و عمو حسین می گفت ببین این مهرداد را به این لاغری تا آخر فیلم نشسته نگاه کرده و نه ترسیده نه شاش کرده و شاید برای همین بود که از دراکولا دیگر نترسیدم که هیچ توی هیچ شلواوری هم نشد شاشیده باشم ، شهرام رفت و تمام گردو های من را که توی بازی برده بودم و توی کیسه بود شکست و و حتی تیرکمان چوبی من را هم برداشت و پاره کرد و چوب دو سر ۷ تیر کمان را شکست ، چه تیرکمانی بود کامیار درست کرده بود و کش اش جل بود و به آن رزین می گفتیم و تهرانی ها تیرکمان می گفتند ، ولی هیچ وقت نشد پرنده ای رابزنم ، همش شیشه می داشتم نشانه گیری می کردم و توی ذهنم چه جنگ های بزرگی داشتم و تمام خلیج فارس و ویتنام و هر چه جنگ در آن در اخبار آن روزها بود با همین تیرکمان می رفتم و از جنگ می آمدم توی ایوان عمو حسین

شب شد ، از آن شبهای داغ تابستان ، با صدای غورباغه و پشه بند و شهرام خوابیده بود و از من انتقام کشیده بود ، خیلی یواش رفتم توی پشه بند و خیلی یواش توی جایش شاشیدم و روی شلوارش هم کمی و بعد رفتم سر جای خودم خوابیدم ، صبح قیافه اش تماشا داشت : چند ملحفه و پتو و بالش و زیرشلوار روی بند تاب می خورد و تابستان می دانست ما داریم قد می کشیم و خیلی چیزها را می دانست و لعنتی دهان نداشت که چیزی بگوید و چند شب بعد که دوباره داشتم می شاشیدم کامبیز پسر عموی من دید و لو رفتم و نصفه شب صحرای محشر شد و تقریبین تمام خانواده دنبال من می دویدند و هر طرف که می رفتم کتک بود ، تا خانم به دادم رسید ، رفتم پناهنده شدم منزل مادر بزرگ و تا صبح بیرون نیامدم ، و مادر بزرگ می گفت تم بزن یعنی ساکت باش و این قدر کون جنبانی نکن فوتیر ، و نارنج های پیر را که از تابستان گذشته بودند توی اتاق ردیف کرده بود

یک تخت چوبی ، دو پرده ی قرمز ، با نقش های مینیاتوری ، عکس امام حسین با شمشر و اسب ، دو دست بریده ی ابوالفضل ، قالیچه ای که بعدها رفت امامزاده شیرعلی ، رادیو با جلد چرمی و قهوه ای ، چراغ والور ، ظرف های نشسته ، دندان ها و قرص ها و بوی خوب مادر بزرگ این جاست در نیویورک آفتابی پایین همین پله های هواپیما و توی خیابانهای مانهاتان و توی تمام ویتترین هاست مادر بزرگ و هیچ بویی نمی آید مگر بوی خوب مادر بزرگ ، شاید دماغ من گرفته است آیا شما بوی دیگری می شنوید به جز بوی مادر بزرگ ؟

آن قدر خروپف می کرد که بالش را روی گوش هایم گرفتم و دو بار از توی بالش پر مرغ را در آوردم بردم توی دماغش نیم ساعت آرام بود و دوباره راه می افتاد ، صبح ترسان ترسان آمدم کنار حوض ، مادرم آمد گفت : ذلیل شده تو خجالت نمی کشی؟! دویدم رفتم بالا ، البته مادر بزرگ

.....ادامه دارد



کودکی خوب ترجمه ی شعر از گوتفرید بن
باهار افسری by

گوتفرید بن (1886-1956) پزشکی آلمانی بود تخصص وی در زمینه درمان بیماری های مقاربتی بود . وی بعد از جنگ جهانی دوم نویسنده ای بزرگ و شاعری بین المللی محسوب می شد . والتر کافمن مترجم معروف آثار نیچه در مورد گوتفرید بن چنین نوشت : "قدرتی تکان دهنده در آثار اوست این قدرت بسیار بیشتر از قدرت یک شعر لطیف متظاهرانه ست قدرتی که صداقت وحشیانه اش را از درکی منحصر به فرد وام گرفته است."* اولین مجموعه اشعار وی " سرداب مردگان " ، " فرزند " و " گوشت" نمونه های مشخص و نخستین اشعار اکسپرسیونیستی بودند. او که مانند بسیاری از نویسندگان نسل خویش پزشک بود در اشعاری مانند " گردش در بخش سرطانی ها" نفرت آورترین مناظری را که شغل او دیدنشان را ایجاب می کرد با چنان صراحتی تحلیل می کند که پوچی زندگی روزمره را به خواننده اش نشان می دهد . او در نوشته ی منثور ی چنین می گوید : " بین دنیا و من طلاق روی داده است یک فاجعه ی اسکیزوئیدی

"ترجمه این شعر به حامد حسینی که زیاد از او یاد گرفته ام "

دهان دختری که مدت ها روی نی ها لم داده بود

تکان،تکان می خورد

وقتی از نیم تنه به زور گشودیم اش

میری اش پُر از سوراخ بود

سرانجام در گوشه زیرین دیافراگم اش

لانه ی بچه موش ها را یافتیم

یک موش ماده ی کوچک آنجا مُرده بود

مابقی

از جگر و کلیه دخترک می خوردند

خون سرد می نوشیدند و از کودکی خوب شان لذت می بردند

:مرگ شان هم به همان خوبی و سریع بود

همه ی بافت را انداختیم توی آب

وای، چطور آن دهان های کوچک تکان تکان می خوردند...

*این قسمت از شرح حال از جلد دوم مکتب های ادبی رضا سید حسینی عینا ذکر شده است

ترجمه: باهار افسری



by [Nasser Asgary](#)

است که می خواهد جهان را در هم ادغام کرده و شدیداً به هم وابسته کند. (Trend) گلوبالیزاسیون (جهانی شدن) چیست؟ گلوبالیزاسیون گرایشی گلوبالیزاسیون همچنین بعنوان شکسته شدن موانع سنتی بر سر اجازه دادن به حرکت آزادانه کالاها، اطلاعات، مردم و سرمایه از کشوری به کشور دیگری تعریف شده است. یعنی حوادث و رویدادهایی که مربوط به اقتصاد هستند، در یک بازار می توانند بر رویدادهای اقتصادی کشور دیگری تأثیر بگذارند و یا از آنها تأثیر بگیرند

داستان زندگی اول

دختری ۱۸ ساله که یکی از ۷۰۰۰ دختری است که اکنون بمدت دو سال در کارخانه هویافونگ در منطقه دلتای رودخانه (Li Zhang) لی ژنگ مروراید در چین مشغول بکار است. کارخانه ای که حاصل سرمایه گذاری مشترک سهامداران تایوانی و سازمان نیروهای مسلح هوانی، زمینی و دریایی چین، "ارتش رهایی بخش خلق"، است. روزکار لی ژنگ از ساعت ۷ صبح با سرود کارخانه و نرمش صبحگاهی شروع می شود. کارخانه مزبور همچون یک پادگان اداره می شود. لی ژنگ در یک خوابگاه دخترانه، همراه با ۱۵ دختر دیگر زندگی می کند. کارخانه، غذا و بهداشت و دوا و درمان اولیه این کارگران را فراهم می کند. لی ژنگ هفته ای ۶۰ ساعت کار می کند. بعد از شیفت صبح و ۱۵ دقیقه مهلت ناهار، و قبل از شروع بزند. لی لازم نیست برای کار خاصی از کارخانه زیاد دور شود. آرایشگاه زیبایی و Regulation nap شیفت بعدازظهر، لی ژنگ باید چرتی به نام به کارخانه می آیند. لی ژنگ می تواند بدون پرداخت پول زیادی، هر هفته موهایش را آرایش کند. مدیریت کارخانه (Fashion) مغازه های فشن همچنین دیسکونی برای کارگزارانش دست و پا کرده است

لی ژنگ هفته ای ۱۲ دلار دستمزد می گیرد و سالانه یک بار با خرج کارخانه و با ترن سریع السیر، به خانواده اش سری می زند. لی یکی از است که حدود ۳۰ ساعت با قطار از کارخانه ای که در آن کار می کند، فاصله دارد. او اما در دو سال گذشته فقط Hunan استخدامی های ایالت یکبار به روستای محل تولدش برای سر زدن به خانواده اش سفر کرده است. والدین لی به پولی که او برایشان می فرستد تا زندگی شان اداره شود، متکی اند. لی به این امید به کار ادامه می دهد که روزی خود، کارخانه کفش سازی خودش را در ایالت و روستای خودش تأسیس و به همه روستائیان و بستگان خود کار بدهد

لی چیز زیادی از گلوبالیزاسیون نمی داند. منتها با تمام سختی ای که ظاهراً بر او روا شده است، از تأثیرات آن بر زندگی اش قدردانی می کند. می داند که کفشی را که او تولید می کند، از یکی از ۳۵۰۰ فروشگاههای کفش فروشی در ایالات متحده سر در خواهند آورد. هویافونگ ۲,۵ درصد بازار آمریکا را در اختیار دارد. بدون گلوبالیزاسیون، لی ژنگ همچنان در روستای دور افتاده خود زندگی و مشغول کشاورزی می بود و احتمالاً

شوهر هم کرده بود. در کارخانه مزبور اما، آزادی و شغلی امن و با درآمدی خوب دارد. گلوبالیزاسیون فرصت ترقی را نیز به او داده است. با این همه لی ژنگ احساس می کند که گذشته و خانواده اش را از او گرفته اند.

داستان زندگی دوم

در یکی از دانشگاه‌های شناخته شده استرالیا است. او دارای مدرک ارشد (International Business) کالین واکر استاد تجارت بین المللی و دکترای دانشگاه استانفورد است. در استرالیا، کالین برای تدریس دو (London Business School) از دانشگاه بارزگانی لندن (MBA) تجارت کورس دانشگاهی در سال که مجموعاً ۹۶ ساعت هستند، ۸۰ هزار دلار آمریکائی دستمزد دریافت می کند. او همراه دانشجویان ۲۵ هفته هم تعطیلی دارد. کالین در کنار ۹۶ ساعت، وقت زیادی را صرف تحقیق می کند. در ۲۵ هفته ای که کالین از دانشگاه تعطیلی دارد به یک شرکت چندملیتی آمریکائی مشاوره می دهد. جدا از پولی که از این مشاوره دریافت می کند، او از مسافرت با هواپیمای خصوصی شرکت لذت می برد. گلوبالیزاسیون تأثیر عمیقی بر آموزش در استرالیا گذاشته است. کالین در کلاسهای درسش فرصت آشنائی با فرهنگهای زیادی، از جمله از کشور هند، چین، کشورهای آمریکای لاتین و اروپائی و همچنین استرالیا پیدا کرده است. کالین از سطح بالائی از امنیت شغلی و یا آنچه که به آن تصدی می گویند، برخوردار است. اگر مقالات تحقیقی لازم را منتشر کند و با شکایات زیادی درباره تدریسش مواجه نشود، بازنشستگی خوبی با مزایای بسیار عالی را در پیش دارد.

تازه اش از خانه ۵ خوابه خود در حومه شهر، ۳ روز در هفته به سر کار و باشگاه ورزشی رفت و آمد می کند. او با ۴۹ (BMW) کالین با بی ام و سال سن، سر حال و تندرست است و هرگز از کارش احساس استرس نکرده است.

در هنگ کنگ است و دانشگاه او شعباتی هم در (Visiting Professor) کالین هم با آغوش گرم گلوبالیزاسیون را پذیرفته است. او استاد مهمان مالزی و سنگاپور دارد. کالین ۶ بار در سال توسط هواپیمای به این شعبات می رود و آنجا هم تدریس می کند. برای هر ساعتی که در این شعبات تدریس می کند ۱۵۰ دلار اضافه دستمزد می گیرد. از اقامت در هتل‌های لوکس و مسافرت‌هایی که باید بکند، لذت می برد و بر این عقیده است که این تجارب به بهبود و ارتقاء تدریس او و همچنین توانایی او در تحقیقاتی که می کند، کمک شایانی می کنند. با موبایل، کامپیوتر لپتاپ و مودم‌ش با دنیا در مراد است و هر جایی می تواند کار بکند و هنوز با محل کار و خانه اش در تماس باشد. دانشگاه وی هزینه شرکت در ۳ کنفرانس بین المللی سالانه او را تأمین می کند. سال گذشته برای شرکت در این کنفرانسها از لندن، توکیو و لاس وگاس دیدن کرد. با این همه کالین می گوید که کار ساده ای نیست که در عین حالی که در استرالیا زندگی می کند، با تغییرات جهانی در تماس لازم باشد.

حکایت دنیای ما

حدود ساعت ۳ بعدازظهر، بیش از ۳۰ چینی با لباسهای عایق ضدآب و چنگکهای مخصوص مشاهده شده بودند که با کشیدن قایقی به طرف ساحل در شروع کردند. وقتی که ماهیگیران محلی طرفهای غروب به طرف (Cockles) حرکت کردند. سفر طولانی و خسته کننده ای را برای یافتن صدفهای دو کپه خانه هایشان حرکت کردند، این ماهیگیران چینی همچنان مشغول کار بودند. شاید برای اینکه فقط ۱,۸۷ دلار در ازاء روز کار ۹ ساعت دریافت می کردند. قیمت هر تن از صدفهای مزبور بین ۹۳۵ دلار تا ۳۷۴۰ دلار، بسته به کیفیتشان، می باشد.

که باور می رود از این (gangmasters) تا صبح روز بعد، ۱۹ تن از این ماهیگیران چینی بر اثر امواج غرق شده بودند. پلیس دنبال کسانی ماهیگیران سواستفاده می کنند، می گردد. گفته می شود که گانگسترها این چینی ها را در اطاقکهای کوچکی نگه داشته و در محیط بسیار آلوده ای نگه می دارند و آنها را دور کشور می گردانند تا از آنها برای کارهای سخت و شاقی مثل کشاورزی، بسته بندی غذا و دیگر ریزه کاریها استفاده می کنند.

این ماجرا نه در چین و یا ترکیه و پاکستان و ایران، که در ساحل شمالی انگلیس در فوریه ۲۰۰۴ رخ داده بود.

پسگفتار

نوشته پیتر (Globalization and Labor) "نوشته بالا، ترجمه ای است آزاد از بخشی از کتابی به نام "گلوبالیزاسیون و نیروی کار وی استاد تجارت بین المللی در دانشگاه آکلند نیوزیلند است. بنظر می رسد که "کالین واکر" خود پیتر باشد. پیتر (Peter Enderwick) اندرویک اندرویک در این کتاب سعی کرده است که گلوبالیزاسیون را از زوایای مختلفی توضیح دهد که آن پاراگراف کوتاه مربوط به توضیح خود مقوله "گلوبالیزاسیون" را باز کند؛ اما نهایتاً در همان داستانهایی که از زندگی لی ژنگ و کالین واکر و همچنین حکایت غرق شدن ماهیگیران چینی توصیف کرده است، دور می زند. کتاب پیتر اندرویک، با در نظر داشتن اینکه مردم شعور دارند و می دانند که گلوبالیزاسیون چیست، و با کمی انتقاد از زیاده روی هایی که شده است، گلوبالیزاسیون را از دید شرکتهای چندملیتی توضیح می دهد. از نظر وی گلوبالیزاسیون برای همه خوب بوده است.

هفته پیش خبر خاکستر شدن ۳۱۴ تن از کارگران دو کارخانه در پاکستان، یکی از مهمترین اخبار در سطح جهان بود. کمتر کسی را امروز می شود از چهارگوشه جهان پیدا کرد که در مغازه های سر کوچه اش، لباسهای نساجی و کفشهای ساخت پاکستان را پیدا نکند. کارخانجاتی که کارگزارانش در يك چشم به هم زدنی خاکستر شدند. کارگرانی که از طلوع آفتاب تا غروب، برای چندرغازی، مثل لی ژنگ جان می کنند. این گلوبالیزاسیون اواخر قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱ است

من کتاب پیتر اندرویک را مدتی پیش خوانده بودم، اما با خبر جان باختن بیش از ۳۱۴ کارگر دو کارخانه در پاکستان، به یاد گلوبالیزاسیون افتادم و سر دیگری به این کتاب زدم. سالها پیش در يك برنامه رادیویی، مستندی از زندگی کارگران مهاجر پاکستانی که از روستا کنده شده و راهی زندگی بسیار فقیرانه در کلبه هایی در حومه شهرهای پر جمعیت پاکستان شده بودند را، شنیده بودم. کارگری، زندگی اش را توصیف می کرد که حتی شنیدنش، بدون دیدن صورت گوینده، برای حتی کسی مثل من هم که زندگی کارگران و مردم فقیر و زحمتکش را سالهاست دنبال می کنم، دردآور بود. او می گفت که با این همه، این زندگی را صد بار به زندگی قبلی خود ترجیح می دهد. گوینده داستان می گفت که این ترجیح بخاطر خلاص شدن از قید و بندهای خفت و اسارتیاری سنتی روستایی است؛ چرا که چه کسی می تواند با يك چنین زندگی هولناکی خوشنود باشد

پیتر اندرویک می گوید که لی ژنگ امیدوار است که روزی خود بتواند کارخانه ای مثل کارخانه ای که در آن دارد جان می کند، در روستای محل تولدش تأسیس کند و همسایه و فك و فامیلش را به کار بگیرد! اگر لی ژنگ این را به پیتر اندرویک گفته است، معلوم است که متوهم است. در تاکنون ۳ بخش از آن را ترجمه کرده ام نیز آمده بود که بعضی از کارگران مهاجر بعد از چند سال کار در شرکتهای چندملیتی، CLB گزارش خود صاحب کارگاه و کارخانه ای در زادگاهشان می شوند. چنین چیزهایی خاک پاشیدن محض به چشم کارگرانی است که مثل لی ژنگ هفته ای ۱۲ دلار درآمد دارند و با این ۱۲ دلار نه تنها خود باید زندگی کند، بلکه شکم خانواده اش را نیز سیر کند. چین حدود ۱ میلیارد و ۳۰۰ میلیون جمعیت دارد و از این تعداد، میلیونها نفر کارگرانی هستند که با موقعیتی مثل موقعیت لی ژنگ مشغول گذران زندگی هستند. واضح است که انسانها به امید زندگی ای بهتر به زندگی ادامه می دهند؛ اما این بدان معنا نیست که همه این کارگران به این امید به کار و زندگی ادامه می دهند که خود روزی کارخانه دار بشوند!؟

نکته جالب دیگری که در ترجمه بالا هست، این است که ادعا می شود لی ژنگ زندگی بهتری دارد و گلوبالیزاسیون زندگی اش را بهشت کرده است! به گفته پیتر اندرویک، لی ژنگ از این زندگی پادگانی راضی و خشنود است! منتها کالین واکر که شرح زندگی اش رفت، با غر و لند و اکراه از وضعیت بهشتی که گلوبالیزاسیون برایش فراهم آورده، حرف می زند

دنیای ما اما حکایت دنیای آن ۱۹ ماهیگیری شده است که برای زنده ماندن باید روزانه با جانشان ریسک کنند. ظاهراً يك چنین زندگی ای عادی شده است. عادی است که عده ای قلچماق جان ۳۱۴ نفر را به آسانی گرفتن جان ۳۱ پشه، به بازی بگیرند و در يك چشم به هم زدنی خاکسترشان کنند! ۳۱۴ نفر انسان شریفی که زندگی شان فدای حرص و طمع سرمایه شد، دیگر به خانه برنمی گردند. ۳۱۴ نفری که دیگر بر سر سفره خانواده حاضر نخواهند شد. کودکان ۳۱۴ نفری که دیگر در آغوش گرفته نخواهند شد. دنیای نامنی که برای انسان کارگر جز زنجیری بر پای، چیزی به ارمغان نیاورده است. این شده است حکایت دنیای ما

سپتامبر ۱۶۲۰۱۲

(کارگر کمونیست ۲۲۷)



مهرگان: جشن گندم و انگور. جشن نان و شراب
by [Mana Irankhah](#)



مهرگان: جشن بزرگ پیروزی مردم بر ضحاک بیدادگر.

مهرگان: جشن مهربانی و نور. جشن راستی و دلیری

مهرگان: جشن گندم و انگور. جشن نان و شراب

آمد خجسته مهرگان، جشن بزرگ خسروان

نارنج و نار و اقحوان آورد از هر ناحیه

*

می‌خوش آید خاصه اندر مهرگان بر بانگ چنگ

خوش بود بر هر سماعی می، ولیکن مهرگان

بر سماع چنگ خوشتر باده‌ی روشن چو زنگ

ابوریحان می‌نویسد: شانزدهم روز است از مهرماه و نامش مهر و اندرین روز افریدون ظفر یافت بر بیوراسب جادو. آنک معروف است به ضحاک و به کوه دماوند بازداشت و روزها که سپس مهرگان است همه جشن‌اند، بر کردار آنچ از پس نوروز بود. و ششم آن مهرگان بود و رام روز نام دارد و بدین دانندش

*

مهر یا میترا، ایزد نام‌آور روشنایی، پیمان، دوستی و ایزد بزرگ آیین مهری است

بخش بزرگی از اوستا به نام «مهر یشت» در بزرگداشت این ایزد کهن ایرانی سروده شده است. مهر یشت، دهمین یشت اوستا و همراه با فروردین یشت، کهن‌ترین بخش آن بشمار می‌رود

مهر یشت از کهن‌ترین شعرهای بدست آمده ایرانی و سرشار از گوهر ناب شاعرانه است

می‌ستاییم مهر دارنده دشت‌های پهناور را؛

او که آگاه به گفتار راستین است،

آن انجمن‌آرایی که دارای هزار گوش است،

آن خوش‌اندازی که دارای هزار چشم است،

آن بلندبالای برومندی که در فرازای آسمان ایستاده

و نگاهبانی نیرومند و بخواب نرونده است

علی اکبر دهخدا در لغت نامه به روایت از استاد پورداوود می‌نویسد: ایرانیان در این روز جشنی عظیم کنند که بعد از جشن و عید نوروز از آن بزرگتر جشنی نباشد و همچنانکه نوروز را عامه و خاصه می‌باشد مهرگان را نیز عامه و خاصه هست و تایش روز تعظیم این جشن کنند. ابتدا از روز شانزدهم و آن را مهرگان عامه خوانند و انتها روز بیست و یکم و آن را مهرگان خاصه خوانند. و سبب جشن مهرگان آنکه فارسیان گویند در این روز خدای متعال زمین را بگسترانید و اجساد را مقرون به ارواح کرد و بعضی گفته اند در این روز ملائکه یاری و مددکاری کاوه آهنگر کردند بر دفع ضحاک، و فریدون در این روز بر تخت پادشاهی نشست پیش از آنکه کاوه دفع ضحاک نماید. و زمره ای گفته اندکه فریدون در این روز ضحاک را در بابل گرفت و به کوه دماوند فرستاد که در بند کنند و مردمان بسبب این مقدمه جشنی عظیم کردند و عید نمودند و بعد از آن حکام را مهر و محبت بر رعایا بهم رسید و چون مهرگان به معنی محبت پیوستن است بنابراین بدین نام موسوم گشت. و بعضی دیگر گویند که فارسیان را پادشاهی بود مهر نام داشت و بغایت ظالم بود و او در نصف ماه به جهنم واصل گردید. بدین سبب آن روز را مهرگان نام کردند و معنی آن مردن پادشاه ظالم باشد چه مهر به معنی مردن و گان به معنی پادشاه ظالم هم آمده است. و گویند اردشیر بابکان تاجی که بر آن صورت آفتاب نقش کرده بودند در این روز بر سر نهاد و بعد از او پادشاهان عجم نیز در این روز همچنان تاجی بر سر اولاد خود نهادند و روغن بان که آن درختی است، بجهت تیمن و تبرک بر بدن مالیدند، و اول کسی که در این روز نزدیک پادشاهان عجم آمدی موبدان و دانشمندان بودند و هفت خوان از میوه همچو شکر و ترنج و سیب و بهی و انار و عناب و انگور سفید و کنار با خود آوردند، چه عقیده فارسیان آن است که هرکس در این روز از هفت میوه مذکور بخورد و روغن بان بر بدن بمالد و گلاب بیاشامد و بر خود و دوستان خود بپاشد در آن سال از آفات و بلیات محفوظ باشد. و نیک است در این ایام نام بر فرزند نهادن و کودک از شیر باز کردن. همچنین در ماههای ارمنی، اسم ماهی که معادل این ماه است «مهکان» نام دارد، که

ظاهراً از اسم عید مهرگان اخذ شده، چنانکه اسم ماه سغدی معادل آن «فغکان» به اسم عید بغ (در سغدی فغ) ظاهراً اثری از اسم قدیم ماه باغیادیش است. روز شانزدهم هر ماه - که به مهر روز موسوم است - مخصوص به فرشته فروغ، یعنی مهر است. در روز مهر از ماه مهر ایرانیان جشن بسیار بزرگی برپا میداشتند. به نوشته ی بندهشن، مشیا و مشیانه در چنین روزی تولد یافته اند. این جشن بزرگ شش روز طول می کشید و از روز شانزدهم مهر آغاز می گردید و به روز بیست و یکم - که رام روز باشد - پایان می گرفت. روز آغاز را «مهرگان عامه» و روز انجام را «مهرگان خاصه» می گفتند. «کنزیاس» می نویسد که پادشاهان هخامنشی هرگز نمی بایست مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس ارغوانی می پوشیدند و در باده پیمایی با میخوارگان شرکت می کردند. مورخ دیگر «دوریس» می نویسد که در جشن، پادشاه می رقصید. بقول «استرابون» خشترپاون (شهربان) ارمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب برسم ارمغان به دربار هخامنشی هدیه میفرستاد. اردشیر بابکان و خسرو انوشروان در این روز جامه نو به مردم می بخشیدند. نوشته اند که در این جشن موبدان موبد خوانچه ای که در آن لیمو و شکرو نیلوفر و به و سیب و یک خوشه انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بوده زمزمه کنان نزد شاه می آورد. جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر نیز معمول بود و از آنجا با آیین مهر (مهرپرستی) به اروپا سرایت کرد. کومن، مستشرق بلژیکی در کتاب خود «آیین میتر» گوید: بدون شک جشن مهرگان که در ممالک روم قدیم، روز ظهور خورشید تصور می شده و آن را روز ولادت خورشید مغلوب ناشدنی می گفته اند به بیست و پنجم ماه دسامبر کشیده شده و بعد بسبب نفوذ دین عیسی در اروپا روز ولادت مسیح قرار داده شده است.

مهرگان، مهر روز از ماه مهر است که در شانزدهم مهر ماه زرتشتی برگزار می شود

ولی امروز این جشن نه در شانزدهم مهر ماه، بلکه در دهم مهر ماه کنونی برگزار می گردد. دلیل این اختلاف زمان بر گزاری دیروز با امروز، تغییر سال شمار نیاکانمان در امروز است. زیرا در دوره ی باستان سال به دوازده ماه و هر ماه به سی روز تقسیم می شد. اما امروز شش ماه اول سال به سی و یک روز و پنج ماه بعدی به سی روز و ماه آخر سال به بیست و نه روز و اگر سال کبیسه باشد به سی روز تقسیم می گردد. به همین دلیل، جشن مهرگان، نسبت به سال شمار دیروز، شش روز جلوتر، یعنی دهم مهر ماه برگزار می شود که این روز منطبق با روز شانزدهم مهر ماه، در دوران نیاکانمان است.

جشن مهرگان دومین جشن بزرگ ملی ایرانیان پس از جشن نوروز است و مانند دیگر جشن ها می توان آن را در سه دیدگاه نجومی، تاریخی و آیینی نگاه کرد

این جشن با اعتدال پائیزی همراه است و خورشید روی مدار استوا قرار می گیرد و روز و شب برابر می شوند و در این جشن که همراه با برداشت محصولات کشاورزی است، مردمان به شادی و پایکوبی می پردازند

هم چنین در این روز، فریدون به تخت پادشاهی باز می گردد. در این روز نیروی داد و راستی و یاران کاوه ی آهنگر بر سپاه دروغ و ستمگری ضحاک پیروز می شود و مردم را از ستم و بیداد نجات می دهد

: فردوسی در شاهنامه به پیدایش این جشن در دوران پادشاهی فریدون اشاره کرده است

فریدون چو شد بر جهان کامکار

ندانست جز خویشتن شهریار

به رسم کیان تاج و تخت مهی

بیار است با کاخ شاهنشهی

به روز خجسته سر مهر ماه

به سر بر نهاد آن کیانی کلاه

زمانه بی اندوه گشت از بدی

گرفتند هر کس ره بخردی

دل از داوری ها بپرداختند

به آیین، یکی، جشن نو ساختند

نشستند فرزندگان، شادکام

گرفتند هر یک ز یاقوت، جام
می روشن و چهره ی شاه نو
جهان نو ز داد از سر ماه نو
بفرمود تا آتش افروختند
همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست
تن آسانی و خوردن آیین اوست
کنون یادگارست از و ماه مهر
بکوش و به رنج هیچ منمای چهر

:ابوریحان بیرونی در کتاب آثارالباقیه می نویسد

در روز مهرگان فرشتگان به یاری کاوه ی آهنگر شتافتند و فریدون را به تخت شاهی نشست و ضحاک را در کوه دماوند زندانی کرد و مردمان را از گزند او برهانید .

: ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی در کتاب زین الاخبار درباره ی مهرگان می نویسد

این روز مهرگان باشد و نام روز و ماه همراهند و چنین گویند که اندر این روز آفریدون بر بیوراسب که او را ضحاک گویند، پیروز شد و او را اسیر کرد و او را بست و به دماوند برد و در آنجا وی را زندانی کرد. مهرگان بزرگ و برخی از مغان چنین گویند که این پیروزی فریدون بر بیوراسب، رام روز بوده است و زرتشت که مغان او را به پیامبری دارند، ایشان را فرموده است، بزرگ داشتن این روز و روز نوروز را

: اسدی توسی نیز در گرشاسب نامه از چرایی پیدایش مهرگان گزارش می‌دهد

فریدون فرخ به گرز نبرد

ز ضحاک تازی برآورد گرد

چو در برج شاهین شد از خوشه مهر

نشست او به شاهی سر ماه مهر

:بیرونی " در التفهیم می‌نویسد "

مهرگان شانزدهمین روز از مهرماه و نامش مهر، اندرین روز، آفریدون ظفر یافت بر بیوراسب جادو، آنک معروف است به ضحاک و به کوه " "دماوند بازداشت و روزها که سپس مهرگان است همه جشنند، بر کردار آنچه از پس نوروز بود

:خلف تیریزی درباره ی مهرگان می گوید

در این روز ملایکه یاری و مددکاری کاوه آهنگر کردند و فریدون در این روز بر تخت شاهی نشست و در این روز ضحاک را گرفته به کوه " دماوند فرستاد که در بند کنند و مردمان به سبب این مقدمه جشنی عظیم کردند و عید نمودند و بعد از آن حکام را مهر و محبت به رعایا به هم رسید و چون مهرگان به معنی محبت پیوستن است بنابراین بدین نام موسوم گشت

در فرهنگ ایرانی، مهر یا میترا به معنای فروغ خورشید و مهر و دوستی است. همچنین مهر نگهبان پیمان و هشدار به پیمان شکنان است. مهر یکی از ایزدان پیش از زرتشت بود که پس از زرتشت به شکل فرشته ی آفریده ی اهورامزدا در آمد

جشن مهرگان در زمان هخامنشی در آغاز سال نو، یعنی در نخستین روز از ماه مهر برگزار می‌شده است. در گزارش‌های مورخان یونانی و رومی از این جشن با نام میتراکانا یاد شده است

کتسیاس، پزشک اردشیر دوم پادشاه هخامنشی، نقل کرده است که در این جشن ایرانیان با پوشیدن ردای ارغوانی رنگ و همراه با دسته‌های نوازندگان و خنیاگران به رقص‌های دسته‌جمعی و پایکوبی و نوشیدن می‌پرداخته‌اند

فیثاغورث در سفرنامه منسوب به او، شرح می‌دهد که پرستندگان ستاره‌ای درخشان که آنرا میترا می‌نامیدند، در غاری تاریک که چشمه آبی در آنجا جریان داشت و نقش صورت‌های فلکی بر آنجا نصب شده بود، حاضر می‌شدند و پس از انجام مراسم، نانی می‌خوردند و جامی می‌آشامیدند

از نوشته ی ثعالبی در «عُزْر اخبار ملوک فُرس و سیرهم» برمی آید که در زمان اشکانیان نیز جشن مهرگان با ویژگی های عصر هخامنشی برگزار می شده است.

جشن مهرگان در دوره ساسانی با شکوه تر از دوره های پیش و با شکوه تر از جشن نوروز برگزار می شد. مردم هفته ها قبل از فرا رسیدن جشن به یکدیگر هدیه می دادند. بازار فروش عود و عطر و عنبر رونق می گرفت. تنها در این جشن، به طبقات مختلف اجازه حضور نزد شاه را می دادند و در این مراسم شاه تاج بر سر می نهاد.

پس از تازش تازیان به ایران و در زمان حکومت بنی امیه، در روز جشن مهرگان زرتشتیان را مجبور می کردند هدایایی تقدیم خلفا کنند و مانع برگزاری جشن می شدند.

از برگزاری جشن مهرگان، در دوره غزنویان، آگاهی بیشتری در دست است. ابوالفضل بیهقی از برگزاری جشن مهرگان در زمان سلطان محمود غزنوی خبر می دهد. وی می نویسد: روز یکشنبه چهارم ذی الحجه سال 428 به جشن مهرگان نشست و از آفاق مملکت هدیه ها که ساخته بودند پیشکش را، در آن وقت بیاوردند و اولیاء و حشم نیز بسیار چیز آوردند. و شعرا شعر خواندند و صلوات یافتند. پس از شعر به سر نشاط و شراب رفت و روزی خرم بپایان آمد.

یکی از رسوم شاهان ساسانی در روز مهرگان و روز نوروز که آن را نظام الملك، وزیر مشهور سلاطین سلجوقی، الپ ارسلان و ملکشاه، ضبط کرده است، رسیدگی به دادخواهی مردم در این روز است. در این روز، شاه بارعام می داد و هر کس تظلمی داشت، به آن رسیدگی می کرد. اما پیش از آن که به امور دیگر مردم و صاحبان منصبان برسد، خود شاه تاج از سر می گرفت، از تخت به زیر می آمد و پیش موبدان موبد دو زانو می نشست و می گفت: «هر که را با مَلِك خصومتی هست، همه به يك سو بایستید تا نخست کار شما بگذارد.» موبدان موبد اینجا نقش قاضی القضات را پیدا می کرد. شاه ابتدا به شکایاتی که از خود او شده بود رسیدگی می کرد و می گفت: «هیچ گناهی نزد ایزد تعالی بزرگ تر از گناه پادشاهان نیست. اکنون ای موبد، خدای را بین و نگر تا مرا بر خویشان نگرینی، از پیرا هر چه ایزد تعالی فردا از من پرسد، از تو پرسم و اندر گردن تو کردم.» شاه پس از رسیدگی به دادخواهی مردم از خود او، دوباره بر تخت می نشست و تاج بر سر می نهاد و رو به بزرگان و کسان خود می کرد و می گفت: «من آغاز از خویشان بدان کردم که شما را طمع بریده شود از ستم کردن بر کسی.» گفته شده هر که به وی نزدیک تر بود، آن روز دورتر بود و هر که قوی تر، آن روز ضعیف تر بود. از زمان اردشیر تا یزدگرد دوم این رسم برقرار بود. یزدگرد دوم این رسم را بر انداخت و به همین دلیل ملقب شد به بزه گر.

جشن مهرگان شش روز به طول می انجامید. از روز شانزدهم مهر شروع می شد و روز بیست و یکم که روز «رام» نام دارد پایان می یافت. روز آغاز را مهرگان عامه و روز پایانی را مهرگان خاصه می گفتند. برای این روز مناسبت های مختلفی چه در اساطیر و چه در تاریخ ذکر شده است. در بندهشن آمده است: مشی و مشیانه در این روز متولد شدند.

در دوره صفویه که اساس حکومت مذهبی بود، این جشن بیش از پیش، از رونق افتاد. پادشاهان صفوی که جشن مهرگان را به زرتشتیان نسبت می دادند، با آن به مخالفت پرداختند. این وضع حتی در دوره قاجاریه هم ادامه یافت، پادشاهان قاجاری هم که خود را مسلمانانی سرسخت می دانستند با آداب و رسوم به جای مانده از دوره های پیش از اسلام به مخالفت پرداختند.

مهرگان در ادب پارسی: پس از روی کار آمدن دولت های آزاد و مستقل و بیرون راندن تازیان از ایران بار دیگر شور برپایی جشن های کهن بالا گرفت و در آستانه ی رستاخیز بزرگ فرهنگی و علمی و ادبی ایرانیان در هزار سال پیش، بزرگداشت جشن هایی چون مهرگان در ادبیات پارسی نیز رونق یافت.

: مسعود سعد سلمان

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان

مهر بفرای ای نگار ماه چهر مهربان

مهربانی کن به جشن مهرگان و روز مهر

مهربانی کن به روز مهر و جشن مهرگان

جام را چون لاله گردان از نبید باده رنگ

وندر آن منگر که لاله نیست اندر بوستان
کاین جهان را ناگهان از خرمی امروز کرد
بوستان نو شکفته عدل سلطان جهان

: منوچهری دامغانی

شاد باشید که جشن مهرگان آمد
بانگ و آوای درای کاروان آمد
کاروان مهرگان از خزران آمد
یا ز اقصای بلاد چینستان آمد
نا از این آمد، بالله نه از آن آمد
که ز فردوس برین وز آسمان آمد
مهرگان آمد، هان در بگشاییدش
اندر آید و تواضع بنماییدش
از غبار راه ایدر بزدایدش
بنشانید و به لب خرد نجاییدش
خوب دارید و فرمان بستاییدش
هر زمان خدمت لختی بفرماییدش

*

بشکفی بی نوبهار و پژمری بی مهرگان
. بگری بی دیدگان و بازخندی بی دهن

*

ماه فروردین به گل چم ماه دی بر بادرنگ
. مهرگان بر نرگس و فصل دگر بر سوسنه

*

تا وقت مهرگان همه گیتی چو زر بود
از آب تیرماهی و از باد مهرگان

: دقیقی

گاه آن آمد که باد مهرگان لشگر کشد
دست او پیراهن اشجار از سر بر کشد
باغها را داغهای عریان بر برزند
شاخها را چادر نسطوریان بر سر کشد
زانکه سی سنیر چون ما مست و نرگس شوخ چشم
هر دو بدخو را همی در زر و در زیور کشد
مهرگان آمد و جشن ملک افریدونا
آن کجا گاو خوشش بودی بر ما یونا

: قطران تبریزی

آدینه و مهرگان و ماه نو

بادند خجسته هر سه بر خسرو

: عنصری

مهرگان آمد گرفته فالش از نیکی مثال
نیکروز و نیکجشن و نیکوقت و نیکفال

:رودکی

ملکا جشن مهرگان آمد
جشن شاهان و خسروان آمد

:فردوسی

بکرد اندر آن کوه آتشکده
. بدو تازه شد مهرگان و سده

:فرخی

مهرگان جشن فریدون ملک فرخ باد
. بر تو ای همچو فریدون ملک فرخ فال

*

بگشاد مهرگان در اقبال برجهان
. فرخنده باد بر ملک شرق مهرگان

*

شب مهرگان بود و من مدح گویم
. خداوند را هر شب مهرگانی

*

مهرگان خجسته بادو دلت
. برکشیده بر اسب شادی تنگ

:معزی

مهرگان بر تو همایون باد و از تأثیر بخت
. سال سرتاسر همه ایام تو چون مهرگان

:ازرقی

مهرگان نو درآمد بس مبارک مهرگان
. فال سعد آورد و روز فرخ و بخت جوان

:سوزنی

با مهرگان چو نیک فتاد اتفاق عید
. خون ریز و برگ ریز پدید آمد و عیان

*

آمد خجسته موسم قربان به مهرگان
. خون ریز این بهم شد با برگ ریز آن

:ضمیری

کرد شاهها مهرگان از دست گشت روزگار
باغ را کوتاه دو دست از دامن فروردجان

خاقانی:

در تموز می ببندد آب سرشک

کز دم باد مهرگان برخاست

*

برکشیده تیغ اسد چون آفتاب اندر اسد

در تموز از آه خصمان مهرگان انگیخته

*

ذکر تو به باغ خاطر من

شاخی است که مهرگان ندیده ست

مهرگان بزرگ و مهرگان خردک ؛ نام پرده هایی است از موسیقی که در جشن مهرگان متداول بوده است

چون مطربان زنند نوا بخت اردشیر

که مهرگان خردک و گاهی سپهبدان

منوچهری

دکتر بهرام فره وشی از برگزاری مهرگان چونان جشنی خانوادگی، در بین زرتشتیان یزد و کرمان و نیز از آیین قربانی کردن گوسفند، در برخی از روستاهای زرتشتی نشین یزد، برای ایزد مهر آگاهی می دهد. زرتشتیان کرمان، در این روز، به یاد مردگان، مرغی را کشته و شکمش را با حیوانات و آلو انباشته و به یادمان مردگان می پختند

برگزاری آیین قالی شویان در مشهد اردهال را جلال ال احمد، با مهرگان هم پیوند می داند. صدرالدین عینی در یادداشت ها، از جشنی در تاجیکستان و سمرقند یاد می کند که در مهر ماه برگزار می شد. جشنی که می تواند، بازمانده جشن مهرگان باشد

جشن مهرگان بزرگداشت استوره قیام کاوه آهنگر در برابر بیدادگری های ضحاک، روز بزرگداشت گندم و انگور، نور و شادی است

به روایت بیرونی در آثار الباقیه مردم در هنگام مهرگان به یکدیگر هزاران سال بزی می گفتند

حسن ماسالی

hmassali@aol.com

نکاتی درباره "جدائی طلبی" یا تجزیه طلبی در ایران و عواقب آن

طرح مسئله جدائی طلبی توسط برخی محافل که تعلقات " قومی" و یا "ملیتی" در داخل ایران و در درون " اپوزیسیون ایران" دارند، جنجال آفرین شده است. چرا؟

اگر مسئله جدائی طلبی را بعنوان یکی از اصول حقوق بشر و دمکراسی خواهی، بطور انتزاعی مطرح کنیم، هیچکس نمیتواند با آن مخالف باشد. اما ببینیم در مورد مشخص ایران، این نظریه با چه انگیزه هائی مطرح میشوند؛ آیا دیدگاهی ترقیخواهانه و یا ارتجاعی است؟

خودم و بسیاری از دوستانم، طرفدار نظام سیاسی - اداری - اقتصادی - فرهنگی " غیر متمرکز و نوعی " فدرالیسم" در چارچوب ایران ، با حفظ همبستگی سراسری مردمان ایران هستیم. زیرا، میخواهیم که مردم سراسر کشور در اداره امور خویش ، بطور مستقیم دخالت کنند ؛ هیچ نوع تبعیض وجود نداشته باشد و از شکل گیری و بازسازی دیکتاتوری جلوگیری شود و دموکراسی گسترش یابد و با مشارکت مردم در پایه های جامعه، نهادینه شود.

ساختار حکومتها و مناسبات سیاسی - اداری - اجتماعی ایران را از نظر تاریخی بررسی کنیم، می بینیم که دو عامل موجب دیکتاتوری ، تبعیض ، و واپسگرایی جامعه ایران شده اند

عامل خارجی: جنگهای ویرانگرانه بین ایران و امپراطوری رم و یونان، حمله مغول ، حمله و سلطه گری اعراب، سیطره جوئی " پان ترکیسم -1 عثمانی"؛

عامل داخلی : دیکتاتوری های برخاسته از درون اقوام و ملیتهای تشکیل دهنده ایران از زمان هخامنشیان، ماد، صفویه، زندیه، قاجاریه ، پهلوی. 2- اکنون نیز مردم سراسر ایران، تبعیض همه جانبه و جنایت را از طریق رژیم جهالت- جنایت و فاشیستی اسلامی تجربه میکنند

بررسی تاریخ تحولات ایران -مثل بسیاری از کشورهای جهان- نشان میدهد که اکثر اوقات در ایران آزادی و دموکراسی حاکم نبوده، بلکه همزمان با شکل گیری دیکتاتوری، تبعیض ، کشتار ، و تخریب رواج داشته اند

در مورد مشخص ایران همچنین باید گفت که در دورانیهای معینی ، یک قوم یا ترکیبی از چند قوم و ملیت، قدرت سیاسی - اداری را در انحصار خود داشتند. در میان اقوام (ملیتهای) ایرانی، بطور مثال کردها ، بزرگترین گروه اجتماعی در درون "ماد" ها تشکیل میدادند و در بنیانگذاری قدرت سیاسی - اجتماعی ایران کهن نیز نقش برجسته ای ایفا کرده اند. پس از در آمیختن و اتحاد مادها و هخامنشیان، قدرت سیاسی - اداری جامعه ایرانیان ، شکل نوینی کسب میکند

یا پس از حمله مغول و اعراب به ایران ، بسیاری از مناسبات گذشته فرو می پاشند . و در جامعه ای که فروپاشیده و آسیب دیده است ، عناصر و محافل ارتجاعی از اقوام و ملیتهای مختلف (رهبان قبایل و عشایر)، مشترکاً ، قادر بودند که نظام دیکتاتوری و تبعیض گر جدیدی بوجود بیاورند. بنابراین، همه اقوام و ملیتهای تشکیل دهنده ایران، هر کدام بطور نسبی در شکل گیری مناسبات نامطلوب" گذشته و کنونی شرکت داشته اند "

اما جامعه ایران ، بیشترین ضربات تخریبگرانه، دیکتاتور منشا نه و تبعیض گرانه را توسط نیروهای مهاجم خارجی متحمل شده است. بطور مثال : پس از حمله مغول و سپس اعراب و اسلامیزه شدن مناسبات اجتماعی، جامعه ایرانیان از روند تحول و تکامل اجتماعی باز ماند و مناسبات . واپسگرایانه و ارتجاعی - خصوصاً از نظر فرهنگی - حاکم گردیدند

در شرایط مشخص کنونی: برخی اقوام و ملیت های تشکیل دهنده ایران، از قبیل اکراد، بلوچ ها ، اعراب ایرانی، ترکمن ها بطور مضاعف تبعیض میشوند. اما تبعیض علیه زنان، بیش از هر نیروی اجتماعی اعمال میشود

برای مقابله با تبعیض و برای برچیدن حکومت جهل - جنایت و فاشیستی چه باید کرد؟

!!! آیا باین مسئله توجه داریم که در آمیختگی قومی و ملی در ایران پیشینه چند هزار ساله و چند صد ساله دارند

آیا باین مسئله توجه داریم که حتی در نقاط جغرافیائی که یک قوم یا ملیت، اکثریت مردمان ساکن آنرا تشکیل میدهند، " در آمیختگی " اقوام مختلف ایرانی وجود دارد؟ آیا باین حقیقت آشنا هستیم که بسیاری از اقوام (ملیتهای) ایرانی پراکنده هستند. مثلاً کردها در قوچان (خراسان) ، در قزوین، در تالش (گیلان) و در مازندران ساکن هستند. بنابراین حقوق آنان با تقسیم بندی جغرافیائی قابل حل نیست، بلکه باید با دید وسیع تری به امر تبعیض در ایران نگاه کرد

حال با چنین مناسبات تاریخی و با چنین در آمیختگی های انسانی ، فرهنگی، چه سیاستی میخواهیم در پیش بگیریم؟ آیا میخواهیم بر علیه تبعیض گران مبارزه کنیم ، یا اینکه میخواهیم اقوام و ملیتها را بر سر "تصاحب مناطق جغرافیائی" بجان هم بیاندازیم و بر علیه ستمدیدگان و تبعیض شدگان و دردمندان نیز سیاست " ستیزه جویانه" اتخاذ کنیم؟

آیا هر یک از این گروههای اجتماعی، قومی ، ملی ، که تحت ستم هستند، باید از هم جدا شوند و

ستیزه جوئی قومی و ملی " را علیه همدیگر دامن بزنند، یا اینکه ضروری است همه این ستمدیدگان و تبعیض شوندهگان دست بدست هم بدهند و " جبهه سیاسی- مبارزاتی مشترک و نیرومندی برای نجات خویش در سراسر ایران بوجود بیاورند؟

عقیده دارم ، هر گروهی بخواد سیاست " جدائی طلبانه" را پیشه کند، در درجه نخست به پیوند های انسانی و همبستگی درمندان خیانت می ورزد از طرف دیگر ، با توجه به مناسبات کنونی جهان و سیاستهای ارتجاعی دول بزرگ که بطور اخص در راه تامین منافع خود گام بر میدارند، آیا هریک از این گروههای قومی و ملی، میخواهند بار دیگر خود را قربانی سیاست بازی های ماجراجویانه کنند؟

برای اینکه مقصود خود را بطور باز و شفاف تفهیم کنم ، به چند نمونه از این " سیاست بازیها" اشاره میکنم

هنگامی که صدام حسین در عراق به سرکوب و کشتار کردها پرداخت، بسیاری از مبارزین کرد عراق برهبری ملامصطفی بارزانی ، به دیکتاتور دیگری (شاه ایران) پناه بردند

پس از مدتی ، شاه و صدام با عقد قرار داد الجزایر در سال 1975 با همدیگر مصالحه کردند و در این میان بار دیگر حقوق دمکراتیک مردم کردستان عراق پایمال شد

بخشی از مردم کردستان عراق برهبری جلال طالبانی، بعنوان رقابت و مخالفت با سیاست های ملا مصطفی بارزانی ،گاهی با صدام، گاهی باشاه و گاهی با خمینی و صادق خلخالی هم پیمان شد

من بیاد دارم که چندین بار ،درگیری های خونینی میان گروه طالبانی و گروه بارزانی روی دادند.همچنین مدتی در صدد برآمده بود که بمنظور خشنودکردن رژیم خمینی، از استمرار فعالیتهای اکراد ایرانی جلوگیری کند

همچنین در شرایطی که جنبش آزادیخواهانه کردستان ایران، در حال نبرد علیه حکومت جهالت - جنایت و فاشیستی خمینی بود، درگیری های خونینی میان کومه له و حزب دمکرات کردستان ایران در " اورامان" و در سایر نقاط روی دادند. آنچه که در عراق اتفاق افتاد و آنچه که در ایران اتفاق افتاد، چه نیروهایی از آن سود بردند؟

همچنین ،پرسش من اینستکه آیا باتوسل به چه نیروئی میخواهیم بر علیه تبعیض و دیکتاتوری مبارزه کنیم؟ آیا نباید فرهنگ سلوک و همبستگی سراسری را ابتدا در درون مردمان و تبعیض شدگان در درون جامعه ای که مشترکاً زیست میکنیم ، استحکام ببخشیم؟

سیاست "جدائی طلبانه" در مورد مشخص ایران چه مفهومی دارد؟ آیا این عناصر و محافل میخواهند " ستیزه جوئی قومی و ملی " را در ایران دامن بزنند؟

آیا فکر میکنند نیازی به " همبستگی در میان مردم ایران " ندارند؟ آیا از تجارب تاریخی درس نمی آموزیم و برای احقاق حقوق خود میخواهیم به دیکتاتورهای دیگر و زورمندان جهانی متوسل شویم تا بار دیگر همه ما را قربانی کنند؟

آیا محافلی که " مدال افتخار جدائی طلبی " را به سینه خود آویزان میکنند، چشم انداز روشنی درباره آینده خود و مردم زجر دیده ای را که میخواهند بدنبال خود بکشند، دارند؟

آیا میخواهند مثل حوادث تاریخی گذشته ایران و سایر کشورهای خاورمیانه، از دست یک دیکتاتور فرار کنند و به دیکتاتور و جنایتکار دیگری پناه ببرند؟

یا شاید آنقدر " خود فریفته " هستیم که تصور میکنیم میتوانیم به تنهایی در جبهه های مختلف بر ضد ارتجاع، در منطقه و در سطح جهان مبارزه کنیم؟

یا اینکه مشکل اساسی رهبران " جدائی طلب" مبارزه علیه تبعیض و دیکتاتوری نیست ، بلکه فقط " انگیزه قدرت طلبی شخصی و فرقه ای" آنها را واداشته است که همه حقایق را بمردم نگویند و میخواهند بعنوان " رئیس قبیله"، یا یک " طایفه" مناسبات فرقه گرایانه و تبعیض گرایانه عشایری و قبیله ای نوع " جدیدی" استقرار ببخشند و برای کسب قدرت شخصی و فرقه ای ، حاضرند " در یوزگی" یک قدرت خارجی را نیز بپذیرند؟

در اینجا توجه شما را به نامه رسمی یک سیاستمدار مرتجع آمریکائی که به " هیلاری کلینتن"، وزیر خارجه آمریکا نوشته ، جلب میکنم تا شاید . هنگام تصمیمگیری درباره سرنوشت یک " ملت" با عقل و شعور و درایت بیشتری عمل کنیم

[Kirshner](#)

Woman Alone This Wind Draws Cold
#Persian Spring Shall Not Be Barren
#Green #Freedom Free Birds Shall Chirp
" #Azadi Azadi Azadi Peep Peep Peep "
Hear Them Now! Warm Picnic At Azadi Tower
in Free #IRAN
Shorebirds Departed Prematurely Far From Shore
Alight Beside Me & Steal #Mullahs BarbQ
Azizam Azizam Your Martyrdom Darling
Brought 2 End #IRI Twisted Rule
My Beloved Whisper #Persian in my Ear
Tears Soften Red Poppies of Respectful Remembrance
#farsi or #persian You Are The Teacher
Lioness I Never Knew

- Mark Geoffrey Kirshner

by Sabri Bahmani



هوا بارانی است و فصل پاییز/
گلوی آسمان از بغض لبریز/
به سجده آمده ابری که انگار/
شده از داغ تابستانه سرریز/
هوای مدرسه، بوی الفبا/صدای زنگ اول محکم و تیز/
جزای خنده‌های بی‌مجزو/

و شادی‌ها و تفریحات ناچیز/
برای نوجوانی‌های ما بود/
فروغ خشم و تهمت‌های یکریز/
رسیده اول مهر و درونم/
پُر است از لحظه‌های خاطرانگیز/کلاس درس خالی مانده از تو/
من و گل‌های پژمرده سر میز/
هوا پاییزی و بارانی‌ام من/درون خشم خود زندانی‌ام من/
چه فردای خوشی را خواب دیدیم/تمام نقشه‌ها بر آب دیدیم/
چه دورانی! چه رویای عبوری!/چه جُستن‌ها به دنبال ظهوری!/
من و تو نسل بی‌پرواز بودیم/
اسیر پنجه‌های باز بودیم/
همان بازی که با تیغ سرانگشت/
به پیش چشم‌های من تورا کشت/
تمام آرزوها را فنا کرد/
دوست دوستی‌مان را جدا کرد/
تو جام شوکران را سرکشیدی/
به ناگه از کنارم پرکشیدی/
به دانه‌دانه اشکِ مادرانه/
به آن اندیشه‌های جاودانه/
به قطره‌قطره خونِ عشق سوگند
/به سوز سینه‌های مانده در بند/
دلم صدپاره شد بر خاک افتاد/
به قلبم از غمت صد چاک افتاد/
بگو آنجا که رفتی، شاد هستی؟/
در آن سوی حیات، آزاد هستی؟/
«هوای نوجوانی» خاطرت هست؟/
هنوزم عشق میهن در سرت هست؟/
بگو آنجا که رفتی هرزه‌ای نیست؟
/تیر! تقدیر سرو و سبزه‌ای نیست؟
/کسی دزد شعورت نیست آنجا؟
/تجاوز به غرورت نیست آنجا؟/
خبر از گورهای بی‌نشان هست؟/
صدای ضجه‌های مادران هست؟/
بخوان هم‌درد من، هم‌نسل و همراه/
بخوان شعر مرا با حسرت و آه/
دوباره اول مهر است و پاییز/

گلوی آسمان از بغض لبریز/
من و میزی که خالی مانده از تو/
و گلهایی که پژمرده سر میز

...



آرژانتین و مادران میدان مایو by Hossein Salari

مادران میدان مایو *

آن ها خود به این کار راضی نبودند، تنها پس از ماه هاسرگردانی و تحقیر توسط عوامل "خونتا"***، و ادار به تجمع در میدان "مایو"*** شدند، تا از آن جافریاد اعتراض خود را به گوش جهانیان رسانده و توجه وجدان های آگاه را به سر نوشت ناپدیدشدگان خویش جلب کنند. بعد از ظهر پنجشنبه ای در ماه آوریل 1977 میلادی، یعنی پس از حدود یک سال از وقوع کودتای ساخته و پرداخته سازمان سیا، چهارده مادر و مادر بزرگ داغدار باروسری های سفیدی که نشان از سوگ آن هاداشت از چهارسوی "میدان مایو" به سوی کاخ ریاست جمهوری روان شدند. آنان در حالی که تصاویر فرزندان ناپدیدشده خود را حمل می کردند، دست در دست یکدیگر خواستار مطلع شدن از وضع آن ها گردیدند. رژیم باتکیه به وحشتی که آفریده بود انتظار چنین چیزی را نداشت، اما سکوت شکسته شده بود. ابتدا اخطار بود پس از آن یورش پلیس های سواری که با اسب ها، سگ ها، و باتون های اشان به آن ها حمله ور شدند. مادران بناچار در دسته های کوچکی میدان را ترک کردند تا هر پنجشنبه باز آیند و خواسته خود را تکرار کنند. پس از آن، آنان را "مادران میدان مایو" نامیدند.

هنوز سالی سپری نشده بود که مادر "آزوپینا ویلا فلور" 4*، یکی از بنیان گذاران حرکت، دیگر بر سر قرار خود حاضر نشد، او که همیشه کبودی ضربه های باتون را بر پشت داشت، به فرزندان ناپدیدشده خود پیوسته بود. پلیس دوتن دیگر از مادران را ربود و پس از آن کسی آن ها را دوباره ندید.

هیبه دوبونافینی" 5*، در آلونکی در شهر لاپلاتا زندگی می کرد. پلیس ها آمدند و دو پسرش را همراه با زن های اشان گرفتند و برای همیشه با خود بردند. " این واقعه "هیبه" خانه دار را به مبارزی پر شور بدل کرد. او با درایتی که داشت، ترفندهای رنگارنگ پلیس را نقش بر آب می کرد. مادران بزودی رهبری او را پذیرا شدند. آوازه "حرکت" بالا گرفت و جنایت های تازه رژیم لحظه به لحظه صفوف آن ها را گسترده تر می ساخت. افشاگری ها و پایداری مادران توجه انساندوستان سراسر جهان را به سوی آن ها جلب می کرد. آن ها وجدان بیدار مردم کشور اشان شده بودند.

نظامیان که به بهانه مبارزه با هرج و مرج سیاسی و اقتصادی حکومت "ایزابیل پرون" راساقت کرده بودند، اکنون خوداز درمان ساده ترین مشکلات اقتصادی کشور عاجز بودند. تورم، گرانی، بیکاری، بیماری، فقر، فساد دستگاه های دولتی ابعاد گسترده تری یافته بود. به توصیه اربابان امپریالیست خود، "خونتا" چاره رادرگرفتن وام های پُر بهره خارجی و تشدید سرکوب حامی یافت

اما وضع آنگونه نبود که با این ترفندها سامان پذیرد. پس نظامیان چاره ای اندیشیدند و در پی آن باکوئیدن برکوس میهن پرستی دروغین، موضوع بازپس گیری جزیره های "مالویناس" را پیش کشیدند. این جزیره ها با 12173 کیلومتر مربع مساحت، در 480 کیلومتری شرق آرژانتین قرار گرفته و از جزیره بزرگ تر و حدود 2 هزار جزیره کوچک تشکیل شده و از سال 1832 میلادی، نه به طور دائم در اشغال انگلستان بوده است

در تاریخ دوم آوریل 1982، این جزیره ها به تصرف آرژانتین درآمدند. در انگلستان، ماگارت تاچرنکست وزیر محافظه کار که خود بادشواری اقتصادی و نرخ بیکاری 14 درصدی ناشی از آن مواجه بود، این اقدام را چون موهیتی پذیرا شد. او هم به طبل جنگ کوبید، برای مام میهن گریست و در تاریخ 21 مارس 1983، به دنبال بندوبست با حکومت آمریکا ورژیم "پینوشه" در شیلی، به حمله ای متقابل دست زد و در 14 ژوئن آن سال نیروهای آرژانتین را وادار به تسلیم کرد. این شکست خفت بار، همراه با رویگردانی امپریالیزم آمریکا از نظامیان، به آنان فهماند که اکنون مهره و ازده ای بیش نیستند، از این روششان راکم کردند. انتخابات در زیر سایه سرنیزه همان ارتش دست نشانده امپریالیزم برگزار شد و "رائول آلفونسین"، از حزب اتحاد لیبرال رئیس جمهور شد

با کم رنگ شدن سایه هیولای اختناق، شایعات و خبرهای دهشتناکی درباره سرنوشت ناپدید شدگان بر سر زبان ها افتاده بود و "مادران میدان مایو" مصرانه توضیح رسمی دولت را خواستار شدند. دولت "آلفونسین" و پس از آن دولت "کارلوس شائول مینم"، که در سال 1989 قدرت را به دست گرفت، حوادث گذشته را ناشی از زیاده روی های دوطرف دانسته و دولت اخیر بایک ژست بشردوستانه، عفو عمومی تمامی نظامیان کودتای و چریک های چپ گرا اعلام کرد

حزب پرونیست "کارلوس مینم" که با وعده بیرون کشیدن کشور از فلاکت اقتصادی به وسیله گسترش لیبرالیزم اقتصادی به قدرت رسیده بود، بلافاصله اقدام به پیچیدن نسخه اقتصادی دولت آمریکا و "صندوق بین المللی پول" برای دریافت وام های تازه کرد. برای گرفتن این وام ها که خودباید برای بازپرداخت بدهی های پیشین به کار روند، بیش تر دارائی ها و شرکت های دولتی به بخش خصوصی (اغلب خودمانی ها) به قیمت ارزان فروخته شد تا در بازار لیبرالی جهانی، به سادگی به وسیله سرمایه های بزرگ تر امپریالیستی بلعیده شوند. مؤسسه ها و دارائی های مانند رادیو تلویزیون، تلفن، پست، هواپیمائی، گمرک، منابع طبیعی، کارخانه های صنعتی و تمامی امور بازرگانی به بهانه سبک کردن کار دولت به سرمایه داران داخلی و خارجی فروخته شدند. دیگر نه مردم آرژانتین بلکه عده معدودی پولدار مالک کشور شدند. حتا قایقرانی، ماهیگیری، و شنا کردن در برخی از رودخانه ها بدون پرداخت به مالکین تازه ممکن نبود. کنترل دولت بر رفت و آمد سرمایه به خارج و داخل کشور سست شد. اتحادیه های کارگری تحت فشار دولتی قرار گرفتند و از اختیارات آن ها کاسته شد. همزمان بسیاری از کارگران، کشاورزان صنعتی، و کارمندان به بهانه زیادی بودن دسته دسته اخراج می شدند و کار آن ها با اضافه کاری افرادی مانده و ماشین ها تامین می شد. دستمزدها کاهش یافت. بودجه های آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، و تامین اجتماعی کاسته شد، و پرداخت مالیات های زیادتر به دوش طبقات کم درآمد گذاشته شد. حکومت آمریکا و "صندوق بین المللی پول" این اقدامات را باخرسندی آشکار پذیرا شده و آن را گامی درست در جهت پیشبرد اقتصادی آرژانتین به حساب آوردند. آن ها کشورهای دیگر "در حال رشد" را به پیروی از نمونه آرژانتین ترغیب می کردند. به جرات می توان گفت کم تر کشوری تا آن زمان این گونه چشم بسته خود را در اختیار مطامع "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" گذاشته باشد

والبته " مادران میدان مایو " از چوب حراجی که به کشور زده شده بود غافل نبودند. آن هادر تظاهرات و اعتصاب های گوناگون شرکت کرده و شعار می دادند: " فرزندان مرامی کشند تا جیب های خود را بایان اشان را پر کنند!". " مادران میدان مایو " در برابر نق زدن های عده ای که حرکت آن هارا جمعیتی صرفا طرفدار حقوق بشر و غیر سیاسی می خواستند، به صراحت موضع می گرفتند

هیبه " می گفت: " هیچ گونه تضادی میان اطلاع گیری از سرنوشت ناپدید شدگان و درخواست محاکمه شکنجه گران و قاتلان، بامبارزه برای بهبودی " وضع بی نوایان، بیکاران، و کودکان خیابانی نمی بیند. ناپدید شدگان به خاطر آینده ای که در آن کودک خیابانی وجود نداشته باشند مبارزه می کردند. ... موقعی که میزان بیکاری 20 درصد است، کارگران رانیز باید بخشی از ناپدید شدگان به حساب آورد. ... زمانی که فردی کار و سر پناه نداشته " باشد و کودکان اش را برای غذا خوردن به زباله دانی هابفرستد، حقوق بشر نقض شده است

نورا دو کورتیناس "6* یکی از بنیان گذاران حرکت می گوید: " مابرای این که در امور سیاسی دخالت می کنیم پوزش نخواهیم خواست. ما از همان " روز اولی که به خیابان هآمدیم یک حرکت سیاسی بودیم، زیرا فرزندان ما به خاطر عقیده سیاسی خود گروگان گرفته شدند

در همین احوال اعتراف های " آدلفو فرانسیسکو سیلینگو "7*، شکنجه گر، آدمکش، و نظامی پیشین در سال 1995، که به جرم کلاهبرداری به زندان افتاده بود، کشور را به لرزه در آورده و جامعه را در امواج خشم و نفرت فرو برد. به گفته اوزندانین که از فرط شکنجه قادر به سر پالیستادن و راه رفتن نبودند، درون کیسه انداخته شده و زنده زنده از هواپیما به درون رودخانه "پلاته" و اقیانوس اطلس پرتاب می شدند. جسد های بسیار دیگری رانیز که در زیر شکنجه کشته شده بودند، می سوزانند. " سیلینگو " می گوید: " به خاطر شغلی که داشتم ماموران پیش من آمده و می گفتند امروز به تعدادی تایر کهنه نیاز مندیم، چون برنامه کباب داریم ". او همچنین به فروختن دو نوزاد اشاره می کند که مادران اشان در زندان وضع حمل کرده بودند. " سیلینگو " از نوشتن خاطرات خود می گوید و وعده می دهد که در آینده جنایت های بیش تری را که در زندان مرکز نیروی دریایی واقع در " بونئوس آیرس " صورت گرفته و خود شاهد آن بوده است، برملا خواهد کرد

پس از افشای این جنایت ها، کلیسای آرژانتین که به هنگام ارتکاب آن هاسکوت اختیار کرده بود، همچنان به روش خود ادامه داد، اما حکومت غیر نظامی و ارتش این افشاگری هارا تکذیب نکردند. زیر فشار افکار عمومی و تظاهراتی که

مادران میدان مایو " رهبری آن هارابه عهده داشتند، کمیسیون دولتی که مامور رسیدگی به این فاجعه شده بود، سرانجام اعلام داشت که در آن سال " هاحدود چهار هزار نفر به قتل رسیدند و دستکم 8900 نفر باز داشت شده و یا به گروگان گرفته شده و پس از آن هرگز دیده نشده اند *8. بعد از آن گزارش، کودتاچیان که دیگر دغدغه خاطر از انتقام فرشته عدالت نداشتند، سبکبال از تندروی هائی که در آن سال هاصورت گرفته بود، پوزش خواستند

هیبه " در سخنان پر شور ی اعلام کرد: " این کافی نیست، مازمانی راضی خواهیم شد که عاملان این جنایات رادر پشت میله های زندان ببینیم "9*

به سال 1997، در بیستمین سال فعالیت "مادران میدان مایو"، هزاران تن از مردم سراسر آرژانتین و نیز همدردان و پشتیبانانی از سایر کشور های آمریکای لاتین، به " بونئوس آیرس " آمدند و در نمایش ها و تظاهرات شکوهمندی شرکت کردند

مردم در سراسر مسیر راه پیمایان که به میدان "مایو" ختم می شد، گرد آمده، می گریستند، هورا می کشیدند و به سوی "مادران میدان مایو" که در میان جمعیت در حرکت بودند، شاخه های گل پرتاب می کردند

اوضاع اقتصادی که روز به روز بدتر می شد، از سال 1998 به رکود مزمی که تاکنون ادامه دارد بدل گشت. کشوری که خود را در بست در اختیار امپریالیست ها و به ویژه امپریالیزم آمریکافرار داده بود تا سر مشقی از رشد برای سایر کشور های عقب نگه داشته شده باشد، اکنون طعم "جهانی شدن" و " لیبرالیزم اقتصادی" راتابه آخر می چشید

میزان بدهی های آرژانتین هم اکنون به 132 میلیارد دلار می رسد. بدهی هائی که بخش کمی از آن را وام اصلی تشکیل می دهد. بقیه هر چه هست بهره های اضافه شده بر آن، و وام های بعدی برای بازپرداخت این بدهی های فزاینده است. رئیس جمهور "فرناندو دُلا روا"، باتحمیل ریاضت های اقتصادی باز هم بیش تری به مردم می خواست بخشی از طلب های "بانک جهانی" و " صندوق بین المللی پول" را از جیب خالی مردم بپردازد

و در عوض وام های تازه ای درخواست کند *10. این عمل نه تنها آرژانتین را از زیر بار کمر شکن وام ها خلاص نمی کند، بلکه اکثریت مردم را بیش تر و بیش تر در گرداب فقر فرومی برد.

تاکنون در "جهان سوم" حتایک کشور هم دیده نشده که قادر به تسویه حساب با منابع مالی شده باشد. حال این پرسش پیش می آید که چرا سرزمینی بزرگ با وسعتی برابر با دو میلیون و هفتصد و هشتاد هزار کیلومتر مربع و جمعیتی بیش از 37 میلیون نفر، جایی که در اوائل سده بیستم یکی از هفت کشور ثروتمند جهان شناخته می شد، چنین به روز سیاه نشانده شده است. دردناک است که در آن جا کارخانه به فراوانی هست، زمین های وسیع حاصلخیز برای کشاورزی و دامپروری هست، منابع سرشار هست، کارگرمختص هست، کارمند تحصیل کرده و پژوهشگر دانشمند هست، اما مردم اش از تامین غذای روزانه خود عاجز مانده اند.

دردناک تر آن است که مردم مجبور شده اند تاوان نابخردی ها و فساد نظامیانی را بپردازند که در دهه های 1970-1980، کشور را در راه مطامع اربابان خویش به خون کشیدند.

اتحادیه آمریکائی حقوقدان ها *11، که البته تشکیلاتی غیر دولتی است، به تازگی اعلام کرد: سرچشمه بسیاری از وام هانامشروع است. برخی " از آن هاساختگی هستند و در اثر توافق میان بانک های بین المللی و افراد شرکت های صاحب نفوذ داخلی گرفته شده و به حساب های شخصی آن هادبانک های خارج واریز شده اند.

در ژوئیه سال 2000، قاضی دادگاه جنائی فدرال آرژانتین، "خورخه بالسترو"، ضمن حکمی که درباره وام های خارجی صادر کرد، بخشی از مسئولیت را به گردن دست اندرکاران دیکتاتوری نظامی و بخشی دیگر را به دوش "صندوق بین المللی پول" که وام های غیر قانونی و تقلبی را تصویب کرده است، انداخت. باهمه این شواهدکنگره آرژانتین زیر فشار امپریالیزم، حاضر به برخورد با این ستم تاریخی نشد.

سرانجام در 19 دسامبر سال 2001، مردمی که فساد داخلی و بین المللی، به عبارت دیگر تروریست های اقتصادی، هستی اشان را بر باد داده بودند، به خیابان هاریختند. صدای برخورد ماهیتابه های خالی فضای کشور را انباشته ساخت بی خانمان ها و گرسنگان به غارت فروشگاه هادست زدند. پلیس باتمامی تجهیزات به مقابله با آن هافراستاده شد. بر طبق آمار رسمی 27 نفر کشته شدند. بعد از ظهر پنجشنبه 20 دسامبر، "مادران میامو"، میدان میامورا به اشغال خود در آوردند. صداهات از آنان باصاف و متشکل، میان جوانان تظاهر کننده و پلیس مسلح موضع گرفتند تا از کشتار آنان جلوگیری کنند. شورش سراسری بود. رئیس جمهور "فرناندو دلاروا" استعفاداد.

از آن روز تا 30 دسامبر، یعنی در مدت ده روز، 4 رئیس جمهور از سوی کنگره برگزیده شده و سپس در ناتوانی کامل استعفادادند. در حالی که دسیسه های امپریالیزم باهمدستی عوامل داخلی و خارجی اش برای ایجاد تشنج و تفرقه در میان مردم ادامه داشته و خطر کودتای نظامی وجود دارد، سناتور "ادواردو دوالده" *12، از حزب "پرونیست" انتخاب تازه کنگره برای ریاست جمهوری است. او در اول ژانویه 2002 در سخنرانی خود چنین گفت: در داور است که در کشور ثروتمندی چون آرژانتین 40 درصد مردم در زیر خط فقر زندگی می کنند.

در کره خاکی ما، تاکنون هیچ موجودی به اندازه انسان از دست همونوع خویش ستم ندیده، گرسنگی نکشیده، و خونش بر زمین ریخته نشده است. این درد از زمانی پدید آمد که جامعه طبقاتی شکل گرفت و "مادران میامو" برای برانداختن این بیماری از ریشه است که مبارزه می کنند.

حسین سالاری، 11 دیماه 1380 (2002)

"چیستا"، شماره اسفند و فروردین 1380-1381، (بازبین شده).

Mothers of the Plaza de Mayo.*-

گروه نظامی های کودتای که گاه شامل غیرنظامی هاهم می شود -**

ماه می -***

*4- Azucina Villaflor.

*5- Hebe de Bonafini .

*6- Nora de Cortinas

*7- Adolfo Fransisco Scilingo

این کمیسیون زیر نظر "ارنستوساباتو" نویسنده، فیزیکدان، و انساندوست آرژانتینی تشکیل شد و آمار نهائی آن شامل 9000 ناپدیدشده، و جمعا -8*

30000 کشته شده می باشد. 300 شکنجه گاه مخفی وجود داشته است

هم اکنون بسیاری از سران رژیم دیکتاتوری در زندان هستند -9*

این نسخه ایست که هم اکنون برای یونان، اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، و... پیچیده شده است -10*

*11- American Association of Jurists .

*12- Eduardo Duhalde

اعلام نمود که کشور قادر به پرداخت بدهی هانیست. وابستگی یزو رابا دلار قطع نمود. برخی از مؤسسه های خصوصی شده را دوباره ملی نموده

و دولت اداره آن ها را به دست گرفت. اقتصادبیمار

علائم بهبودی را نشان داد. "نستور کیرشنر" که در سال 2003 به ریاست جمهوری انتخاب شد اقدامات "دو والده" را ادامه داده و گسترش داد. با فساد

در دستگاه های دولتی به مبارزه برخاست. عفو کودتایان را لغو و دستور تعقیب آنان را صادر کرد. با توافقی که با "صندوق بین المللی پول" و سایر وام

دهندگان انجام داد، بدهی ها کاهش یافته و با پرداخت اوراق قرضه به وام دهندگان میسر شدند. در سال 2007 "کریستینا کیرشنر" همسر او به ریاست

جمهوری انتخاب شد و سیاست های "نستور کیرشنر" را دنبال کرد. روند لیبرالیزاسیون اقتصادی و وابستگی به "صندوق بین المللی پول" و "بانک

جهانی" قطع شد. اتحادیه ها شکوفا شدند و اداره برخی از کارخانه های ملی شده به کارگران سپرده شد

اکنون مردم آرژانتین رفاهی نسبی را تجربه می کنند

پاییز شهریوری من

by [Saeed Maleki](#)

چشم های شهریوری ات م

. را تا انتهای داغ تابستانم می برد

... گویا

.... در لبان خیس باران

... نام تورا می خوانند

... و نگاه مهربان ات

... در بدرقه ی چشمانت

پاییز را به انتظار نشسته



جلال ایجادی by

شارلی روزنامه هفتگی فرانسه یکسری عکس فکاهی محمد پیامبر اسلام را منتشر ساخته است. این امر کار همیشگی این نشریه است و همه ادیان و سیاست ها مرتب مورد انتقاد این نشریه است. حال بنیادگرایان اسلامی به خشونت و اعتراض پرداخته و خواهان خفه کردن آزادی مطبوعات هستند

Open Letter to Hon. John Baird, Minister of Foreign Affairs Canada in support of the Closure of Iranian Embassy in Ottawa
by [Ardeshir Zarezadeh III](#)

Dr. Houshang Bouzari, President International Coalition against torture (InCAT) - Toronto

Hassan Zarezadeh Ardeshir, President The International Center for Human Rights – Toronto

Nazanin Afshin-Jam MacKay, President and co Founder Stop Child Executions – Ottawa

September 14, 2012

Rt. Hon. John Baird
Minister of Foreign Affairs of Canada
2249 Carling Avenue, Suite 418 Ottawa,
Ontario K2B 7E9
Canada

Re: Closure of Canadian Embassy in Iran

Dear Mr. Baird,

We are writing on to express our deep gratitude for your principled decision to sever diplomatic ties with the clerical regime in Iran. Canada has been a beacon of hope for Iranians who for the past 33 years have witnessed Western governments put their commercial and economic self-interests ahead of abiding by human rights standards. Your courageous stand was a balm to our collective wounds. We feel safer that the regime will have one less platform to intimidate and spy on Iranian-Canadians.

To be sure, the closure of the embassy may pose numerous challenges to expatriate Iranians living in Canada needing consular services in their adopted home and likewise for Iranians interested in traveling or immigrating to Canada. We think this is a negligible price to pay for ostracizing a regime that has rightly been regarded as a pariah. Please do not be discouraged by the negativity of a clear minority in the Iranian-Canadian community that has characterized your decision as rash and imprudent.

As we are sure you will recall, in the 1980s, when the apartheid regime of South Africa faced mounting isolation in the international community, those fighting to upend the white supremacy and Afrikaner minority rule welcomed the escalating sanction against their own government. Iran's system of government is a religious version of the Apartheid regime that oppressed South Africa's black majority for decades. The Islamic Republic deserves no less of a harsh treatment.

In conclusion, we encourage the government to continue to publicly make the differentiation between freedom-loving Iranians and the small minority of hardliners in power in Iran so that Iranian-Canadians are not targets of racism in this country. We hope that you see to it that the Iranian public does not become collateral damage

as a result of your long overdue decision to cut off ties with the Islamic Republic. Iran's human rights organizations and NGOs that do valuable work need and appreciate Canada's support more than ever.

- 1- Dr. Houshang Bouzari, President International Coalition against torture (InCAT) - Toronto
- 2- Hassan Zarezadeh Ardeshir, President The International Center for Human Rights – Toronto
- 3- Nazanin Afshin-Jam MacKay, President and co Founder Stop Child Executions – Ottawa

CC:

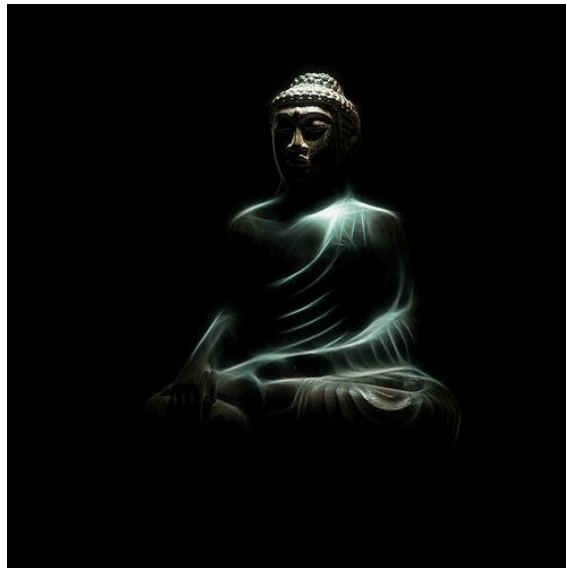
The Honourable Jason Kenney, Minister of Citizenship, Immigration and Multiculturalism

Parliament of Canada



International Center for
Human Rights in Iran

Black Buddha
by [Fred Leeflang](#)



When, after ages of ignorance and error, man became in some degree civilized, and he turned his mind to a close contemplation of the fountain of light and life—of the

celestial fire—he would observe among the earliest discoveries which he would make, that by its powerful agency all nature was called into action; that to its return in the spring season the animal and vegetable creation were indebted for their increase as well as for their existence. It is probable that for this reason chiefly the sun, in early times, was believed to be the creator, and became the first object of adoration. This seems to be only a natural effect of such a cause. After some time it would be discovered that this powerful and beneficent agent, the solar fire, was the most potent destroyer, and hence would arise the first idea of a Creator and Destroyer united in the same person. But such time would not elapse before it must have been observed, that the destruction caused by this powerful being was destruction only in appearance, that destruction was only reproduction in another form—regeneration; that if he appeared sometimes to destroy, he constantly repaired the injury which he seemed to occasion—and that, without the light and heat, every thing would dwindle away into a cold, inert, unprolific mass. Thus at once, in the same being, became concentrated, the creating, the preserving, and the destroying powers,—in India, Brahma, Vishnu, and Siva; in Persia, Oromasde, Mithra, and Arimanius; in Egypt, Osiris, Neith, and Typhon; in each case Three Persons and one God. And thus arose the TRIMURTI, or the celebrated Trinity. ...

وقتی لیبرال‌ها عصبانی می‌شوند

by Hazhir Pelaschi

سایت «بامداد خبر» در روز 4 شهریور گفت و گویی با سعید قاسمی‌نژاد را بر روی تارنمای خود منتشر کرد که می‌توان آن را چکیده‌ی مواضع تمامی اعضای «دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال ایران» دانست؛ هم از این رو که تیتتر مصاحبه صراحت دارد که در این گفت و گو آخرین مواضع این گروه تشریح شده است و هم از آن جهت که سعید قاسمی‌نژاد، سخنگوی دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال ایران است و قاعدتن کار «سخنگو»، بیان مواضع کل گروه خواهد بود. (1) پس در این نوشتار، نگاهی خواهم داشت به آخرین مواضع «دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال ایران».

«جذابیت‌های پنهان» کمپین نه به حجاب اجباری

یا

چگونه به خانه‌ات برگرد

سعید قاسمی‌نژاد در مورد هدف «کمپین نه به حجاب اجباری» می‌گوید: «آنچه مسلم است، هدف ما در این کمپین، ایجاد تغییر در سیاست‌های جاری حاکم بر کشور نبود. در شرایط فعلی، همان طور که خودتان می‌گویید، با حداکثر نیروی اجتماعی هم امکان ایجاد حداقل تغییرات در سیاست‌های حاکم وجود ندارد. اما با این تفسیر آیا ما باید به خانه‌هایمان برویم و دست از هر فعالیتی برداریم؟ پاسخ من خیر است. شما اگر به فعالیت‌های مدنی در سال‌های منتهی به انتخابات جنجالی ۸۸ هم نگاه کنید، دولت وقت هیچ نرمش و اصلاح‌پذیری در برابر خواست فعالان مدنی و جنبش‌های اجتماعی چون جنبش زنان و جنبش دانشجویی، از خود نشان نمی‌داد. اما از نظر من این فعالیت‌ها نقش مؤثری در خیزش جنبش سبز ایفا کردند... و گر نه، آن زمان که ما در جمع‌های دو یا سه هزار نفرمان در دانشگاه‌ها جمع می‌شدیم، هیچ‌گاه این توهم را نداشتیم که با شعار «مرگ بر دیکتاتور»، دیکتاتور را از اریکه قدرت به زیر می‌کشیم. اما این شعارها باعث شد که در سال ۸۸ دیگر مردم به دنبال شعارها و مطالبات خود نگردند... این شد که ما

آمدیم، این بار ابتکار عمل را خود در دست گرفتیم و با ایجاد کمپینی حول این شعار، بسیاری از افراد و گروه‌های مدافع آزادی را کنار هم جمع کردیم که در نوع خود تجربه‌های کم‌نظیر بود و اگر فردا بار دیگر ایران شاهد خیزش مردمی باشد که مسلماً چنین خواهد شد، این مطالبه در میان «مطالبات کلان به دست فراموشی سپرده نمی‌شود و تا موعدی نامعلوم به تعویق نمی‌افتد»

در این پاسخ با چند حکم کلی رویه‌رو می‌شویم: الف) در شرایط فعلی با حداکثر نیروی اجتماعی هم امکان ایجاد حداقل تغییرات در سیاست‌های حاکم وجود ندارد. ب) در این شرایط مطرح شده در بند الف، «کمپین نه به حجاب اجباری» جایگزین مناسبی است برای «به خانه رفتن» و «دست از هر فعالیتی برداشتن». ج) چرا که شعار مرگ بر دیکتاتور در روزهای جنبش 88 حاصل تجمع کسانی در دانشگاه‌ها، پیش از سال 88 و طرح شعار مرگ بر دیکتاتور از سوی آنها بوده است که سعید قاسمی‌نژاد آنها را «ما» می‌خواند. د) بنابراین «کمپین نه به حجاب اجباری» موجب خواهد شد در خیزش آینده این شعار در شمار مطالبات اصلی مردم قرار گیرد.

اول: سعید قاسمی‌نژاد در بند الف، بن‌بستی را تشریح می‌کند که موجود است اما واقعی نیست یا دست کم مختصات آن، تفاوت روشنی با صورت‌بندی او دارد. واقعیت این است که بعد از شکست جنبش 88 و تصرف دوباره خیابان‌ها از سوی حاکم، دیوار جان‌سختی در برابر مبارزه قد علم کرده است؛ این اما به هیچ عنوان نمی‌تواند به این معنی باشد که «با حداکثر نیروی اجتماعی» هم امکان ایجاد «حداقل تغییرات در سیاست‌های حاکم» وجود ندارد. اینجاست که فراخوان لیبرالی ترک «خیابان»، به مثابه اصلی‌ترین مکان رویارویی حاکم و مردم، که در «کمپین نه به حجاب اجباری» متعین شده بود، آشکار می‌شود. فراخوان پنهانی که حالا به شکل آشکاری از زبان سخنگوی «دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال» به آفتاب می‌آید: حتا اگر موفق شوید حداکثرترین نیروی اجتماعی را سازماندهی و خیابان‌ها را از نو تسخیر کنید هم امکان نابودی حاکم که هیچ، حتا امکان ایجاد حداقل‌ترین تغییرات در سیاست‌های حاکم وجود نخواهد داشت. به ویژه با توجه به تجربه‌ی جنبش 88 که از زبان مصاحبه‌کننده چنین جمع‌بندی می‌شود که «حکومت حتی به خواسته نیروی عظیم مردمی در خیابان هم پاسخ نداد». پس اگر چنین است، اگر حداکثر نیروی اجتماعی هم نمی‌تواند حتا سیاست‌های حاکم را تغییر دهد، چرا قاسمی‌نژاد از خیزش مردمی آینده حرف می‌زند؟ آیا او دل به خیزش در راهی بسته است که از همین حالا حکم می‌دهد حتا سیاست‌های حاکم را هم تغییر نخواهد داد؟ آیا سخنگوی لیبرال دچار تناقض است؟ از قضا تکلیف سعید قاسمی‌نژاد روشن است. او تنها آب را گل‌آلود می‌کند تا مسئله‌ی اصلی گم شود و حرف اصلی را نگوید. فعلاً اما برای گفتن و پیش بردن حرف اصلی باید این گفتار را حاکم کرد که کاری از «نیروهای اجتماعی» ساخته نیست حتا اگر «حداکثر» باشند.

دوم: سعید قاسمی‌نژاد هم مانند «ما» مخالف به «خانه» رفتن و دست از فعالیت برداشتن است. جایگزینی که او و گروهش ارائه می‌دهند، راه‌اندازی و شرکت در کمپین‌هایی از این دست است که در «شبکه‌ی اجتماعی فیس‌بوک» انجام می‌گیرند. پس بر اساس این منطق کسانی که در این «کمپین» شرکت کرده‌اند و برای آن عکس فرستاده‌اند هم به «خانه» نرفته‌اند و دست از فعالیت نکشیده‌اند. آنها بیرون از خانه چه کرده‌اند؟ یک عکس را برای صفحه‌ی «کمپین» ارسال کرده‌اند، عکس خودشان را به اشتراک گذاشته‌اند و احیاناً عکس‌های دیگران را لایک و اشتراک‌گذاری کرده‌اند، بعد چه؟ کسانی که بنا به اظهارات سخنگوی دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال چنین فعالیتی کرده‌اند، ساعتی بعد از این «فعالیت» چه کرده‌اند؟ چند روز بعد چطور؟ البته لازم هم نبوده است چون «گروه [آنها] توانایی انجام چنین پروژه‌های بزرگی را دارد» و «حدود 10 نفر هر روزه حدود 5 ساعت روی این کمپین وقت گذاشته‌اند». تفاوت آن «جنبش دانشجویی» و «جنبش زنان» پیش از 88 با «کمپین نه به حجاب اجباری» درست در اینجاست که نفری که در «آشکار می‌شود. در آن جنبش‌ها، فارغ از سمت‌گیری سیاسی آنها، کسانی بودند که به واقع «فعالیت» می‌کردند. آن «دو یا سه هزار تجمع‌های دانشجویی شرکت می‌کردند و البته شعارهای دیگری غیر از مرگ بر دیکتاتور هم داشتند، تنها در دقیقه‌ی تجمع ظهور نمی‌کردند. آنها بودند و تجمع می‌کردند. چنان که در «کمپین یک میلیون امضا» هم تأکید کمپین بر توانمندسازی اعضای کمپین و گسترش آن بود، نه سپردن امور به «نخبه‌گان» و «گیس سفیدان» و «چهره‌های شناخته‌شده‌ی جنبش زنان». (2) سیاست لیبرالی اما درست همین است. کار را به «نخبه‌گان» بسپارید، به آنها که «توانایی» انجام آن را دارند. حالا شما فعالیت کرده‌ید!

سوم: سعید قاسمی‌نژاد مدعی است شعار مرگ بر دیکتاتور در تجمع‌های دانشجویی «دو یا سه هزار نفره» ی پیش از انتخابات 88 موجب شد، شعار مرگ بر دیکتاتور تبدیل به شعار اصلی مردم در جریان «جنبش سبز» شود. معلوم نیست با این منطق شعار مرگ بر دیکتاتور در «خیزش‌های مردمی» پیش از سال 88، مثلاً در ماجرای 18 تیر 1378 از کجا آمده بود. و بعد چه بر سر بقیه‌ی شعارهایی که در تمام این سال‌ها سر داده می‌شد آمد؟ و چرا فقط شعار مرگ بر دیکتاتور به جنبش سبز رسید؟ و مثلاً شعار «یک مملکت/ یک دولت/ آن هم به رای ملت» که هشت سال تمام در

تجمع‌های «دو یا سه هزار نفره» سر داده می‌شد حتا پیش از «جنبش سبز» ناپدید شد؟ در عین حال می‌توان پرسید: شعارهای دیگری که در جریان جنبش 88 سر داده می‌شد از کجا آمده بود؟

چهارم: سعید قاسمی‌نژاد مدعی است این کمپین موجب خواهد شد در «خیزش مردمی» آینده شعار «نه به حجاب اجباری» به یکی از شعارهای اصلی مردم تبدیل شود. این حرف درست مانند آن است که من کمپینی فیس‌بوکی برای مثلث «آزادی اینترنت» یا «آزادی ماهواره» ایجاد کنم و بعد بگویم در خیزش آینده به دلیل این کمپین، آزادی ماهواره یکی از شعارهای اصلی مردم خواهد شد. ناتوانی سیاست از بالای لیبرالی در اینجاست که حتا نمی‌تواند افکار عمومی را تغییر دهد. تعداد مخالفان حجاب اجباری بسیار بیشتر از آن بیست هزار نفری که صفحه‌ی این کمپین را لایک کرده‌اند و از آن هزار نفری که برای این کمپین عکس فرستاده‌اند، است. در میان آن دویست و شصت و چهار هزار نفری که صفحه‌ی «جک‌های بی تربیتی» را لایک کرده‌اند و در میان جمعیت بسیاری که عصرها به خیابان ولیعصر و خیابان‌های مشابه آن هجوم می‌آورند، مخالفان حجاب اجباری بسیار بیشتر است و اگر چیزی قرار باشد به شعار اصلی مردم تبدیل شود، از دل زندگی واقعی خود مردم و از ستم واقعی به خود مردم سرچشمه می‌گیرد، نه از کمپین‌های فیس‌بوکی. سخنگوی لیبرال البته اینها را می‌داند. او اما باید همین حرف‌ها را بزند تا سوال اصلی پرسیده نشود. کارکرد واقعی این کمپین برای سخنگو و گروهش این است که ثابت کنند «گروه [آنها] توانایی انجام چنین پروژه‌های بزرگی را دارد». سوال اصلی بدون پاسخ این است: به چه کسانی؟

مخالفت با تهاجم نظامی به ایران، آن هم به صراحت

سعید قاسمی‌نژاد در این مصاحبه می‌گوید: «در مورد حمله نظامی به ایران هم گروه دانشجویان لیبرال در بیانیه‌هایش به صراحت نسبت به هر گونه تهاجم نظامی به ایران هشدار داده است و آن را به صراحت محکوم کرده است». در اولین مواجهه با چنین هشدار که با «صراحت» داده شده است، می‌توان خوشحال شد و دل خوش کرد که به رغم تفاوت‌ها و اختلاف‌ها، نولیبرال‌ها خواهان تهاجم نظامی به ایران نیستند. اما چرا باید سعید قاسمی‌نژاد غیر از این می‌گفت؟ مگر تاکنون حتا کاریکاتوری مانند امیرعباس فخرآور در جایی به صراحت از حمله‌ی نظامی به ایران دفاع کرده است؟ چه کسی غیر از موجودات فرومایه‌ی نظیر «علی میرفطروس» می‌تواند در این لحظه از تهاجم نظامی به ایران با «صراحت» دفاع کند؟ آیا بهتر نیست به جای بازی با چنین آتشی از مشروعیت «مداخله‌ی دفاع بشردوستانه» و حق «قدرت متراکم لیبرالی» برای گسترش خودش با هر وسیله‌ی ممکن، دفاع کنیم؟

این همان معنایی است که حمید دباشی، در متن «ستون پنجم پسامردن» با دقت آشکار کرد و درست به این دلیل در همین مصاحبه، سخنگوی لیبرال از او انتقام می‌گیرد و نام او را در شمار «چپ‌های افراطی» که نباید آنها را جدی گرفت، وارد می‌کند. دباشی در این مقاله می‌نویسد: «ستون پنجمی‌های پسامردن برای این‌که مأموریت‌شان را به انجام برسانند کاری که انجام می‌داده‌اند، شل کردن پیچ‌های استوار و محکم بعضی از مفاهیم کلیدی بوده است و از اعتبار انداختن و غیرقابل‌اتکاتر کردن آنها. آنها در ذهن مردمی که هدف‌شان قرار می‌گیرند، از طریق هموار کردن راه برای حمله‌ی نظامی علیه ایران، ایجاد سراسیمگی و آشفتگی می‌کنند و آن را به مثابه‌ی چیزی خوب و رهایی‌بخش معرفی می‌کنند: نه حمله‌ی نظامی، بلکه «مداخله‌ی بشردوستانه». آنها می‌گویند که نخست در لیبی و سپس در سوریه و بعد («شاید، نه من دقیقاً این را نگفتم و اگر گفتم و شرایطش ایجاب کرد، خوب بله، چرا که نه») ایران... اگر خامی عباراتشان را بر آنها ببخشایید و سیاست و نثر مبتذل‌شان را تحمل کنید، آنچه که می‌گویند و می‌کنند تکرار کابوس ارولی است از سر نو: آنها بیانیه‌ای صادر می‌کنند و نام‌اش را «ضد جنگ» می‌نهند، اما در واقع همان بیانیه‌ی راه را برای جنگ هموار می‌کند. چنان‌که ارول می‌گوید: «جنگ صلح است، آزادی بردگی، جهالت قدرت» - و مو به مو عین بینش و بصیرت است با روح پیشگویی ارول». (3) دفاع دانشجویان لیبرال از تهاجم نظامی به لیبی، درخواست تهاجم نظامی به سوریه و دفاع آنان از مداخله‌ی بشردوستانه نه قابل‌کتمان است و نه خودشان آن را رد می‌کنند. (4) ظاهرن تنها اقبال باید با دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال همراه باشد و شرایط آن هم زمانی که امکان «هیچ تغییری» حتا با «حداکثر نیروی اجتماعی» هم ممکن نیست، برای «تهاجم نظامی» به ایران هموار نشود، چرا که آنگاه با چشم‌های خود خواهیم دید که چه کسانی با «صراحت» دروازه‌ها را خواهند گشود

از چه کسی باید ترسید

سعید قاسمی‌نژاد در این مصاحبه می‌گوید: «من فکر نمی‌کنم که همه نیروهای چپی به ما حمله می‌کنند. ما اتفاقاً با نیروهای چپ دموکرات رابطه‌ای خوب و در برخی موارد همکاری نزدیک داریم و اتفاقاً همین چپ دموکرات معتقد به سوسیال دموکراسی که بازی بر اساس دموکراسی و در

چارچوب اقتصاد بازار را پذیرفته، می‌تواند در آینده ایران نقشی مثبت و مهم بازی کند و دارای پشتوانه اجتماعی هم هست. آن چپی که شما از آن نام می‌برید در واقع مجموعه‌ای پراکنده است از افرادی با عقایدی افراطی و هیروتی. این مجموعه البته همیشه به گروه ما حمله کرده است و در برابر آن نیروی چپ سوسیال دموکراتی که در حال شکل‌گیری است و برخی چهره‌های شاخصش را هم در کنفرانس‌های استکهلم و بروکسل و دیگر کنفرانس‌هایی از این دست دیده‌ایم اهمیتی ندارند... چپ افراطی همیشه بوده و خواهد بود، چه بهتر که نماینده این چپ افراطی ژیزک باشد، چه بهتر که سمبل چپ افراطی یعنی چه گوارا، یک برنر پول‌ساز باشد. شما به تبدیل چه گوارا از تروریستی الهام‌بخش ترور، به برندی پول‌ساز که نگاه کنید به خوبی معنای اینکه هر آنچه سخت است و استوار دود می‌شود و به هوا می‌رود را می‌فهمید. از ژیزک و حمید دباشی و مراد فرهادپور نباید ترسید، وجود این‌ها بسیار هم مفید است، از گروه بادر ماینهوف و کارلوس و عاشقان‌شان است که باید ترسید؛ چرا که می‌کوشند قاعده بازی را به هم بزنند. بخش عمده چپ افراطی ایران در آرزوی ژیزک شدن، حمید دباشی شدن، آدورنو شدن، و... است. این‌ها را باید اتفاقاً کمک کرد که حرف‌های‌شان را بیشتر بزنند، مردم اصلاً نمی‌فهمند این‌ها چه می‌گویند، خودشان جمع می‌شوند و برای هم دست می‌زنند، باید نگران آن اقلیتی از این نیروهای افراطی بود که هنوز رمانتیک است و به تروریسم چپ نظر دارد. این‌ها چون در بازی دموکراتیک وزنی ندارند ممکن است بخواهند کل بازی را به هم «بریزند، این خطر در ابتدای گذار، جدی است و باید مراقب آن بود

تمامی آنچه که تلاش کرده بودم در یادداشت پیشینم، «رو به چپ، پشت به "لیبرال‌ها"» (5)، بنویسم دقیقین همین حرف‌هایی است که امروز سخنگوی دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال با صراحت به زبان می‌آورد. او به روشنی می‌گوید که از کدام چپ نمی‌ترسند: چپ معتقد به سوسیال دموکراسی که «بازی» بر اساس دموکراسی و در چارچوب اقتصاد بازار را پذیرفته است. همان چپی که برای بازشناسی‌اش، لاقدر فلج از خارج از کشور، یک نشانه هم برای ما گذاشته شده است: چپی که برخی از چهره‌های شاخص آن در کنفرانس‌های بروکسل، استکهلم و دیگر کنفرانس‌هایی از این دست حضور داشته‌اند. به راستی چرا باید از این چپ ترسید؟ کدام کیمیای نجات‌بخشی کارا تر از چنین چپی برای دولت‌های «عرفی» و «دموکرات» سرمایه‌داری وجود دارد؟ چپی که نه تنها آنچه را که سعید قاسمی‌نژاد در یک لغزش زبانی فریادی آشکار «بازی» می‌خواند، در هم نمی‌ریزد بلکه موجب حفظ و پایداری آن هم شده است و خواهد شد

آنها اما از چپ دیگری هم نمی‌ترسند: «از ژیزک و حمید دباشی و مراد فرهادپور نباید ترسید، وجود این‌ها بسیار هم مفید است، از گروه بادر ماینهوف و کارلوس و عاشقان‌شان است که باید ترسید؛ چرا که می‌کوشند قاعده بازی را به هم بزنند». بگذارید این جمله را از ابتدای زبانی سخنگوی لیبرال نجات دهیم تا روشن شود که حرف او چیست. چه چیزی موجب می‌شود که ژیزک ترسناک نباشد؟ چه چیزی آدورنو را بی‌خطر می‌کند؟ آیا بادر ماینهوف و کارلوس هم می‌توانند بی‌خطر و غیرترسناک شوند؟ تمام حرف این است. فرو کاستن اندیشه‌ی انقلابی به ژستی بدون آن‌که ما به ازای بیرونی و عینی داشته باشد آن را بی‌خطر می‌کند. چنین است که نه تنها چه‌گوارا و بادر ماینهوف و کارلوس، بلکه خود لنین هم می‌تواند بی‌خطر باشد. وقتی تمام اینها به ژستی میان تهی فرو کاسته شوند هیچ هوادار سیستم جهانی سلطه‌ی را نخواهند ترسانند. چه چیزی برای آنها بهتر از یک حزب «چپ» (6) که در انتخابات پارلمانی حضور داشته باشد تا فرودستان هم نمایندگان خودشان را در این «بازی» داشته باشند. چه چیزی بهتر از انقلابیونی که تنها حرف انقلاب را می‌زنند و آثارش نیست‌هایی که در سال یکی دو بار گوشه‌های عزلتشان را ترک می‌کنند تا با ترقه‌های بی‌خطر ساخت چین، دود و صدا تولید کنند و شب دوباره به خانه‌های کمونی‌شان برگردند. «بازی» بدون اینها اصلن «بازی» نیست. حرف همان است که سخنگوی لیبرال می‌گوید: چپ خطرناک، چپی است که کل «بازی» را در هم می‌ریزد. اینجا زمین ماست

پانوشت‌ها

مصاحبه‌ی سعید قاسمی‌نژاد با بامداد خبر را اینجا ببینید _ 1

<http://bamdadkhabar.com/2012/08/13467/>

در مورد کمپین یک میلیون امضا می‌توانید مطلب بهاران رستمی در شماره‌ی اول نشریه‌ی منجنیق را با عنوان «مادرانی که پدر شدند» در این _ 2 آدرس بخوانید

<https://www.facebook.com/notes/%D9%85%D9%86%D8%AC%D9%86%DB%8C%D9%82%D9%85%D8%A7%D8%AF%D8%B1%D8%A7%D9%86%DB%8C-%DA%A9%D9%87-%D9%BE%D8%AF%D8%B1->

D8%AF%D8%B1%D8%A7%D9%86%DB%8C-%DA%A9%D9%87-%D9%BE%D8%AF%D8%B1-

%D8%B4%D8%AF%D9%86%D8%AF-%D8%A8%D9%87%D8%A7%D8%B1%D8%A7%D9%86-
%D8%B1%D8%B3%D8%AA%D9%85%DB%8C/228838257180403

متن کامل مطلب حمید دباشی را در این آدرس بخوانید _ 3

<http://www.rahesabz.net/story/45552/>

برای نمونه ببینید _ 4

به جای مردم لیبی سخن نگوییم. نوشته‌ی نجات بهرامی، مسئول کمیته‌ی آموزش و تحقیقات دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال ایران

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/-6747fcd4ac.html>

خواست دخالت فوری جامعه‌ی جهانی در سوریه. نامه‌ی دانشجویان و دانش‌آموختگان لیبرال به دموکراسی‌خواهان ایران

<http://bamdadkhabar.com/2012/06/5838/>

دخالت بشر دوستانه. مایکل الیوت. ترجمه‌ی سیاوش صفوی

<http://cheraghezadi.org/index.php/archives/1820>

درباره‌ی مبانی اخلاقی دخالت بشر دوستانه. گفت و گوی سعید قاسمی‌نژاد با آرش نراقی

<http://cheraghezadi.org/index.php/archives/1663>

این یادداشت را در این آدرس خواهید یافت _ 5

http://www.eshtarak.info/index.php?option=com_k2&view=item&id=730:roobeh-chap&Itemid=201

استفاده از این واژه اشاره‌ی روشنی دارد به طرح سازمان فداییان خلق _ اکثریت برای تشکیل «حزب چپ ایران» با الگوگیری از حزب چپ _ 6

آلمان



با تشکر از شما رفیق عزیز بابت نکته‌بینی همیشگیتون

اما دو نکته هم تظر من رو خیلی به خودش جلب کرد:

1- وقتی قاسمی‌نژاد از قاعده‌ی بازی‌ای صحبت می‌کند که نگران برهم خوردنش از طرفِ چپ‌های رادیکال است و نسبت به آن موضعی کنسرواتیو اتخاذ می‌کند، این به آن معنی‌ست که خودش در حالیکه "هشتش گرو نهش" است از وضعیتِ کنونی این بازی برخاسته از منطقِ بازار راضی است.

2- از سوی دیگر هم شما در راستای اون تیکه‌ای که از فعالیتِ فیسبوکی و دست روی دست نداشتنشون نکته‌ی زیبایی رو بیرون کشیدید این تیکه رو هم اضافه کنید:

"اکنون هم ما در این کمپین سعی کردیم، در حد توان خود شعار «نه به حجاب اجباری» را از حاشیه مطالبات مردم، به متن بیاوریم. این شعار در روزهای منتهی به انتخابات هم بارها از سوی مردم سر داده‌شد و در طول سالیان گذشته و پس از انقلاب، بارها مردم به این مسئله معترض بوده‌اند که همواره از سوی فعالان و گروه‌های سیاسی و اجتماعی به بهانه مسایل مهم‌تر - از مفاهیم انتزاعی چون عدالت و آزادی- گرفته تا مسایل کلان اقتصادی و فرهنگی به حاشیه رانده شده‌است. حال آن‌که از نظر ما مفهومی چون آزادی بدون مصداق‌هایش که همین آزادی پوشش را شامل می‌شود و یا عدالت، بدون برابری زن و مرد که باز از مصادیق آن آزادی پوشش هر دو جنس است، مفاهیمی خالی از معنی است." شما از مجموع این دو نکته فقط متوجه بشید که این تشکلی میمون و مبارک چگونه فعالیتِ متنی انجام می‌دهد.

من نفهمیدم بالاخره اینا چند تا سخنگو دارن ؟ عارف مدعیه ، قاسم نژاد مدعیه ای بابا ، مگه چند نفرن **Kianoosh Delzende**

ممنون هژیر جان ؛ **Taha Zeinali**

به نظر من نقطه‌ی قوت این متن در بخش‌هایی از آن نهفته است که درونمایه‌ی استدلالی دارد و به مصداق‌های مشخصی اشاره می‌کند. یعنی جایی که به نحوی مستدل به تناقضات موجود در مواضع نولیبرال‌ها می‌پردازد، و ژست تجدنمای میان‌تهی «کمپین نه به حجاب اجباری» را به کناری می‌زند.

اما به اعتقاد من، بخش انتهایی متن با درونمایه‌ی اصلی‌اش تناسب ندارد. یعنی دقیقاً همان جایی که تو با اعلام همسویی با بخشی از سخنان سخنگوی نولیبرال‌ها، به نحوی گذرا سعی در تفکیک جریانات و کنش‌گران «چپ‌گرا» می‌کنی. چرا که در این رابطه هیچ استدلالی بیان نشده و به هیچ مصداقی اشاره نمی‌شود، بلکه صرفاً به صورت کلی به «بی‌خطر» بودن چپ ژیزک، مراد فرهادپور و حمید دباشی اشاره می‌کنی. و یا جایی در متن به نحوی طعنه‌آمیز به آثار شبیست‌ها اشاره می‌کنی، ولی مشخص نمی‌کنی در مورد چه کسانی سخن می‌گویی. و یا این که در این متن بیان نشده تفاوت انقلابیونی که تنها حرف انقلاب را می‌زنند، با «انقلابیون واقعی» را چطور می‌توان فهمید. اگر به سخنان سخنگوی نولیبرال‌ها رجوع کنیم، باید گفت تنها «چپ افراطی» خطرناک است. در این صورت باید «افراطی» بودن را با «انقلابی» بودن هم‌ارز قرار داد، که با شناختی که از تو دارم بدون شک منظور این نبوده. ولی به نظر من سخنگوی نولیبرال‌ها با منظور مشخصی این را می‌گوید که تنها «چپ افراطی» خطرناک است؛ چرا که می‌خواهد «چپ رادیکال» را با «چپ افراطی» یکی کند. یعنی می‌خواهد بگوید «گفتمان چپ رادیکال» حرفی برای گفتن ندارد، و تنها به این دلیل «خطرناک» است که ممکن است به «تروریسم» رو بیاورد (البته این هم مزخرفی خاص خودش است). در واقع حرف سخنگوی نولیبرال این است که در ساحت سیاسی کنونی، «چپ» در نبرد گفتمانی ضعیف‌تر از آن است که خطری برای نولیبرال‌ها داشته باشد. که به نظر من این ادعایی بی‌اساس و حرف مفتی بیش نیست؛ و اتفاقاً همین که در مصاحبه‌ی مورد اشاره و تقریباً در بیانیه‌های نولیبرال‌ها، به چپ‌ها فحاشی می‌شود، نشان از آن دارد که از جانب همین چپی که اشاره می‌شود، تهدیدی تا چه اندازه جدی متوجه نولیبرال‌ها است.

البته واضح است که هدف از نگارش بخش پایانی، دقیقاً برجسته کردن همین نکته بوده که "فرو کاستن اندیشه‌ی انقلابی به ژستی بدون آن که ما به ازای بیرونی و عینی داشته باشیم آن را بی‌خطر می‌کند." اما به نظر من این یک بحث جدی و مفصل است و بیان نادقیق آن، کارساز نخواهد بود.

پ.ن: بخش اصلی این کامنت از بحثی است که زیر همین مطلب در صفحه‌ی خودم شکل گرفته بود، و احساس کردم بهتره با خودت هم مطرح کنم. مخلص

شکیب جان! درست می‌گویی رفیق، آخرین مواضع سرشار از نکته است. تنها این را بدانیم که ایشان در مورد این‌که هشت‌شان **Hazhir Pelaschi** گروهی نه‌شان است مطایبه و فروتنی می‌کنند

طاها جان قاسمی‌نژاد اتفاقاً وقتی از چپ افراطی سخن می‌گوید ابتدا از همان چپی سخن می‌گوید که حاضر به **Hazhir Pelaschi Taha Zeinali** پذیرش قاعده‌ی بازی نیست. چرا که ابتدا یک چپ خوب را ترسیم می‌کند. چپ سوسیال دموکراتی که «بازی» بر اساس دموکراسی و در چارچوب بازار آزاد را پذیرفته و چهره‌های شاخصی از آنها در کنفرانس‌های استکهلم و بروکسل و مانند آن حضور داشته‌اند. این چپ خوب مورد تائید و تکریم قاسمی‌نژاد است. اما در قدم بعدی در میان همان «چپ افراطی» هم تفکیکی قائل می‌شود. البته با مصداق‌های دروغین تا رد اصلی حرف را گم کند و آن را به «افراد» فرو بکاهد. ولی می‌توان متن او را چنین خواند: چپی که تنها حرف انقلاب می‌زند و یا به زبان مبتذل او ژست‌های «افراطی» می‌گیرد و چپی که واقعاً انقلابی است و در وفاداری به ایده‌هایش دست به عمل می‌زند. این چپ دوم همان چپی است که سخنگوی لیبرال و دوستانش هراس از آنها را توصیه می‌کنند. از قضا نه تنها برای امکان روی‌آوری آنها به «تروریسم» (بماند که با تعریفی از وسیع چه گوارا را هم تروریست می‌دانند) دقیقاً به این دلیل که ممکن است در «ابتدای گذار» کل «بازی» را به هم بزنند. اما در مورد این‌که آیا این چپ دوم مصداقی بیرونی دارد یا نه ارجاع می‌دهم به متن بسیار مهم و مفیدی که بابک اکبری فراهانی چندی پیش نوشت و حتمن آن را خوانده‌ی بی با عنوان: «اکنون "مایی" که "ما" نیست». ممنون از توجهت

هژیر جان ، بارها من این رو شنیده بودم ، حالا شاید من دارم اشتباه می‌کنم **Kianoosh Delzende**

یکی طلبت که تگ نکردی. **Ali Sobati**

دقیقاً همین‌ست، چپ مختصات هستی‌شناختی را هدف می‌گیرد، چپ می‌خواهد زندگی‌طور دیگری امکان یابد، و تجربه شود، و این چیزی‌ست که همیشه پیشاپیش از سازوبرگ دموکراسی تفویضی بیرون می‌زند. این دومی خروس بلای جان قسم حضرت‌عباس لیبرالیسم خواهد بود. چپ هدف ندارد، چون هدف داشتن او را مقابل هدف لیبرالیسم می‌نهد، چپ مختل کردن اهداف لیبرالیسم است طوری که لیبرالیسم تا نقطه‌ی کابوس‌وار ناممکنی خودش امتداد پیدا کند و پیشانی‌ی خشوع بر زمین تاریخ نهد

وارد که شدم پام رفت تو به طرف به بار مصرف. به زور به راهی واسه خودم باز کردم تا رسیدم به مبلی که روش نشسته بود و داشت پیترز می خورد. گفتم: «اشکال نداره با کفش اومدم تو؟» سرش رو بالا انداخت. گفتم: «می دونی داداش با چندتا از دوستاش افتادن ته دره؟» دهنش رو به کم باز کرد و خندید. آخرین بار تو راه شمال خندهش رو دیده بودم. خوش قیافه بود ولی یکی از دندان هاش جلوتر از بقیه بود، درست عین بازیکنی که تو آفساید باشه. واسه همین وقتی می خندید همه مثل پرچم کمکداور به دندونش زل می زدن. گفتم: «نمی خوای واسه خاکسپاریش بیای؟ هرچی باشه اون داداشته.» از وقتی سینما رو گذاشته بود واسه فروش دیگه دل و دماغ نداشت. گفت: «خُب پیام قبرستون چی کار کنم؟» گفتم: «خُب به هر حال عضوی از خونواده ته، نمی شه که آدم هیچ احساسی به خونوادهش نداشته باشه.» گفت: «من فقط خیلی وقته اونا رو می شناسم، همین.» همین طور که راجع به برادرش حرف می زدیم، به دفعه امریکا حمله کرد به ایران. گفتم: «توی این وضعیت هم دست از لجبازی بر نمی داری؟» گفتم: «جنگ خیلی چیزها رو عوض می کنه.» گفتم: «آره ولی آدمها همین طوری هم عوض می شن، ربطی به جنگ نداره.» گفتم: «ما که آدم نیستیم. آگه آدم بودیم یکی زنگ می زد تولدمون رو تبریک می گفت.» گفتم: «... ببخشید. من این چند روز گرفتار بودم.» تو همین حرفها بودیم که یهو به سرباز امریکایی از پنجره پرید تو و همه وسایل رو به رگبار بست. به انگلیسی گفتم: «چی کار می کنی، پسر؟ فکر کردی این جا کجاست؟» گفتم: «مگه این جا خونه رئیس جمهورتون نیست؟» گفتم: «نه. کی گفته؟» گفتم: «بیا ببین این آدرس درسته؟» همین طور که آدرسش رو می خوندم، گفتم: «خیلی وقته حمله کردین؟» گفتم: «نه، به ده دقیقه بست.» گفتم: «تا حالا کسی هم کشته شده؟» گفتم: «آره، اشتباهی پنج تا جوون رو فرستادیم ته دره.» گفتم: «این آدرس که اشتباهه. این البته بقیه آدرس درست بود. گفت: «...» گفتم: «آره بابا.» همون موقع بیسیم زد به مرکز تا عقب نشینی کنن. گفت: «ببخشید سر Iran، نه Iraq نوشته زده اومدم. همه چیز رو هم داغون کردم.» گفتم: «بی خیال بابا.» بعد هم از همون پنجره پرید بیرون. ته کوچه هلی کوپترشون رو سر و ته کردن و رفتن. وقتی خداحافظی کرد و رفت، دوستم حتی حالتشم عوض نشده بود؛ هنوز همون طور روی مبل نشسته بود و از گلوش خون می چکید تو ظرف پیترز.



اطلاعیه ششم کارزار برای افشای نقض حقوق بشر در ج. ا. در روند
by Hassan Nayeb Hashem

اطلاعیه ششم کارزار برای افشای نقض حقوق بشر در ج. ا. در روند بیست و یکمین اجلاس شورای حقوق بشر

هم میهنان عزیز،

از روز دوشنبه ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۲ (۲۰ شهریور ۱۳۹۱) بیست و یکمین نشست شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در شهر ژنو آغاز می شود و

تا ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۲ (۷ مهر ۱۳۹۱) ادامه خواهد یافت

از کلیه هم میهنان در تمام نقاط دنیا که به نقض حقوق بشر در ایران معترض هستند تقاضا می شود که کوشش های خود را برای روشننگری درباره موارد نقض حقوق بشر در کشورمان و افشای آمران، عاملان و حامیان آن هماهنگ کنند

در شش اجلاس جانبی (موازی) که در روزهای یازدهم، دوازدهم، چهاردهم، بیستم، بیست و یکم و بیست و پنجم سپتامبر ۲۰۱۲ برگزار خواهد شد، با توجه به مباحثی که در جلسه اصلی شورا جریان خواهد داشت، به موضوعات زیر پرداخته می شود

سه شنبه یازدهم سپتامبر

وخیم ترین موارد نقض حقوق بشر در ایران

چهارشنبه دوازدهم سپتامبر

حق برخورداری از آب آشامیدنی سالم و سرویس های بهداشتی و محیط زیست سالم

جمعه چهاردهم سپتامبر

حق برخورداری از صلح، دانستن حقایق و عدالت

پنجشنبه بیستم سپتامبر

نقض حقوق افراد متعلق به گروه های اقلیت در ایران

جمعه بیست و یکم سپتامبر

نقض حقوق افراد متعلق به اقلیت های مذهبی، در ایران

دوشنبه بیست و چهارم سپتامبر

تبعیض نسبت به گروه های اجتماعی در ایران با تاکید بر مسائل زنان، اقلیت های جنسی و اتباع غیر ایرانی ساکن ایران

اسنادی که در این اجلاس بررسی می شوند، در پیوند زیر در دسترس می باشند

<http://www.ohchr.org/EN/HRBodies/HRC/RegularSessions/Session21/Pages/ListReports.aspx>

برنامه این اجلاس به زبان های انگلیسی و فرانسوی نیز از این پیوند قابل مشاهده می باشد

<http://www.ohchr.org/EN/HRBodies/HRC/RegularSessions/Session21/Pages/21RegularSession.aspx>

جهت هماهنگی های ضرور از علاقه مندان به مشارکت در سازماندهی این کارزار دعوت می شود که در جلسه پالتاکی که در روز شنبه اول با نام Iran – Middle East سپتامبر ۲۰۱۲ (۱۱ شهریور ۱۳۹۱) در ساعت ۱۹ به وقت اروپای مرکزی در تالاری در بخش خاورمیانه

HRC IRAN Geneva

و با کد ورودی

2110282012

برگزار خواهد شد، شرکت کنند

(سپتامبر ۲۰۱۲ (۱۶ شهریور ۱۳۹۱) ۷

تدارک دهندگان کارزار برای افشای نقض حقوق بشر در ج. ا. در روند بیست و یکمین اجلاس شورای حقوق بشر



آنتون چخوف: اندوه

by Mo Na on Monday



گرگ و میش غروب است. برفدانه های درشت آبدار به گرد فانوس هایی که دمی پیش روشنشان کرده اند، با تائی می چرخند و همچون پوششی نازک و نرم، روی شیروانی ها و پشت اسب ها و بر شانه ها و کلاه های رهگذران می نشینند. ایونا پناپف سورچی سراپا سفید گشته و به شبح می ماند. تا جایی که یک آدم زنده بتواند تا شود، پشت خم کرده و بی حرکت در جای خود نشسته است. چنین به نظر می رسد که اگر تلی از برف هم روی او بیفتد باز لازم نخواهد دید تکانی بخورد و برف را از روی خود بتکاند. اسب لاغر مردنی اش هم سفید پوش و بی حرکت است. حیوان بی نوا با آرامش و سکون خود و با استخوان های برآمده و با پاهای کشیده چون چوب خرد، از نزدیک به اسب قندی صناری می ماند. به احتمال بسیار زیاد، او هم به فکر فرو رفته است. اسبی را که از گاو آهن و از مناظر خاکستری رنگ مالوفش جدا کنند و در این گرداب آکنده از آتشیهای دهشت انگیز و و تق و تق بی امان و در آمد شد های شتابان انبوه جمعیت رها کنند، محال است به فکر فرو نرود. ایونا و اسب نحیف او مدتی است که همانجا بی حرکت مانده اند. از پیش از ظهر که از اصطبل در آمده اند هنوز یک پایاسی دشت نکرده اند. و اکنون تاریکی شب، پرده ی خود را رفته رفته بر شهر می گستراند. فروغ بی رمق فانوس های خیابان جای خود را به رنگ های زنده می دهد و از هیاهوی آمد شد جمعیت، آن به آن رو به فرونی می نهد. در همین هنگام صدایی به گوش ایونا می رسد:

!سورچی! محله ی ویبور گسکویه -

ایونا یکه می خورد و از لای مژگان و پلکهای بر فپوش خود، نگاهش به یک نظامی شئل پوش می افتد. مرد نظامی تکرار می کند گفتم برو به ویبورگسکویه، مگر خوابی؟ راه بیفت!- ایونا از سر اطاعت تکانی به مهار اسب می دهد. تکه های برف از پشت حیوان و از شانه های خود او فرو می ریزد. مرد نظامی سوار سورتمه می شود. ایونا لب های خود را می جنباند و موج می کشد و گردنش را مانند قو دراز می کند و

اندکی نیم خیز می‌شود و شلاق خود را نه بر حسب ضرورت که بر سبیل عادت به حرکت در می‌آورد. اسب تکیده اش نیز گردن می‌کشد و پاهای چوبسانش را کج می‌کند و با شک و تردید به راه می‌افتد

هنوز چند دقیقه از حرکت سورت‌نم نگذشته است که از میان انبوه تیره رنگ آدمهایی که ازدحام کنان در آمد و شد هستند، فریادهایی به گوش ایونا می‌رسد:

!هی، مگر کوری؟ کجا می‌آیی غول جنگلی؟ بگیر سمت راستت -

مرد نظامی نیز با لحنی آمیخته به خشم می‌گوید

!مگر بلد نیستی سورت‌نم برانی؟ بگیر سمت راستت -

سو رچی یک کالسکه به ایونا فحش می‌دهد و رهگذری که ضمن عبور از خیابان، شانه اش به پوزه ی اسب ایونا خورده با چشمایی آکنده از خشم نگاهش می‌کند و برف از آستین خود می‌تکاند. ایونا که گویی روی سوزن نشسته است یکبند وول می‌خورد و آرنجهایش را کمی بلند می‌کند و

:چشمهایش را دیوانه وار به این سو و آن سو می‌گرداند. انگار نمی‌فهمد کجاست و از چه رو آنجاست. مرد نظامی ریشخندکنان می‌گوید

چه آدم های ردلی! هی سعی می‌کنند با تو درگیر شوند یا به زیر پاهای اسبت بیفتند. پیداست با هم تباخی کرده اند سر به سرت بگذارند-

ایونا به طرف او می‌چرخد و نگاهش می‌کند و لب های خود را می‌جنباند. از قرار معلوم می‌خواهد چیزی به او بگوید اما جز کلماتی نامفهوم سخنی از دهانش خارج نمی‌شود. مرد نظامی می‌پرسد

چه گفتی؟ -

:ایونا دهان خود را به لبخندی کج می‌کند، به حنجره اش فشار می‌آورد و با صدایی گرفته می‌گوید

پسرم ارباب.. پسرم چند روز پیش مرد -

هوم!.. چطور شد مرد؟ -

:ایونا همه ی بالا تنه ی خود را به سمت او می‌گرداند و جواب می‌دهد

:خدا می‌داند! باید از تب نوبه مرده باشد.. سه روز در مریضخانه خوابید.. بعدش مرد. خواست خدا بود. از میان تاریکی صدایی به گوش می‌رسد - شیطان لعنتی! رویت را برگردان. جلوی راهت را نگاه کن! مگر کوری؟ پیر سگ! چشمهایت را باز کن-

مرد نظامی می‌گوید

تندر برو! اینطوری تا فردا هم به مقصد نمی‌رسیم. اسبت را هین کن -

ایونا بار دیگر گردن می‌کشد و اندکی نیم خیز می‌شود و شلاقش را موقرانه به حرکت در می‌آورد. سپس سر خود را چندین بار دیگر به سمت افسر بر می‌گرداند و نگاهش می‌کند اما مسافر نظامی پلک بر هم نهاده و پیداست که حال و حوصله ی شنیدن حرف های او را ندارد. ایونا پس از آنکه مسافر خود را در ویبورگسکویه پیاده می‌کند سورت‌نم را رویروی رستورانی نگه می‌دارد و پشت خم می‌کند و بی حرکت می‌نشیند. و برف آبدار بار دیگر او و اسبش را سفید پوش می‌کند. ساعتی می‌گذرد و ساعتی دیگر

سه مرد جوان در حالی که پاهای گالوش پوششان را محکم به سنگفرش پیاده رو می‌کوبند و به هم دشنام می‌دهند، به طرف سورت‌نم می‌آیند. دو نفر از آنها بلند قد و لاغر اندام اند اما سومی کوتاه قامت و گورژ پشت است. آنکه گورژ پشت است با صدایی که به جرنگ جرینگ شیشه می‌ماند بانگ

می‌زند

...!برو سر پل شهربانی!...سه نفری 20 کوپک! سورت‌نم -

ایونا افسار اسب را تکان می‌دهد و موج می‌کشد. اینهمه راه و فقط 20 کوپک؟! با این حال حوصله ندارد چانه بزند. امروز از نظر او یک روبل با 20 کوپک هیچ تفاوت نمی‌کند. فقط کافیست مسافری داشته باشد. جوانها تنه زنان و ناسز آگویان سوار سورت‌نم می‌شوند و به طرف نشیمن یورش

می‌برند. مشاجره شان بر سر اینست که کدام دو نفر بنشینند و کی سر پا بایستد. سرانجام بعد از دقایقی کلنجار و اوقات تلخی توافق می‌کنند که جوان گورژ پشت به سبب قد کوتاهش بایستد و دو دوستش روی نشیمن بنشینند. جوان گورژ پشت نفس خود را به پشت گردن ایونا می‌دمد و با صدای زنگدارش فریاد می‌کشد

راه بیفت! بزنی بریم! عجب کلاهی داری داداش! تمام پترزبورگ را زیر پا بگذاری کلاهی بدتر از این پیدا نمی‌کنی -

ایونا خنده کنان جواب می‌دهد

.. هه هه هه... همین را دارم -

همین را دارم!!.. تندتر برو! اگر آهسته بروی مجبور می‌شوم یک پس گردنی جانانه مهمانت کنم! چطور؟ -

یکی از قد دراز ها می‌گوید

سرم دارد می‌ترکد! دیشب من و واسکا در منزل دوکماسف چهار بطر کنیاک بالا رفتیم -

قد دراز دیگر با عصبانیت می‌گوید

...! من نمی‌فهمم آم چرا باید دروغ بگویند؟! تو داری مثل سگ چاخان می‌کنی -

.. بخدا دروغ نمی‌گویم -

همانقدر دروغ گفتمی که مثلا گفته باشی شیش سرفه می‌کند -

ایونا می‌خندد و می‌گوید

!هه هه هه.. چه جوانهای شادی -

جوان گوزپشت از کوره در می‌رود و داد می‌زند

!تف! مرده شور برده! پیر ویایی! تندتر برو! به اسبت شلاق بزن! به حسابش برس تا بدود -

ایونا صدای مرتعش جوان گوزپشت و اندام بی قرار او را در پشت سر خود حس می‌کند. دشنامها و متلکهای آنها را می‌شنود و رفت و آمد رهگذران

را می‌بیند و قلبش از بار گران احساس تنهایی رفته رفته رها می‌شود. جوان گوزپشت تا جایی که نفس در سینه دارد و سرفه امانش می‌دهد

ناسزاگویی و غرولند میکند. دو جوان قد دراز از دختری به اسم نادرزا پترونو صحبت می‌کنند. ایونا با استفاده از سکوت کوتاهی که حکمفرما می‌شود

به آن سه می‌نگرد و زیر لب من من کنان می‌گوید

!این هفته پسر من.. پسر جوانم مرد -

جوان گوزپشت آه می‌کشد و به دنبال سرفه ای لب های خود را پاک می‌کند و می‌گوید

همه مان می‌میریم.. خوب، حالا تند تر برو! آقایان این یارو خلق مرا تنگ می‌کند! اینطور که می‌رود کی به مقصد می‌رسیم؟ -

!اینکه کاری ندارد.. حالش را جا بیار.. یک پس گردنی مهمانش کن -

پیر طاعونی شنیدی چه گفتند؟ گردنت را می‌شکنم! با سورچی جماعت تعارف بی تعارف!... آقای مار زنگی با تو هستم! می‌شنوی؟ نکند حرفهای -

مرا باد هوا حساب می‌کنی؟

و ایونا صدای پس گردنی را حس می‌کند، نه خود پس گردنی را. خنده کنان می‌گوید

.. هه هه هه... چه اربابهای شاد و شنگولی! خدا شما را حفظ کند -

یکی از قد دراز ها می‌پرسد

ببینم زن داری یا مجردی؟ -

من؟ هه هه هه... اربابهای شاد و شنگول! حالا دیگر یک زن دارم آنهم خاک سیاه است.. هه هه هه.. منظورم گور است.. پسر من هنوز -

.. زنده ام... خیلی عجیب است! عزرا بیل راهش را گم کرده، بجای اینکه سراغ من بیاید رفت سراغ پسر من

آنگاه برمی‌گردد طرف مسافر ها تا چگونگی مرگ فرزندش را حکایت کند اما در همین موقع جوانک گوزپشت نفس راحتی می‌کشد و خبر می‌دهد:

"خدارا شکر، بالاخره رسیدیم!" ایونا سکه ی 20 کوپکی را می‌گیرد و تا مدتی دراز به دهلیز ساختمانی که سه جوان عیاش در تاریکی آن ناپدید

شده بودند چشم می‌دوزد. باز تنهاست. سکوت، بار دیگر وجودش را پر می‌کند. اندوهی که لحظه ای ناپدید شده بود دوباره پدیدار می‌شود و بیش از

پیش بر قلبش سنگینی می‌کند. نگاه نگران و پر دردش روی انبوه جمعیتی که در پیاده روها رفت و آمد می‌کنند، می‌لغزد از میان هزاران نفری که

در خیابان های شهر در رفت و آمد ند آیا یک نفر هم پیدا نمی‌شود که به درد دل او گوش دهد؟. اما آدم ها به شتاب می‌گذرند بی آنکه به او و اندوهش

اعتنا کنند. اندوهی است گران، اندوهی که به بی نهایت می‌ماند. اگر سینه اش را بشکافتند و اندوهش راه خروج بیاید ای بسا سراسر دنیا را در بر

بگیرد. با وجود این اندوهی است ناپیدا. اندوهی است که در پوسته ای کوچک چنان نهان شده است که حتی در روز روشن هم با چراغ نمی‌شود .. رویتش کرد

در این دم نگاه ایونا به دربان خانه ای می‌افتد که کیسه ی کوچکی در دست دارد. تصمیم می‌گیرد با او همصحبت شود. پس می‌گوید ساعت چند است برادر؟ -

!ده... اینجا توقف نکن.. برو جلوتر -

سورتمه را چند قدمی به جلو می‌راند، پشت خم می‌کند و خویشتن را به دست اندوه می‌سپارد. .. اکنون می‌داند که نمی‌تواند با آدم‌ها باب گفتگو بگشاید. اما هنوز پنج دقیقه نمی‌گذرد که قد راست می‌کند و سرش را طوری می‌جنباند که انگار سردرد شدیدی دارد و مهار اسب را تکان می‌دهد. با خود فکر می‌کند باید به کاروانسرا برگردم

و اسب تکیده اش انگار که به اندیشه ی او پی برده باشد یورتمه می‌رود. حدود یک و نیم ساعت بعد، ایونا پای بخاری بزرگ و کثیفی نشسته است. روی سکوی بخاری و بر کف اتاق و روی نیمکتها، عده ای خوابیده اند و صدای خر و پف شان بلند است. دود بخاری مارآسا در فضای اتاق پیچ و تاب می‌خورد. هوا گرم و خفقان آور است. ایونا به خفته ها چشم می‌دوزد، تن خود را می‌خواراند و از اینکه زود باز گشته است افسوس می‌خورد. با خود فکر می‌کند: "حتی پول یونجه هم در نیامد. .. شاید علت اندوه همین باشد! آدمی که کارش را بلد باشد. .. آدمی که خودش و اسبش سیر باشند، .. همیشه خدا خیالش آسوده است

سورچی جوانی از گوشه ای سر بلند میکند و خواب آلوده و نفس نفس زنان دست خود را به طرف سطل آب دراز می‌کند، ایونا می‌پرسد می‌خواهی آب بخوری؟ -

آره، معلوم است که آب می‌خواهم -

خوب.. بخور.. نوش جان.. گوارای وجودت.. آره برادر، همین هفته ای که گذشت، پسر مرد.. شنیدی چی گفتیم؟ هفته ی گذشته، در - مریضخانه.. داستانی بود

ایونا به سورچی جوان می‌نگرد تا مگر تاثیر سخنان خود را مشاهده کند اما در قیافه ی مرد جوان کوچکترین تغییری پدید نمی‌شود. جوانک رو اندازش را بر سر می‌کشد و بار دیگر خواب می‌رود. ایونای پیر آه می‌کشد و تن خود را می‌خاراند. .. همانقدر که سورچی جوان احتیاج به آب داشت، او او تشنه ی آن است که با کسی درد دل بکند. چیزی نمانده است که هفته ی مرگ فرزندش سر آید، اما او هنوز نتوانسته با کسی به سیری درد دل کند. باید حکایت کند که پسرش چگونه بیمار شد و چگونه درد کشید و پیش از مرگ چه ها گفت و چگونه درگذشت. .. باید حکایت کند که مراسم خاک سپاری چگونه انجام شد و خود او بعد از مرگ فرزند چگونه به بیمارستان رفت تا لباس های آن ناکام را تحویل بگیرد. دخترش آنیسیا در ده مانده است، راجه به او هم باید حرف بزند. .. آخر مگر درد دل آدم تمام می‌شود؟ همینطور که او غم دل می‌گوید شنونده نیز باید بنالد و آخ و واخ کند و آه بکشد. .. زن ها به درد دل آدم بهتر از مرد ها، گوش می‌دهند. زن جماعت گرچه ناقص عقل است اما کافیست دهان باز کنی تا شیون و زاری " .. سر دهد. .. سورچی پیر با خود اندیشید: " خوب است بروم سری به اسب بزنم، برای خوابیدن همیشه فرصت هست

لباس می‌پوشد و به طرف اصطبل راه می‌افتد. بین راه اصطبل، به یونجه و کاه و هوا فکر می‌کند. آنگاه که تنهاست نمی‌تواند به فرزندش بیاندیشد. .. از او با همه می‌شود سخن گفت، اما در تنهایی خود سخت وحشت داشت به او بیاندیشد، و چهره اش را در نظر خود مجسم کند

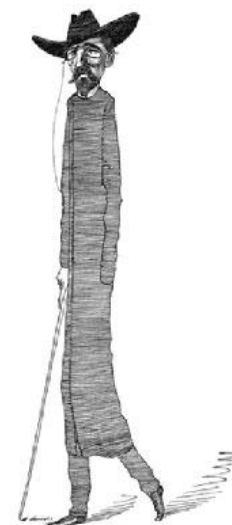
در اصطبل، همین که نگاهش به چشم های براق اسب می‌افتد، می‌پرسد

داری نشخوار می‌کنی؟ خوب، نشخوار کن، نشخوار کن.. حالا که پول یونجه در نیامده، کاه بخور.. راستش.. برای کار کردن پیر شده ام.. اگر - .. پسرم نمرده بود، سورچی می‌شد.. کاش نمی‌مرد

:آنگاه لحظه ای سکوت می‌کند و باز ادامه می‌دهد

آره برادر!.. کوزما ایونیچ مرد.. نخواست زیاد عمر کند.. بیخود و بی جهت مرد.. حالا فرض کنیم تو یک کره داشته باشی و مادر آن کره باشی.. - .. و بیکو کره ات بمیرد.. راستی حیف نیست؟ دلت کباب نمی‌شود؟

اسب لاغر و تکیده نشخوار می‌کند و گوش می‌دهد و نفس گرم خود را به صاحبش می‌دمد. .. ایونا بیش از این تاب نمی‌آورد و درد و اندوه خود را .. برای اسبش حکایت می‌کند و می‌گرید



مالی کرده اند؟

by [Maryam Afshari](#) on Monday, August 20, 2012 at 9:41pm ·

معرفی «امپریالیست» هایی که به «تریبونال مردمی...» کمک مالی کرده اند؟

by [Maryam Afshari](#)

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

لیست اسامی کمک های مالی «امپریالیست» ها به تریبونال، که از سایت رسمی آن گرفته ام، اسامی بسیاری از آن ها، برای من چهره های آشنایی هستند و در سال های طولانی با هم در کمپین هایی که علیه حکومت اسلامی، علیه اشغال عراق، علیه اشغال افغانستان، سالگرد قتل عام رندانیان سیاسی در سال 67، در سخن رانی ها و مراسم های مختلف دیده ام این روزها با نوشته های برخی از گروه هایی که البته به «اسناد» مهمی هم در رابطه با کمک های یواشکی و مخفیانه «امپریالیست» ها به این کارزار مردمی علیه حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی، دست یافته اند به این نتیجه رسیدم که این «امپریالیست» ها را «افشا» کنم

برخی از این «امپریالیست» ها، احتمال به عنوان «نفوذی» در این مبارزاتی که در بالا اشاره کردم، حضور فعالی داشته اند. و برخی نیز کمک های خود را با اسم «رمز» و «کد» به تریبونال داده اند احتمالاً خود «امپریالیست» ها هستند که از این طریق کمک کرده اند تا کسی آن ها را نشناسد!

«کمک مالی با کد ۲۲ وانگور ۱۰۰» برای نمونه

بر این اساس بیسش از هشتاد شاهد و زندانی سیاسی سابق که در اجلاس تریبونال لندن شهادت دادند و مشاهدات و خاطرات و تجارب خود را دست ها را برای هیات وکلا و حضار تعریف کردند و اشک همه را نیز درآورده بودند، هیچ سخنی علیه «امپریالیست» ها به لب نیاوردند چون که احتمال داشت این کمک ها قطع شود

وام بانکی پنج تن از فعالان و همگامان کارزار، ویدا، خسرو،» برای مثال، برخی از این «امپریالیست» ها و یا نمایندگان «امپریالیست» ها چون های را از نزدیک می «لیلا، بهرام و ایراندخت/خانواده هفت جان باخته ۱۰۰۰۰۰ کرون». من نزدیک به سه دهه است که این «امپریالیست» بشناسم و همواره در همه مبارزات در استکھلم حضور فعالی دارند

و در اختیار تریبونال قرار داده است کرونی گرفته یازده هزار دلار معادل ۷۴۳۱۰ مینا، - سیگل نیویورک - وام یا

رویا جهرمی، بهرام توکلی، محترم چیتگر، احمد موسوی، لادن و اردوان وانکور، رویا هم چنین می توان به «امپریالیست» های دیگری چون صادقی، رضا رستگاری (نیویورک)، سعید افشار، لیلا قلعه، جمشید، سحر محمدی، آزاده شکوهی، بابک عماد، پویا دانشیان، سامان دری، نازنین، ...جمشید، رویا غیاثی، منصور- آفاق، بهبود بهکیش، دکتر افشین راد، خانواده جان باخته گان و

به لیست اسامی «امپریالیست» هایی که به تریبونال کمک کرده اند توجه کنید و این اسامی را خوب به خاطر بسپارید! تا در روز «مبادا»، آن ها نتوانند این کمک های خود به تریبونال «غیرمردمی؟» و «مشکوک؟» را انکار کنند

شما هم می توانید این لیست کمک ها به تریبونال را در سایت رسمی آن، در آدرس زیر ببینید و قضاوت کنید
info@irantribunal.com: و آدرس ایمیل کارزار www.irantribunal.com: آدرس سایت کارزار

فهرست کمک های مالی

کمک های مالی نقدی و رسیده به حساب کارزار در سوئد/ ماه ژوئیه ۲۰۱۲

آذر وانکور، ۵۰۰ دلار -

کمک مالی با کد ۲۲، وانکور، ۱۰۰ -

پیوند، ۱۵۰۰ دلار -

روشن ضمیر ناس، ۲۴۹۵/۲۸ کرون معادل ۳۰۰ یورو -

عباس زلزاده، ۴۳۵۰/۴۰ کرون معادل ۵۰۰ یورو -

حسن حجت السلامی، ۴۳۳/۴۷ کرون معادل ۵۰ یورو -

فعالان کارزار نروژ (فروش قهوه و ساندویچ)، ۲۵۱۱/۲۲ کرون سوئد -

رویا جهرمی، ۱۳۶۹۵/۱۲ کرون سوئد -

فعالان کارزار - کونتبرگ، ۱۰۰۰ کرون -

مسعود واتقی، ۱۰۰۰ کرون -

بهرام توکلی، ۱۰۰۰ کرون -

بهرام توکلی، ۳۰۰۰ کرون -

لادن و اردوان، وانکور، ۱۰۰۰ یورو -

متین وانکور، ۵۰ دلار -

احمد/سوئد-۲، ۱۰۰۰ کرون -

احمد/سوئد-۱، ۱۰۰۰ کرون -

احمد/سوئد، ۶۰ دلار کانادا و ۳۰ یورو -

محترم - چیتگر، ۱۰۰ کرون -

سیاوش س، ۱۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/ماه های مه و ژوئن ۲۰۱۲

وام بانکی پنج تن از فعالان و همگامان کارزار، ویدا، خسرو، لیلا، بهرام و ایراندخت/خانواده هفت جان باخته، ۱۰۰۰۰۰۰ کرون -

بهمن، به یاد لطیف قاسم زاده اردبیلی و همسرش، ۷۰۰ کرون -
ناهدید، مالمو، ۲۰۰ کرون -
سیاوش س، ۱۰۰ کرون -
محترم - چیتگر، ۱۰۰ کرون -
عباس زمانی، ۴۳۹/۱۷ معادل ۵۰ یورو -
جمع آوری کمک مالی گروه کار کارزار در کونتبرگ، ۱۷۰۰ کرون -
میر عثمان گل، ۲۵۰۰ کرون -
سحر محمدی، ۴۴۱۸/۹۰ کرون معادل ۵۰۰ یورو -
رضا رستگاری، نیویورک، ۳۴۸۶۷ کرون معادل ۵۰۰۰ دلار -
سیاوش س، ۱۰۰ کرون -
محترم - چیتگر، ۱۰۰ کرون -
بابک عماد، ۶۳۰۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در آمریکا، ژوئن ۲۰۱۲

پویا دانشیان، ۱۹۵۰ دلار -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/ماه های آوریل، مه و ژوئن ۲۰۱۲

(سامان دری، ۲۰۰ دلار (نقد -
(ناهدید نعیمی، ۲۰۰ پوند(نقد -
بدون نام ۳۵۱ /۹۴ پوند -
حسین حسن زاده، ۱۱۰۰ پوند -
کمک های مالی جمع آوری شده در محل دادگاه در لندن، ۱۰۳۲ پوند -
نازنین، ۲۳۷۲/۷۵ پوند -
جمشید، ۱۰ پوند -
رویا غیائی (سویس)، ۳۵۱/۹۹ پوند -
جمشید، ۱۰ پوند -
(نیما ص، (استرالیا)، ۱۵۰۰ دلار استرالیایی (نقد -
جمشید، ۱۰ پوند -
(تراب شکوهی، ۱۹۸۸ پوند، نیما ص، (استرالیا -
حمید ص، ۳۷۰۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/ آوریل ۲۰۱۲

کمک مالی فعالان کارزار/نروژ، ۳۴۵۰ کرون -

- جمع آوری کمک مالی روزگومه له/نروژ، ۴۰۰ کرون -
- ملینا کردلند/نروژ، ۲۵۰ کرون -
- لنا، ۵۰۰ کرون -
- دکتر سعید/نروژ، ۳۰۰ کرون -
- مالین، ۲۰۰ کرون -
- کانون فرهنگی کردها/نروژ، ۱۰۰۰ کرون -
- زمان و نصرت/هامبورگ، ۲۶۵۲ کرون معادل ۳۰۰ یورو -
- آزاده شکوهی، استکهلم، ۵۰۰ کرون -
- مجتبی، هانور، ۸۸۴ کرون، معادل ۱۰۰ یورو -
- ربیع جلیلی/هانور، ۴۴۲ کرون معادل ۵۰ یورو -
- مهدی/هانور، ۴۴۲ کرون معادل ۵۰ یورو -
- محترم - چیتگر ۱۰۰ کرون -
- سیاوش س، ۱۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/ماه های ژانویه، فوریه، مارس ۲۰۱۲

مارس

- امیر، ۵۰۰ کرون -
- مینا-ل، ۵۰۰ کرون -
- محمد نبوی، ۵۰۰ کرون -
- کامبیز، ۱۱۰۰ کرون -
- جعفر، ۱۰۰ کرون -
- غلامرضا، ۱۰۰ کرون -
- ابی، ۲۰۰ کرون -
- زهره، ۱۰۰۰ کرون -
- اسماعیل، ۳۰۰۰ کرون -
- بهبود بهکیش، ۸۰۰۰ کرون -
- منصور- آفاق، ۱۵۰۰ کرون -
- درآمد مراسم نورزوی - استکهلم ۹۴۷۸ کرون -

فوریه

- کارزار ایران تریونال - دانمارک، ۵۰۰۰ کرون -
- محترم - چیتگر ۱۰۰ کرون -
- سیاوش س، ۱۰۰ کرون -

ژانویه

کرون 353، Inger Vinther Johansen -

منصور، ۱۰۰۰ کرون -

کارزار ایران تریبونال - دانمارک ۷۰۰۰ کرون -

محترم - چیتگر، ۱۰۰ کرون -

سیاوش س، ۱۰۰ کرون -

کانون ایرانیان آزادی خواه - مونیخ، ۱۴۰۳ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/ماه های ژانویه، فوریه، مارس ۲۰۱۲

مارس

حمید ص، ۴۳۰۰ پوند -

جمشید، ۱۰ پوند -

خانواده جان باخته گان، ۴۹۸۸ پوند -

دکتر افشین راد، ۱۸۰۰ پوند -

فوریه

جمشید، ۱۰ پوند -

ژانویه

جمشید، ۱۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/ماه های اکتبر، نوامبر و دسامبر ۲۰۱۱

دسامبر

کمک مالی جمع آوری شده در استکهلم/شیشستا در نوامبر

اندرک، باربرو، مهسا، علیرضا، ایراندوخت، ۱۰۰۰ کرون -

امیر- طاهری، ۱۰۰ کرون -

ماریا- رشیدی، ۳۰۰ کرون -

مینا اسدی، ۱۰۰۰ کرون -

سعید افشار، ۵۰۰ کرون -

- رحیم، ۵۰۰ کرون -
- زینت-ه، ۵۰۰ کرون
- احمد، ۱۰۰ کرون -
- رویا- صادقی، ۱۰۰ کرون -
- مقدم ۵۰ کرون، -
- محترم و خسرو، ۱۵۰۰ کرون -
- غلامرضا-ا، ۵۰۰ کرون -
- بدون نام، ۲۸۵۰ کرون -

کمک مالی جمع آوری شده کارزار در کپنهاک، ۵۰۰۰۰ کرون

- مهرنوش، ۳۰۰ کرون -
- خسرو-ر، ۵۰۰ کرون -
- لیلا، ۲۰۰ دلار -
- ایران، ۱۰۰۰ دلار -
- سیما- مامد، ۳۵۰ کرون -
- سیاوش - س، ۱۰۰ کرون -
- محترم - چیتگر، ۱۰۰ کرون -

نوامبر

- مهری ان، ۲۰۰ کرون -
- رویا - صادقی، ۲۰۰ کرون -
- منصور- ا، ۲۰۰۰ کرون -
- کمک مالی جمع آوری شده کارزار در کپنهاک ۱۰۰۰۰۰ کرون -
- حسن جعفری ۲۰۰ کرون -
- مینا، - سیگل نیویورک - وام یازده هزار دلار معادل ۷۴۳۱۰ کرون -

- محترم - چیتگر ۱۰۰ کرون -
- سیاوش س ۱۰۰ کرون -

اکتبر

- ویدا- گیتا، ۷۰۰ کرون -
- محترم - چیتگر، ۱۰۰ کرون -
- سیاوش س، ۱۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/ ماه های اکتبر، نوامبر و دسامبر ۲۰۱۱

رویا- سویس، ۱۵۷ پوند -

بابک عماد، ۲۰۰ پوند -

جمشید، ۳۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/ ماه های ژوئیه، اوت و سپتامبر ۲۰۱۱

کمک مالی/ ۲۳مین سالگرد - استکهلم ۱۳۰۰ کرون -

پوران - دانمارک، قبض کمک مالی، ۶۰۷ کرون -

زری، نقد ۵۰۰ کرون -

کامبیز، کمک مالی- قبض، ۲۳۰۰ کرون -

ویدا، ۳۰۰ کرون -

محترم، ۳۰۰ کرون -

سیاوش س، ۳۰۰ کرون -

بهرام، ۶۰۰ کرون -

شهریار، نقد، ۱۰۰ یورو -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/ ماه های ژوئن، ژوئیه، اوت و سپتامبر ۲۰۱۱

بابک عماد، ۲۰۰ پوند -

دکتر علی، انگلستان، ۲۶۰ پوند -

عزت، مونترال، ۴۴۰ پوند معادل پانصد یورو -

جمشید، ۴۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در آمریکا/ سپتامبر ۲۰۱۱

مینا، ۳۵۰۰ دلار -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/ ژوئن ۲۰۱۱

فریده، ۱۰۰ کرون -

محترم، ۱۰۰ کرون -

سیاوش س، ۱۰۰ کرون -

بهرام، ۲۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوند/ مه ۲۰۱۱

- منصور س، ۱۰۰۰ کرون -
- برنامه استکهلم - قبض کمک مالی، ۷۰۰ کرون -
- کمک مالی در برنامه استکهلم، ۵۰۰ کرون -
- مخترم، ۱۰۰ کرون -
- سیاوش س، ۱۰۰ کرون -
- بهرام، ۲۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/ مه ۲۰۱۱

- دکتر علی، انگلستان، ۳۶۰ پوند -
- حمید ش - مونترال، ۲۰ پوند معادل ۵۰۰ دلار کانادا -
- عزت - مونترال، ۳۲۰ پوند معادل ۵۰۰ دلار کانادا
- جمشید، ۱۰ پوند

کمک های مالی

- محسن پادوا، ۱۰۰ یورو -
- لاله های خونین ۶۷، ۱۰۰ یورو -
- کمک مالی به مراسم کارزار در وانکور، ۳۷۳ دلار آمریکا -
- خانم جهانشاهی، ۵۰۰ دلار کانادا، معادل ۳۶۸ یورو -
- اردوان، ۳۲ یورو -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوند/ آوریل ۲۰۱۱

- شهریار، نقدی، ۱۰۰ یورو -
- منصور س، ۱۰۰۰ کرون -
- مخترم، ۱۰۰ کرون -
- ویدا؛ کمک های مالی دستی/استکهلم ۵۲۰۰ کرون -
- سیاوش س، ۱۰۰ کرون -
- بهرام، ۲۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/ آوریل ۲۰۱۱

جمشید، ۱۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/ مارس ۲۰۱۱

رویا ج، ۲۲۵۸۶ کرون -

منصور س، ۲۵۰۰ کرون -

محبوبه ز، ۱۰۰۰ کرون -

محترم، ۱۰۰ کرون -

حمیداشرف، ۱۰۰۰ کرون -

امید، ۱۰۰۰ کرون -

ویدا، ۱۵۰۰ کرون -

پیوند، ۱۲۰۰ کرون -

سیاوش س، ۱۰۰ کرون -

بهرام، ۱۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/ مارس ۲۰۱۱

جمشید ۱۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/ فوریه ۲۰۱۱

کارزار بم، ۱۰۰ کرون -

بهرام، ۱۰۰ کرون -

سیاوش س، ۱۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/ فوریه ۲۰۱۱

جمشید ۱۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/ ژانویه ۲۰۱۱

غلامرضا، ۵۰۰ کرون -

حسن ماسالی، ۱۳۰۸۵/۴۴ کرون -

لیلا قلعه بانی، ۷۰۰۰ کرون -

شهرام ک، ۸۸۶/۲۴ کرون -

- گورش گلنام، ۱۰۰ کرون -
- شروین ۹۶، ۲۰۰ کرون -
- آریان ۹۷، ۳۰۰ کرون -
- سیاوش س، ۱۰۰ کرون -
- بهرام، ۱۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/ ژانویه ۲۰۱۱

- سامان دوری، ۲۰۰ پاوند -
- رویا - سویس، ۱۵۹/۴۷ پوند -
- جمشید، ۱۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/دسامبر ۲۰۱۰

- اراز فانی، ۲۶۰۰ کرون -
- کورش گلنام، ۱۰۰ کرون -
- مهری س، ۵۰۰ کرون -
- سیاوش س، ۱۰۰ کرون -
- کارزار بم، ۳۰۰ کرون -
- بهرام، ۱۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/دسامبر ۲۰۱۰

- جمشید، ۱۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/نوامبر ۲۰۱۰

- شروین ۹۶، ۱۰۰ کرون -
- بدون نام، ۲۰۰ کرون -
- بدون نام، ۱۰۰ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/نوامبر ۲۰۱۰

- جمشید، ۱۰ پوند -
- سهیل، ۱۰ پوند -
- احمد جوانشیر، ۱۱۷/۱۲ -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/اکتبر ۲۰۱۰

- کورث گلنم، ۱۰۰ کرون -
- شروین ۹۶، ۱۰۰ کرون -
- آریان ۹۷، ۱۰۰ کرون -
- سیاوش، ۱۰۰ کرون -
- مهرداد غ - پ، ۱۰۰ کرون -
- مادر س، ۱۰۰ کرون -
- مهدی، ۱۰۰ کرون -
- سوسن بهار، ۱۰۰ کرون -
- حسن مکارمی، ۲۷۷/۵۸ کرون -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/اکتبر ۲۰۱۰

- جمشید، ۱۰ پوند -
- سهیل، ۱۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در انگلستان/سپتامبر ۲۰۱۰

- جمشید، ۱۰ پوند -
- سهیل، ۱۰ پوند -

کمک های مالی رسیده به حساب کارزار در سوئد/ سپتامبر ۲۰۱۰

- لیلا دانش، ۱۰۰۰ کرون -
- مسعود بلوچ، ۱۰۰۰ کرون سوئد -
- فریده، ۱۰۰ کرون سوئد -
- ویدا، ۳۰۰ کرون سوئد -
- ویدا، ۸۰۰ کرون سوئد -
- مراسم ۲۲ مین سالگرد-استکهلم، ۲۶۵۰ کرون سوئد -
- سیاوش، ۱۰۰ کرون سوئد -

کمک های مالی رسیده به حساب های کارزار در سوئد و انگلستان در سوئد/ اوت ۲۰۱۰

- زری عرفانی، ۴۹/۶۰ پوند -
- شهره ب، ۴۰۰ یورو معادل ۳۷۶۷/۶۰ کرون -

مهرداد غ، ۱۰ یورو معادل ۹۳/۳۲ کرون -

گللاه ش، ۱۰۰۰ کرون -

بی نام، ۱۰۰ کرون -

آبونه های استکهلم - ویدا، ۲۰۰۰ کرون -

زری، ۵۰۰ کرون -

بیژن بازرگان، ۱۰۰ کرون -

تا تاریخ اول اوت ۲۰۱۰

انگلستان

سهیل، ۳۰ پوند -

جمشید، ۱۰ پوند -

کانادا

اردوان، ۱۰۰۰ یورو -

سوئد

غلامرضا، ۵۰۰ کرون -

سیاوش، ۳۰۰ کرون -

اردوی گوتنبرگ، ۴۰۰۰ کرون -

نروژ

محمد، ۵۰۰ کرون سوئد -

کانادا

اردوان، ۱۰۶۴۰ کرون سوئد -

سوئد

رویا، ۵۰۰ کرون -

تی شرت، ۳۰۰ کرون -

- احمد، ۵۰۰ کرون -
- ماوند، ۱۰۰۰ کرون -

آلمان

- ایمان، ۱۰۰ یورو -

سویس

- رویا، ۱۵۶ پوند -
- رویا، ۱۶۷ پوند -

سوئڈ

- محترم، ۱۰۰ کرون -
- گیتا، ۲۰۰ کرون -
- سیما، ۳۰۰ کرون -
- ابی، ۱۰۰ کرون -
- ژیلا، ۱۰۰ کرون -
- شهرام، ۲۰۰ کرون -
- مریم، ۵۰۰ کرون -
- خسرو، ۲۰۰ کرون -
- قاسم، ۱۰۰ کرون -
- فروغ، ۵۰ کرون -
- ویدا، ۱۵۰ کرون -
- لیلا، ۵۰۰ کرون -
- بابک، ۷۰۰ کرون -
- زری، ۳۰۰ کرون -
- صلاح، ۵۰۰ کرون -
- کیومرث، ۵۰۰ کرون -
- رویا، ۵۰۰ کرون -

انگلستان

- تی شرت، ۶۰۴ پوند -
- تی شرت، ۷۵ پوند -
- تی شرت، ۲۰ پوند -

بابک، ۱۰۰ پوند -
بابک، ۱۱۸ پوند -
جمشید، ۳۰ پوند -
رضا، ۱۰ پوند -
بابک، ۴۵ پوند -
پیوند، ۷۳/۲۳ پوند -
تی شرت، ۲۰۵/۹۰ پوند -

سوئیس

رویا، ۵۱/۶۳ پوند -

نروژ

رویا، ۷۷۸/۸۷ پوند -

آلمان

پرهام، ۵۰ یورو -

اگر کسی حساب و کتاب و تبدیل پول های مختلف به یک پول، مثلا دلار و کرون و غیره وارد است و حال و حوصله جمع این کمک ها را دارد می تواند کل این رقم را در جایی مثلا در فیس بوک و زیر این مطلب و یا جای دیگر بنویسد

به این ترتیب، پس از این که نشست نخست تریبونال مردمی در لندن با موفقیت به پایان رسید عده ای عزم شان را جزم کرده اند تا کارزار را به امپریالیست ها متصل کنند و به شکست بکشانند. هنگامی که فعالین و دست اندرکاران این تریبونال برای پیش برد امر این دادگاه تلاش می کردند عده ای در خانه های تیمی خود در قلب اروپا نشسته بودند و در حال زدن نقب هایی به دفاتر خزانه داری دولت های امپریالیستی بودند تا نام تریبونال را در میان اسامی دریافت کنندگان کمک باشند. اما هنگامی که چیزی پیدا نکردند یکی از وکلای بهانه قرار دادند تا کل تریبونال را زیر سؤال ببرند. اگر این ها واقعا مساله شان این بود تنها این وکیل را مورد انتقاد قرار می دادند و طبیعی ست که خود این حقوقدان جوابگو می شد نه تریبونال. اما به نظر می رسد که مساله حمله کنندگان به تریبونال مشکل شان این نیست. یکی با یک حرکت «رامبویی» تلاش می کند مسیر تیر شکیلیک شده از تریبونال لندن به قلب جمهوری اسلامی را منحرف کند و به سوی تریبونال برگرداند. اما یک حقیقت غیرقابل انکار این است که این ها آگاهانه و ناآگاهانه آب به آسیاب دشمن می ریزند و در واقع دوستان «ناآگاه» مردند! آن یکی با تحلیل های عجیب و غریب از امپریالیسم به تریبونال می رسد. آن دیگری، که خودشان یک عمری به رفقای جدانشده از سازمان شان را «پولپوت، فراری، مک کارتیسیم، حجابانی، محسن رضایی، دوم خردادی و...» نامیده اند امروز برای ما «معلم اخلاق» می شوند که از کم ترین پرنسیب و اخلاق سیاسی را حتی در مورد رفقای دیروزی خود نیز رعایت نکرده اند.

گروه های حاشیه ای و بی تاثیری که حتی در محله خودشان نیز نمی توانند چهار نفر را دور خود جمع کنند و دست کم، تلاش کنند تا نگذارند فلان پناهنده به ایران دیپورت شود و یا کارزاری برای آزادی زندانیان سیاسی راه بیندازند و یا یک جلسه مستقل به نام گروه شان بگذارند و در مقابل ده

نفر سخن بگویند و سئوالات حضار را جواب بدهند و...، امروز علیه تریبونال این همه قلم فرسایی می کنند اما کسانی و جریاناتی که شب و روز به بارگاه دول امپریالیستی و ناتو دخیل بسته اند تا هم چون عراق و افغانستان و لیبی، به ایران نیز حمله کنند و آن ها را به قدرت برسانند این قدر پیگیر! سخن نمی گویند بسیار حیرت انگیز است؟

در هر صورت کارزاری که از پنج سال پیش، با تلاش پیگیر و خستگی ناپذیر خانواده های جان باخته گان و جان به در بردگان از قتل عام های دهه ۶۰ و فعالان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چپ و سوسیالیست و آزاید خواه و عدالت جو، در اکتبر ۲۰۰۷، شروع به کار کرده و پس از آمادگی های مقدماتی، در دسامبر سال ۲۰۰۹ اعلام موجودیت علنی کرده است، خود به نهادهای سیاسی، اجتماعی و حقوقی مستقلی است که هدفش اصلی اش «محاکمه کلیت حکومت اسلامی به جرم جنایت علیه بشریت و نسل کشی»، اعلام کرده و هیچ گونه وابستگی ملی و سیاسی به هیچ حزب و سازمان ایرانی و غیرایرانی و هیچ دولتی در جهان ندارد. به بعرات دیگر، این نهاد مستقل، هیچ گونه رقابت و کشمکش نیز با احزاب و سازمان های سیاسی ندارد و به طور مستقل و اثباتی اهداف خودش را پیش می برد. به همین دلیل نیز این کارزار از همان روزهای آغاز کارش با حمایت گسترده افراد و سازمان ها و احزاب سیاسی جدی چپ و سوسیالیست و آزادی خواه ایرانی قرار گرفته و قطعاً بعد از این نیز چنین حمایت هایی گسترده تر خواهد شد.

موفقیت تریبونال، موفقیت همه مردم رنج دیده و زخم خورده و استثمار شده جامعه ایران است. موفقیت آن، خاری ست در چشم کلیت حکومت اسلامی و حامیان منطقه ای و بین المللی آن و در راس همه سیستم سرمایه داری. ریشه کلیه فلاکت ها، بدبختی ها، سرکوب ها، جنگ ها، کشتارها، زندان ها و شکنجه و اعدام ها، در بطن سیستم سرمایه داری و روابط و مناسبات آن نهفته است. اگر پلیس وحشی آفریقای جنوبی در روز روشن کارگران اعتصابی معدن را می کشد. روز پنج شنبه ۱۶ آگوست ۲۰۱۲، پلیس حکومت آفریقای جنوبی، به بیش از ۳۰۰۰ نفر از کارگران در آفریقای جنوبی که در معادن پلاتین دست به اعتصاب زده بودند حمله کرد و آن ها را به رگیار بست. خبرگزاری ها اعلام کرده اند که در این یورش وحشیانه پلیس، 36 کارگر جان باخته و صدها تن نیز زخمی گردیدند. به گفته رییس پلیس آفریقای جنوبی، تعدادی جان باختگان در حال افزایش است. در اواخر دی ماه سال 1382، با پایان یافتن کار ساختمان مجتمع مس خاتون آباد در شهر بابک کرمان، حدود 200 نفر از کارگران این مجتمع اخراج شدند. در اعتراض به این اقدام کارفرما، کارگران اخراجی همراه خانواده هایشان دست به اعتصاب و تحصن زدند. پس از به نتیجه نرسیدن اعتصاب و تحصن، کارگران اقدام به بستن جاده خاتون آباد - شهر بابک کردند. اما نیروی انتظامی با اعزام چند فروند هلی کوپتر از کرمان، کارگران را پراکنده کرد. در نتیجه کارگران به ناچار در مقابل فرمانداری شهر بابک تجمع کردند. اما این بار تجمع کارگران به گلوله بسته شد که در طی آن چهار نفر از کارگران به نام های ریاحی، جاویدی، مهدوی و مومنی کشته شدند. یا در آمریکا و اروپا، کارگران معترض را شدیداً سرکوب می کنند. در مصر ارتش را به عنوان نیروی رهایی بخش در مقابل کارگران و مردم آزاده مصر قرار می دهند. به این ترتیب، روشن است که سیستم سرمایه داری جهانی در کشورهای مختلف، هر چند به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی متفاوتند اما به لحاظ استراتژی سرمایه داری و مناسبات کار و سرمایه، تفاوت چندانی با همدیگر ندارند. اما در عین حال بین همه دول امپریالیستی و سرمایه داری، هم چون شرکت ها و کارتل ها دعوا و کشمکش و رقابت دایمی وجود دارد و بزرگ ترها مانند درندگان کوچک ترها را می بلعد و نابود می کنند تا خود را فربه تر و قوی تر سازند. امروز ماهیت سرمایه داری و ضدانسانی حکومت اسلامی، هیچ تفاوتی با ماهیت دول چین، روسیه، آمریکا، سوریه، مصر، اسرائیل، انگلیس، فرانسه، آلمان، عربستان سعودی، آفریقای جنوبی و غیره ندارند. همگی، دشمن آزادی و برابری و ستم گر و استثمارگر و آدم کش و جنگ طلب هستند. بنابراین، آن چه که امروز و با توجه به تحولات منطقه و آلترناتیو های امپریالیستی برای همه ما مهم است تقویت جنبش های اجتماعی و در راس همه جنبش کارگری و مبارزه قاطع در جهت سرنگونی کلیت حکومت اسلامی با قدرت و هدایت مستقیم خود مردم جامعه ایران است. از این رو، هرگونه همکاری مخفی و علنی با دول امپریالیستی را باید شدیداً محکوم کرد و نگذاشت ویران گری و فجایع انسانی و سیاسی و اجتماعی افغانستان، عراق، لیبی، مصر و...، در ایران نیز تکرار گردد.

مسلمانا حق طبیعی هر فرد و جریاناتی است که آن چه که به نظرش درست می آید تبلیغ و ترویج کند و دیگران را نقد نماید و تحمل نقد هم داشته باشد. اما تهمت و افترازی و یک طرفه به قاضی رفتن و سرمست و پیروز هم برگشتن، عملی زشت و شنیع است و به مبارزه واقعی نیروهای سوسیالیست و آزادی خواه و عدالت جو علیه حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی و متحدان و یا رقبای بین المللی آن نیز لطمه وارد می کند.

در چنین شرایطی، احساس مسئولیت سیاسی و انسانی به ما حکم می‌کند که از اقدام ارزنده تریبونال حمایت کنیم و در عین حال در فضایی سالم و صمیمی نواقص و کمبودهای آن را مورد نقد قرار دهیم و یا افراد و کلایبی که احتمالا ایرادات و اشکالات و ابهاماتی در مورد آن‌ها وجود دارد؛ مشخص‌تر بنویسیم تا همین افراد، خودشان مستقیماً جوابگو باشند و اصل را فدای جزء نکنیم.

باید توجه داشته باشیم تریبونال بین‌المللی علیه حکومت اسلامی، متکی به تصمیم‌گیری جمعی و فعالیت جمعی است، نه فردی.

در آخرین بند متن «فرم همبستگی و همکاری» کارزار، بی‌هیچ شبهه‌ای و به روشنی ضرورت این امر توضیح داده شده است: «برای به اجرا در آوردن این دادگاه، به کارزاری جهانی نیاز است که توده‌های مردم عدالت‌خواه و مدافع حقوق انسانی؛ چه ایرانی، یا غیرایرانی، اعم از کارگر، نویسنده، شاعر، حقوقدان، روزنامه‌نگار، فعال سیاسی، هنرمند، دانش‌جو و...، به آن بپیوندند و به پیش‌برد آن یاری رسانند.» بنابراین، شما هم می‌توانید به این کارزار بپیوندید و عملاً در رفع اشکالات و نواقص و کمبودهای آن بکوشید. مسئولین و دست‌اندرکاران این تریبونال، همیشه گفته و با صدای بلند اعلام کرده‌اند که در این تریبونال، به روی هر انسان حق طلب و عدالت‌جو و آزادی‌خواهی که مخالف سرسخت حکومت اسلامی و دول امپریالیستی جنگ طلب و اشغالگر هستند، باز است

هم چنین فعالان کارزار تاکید کرده‌اند که «دادگاه بین‌المللی برای رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی»، تنها به دهه شصت محدود نخواهد شد، اما محور دادگاه، کشتارهای دهه شصت، و به خصوص تکیه بر قتل عام زندانیان سیاسی و نسل‌کشی در تابستان ۶۷ است. بر این اساس، این کارزار را باید گسترده‌تر کرد. به همین دلیل، به دوستانی که این چنین تند و تیز و خصمانه بر علیه تریبونال موضع‌گیری می‌کنند و در این شرایط حساس و پرخطری که در منطقه و جهان و به ویژه جامعه خودمان وجود دارد مشغله‌های غیرواقعی و زاید و کسل‌کننده برای خودمان و دیگران درست نکنیم؛ و بیش از این نیز شکاف‌های غیرواقعی بین خودمان به وجود نیاوریم. با دادن آدرس‌های عوضی، نقش امپریالیست و حامیان وطنی آن‌ها را لوث نکنیم. از این رو، پیشنهاد من این است که هم‌زمان با پیش‌برد مبارزات سازمان و غیرسازمانی‌تان، به تریبونال نیز بپیوندید و در پروسه عمل و فعالیت مشترک، همگی دست به دست هم دهیم تا از یک سو، ابعاد مبارزاتی آن را گسترش دهیم و از سوی دیگر، در رفع ابهامات و اشکالات احتمالی آن هم بکوشیم

دوشنبه سی ام مرداد ۱۳۹۱ - بیستم اوت ۲۰۱۲

ضمیمه

هزینه‌های دادگاه

کارزار برای برگزاری دادگاه به مبلغی حدود صد و هفتاد پنج هزار لیره استرلینگ (پوند) نیاز دارد. این بودجه فقط شامل هزینه‌های زیر است. شازنده حقوقدان ایرانی و برجسته جهانی داوطلبانه به این کارزار مردمی جهانی پیوسته‌اند و دست‌مزد دریافت نمی‌کنند. اعضای کمیسیون حقیقت‌یاب و هیئت منصفه هم به هم چنین

شایان توجه است که هزینه‌ها به‌طور میانگین محاسبه شده‌اند. به‌طور مثال، هزینه سفرهای اروپائی با سفرهای دور دست در هم ادغام و میانگین آن‌ها در بودجه محاسبه شده است. در سایر موارد نیز این قانونمندی رعایت شده است. هزینه‌ها تقریبی است و با کم یا زیاد شدن سفرها و هزینه‌های تدارکاتی و بهاء سفرها، تغییر می‌کند.

هزینه فعالیت‌ها و سفرهای فعالان کارزار و کمیته اجرائی کمیته راهبردی حقوقدانان که متشکل از دو حقوقدان ایرانی و دو تن از فعالان کارزار است، خود این افراد پرداخته و می‌پردازند. مجموع هزینه این بخش از ابتدا تا پایان کار مبلغی بالغ بر چهل پنج هزار پوند می‌شود که تماماً توسط افراد درگیر در این فعالیت‌ها تامین می‌شود.

هزینه سفر

هزینه سفر پنج حقوقدان عضو تیم دادستان، سه حقوقدان عضو تیم دفاع، سه وکیل مدافع، هفت قاضی و رئیس دادگاه. جمعا نوزده نفر: ۱۵۲۰۰ پوند. میانگین: ۱۵۰۰-۲۵۰ پوند

هزینه سفر شش عضو کمیسیون حقیقت‌یاب: ۴۸۰۰ پوند. میانگین: ۱۵۰۰-۲۵۰ پوند

هزینه سفر دوازده عضو هیئت منصفه: ۹۶۰۰ پوند. میانگین: ۱۵۰۰-۲۵۰ پوند

(هزینه سفر پنج عضو از هفت عضو کمیته بین المللی راهبردی حقوقدانان ایران تریبونال و یک عضو مشاور (۱) شش نفر از اعضای کمیته در مجموع چهل و دو سفر انجام خواهند داد: ۳۶۷۵۰ پوند. میانگین: ۱۵۰۰-۲۵۰ پوند

هزینه اقامت

هزینه اقامت (هتل) پنج حقوقدان عضو تیم دادستان، سه حقوقدان عضو تیم دفاع، سه وکیل مدافع، هفت قاضی و رئیس دادگاه. جمعا نوزده نفر سه روز اقامت (۲): ۱۰۲۳۱ پوند. میانگین ۲۱۴-۱۴۵ پوند

هزینه اقامت (هتل) شش عضو کمیسیون حقیقت یاب به مدت هفت روز: ۷۵۳۹ پوند. میانگین ۲۱۴-۱۴۵ پوند

هزینه اقامت (هتل) دوازده عضو هیئت منصفه به مدت سه روز: ۶۴۶۲ پوند. میانگین ۲۱۴-۱۴۵ پوند

هزینه اقامت پنج عضو کمیته راهبردی حقوقدانان و یک عضو مشاور: ۷۵۳۹ پوند. میانگین ۲۱۴-۱۴۵ پوند

مدیر تبلیغاتی

هزینه استخدام مدیر تبلیغاتی (۳): ۳۰۰۰۰ پوند

هزینه تغذیه: ۱۰۰۰۰ پوند

هزینه رفت و آمد داخل شهر: ۲۰۰۰ پوند

هزینه تبلیغات: ۱۰۰۰۰ پوند

هزینه محل دادگاه: ۱۵۰۰۰ پوند

هزینه تکنیسن و لوازم تکنیکی صدا و تصویر: ۲۰۰۰ پوند

هزینه های متفرقه: ۵۰۰۰ پوند

دو عضو از هفت عضو کمیته راهبردی حقوقدانان در لندن مقیم هستند. به دلیل حضور رئیس کمیته در لندن، جلسات و دیدارهای اعضای کمیته (۱) بناگرایر در لندن برگزار می شود. کمیته راهبردی یک عضو مشاور در امور دادگاه های مردمی دارد. هزینه سفرهای وی نیز در محاسبات آمده است. احتمال داده می شود اعضای کمیته در مجموع تا برگزاری دادگاه هفت بار در لندن دیدار کنند. سایر جلسات از طریق کنفرانس تلفنی برگزار می شود

دادگاه قرار است در سه روز برگزار شود. احتمال دارد دادرسی چهار روز طول بکشد. در این صورت، هزینه اقامت و خوراک نوزده حقوقدان (۲) دادگاه و دوازده عضو هیئت منصفه و هشت عضو کمیته راهبردی حقوقدانان افزایش خواهد یافت

اعضای کمیته راهبردی بین المللی حقوقدانان، وجود یک مدیر تبلیغاتی که حتما باید از میان شخصیت های برجسته مطبوعات جهانی باشد و (۳) قدرت تاثیر گذاری بر مطبوعات بین المللی را داشته باشد، برای ایران تریبونال لازم می دانند. بنابر تجربه اعضای کمیته راهبردی و با تحقیقاتی که کمیته اجرایی کمیته راهبردی انجام داد، چنین فردی حاضر نخواهد بود داوطلبانه به ایران تریبونال به پیوندد. دستمزد میانگین چنین فردی، بالغ بر سی هزار پوند است. این فرد نقش مهمی برای جهانی کردن دادگاه خواهد داشت

برگرفته از سایت *



«چه عرض کنم»

by Fariba Ebrahim Ahmadi

محمدرضا عالی‌پیام، شاعر و طنزپرداز، عصر روز سه‌شنبه (۲۴ مرداد) با ورود نیروهای امنیتی به منزلش بازداشت شد. سروده زیر یکی از در ادامه می‌آید «چه عرض کنم». آخرین سروده‌های این طنزپرداز است که در انجمن ادبی امیرکبیر خوانده شده است. متن این سروده با عنوان

کار یک باره شد، چه عرض کنم
سنگ‌ها خاره شد، چه عرض کنم
شیخ آن کاره شد، چه عرض کنم
یار پنیاره شد، چه عرض کنم
آنکه دائم نماز شب می‌خواند
اسب تقوا به نفس خود می‌راند
تا فلک روی صندلش نشاند
نفس، اماره شد، چه عرض کنم
دائمن ذکر بر آیش جاری
اهل تقوا و خویشنداری
روزها روزه شب به بیداری
حال می‌خواره شد، چه عرض کنم
گفته بودیم نهی از منکر
مهرورزی بود نه چیز دگر
حال آن پنجه‌ی نواز شگر
قمه فداره شد، چه عرض کنم
اولش اتحاد و یکرنگی
بعد شد دگمی و نظر تنگی
حال آن گفتمان فرهنگی
تیر و خمپاره شد، چه عرض کنم
رفته بودیم انقلاب کنیم

دل خوش را به قند آب کنیم
کی بنا بود «دس به آب» کنیم
خوشی آواره شد، چه عرض کنم
انقلابی که بود جانانه
رفت صادر شود به بیگانه
حال در پشت بام هر خانه
دیش و مهواره شد، چه عرض کنم
گاو کشتیم نذر آقا جان
گوشتش سهم بهتر از مایان
پهن و دم و سم و روده‌ی آن
سهم بیچاره شد، چه عرض کنم
پول نفت میان سفره‌ی ما
خرج شد، خرج، خرج اعطینا
یا انرژی هسته‌ای شد یا
بمب و طیاره شد، چه عرض کنم
رای دادیم و رایمان آری
خشت بر خشت خلق سالاری
حال ملت به جای هر کاری
پاک بیکاره شد، چه عرض کنم
میل بالا نشینی‌اش در سر
رفت بالا و رفت بالاتر
آن قدر رفت و رفت تا آخر
مثل فواره شد، چه عرض کنم
هی نمودیم وعده درمانی
برق مجانی آب مجانی
زرد از وعده‌های مامانی
رنگ رخساره شد، چه عرض کنم
تا به سر قله‌ی رفاه رسند
شد مقرر که گام بردارند
گام هالو سریع بود و بلند
خشتکش پاره شد، چه عرض کنم

اجرای دوباره نمایش کمدی « افسانه ببر » اثر داریو فو

برگردان و اقتباس : صدرالدین زاهد

موسیقی : سعید حبیبی

طراح، کارگردان و بازیگر : صدرالدین زاهد

ساعت شش بعد از ظهر

یکشنبه 28 اکتبر . یکشنبه 4 نوامبر. یکشنبه 11 نوامبر. یکشنبه 18 نوامبر

بعلت محدودیت جا، لطفاً جای خویش را با شماره 0148353496 ذخیره نمایند.

ورودی برای همگان : ده اورو

Wilson Rue du président ,27

La Courneuve, 93120

Courneuve , Station: La Courneuve / 8 Mai 1945 Metro: Ligne 7 , Direction: La

مسیر : (سه دقیقه)

l'église Saint-Yves) / Rue Macelin Berthelot / Rue Président Wilson / 27, Le Av. Lénine / Rue Franklin (en face de
Théâtre D-Nué

دوستان عزیز از ارسال این اطلاعیه به دوستانتان دریغ نفرمائید و ما را در این امر فرهنگی یاری نمائید. متشکریم

اجرای دوباره نمایش کمدی « افسانه بیر » اثر « داریو فو » در پاریس
یکشنبه های 28 اکتبر و 4 و 11 و 18 نوامبر ساعت شش بعد از ظهر
, 27Rue du Président Wilson
La Courneuve , 93120
Metro : Ligne 7 , station : La courneuve / 8 Mai 1945

مسیر (سه دقیقه)

Av. Lénine / Rue Franklin (en face l'église Saint yves) / Rue
Marcelin Berthelot / Rue président Wison / 27, Le Théâtre D-Nué

ورودی : 10 اورو

بعلت محدودیت جا لطفاً جای خویش را با شماره 0148353496 ذخیره نمائید. متشکریم



دوستان و یاران آزادی
در این شرایط سخت و خطرناک جای آن دارد که با تلاش و پایداری حمایت خود را از زندانیان سیاسی و آنانی که در زیر سایه اعدام شب را به صبح میرسانند، اعلام نماییم
بایستیم در مقابل آنانی که، با نام اصلاحات و رسیدن به دموکراسی در چهار چوب قانون اساسی، دوباره بیراه ای را به راه آزادی و مردم سالاری میزنند تا استبداد دینی را چند صباحی بیشتر حاکم کنند.
بیاید با صدای بلند فریاد برآوریم، نه جنگ و نه جمهوری اسلامی، زنده باد آزادی، زنده باد ملت ایران
با خبر رسانی خود، لطفاً ما را در این راه یاری نمایید.
اکبر کریمیان

صدای موج سبز: تظاهرات ۱۳ آبان، اعتراضی به وضعیت زندانیان سیاسی و ورشکستگی اقتصادی نظام حاکم ایران

چند صباحی نیست که از آغاز بازگشائی مدارس می گذرد، اما متأسفانه درمدارس ایران آموزش آخرین دغدغه دانش آموزان است
دانش آموزان هر روز شاهد اخبار فاجعه بار اقتصادی هستند، چگونه نگران خانواده های خود نباشند؟ هر روز به دلیل سماجتها و تهدیدهای جمهوری اسلامی می باید در زیر سایه جنگ زندگی کنند، چگونه می توانند به فکر آینده خود باشند؟ اینها دردهای مشترک تمامی مردم رنج دیده کشورمان است که بر روی شانه های ظریف و روح پاکشان تحمیل شود.

خبر دستگیری آموزگاران، ترس و اضطراب از آینده درد دیگریست که این روزها جوانان و نوجوانان نیز در سر دارند. آنان خوب می شناسند مجید توکلی ها و بسیاری دیگر از دانشجویان زندانی ستاره دار. آنان می دانند که استبداد ولایتی فقاهتی چگونه شخصیت و روح آنان را برای پایداری و پاسداری از استبداد دینی تخریب خواهد کرد.

جمهوری اسلامی بر اساس اصول بنیادگرایانه و استبدادی و تشدید سرکوبها این بار فکر و اندیشه را نشانه گرفته و قصد به زنجیر کشیدن علم و آگاهی را دارد. زیرا به خوبی میداند که يك جامعه آزاد و باز هرگز پذیرای افکار و فرهنگ استبدادی آنان نخواهد شد. جمهوری اسلامی در آغاز روی کارآمدنش به بهانه استکبارستیزی با تسخیر سفارت آمریکا در تهران و به گروگان گرفتن کارکنان آن و پرداختن سنگینترین بهای مادی و معنوی، پایه های نفرت را در سیاست دیپلماسی کشور نهاد تا بتواند با ایجاد بحرانهای سیاسی به حیات خویش ادامه دهد..

صدای موج سبز، بمناسبت فرا رسیدن ۱۳ آبان روز دانش آموز اقدام به برگزاری تظاهراتی در لندن می نماید و از تمام ایرانیان و آزادی خواهان دعوت به عمل می آورد تا با شرکت در این تظاهرات ضمن افشای چهره استبدادی و ضد بشری رژیم ولایتی فقاهتی به جهانیان و اعتراض به آنانیکه کوس جنگ را به صدا در می آورند، نشان دهد که فرزندان ایران زمین در هر کجا که باشند هرگز هموطنان خود را تنها نخواهند گذاشت، و با فریاد خود امید پایان استبداد دینی و خشکاندن ریشه های جمهوری اسلامی نوید دهند و با تلاش خود بستر آزادی و دموکراسی را در ایرانمان بنا سازیم.

زمان: ۰۳/۱۱/۱۲ ساعت ۱۵ تا ۱۷

مکان: میدان پارلمان

Parliament Sq

www.greenwavevoice.com

info@greenwavevoice.com

facebook: Green Wave Voice - صدای موج سبز

SMS: 00447580799132

m: 00447886662057

parvin bavafa

<http://youtu.be/40C9Z1z0Ik>

<http://youtu.be/nx5s1851bgY>

http://youtu.be/mi_OfuLM67Q

با پوزش از عزیزانی که این ایمیل را تکراری دریافت میکنند.

که در زیر ملاحظه خواهید کرد را 23 (حماسه زن پارسی) شعر من پروین باوفا، شاعر، نقاش، نویسنده، آهنگساز، ترانه سرا و طراح مقیم کالیفرنیا، به تاراج رفته و توسط فرد یا افرادی بدخواه و حسود و حماسه میلاد حماسه پرواز سال پیش سروده ام که در سالهای اخیر (چون دو حماسه دیگرم به نام شعرای دیگر چون پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد که هرگز شعر "من پروین فروغ شهر ایرانم که" نادان با متنی آشفته و غلط، به عنوان و .. از طریق ایمیل و وبلاگهای گوناگون منتشر کرده اند که با پیگرد قانونی توانستم بسیاری از آنها را تاریخی و حماسی، سیاسی نسوده بودند خواهش میکنم با من همکاری ببندم ولی هنوز به عنوان شاهکاری از پروین اعتصامی و .. از طریق سایتها و وبلاگهای گوناگون منتشر میشود که کرده و از راه اشتراک گذاشتن این شعر و ست لینک بالا در رسوا کردن این افراد مغرض و بی فرهنگ با من همکاری کنید. از مهر شما عزیزان پیشاپیش سپاسگزارم

شعرو آهنگ: پروین باوفا

"حماسه زن پارسی"

مرا ای مرد

مرا ای بیخبر از درد

برو دیگر..

مرا آسان مخوان یک زن

مخوان آسان مرا یک زن

زنی چون من

که از بهر وطن

کرده سپراین تن

نه آن لیلی مجنونم .. نه آن شیرین فرهادم

که من پروین .. فروغ شعرایرانم

نه پوراندخت .. نه آذرمدخت

.. نه آتوسا .. نه پانته آ

که آرتیمس سپهسالار ایران

درنبرد ناوگان پارس و یونانم

مرا بیداد تو شاهد به تاریخی

که می بالیده برنامم

* * * * *

مرا گر درمقام همسری بینی

نه یک همخواب و هم بستر

که یک همراه ، یک یار وفادارم

نه یک برده ، مکن اینگونه انکارم

مینگارم تو بی پندار

اگر با جورسنگین تو می سازم

اگر در آتش کین تو می سوزم
مپندارم که راه رستگاری را نمیدانم
که جوشد خون ایرانی به شریانم
مرا فردای فرزندم
مرا عشق به دلبندم
چنین برپازده زنجیر
مرا ایمان به آرمانم
مرا عهد به پیمانم
نموده این چنین با درد تو درگیر
اگر مادر نبود کی بود تورا جانی؟
که آزارم دهی اینسان به آسانی
بدون من کجا میداشت تاریخ تو؟
آرش با کمانش

کاوه آهنگرو آن گرزو سندانش
بدون من کجا میداشتی آن شاعر طوسی
نگهبان زبان پارسی ، استاد فردوسی
* * * * *

مرا گر در مقام مادری بینی
مگویامن که فرشی از بهشت
در زیر پایم پهن گسترده
نگاهم کن، نگاهم کن
که زیر پای من دنیا به جریان است
ز نور عشق من رخشنده کیهان است
که با دستان من
گهواره گردون به دوران است
که جای پای من بر چهره ی
سبزو سپید و سرخ ایران است
مرا گر در مقام مادری بینی
مگویامن که فرشی از بهشت
در زیر پایم پهن گسترده

نگاهم کن، نگاهم کن

که در هرخانه ای بامن

بهشتی لاله گون از عشق میروید

که در آغوش من انسان

مرام صلح و آزادی می آموزد

تو با دستان نیرنگت

مگستر زیر پایم

مخمل پوشالی فرش بهشتی را

که یک زن را

نیازی نیست پاداش

این همه نیکوسرشتی را

بروای مرد برو دیگر، مبرآسان به لب نامم

که من آزاده زن فرزند ایرانم

برو پیشینه ات را بین

برو تاریخ از سرخوان

به دورانی که کارت سستی و آسودگی بوده

همه آوارگی، ویرانگی بوده

مرا پیشه، هنر، فرزاندگی، سازندگی بوده

* * * * *

دهانم از چه می بندی؟

به دست و پای من ای مرد

تو زنجیر حقارت از چه می بندی

که فرهنگ مرا هرگز نبوده با چنین اندیشه پیوندی

تو رویم از چه می پوشی؟

کلامم از چه می چینی؟

تو بهر خواری ام ای کهنه جو

بیهوده میکوشی

هراس تو زرویم نیست

بیم تو ... زمویم نیست

چون آزادی برگهای تنم جوشد

از اینرو پیک خاموشی

زنی بر نام من مهر فراموشی

برو ای مرد، برو دیگر

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

پروین باوفا، ارواین، اکتبر، 1989

The Real Shah of Sunset

http://www.youtube.com/watch?v=TkJpzyZvHU&feature=player_embedded

You
YouTube - Videos from this email

با درود

شما هم لطفن برای دیگران بفرستید

موفق باشید

ج. امیری

خیلی فوری

لطفاً این ایمیل برای هرکسیکه میشناسید بفرستید -
در طی روزهای آینده، باید حواستان جمع باشد که هیچ پیامی را با پیوست: Invitation FACEBOOK باز نکنید. صرفنظر از اینکه چه کسی آنرا برایتان فرستاده است. این یک ویروس است که یک مشعل المپیک را باز میکند که تمام hard disc کامپیوتر شما را میسوزاند. این ویروس را از طریق کسیکه در دفترچه آدرستان است دریافت میدارید. به همین دلیل است که باید این ایمیل را به همه کسانی که با آنها تماس دارید، ارسال کنید. دریافت 25 بار این ایمیل بهتر از آنست که این ویروس را دریافت کنید.
اگر ایمیلی با عنوان Invitation FACEBOOK دریافت داشتید که دوستی آنرا برایتان ارسال کرده آنرا باز نکنید و بلافاصله آنرا پاک کنید. بنا بر CNN این یکی از بدترین ویروس هاست. اخیراً ویروسی کشف شده که مایکروسافت آنرا یکی از مخرب ترین ویروس ها طبقه بندی کرده. این ویروس یک اسب تروا است که از تو میخواهد یک adobe flash plug-in نصب کنی. همینکه آنرا نصب کردی، دیگر تمام است. و هنوز هیچ اصلاحی برای این نوع ویروس نیست. این ویروس خیلی راحت Zero Sector of the Hard Disc را از بین میبرد، جانیکه اطلاعات حیاتی برای کارکرد خودش است سالم میماند.
بنابرسایت SNOPEs این ویروس صحت دارد. آدرس سایت در زیر است.

<http://www.snopes.com/computer/virus/facebook.asp>

TOP TOP URGENT

VERY URGENT. . . PLEASE READ AND SEND TO EVERYONE YOU KNOW -

In the coming days, you should be aware.....Do not open any message with an attachment called: Invitation FACEBOOK, regardless of who sent it. It is a virus that opens an Olympic torch that burns the whole hard disc C of your computer. This virus will be received from someone you had in your address book. That's why you should send this message to all your contacts. It is better to receive this email 25 times than to receive the virus and open it. If you receive an email called: Invitation FACEBOOK, though sent by a friend, do not open it and delete it immediately. It is the worst virus announced by CNN. A new virus has been discovered recently that has been classified by Microsoft as the most destructive virus ever. It is a Trojan Horse that asks

you to install an adobe flash plug-in. Once you install it, it's all over. And there is no repair yet for this kind of virus. This virus simply destroys the Zero Sector of the Hard Disc, where the vital information of their function is saved.

SNOPEs SAYS THIS IS TRUE

<http://www.snopes.com/computer/virus/facebook.asp>

--

مشترک شده‌اید "nahadhayhambastegy" Google Groups شما به این دلیل این پیام را دریافت کرده‌اید که در گروه ارسال کنید nahadha@googlegroups.com جهت پست کردن مطلب به این گروه، ایمیلی به nahadha+unsubscribe@googlegroups.com جهت لغو اشتراک از این گروه، ایمیلی به <http://groups.google.com/group/nahadha?hl=fa> دیدن کنید برای گزینه‌های دیگر، از این گروه در

گفت و گوهایی پیرامون دادخواهی در سایت مادران پارک لاله 9- مصاحبه با خاتم دکتر شهرزاد مجاب

به مناسبت یادآوری بیست و چهارمین سالگرد کشتار گروهی زندانیان سیاسی در سال 1367 مصاحبه سایت مادران پارک لاله با خانم دکتر شهرزاد مجاب به عنوان استاد دانشگاه و محقق در تورنتو کانادا، مدیر مطالعات زنان و پژوهشگری برجسته که سال هاست بر روی مساله زندانیان سیاسی ایران به ویژه زندانیان سیاسی دهه شصت کار کرده و چندین نمایشگاه در این رابطه برگزار کرده است و در این مورد اطلاعات جامع و ارزشمندی دارد.

س- از شما تقاضا داریم ابتدا مفاهیم خشونت، بخشش، عفو، عدالت اجتماعی، عدالت انتقالی و دادخواهی را تعریف کنید و رابطه آنها را با یکدیگر بگویید، سپس از نگاه خود به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

ج- از دعوت شما ممنون ام، این کار بخصوص در شرایط کنونی ابتکار عمل خیلی خوبی است، چون بحث‌های بسیار مهمی حول و حوش مشی دادخواهی و جنبش دادخواهی به دنبال برگزاری اجلاس کارزار ایران تریبونال در لندن در بین ایرانیان خارج از کشور و در داخل کشور هم به راه افتاده است و مسایل بسیار مهمی مطرح شده و بحث کردن و گسترده کردن این بحث‌ها به دانش سیاسی و دانش دادخواهی و عدالت جویی ما کمک می‌کند. نکته‌ای که برای من خیلی مهم است این که شرایط امروز و این بحث‌ها سبب می‌شود که ما حتی به آینده‌ی جامعه‌ی ایران و آینده‌ای که می‌خواهیم بعد از سرنگونی رژیم داشته باشیم، فکر کنیم که مساله‌ی عدالت جویی در آینده‌ی ایران چه طور خواهد بود، مساله‌ی دادخواهی سی سال ظلم و ستم که برای اقلیت مختلف در همه‌ی این سی سال اتفاق افتاده، ما با اینها چه طور برخورد خواهیم کرد و این مساله فقط به زندانیان سیاسی محدود نمی‌شود. این است که هر گونه ابتکار عملی که ما انجام دهیم، هر بحثی که بتواند جنایت‌های رژیم را در مورد سرکوب زنان، ملیت‌ها، ادیان و مخصوصاً بهایی‌ها و زندانیان سیاسی روشن کند و برای ما روشن شود که چگونه با این مسایل برخورد خواهیم کرد، خیلی نکات مهمی است و از شما به خاطر این ابتکار عمل متشکرم.

در مورد تعریف این مفاهیم من به عنوان یک محقق، یک معلم، یک فعال سیاسی که هم از نظر کار علمی و تحقیقی که انجام می‌دهم و هم از نظر سیاست از یک دیدگاه و بینش خاصی نسبت به جامعه به این مفاهیم نگاه می‌کنم و بیشتر از دیدگاه مارکسیست-فمینیستی هست. به نظر من روشن کردن این که ما از چه دیدگاهی به این مفاهیم بسیار مهم تاریخی، سیاسی، اجتماعی نگاه می‌کنیم، خیلی مهم است. چون هر نظری که می‌دهیم از یک ایدئولوژی فکری خاصی می‌آید و روشن کردن آن هم بسیار مهم است. نکته‌ی دیگری که می‌خواهم قبل از وارد شدن به توضیح این مفاهیم ذکر کنم این است که مفهومی که من به عنوان یک مفهوم ایدئولوژیک-سیاسی خاص استفاده می‌کنم و روشن کردن آن به این دلیل اهمیت دارد که بحث‌های ما در این زمینه فرا ایدئولوژیک، فرا سیاسی، فرا حقوقی، نیست چیزی که در حال حاضر از آنها زیاد استفاده می‌شود. اتفاقاً در درون این بحث‌ها این نکات به شکل روشن و غیر پیچیده‌ای وجود دارد و اگر هدف ما این است که از این بحث‌ها درس‌های آموزشی بزرگتری را بگیریم و اذهان عمومی جامعه‌ی خود و جامعه‌ی بین‌المللی را در این زمینه روشن کنیم، خیلی خوب است که این شفافیت و صداقت علمی، ایدئولوژیک و سیاسی را داشته باشیم. برگردم به بحث و تعریف من از مفاهیمی که مطرح کردید. از جایگاه یک معلم، یک محقق، یک فعال سیاسی، ما می‌توانیم این مفاهیم را از بعد حقوقی، بعد سیاسی، و بعد اجتماعی توضیح دهیم چون همگی بسیار پیچیده است. موضع من در برخورد با این مفاهیم از این جایگاه می‌آید این که ما فعلاً در زمینه‌ی مشخصی صحبت می‌کنیم و من نمی‌خواهم وارد بحث‌های فلسفی این مفاهیم شوم. پرسش شما پرسش بسیار مشخص ولی پیچیده‌ای است، ما با یک نظام، یک رژیم سیاسی-ایدئولوژیک-اجتماعی رو در رو هستیم به نام رژیم جمهوری اسلامی که بیش از سی سال است با یک تفکر ادغام مذهب و دولت، سلطه‌ی خود را بر جامعه‌ی ایران بنا گذاشته است. این ادغام سبب شده تا در هر زمینه‌ای و در همه‌جا عناصر این ادغام یعنی مساله‌ی زورگویی، ظلم و ستم دیده شود. از شکنجه‌ی زندانیان، از دستگیری و آزار جنسی و روحی که به زندانیان وارد شده، از سرکوب بهاییان، از برخورد با مسایل ملیت‌ها و حق تعیین سرنوشتی که آن‌ها خواسته‌اند، ما می‌بینیم که چطور از مفاهیم مذهبی، از مفاهیم اسلامی، از دین و شریعت برای سرکوب استفاده شده است. دادخواهی یا به محاکمه کشیدن این رژیم به چه شکل خواهد بود اگر ما این درک را از این ساختار سیاسی-اجتماعی این رژیم داشته باشیم. به نظر من در هر زمینه‌ی افشا کردن، روابط ادغام این دین و دولت را نشان دادن و این که اتفاقاً رژیم بسیار قانونی و بر اساس همین ادغام دین و دولت تمام ظلم و ستم و بی‌عدالتی را که در جامعه‌ی ایران بوده، اجرا کرده است. یعنی رژیم به طور قانونی این کارها را کرده، یعنی در چارچوب قوانین خود رژیم اسلامی. بنابراین دادخواهی و راه انداختن این مشی دادخواهی، این عدالت جویی یعنی افشا کردن، شفاف کردن، آموزش دادن جامعه در مورد ادغام دین و دولت و چگونگی استفاده‌ی رژیم از قوانین خود برای ساختن یک نظام اسلامی، مذهبی، مردسالارانه و جا انداختن این نوع افکار است. در مورد عدالت اجتماعی تا حدودی صحبت کردیم.

س- یکی از مفاهیم خاص عدالت انتقالی است که مفهومی نو است و خیلی باید به آن پرداخت. اگر نظر خود را در این مورد و در مورد دادخواهی بیان کنید، ممنون خواهیم شد.

ج- یکی از مفاهیمی که استفاده می شود خشونت و عدم خشونت است. من معتقدم که دولت ها در جامعه انحصار خشونت را در دست دارند. به این معنی که دولت ها هستند که علیه مردم با استفاده از قوای پلیسی- نظامی، درست کردن دستگاه های سرکوب به شکل سازمان های امنیت بزرگی که دارند، سازمان های جاسوسی، و گذاشتن زندان ها، که تمامی آن ها بدون داشتن پشتوانه ی دولتی غیر قابل انجام است و مفهوم بزرگتر رابطه ی خشونت و دولت می بینیم که انحصار خشونت در دست دولت هاست. اما در جو جهانی امروز که به نظر من از دهه ی 80 میلادی به بعد جو ضد انقلاب، جو ضد مردم، جو ضد عدالت جویی مردم از طریق شورش علیه دولت هاست و این مفهوم در همه ی مبارزات مردم جهان بسیار مهم است. اگر نگاه کنیم خواست حق شورش علیه دولت، خواست بسیار مهمی بوده که تا امروز هم در مبارزات حقوقی ادامه دارد. ما می بینیم که از این مفاهیم دقیق و درست استفاده نمی شود. در مقابل دولت هایی که انحصار خشونت را در دست دارند، به مردم درس عدم خشونت می دهند یعنی آن که خشونت را با خشونت نمی توان جواب داد و یا انتقام جویی نباید کرد. این ها همه نکات بسیار مهمی است و درست هم هست، ولی به نظر من درک مساله ی قدرت و مساله ی نظام و نظام سیاسی و انحصار خشونت در دولت را به سطح پایین تری می کشاند، به این معنی که دو قدرت را، یعنی دولت و مردم را در مقابل همدیگر به عنوان دو گروه که در جامعه قدرت مساوی دارند، قرار می دهد. بنابراین من فکر می کنم که عدم خشونت و یادگیری آن را به عنوان یک پروژه ی مهم آموزشی و سیاسی برای دولت ها پیاده کنیم نه برای مردم. به این معنی که در آینده ی ایران، در قانون اساسی ایران، در قانون حقوقی ایران، ما باید به مردم حق شورش علیه دولت خود را بدهیم و از دولت حق سرکوب مردم را بگیریم. به نظر من این گونه است که ما می توانیم به درست کردن یک فرهنگ عدم خشونت اقدام کنیم. تا این پایه ی اساسی برقرار نشود، ما نمی توانیم به کارهای آموزشی و فرهنگی برای جا انداختن مساله ی عدم خشونت و یک نظام قانونی دست پیدا کنیم. در مورد انتقام و انتقام جویی نیز دقیقاً کار فرهنگی بسیار مهمی است. فکر می کنم که در دورانی هستیم که آینده ی روشن و آینده ای که بتوانیم یک فرهنگ عدم خشونت را جا بیندازیم در آن آینده ما باید مساله ی عدم انتقام جویی را جا بیندازیم. خواستار لغو اعدام، خواستار برقراری نظام برانداختن زندان ها، تبدیل زندان ها به موسسات آموزشی، هنری فکری باشیم. این نوع فرهنگ است که ما باید آن را تثبیت نماییم. در مقابل این تفکری که مطرح کردم، در سال های اخیر به دنبال فجایعی که در آفریقای جنوبی به دلیل رژیم آپارتاید، رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی واقع شد، و یا حتی در کشورهای آمریکای جنوبی که سرکوب نظام های میلیتاریست شده یا نظامی گر، رژیم های سیاسی که بر اساس نظامی گری حکومت می کنند. این ها برای گذار از این نظام های بسیار سرکوبگر، وقتی این رژیم ها برافکنده می شوند و نظام جدیدی که بر اساس عدم خشونت یا دموکراتیک تر می شود سر کار بیاید به هر حال مردم یک سری مسایلی به خاطر این رژیم هایی که بر علیه شان خشونت کرده دارند. مجبور هستند رنجی را که برده اند به این رنج ها، به این سرکوب ها، به این ظلم و ستم ها برخورد کنند. از این نظر پدیده ای را در حقوق بین المللی ایجاد کرده اند به عنوان "عدالت گذار" یا الگوی این که دو گروه قربانی و جانی بنشینند و با یکدیگر صحبت کنند و به عدالت خواهی برسند. روی این نوع پروژه ها بحث و نقد بسیاری شده و در واقع "عدالت انتقالی" یا "گذار" اساساً به واژه ای آشنا و پروسه ای آشنا در بین سیاست گذاران نهادهای بین المللی و نظام امپریالیستی و سازمان های ان جی او ی حقوق بشری تبدیل شده است. به پروسه جا انداختن فرهنگ خشونت پرهیز و یا شیوه ی عدم خشونت بسیار نقد شده و مهم است که ما به دو مساله بپردازیم: یکی اینکه دو مفهوم بسیار اساسی در عدالت انتقالی وجود دارد یکی آنکه معتقد است برای ساختن جامعه بعد از رژیم های سرکوبگر و رژیم های خودکامه اعتمادسازی بین مردم بسیار ضروری است و یکی از اقدامات برای ایجاد فرهنگ اعتمادسازی به رسمیت شناختن جنایت هایی است که رژیم سابق مرتکب شده و تنبیه بدترین مجریان آن و تنبیه کسانی که در رژیم سابق دست به جنایاتی زده بودند. یعنی یکی از دست آوردهای این اقدامات اعتمادسازی این است که ما نوعی شفافبخشی برای قربانیان و یا عقده گشایی در بین آن ها انجام می دهیم و این مفهوم بعدی یا دومی است که می خواهم برایتان بیان کنم.

مساله ی بعدی این است که هم قربانیان و هم جانیان به یکدیگر امتیاز دهند. فرضاً در چارچوب مسایل ایران این مفهوم که فراموش نمی کنیم اما می بخشیم و یا این که ما خواهان انتقام گیری نیستیم این ها یعنی یک نوع سازش حقوقی- سیاسی از هر دو طرف باید داده شود تحت عنوان این که ما الان می خواهیم بازسازی ملی کنیم و رژیم جدیدی درست کنیم. به خاطر همین است که نهادهایی مثل کمیسیون حقیقت یاب تشکیل می شود تا کارهایی را که در این پروسه ی دستیابی به مفهوم گسترده تر عدالت انتقالی هست اجرا بشود. این عدالت انتقالی همان طور که گفتیم در کشورهای مختلف پیاده شده و به دنبال تجارب دو دهه گذشته، حقوق دان های بین المللی به خصوص حقوق دان هایی که دیدگاه مترقی و انتقادی دارند، خیلی از پروسه های عدالت انتقالی را زیر سوال برده اند و حتی مفاهیمی مثل این که آیا واقعا توانسته فرهنگ پرهیز از خشونت را جا بیندازد را به نقد کشیده اند. نکته ای که در اینجا خیلی مهم است آن که نقد من بر اساس دانشی که بر نقدهای عدالت انتقالی وجود دارد این است که این عدالت انتقالی به نوعی مانع از درک عمیق مردم از روابط کهنه یعنی آن رژیم خودکامه ای که بر سر کار بوده، عمق جنایت ها و طرز تفکر سیاسی و ایدئولوژیک اش برای پیاده کردن آن جنایت ها نوعی مانع درک عمیق تر از این مساله می شود. از آن طرف هم یک پدیده ی نویی برای درک مردم از رژیم عدالت و مشی دادخواهی و یک نوع جا انداختن فرهنگ دادخواهی در جامعه نمی شود و این مساله ی مهمی است که باید به آن توجه کنیم. مساله این نیست که فقط باید یک نوع انتقام و انتقام جویی کرد، بلکه باید مختصات نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی رژیمی که این همه بر مردم ظلم و ستم کرده بشناسیم و این را باید از بین برد و به خاطر همین و در همین پروسه است که ما می توانیم فکر کنیم چه دنیایی را می خواهیم، چه نظام سیاسی را می خواهیم که دوباره این جنایات تکرار نشود. از این طریق است که می توانیم یک فرهنگ شفافبخش، یک فرهنگ شفافافته، و یک فرهنگ مردمی که بی عقده، بدون داشتن حس انتقام جویی را پیاده کنیم.

س- نکاتی که در مورد عدالت انتقالی و پروسه انجام آن اشاره می کنید بسیار جالب است، به نظر شما چه راهکاری می توان پیشنهاد کرد؟

ج- من فکر می کنم چند راهکار وجود دارد. یکی این که ما باید افق مان را و استراتژی های مان برای جا انداختن این تفکر عدالت جویانه و فرهنگی که انتقام جویانه نباشد را وسیع تر کنیم. فکر می کنم ماندن و محدود کردن این برنامه ی فکری مان در چارچوب برنامه های رفرمیستی و همین که آن صدای این را بشنود و بالعکس و این ها تحمل شنیدن صدای همدیگر را داشته باشند، کافی نیست. این به عدالت و جا انداختن فرهنگ مشی دادخواهی، جنبش دادخواهی نمی رسد و بسیار چارچوب محدودی است و آن یعنی این که برگشتن به اصول انقلابی دادخواهی که نمونه ی تاریخی این را هم داریم. در دهه ی شصت میلادی که اوج جنبش های مردمی، زنان، دانشجویان، سپاهان در آمریکا، جنبش های ضد استعماری در دنیا بود، ما می بینیم که یک افق بسیار گسترده ای نسبت به مساله ی اصول انقلابی دادخواهی حقوقی وجود داشت. نمونه های این ها وجود دارد.

نمونه های وکلایی که حتی در خود دادگاه راسل که این روزها خیلی در مورد آن بحث می شود. دیدگاه هایی که جا انداختن این تفکری که درون این بحث های حقوقی افشاگری یک رژیم و حکومتی که سرکوبگر بیرون بیاید و آن الان در مورد رژیم جمهوری اسلامی مساله ی ادغام دین و دولت خیلی مهم است و مساله این است که تمام کارهایی که این دولت کرده بسیار هم قانونی انجام داده است، این را باید افشا کنیم. این را باید به عنوان یک درس، درس فرهنگ سیاسی- قانونی از درون اش بیوریم. ما نمی خواهیم به نظامی برگردیم که بعد از سرنگونی این رژیم، رژیم بعدی که می آید چند نفر را اعدام می کند و بعد تمام دستگاه جاسوسی- سیاسی را نگه می دارد و همین نظام سرکوب افکار، مذهب، دین، جنسیت و همه ی اینها را ادامه دهد. بنابراین ما باید در مورد خصلت های اقتصادی، اجتماعی، طبقاتی جامعه و این که چطور جامعه به این شکل درآمده، آرشیتکت این نوع روابط خشونت آمیز مردسالاری مذهبی چطور شکل گرفت، همه را باید از درون این بحث های حقوقی بیرون بکشیم تا بتوانیم هم یک عدالت انتقالی داشته باشیم، هم یک عدالت جاودانه در جامعه بتوانیم جا بیندازیم و روشن کنیم.

س- به نظر شما قبل از کشف حقیقت و تحقق اهداف دادخواهی می توان از بخشش صحبت کرد؟ آیا بخشش نقشی در یک سیستم قضایی مبتنی بر عدالت اجتماعی دارد؟

ج- این به نظرانی که تا الان صحبت کرده ام برمی گردد. من به عنوان یک محقق در رابطه با مسایل زندانیان سیاسی ایران صحبت می کنم نه به عنوان یک حقوق دان، چون زمینه ی کاری من نیست. اینجا حقیقتی وجود دارد و من به عنوان شاهد یک پدیده در جامعه که پدیده ای به نام زندانی سیاسی است و من آن را از طریق چندین کتاب به طور مثال خاطرات زنان زندانی از تجربه ی زندان خود به عنوان یک حقیقت می بینم. من به دنبال اسناد و مدارک دیگری نیستم. به عنوان یک محقق و به عنوان یک فمینیست، وقتی به خاطرات زنان ایران از تجربه شان در زندان نگاه می کنم به یک سری نتایج می رسم که برای من به عنوان حقیقت مطلق است. مخصوصا در دو زمینه که زیاد بر روی آن فکر و کار کرده ام، یکی آن است که من یک روند عمومی در مورد مساله ی مذهب، اسلام، جنسیت، مردسالاری و برخورد این پدیده به زن در زندان های جمهوری اسلامی می بینم. من از این حقیقت می توانم به یک نتیجه ی کلی تری برسم و آن این است که این رژیم در مقابل جنایت هایی که در این زمینه به زنان ایران کرده است و زنانی که در زندان بوده اند باید مجازات شود، باید به دادگاه کشانده شود، باید جوابگو باشد. حال مساله این است که مهم نیست تعداد این زنان چند نفر بوده یا چند بار این جنایات انجام گرفته، اگر حتی با یک زن هم این کار را کرده باشد، هنوز هم باید مجازات شود و پاسخگو باشد. نکته ای که در این زمینه مهم است این می باشد که این حقیقتی است برای من که یک روند سیاسی- اجتماعی- اپیدمیولوژیک را نشان می دهد و در مقابل این هم استراتژی ای دارد به این معنی که این رژیم در دادگاهی باید حاضر شود که به خاطر این نوع اعمال جنایتکارانه ای که انجام داده باید به محاکمه کشیده شود. در نتیجه از نظر یک محقق اجتماعی این برای من کافی است که ببینم چطور با این مساله برخورد می شود. مساله ی انتقام جویی نیست. وقتی من می گویم از طریق تجربه ی زنان ما این پدیده را این طور می بینیم یعنی نتیجه می گیریم که دولت مذهبی- مردسالاری رژیم اسلامی است که این کارها را می کند. این را باید افشا کرد، این را باید روشن کرد، این را باید تبدیل کرد به آموزش فکری، آموزش سیاسی در جامعه که مساله اش فقط انتقام و انتقام جویی نیست. مساله این است که بار فرهنگی و بینش خود را در مورد نظام اجتماعی که در آینده می خواهد گسترده کند و به آن پیشرفت دهد، انسانی ترش بکند. انسانی تر اصلا به معنای این مفاهیم بسیار رفرمیستی که در مورد خشونت و عدم خشونت مطرح می شود، نیست. ما وقتی بار فرهنگی، سیاسی و فکری را در جامعه پیش می بریم مسلما به اینجا می کشد که از خشونت پرهیز خواهد کرد، منطقی و قانونی رفتار خواهد کرد، وقتی که قانون منافع مردم را مطرح می کند. نه این که قانون درست شده که حق سرکوب را به دولت و رژیم هایی که خودکامه هستند بدهد. باز این هم برمی گردد به همان نکته ای که گفتیم، که رژیم اسلامی، بسیار قانونی به کشتار، به جنایت، به اعدام، به سرکوب مردم ایران دست زده است.

س- یعنی نظر شما این است که یک حقیقتی وجود دارد و در قبال آن در یک سیستم قضایی که بر عدالت اجتماعی تاکید می کند، صحبت از بخشش نمی تواند باشد و برای مساله ی مهم دادخواهی، تمام این مسایل باید افشا شود و طبق عدالت قضایی کسانی که این جنایات را مرتکب شده اند به هر شکلی باید مجازات شوند؟

ج- من دقیقا به این نکته توجه دارم. به نظر من شعارهایی مثل ببخشیم اما فراموش نکنیم کافی نیست به خاطر این که یک بار ظاهری و احساسی دارد و آینده ساز نیست، به عبارت دیگر جاودانه هم نیست. هدف من این است که برنامه ی سیاسی- اجتماعی ای را پیش ببرم که جاودانه و پایدار باشد و بتواند در ایجاد یک فرهنگ عدم انتقام جویی و فرهنگی که دادخواهی عمیقا جزئی ذرات وجودی فکری و سیاسی و برنامه اش باشد، کمک کند. شعارهای فشنگ دادن چیز خوبی است، ولی عملی نیست و یا لحظه ای است. ممکن است امروز کار کند ولی مدتی بعد کار نخواهد کرد.

س- به روز کردن شکایت حقوقی خانواده ها در ایران و یا حتی در خارج از کشور به عنوان مثال در سفارت خانه ها می تواند به امر دادخواهی کمکی کند؟

ج- من باز هم تاکید می کنم که نمی توانم در مورد پروسه های قانونی نظر دهم، چون نمی دانم که محدودیت ها و امکانات قانونی برای دسترسی مثلا شکایت به سفارت خانه ها چطور خواهد بود و یا چطور عمل خواهد کرد. ولی یک چیز را می توانم بگویم و آن این است که به نظر من خانواده های زندانیان یا خانواده هایی که به هر طریقی بر آن ها ظلم و ستمی شده است، در مورد این که به چه دلیل فرزندان، افراد خانواده، وابستگان و عزیزانشان مورد ظلم و ستم این رژیم قرار گرفته اند خیلی واضح و شفاف باید آن دلایل را مطرح کنند. به عنوان مثال اگر فرزند من به دلایل افکار سیاسی اش، کاری به این نداریم که این فکر سیاسی چه بوده، می توانسته مجاهد، بهایی، از احزاب کمونیست و احزاب چپ بوده باشد، مورد ستم و سرکوب این رژیم قرار گرفته است، باید خیلی روشن و شفاف مطرح شود. ما نمی توانیم بگویم فقط چون فرزندان ما دستگیر یا شکنجه شده اند، باید دادخواهی کنیم. اگر روشن نکنیم که به چه دلیل اینها به زندان افتاده اند، به چه دلیل شکنجه شده اند به ما کمک نمی کند که پروژه ی بزرگتری را مبنی بر دسترسی به عمق این مساله که چرا رژیمی از دولت و قدرت و تفکر سیاسی اش استفاده می کند که جوانان و بهترین افراد جامعه و نسل سی سال گذشته را سرکوب کند، پیش ببریم. بنابراین خانواده های قربانیان این رژیم موظف اند روشن کنند که به چه دلیل فرزند و عزیزشان قربانی وحشی گری این رژیم شده اند. حتی اگر به علت آن باشد که روسری اش را درست سر نکرده باشد. یا به این دلیل باشد که از آرمان خواهی اش دست برداشته باشد. حتی اگر به این دلیل باشد که حاضر نشده در زندان نماز بخواند. اگر ما این دلایل را روشن کنیم و بحث کنیم و برای اذهان عمومی روشن کنیم. پروژه ی افشا کردن سیاست های سرکوبگرانه ی این رژیم خیلی راحت تر می شود و من فکر می کنم این واقعا یک وظیفه ای هست که همه ی ما که دنبال دادخواهی هستیم، باید آن را روشن کنیم.

س- بسیاری بر این باورند که تشکیل "کمیسیون حقیقت" یکی از گام های اصلی تحقق دادخواهی است. کمیسیون حقیقت چه مسوولیت ها و وظایفی دارد و چه زمانی باید تشکیل شود؟

ج- من الان فکر می کنم که چندین سال و در واقع 6-7 سال است که مبارزین سیاسی ایران- خارج از کشور در تلاش هستند تا دست به چنین اقدامی بزنند. پروژه ای که بتواند اذهان عمومی، ایران و بین المللی را، در مورد جنایت های رژیم روشن کند. سال هاست که در فکر این چنین کاری هستند. برای تعیین زمان این طور نیست که وقتی جنایتی انجام می شود آن را کنار بگذاریم، چشم را روی آن ببندیم و بگوییم صبر کنیم تا زمان مناسب برسد. نمونه ی بسیار مهم و بارز این سی سال درخواست عدالت خواهی جنبش خاوران در ایران هست. خانواده های قربانیانی که رژیم وحشیانه بدن و جنازه های آنها را در قبرستان خاوران گذاشت از پا ننشسته اند، از خانه هاشان، از اتاق هاشان، از بحث کردن، از فراموش نکردن، از هر ساله برنامه گذاشتن یعنی یک پدیده ی مادران خاوران و جنبش خاوران یکی از مهم ترین جنبش های عدالت خواهی و دادخواهی در دنیاست و بی نظیر است. ما روی این مساله کم تاکید کردیم، این پدیده را شناختیم. اینجا و آنجا چیزهایی خواندیم یا هر سال به مناسبت کشتار های دهه شصت در ایران مسائلی مطرح شده یا ویدیو هایی در آمده است. تمام این چیزها ولی هنوز قطره ای از دریای این جنبش در ایران است. بنابراین این بسیار مهم است و به نظر من یادگیری، جان فشانی و خطر پذیری خانواده های قربانیان دهه شصت و مخصوصا خاوران در طی این بیست و چند سال بی نظیر است. من نمی دانم زمان آن کی است لااقل اگر به خاوران نگاه کنیم، زمان ندارد زمان از قبل از این که خاورانی وجود داشته باشد، شروع شده بود.

س- به نظر شما چه کسانی یا چه نهادهایی مشروعیت تشکیل "کمیسیون حقیقت" را دارند؟ آیا لازم است این کمیسیون از طرف دولت پسا- دیکتاتوری و یا سازمان ملل تشکیل شود یا نهادهای غیر دولتی و مردمی (مانند ایران تریبونال) می توانند کمیسیون حقیقتی را با مسوولیت و وظایف محدود تشکیل دهند؟

ج- به نظر من تجربه ی فعلی از تریبونال ایران که برگزار می شود، تجربه و قدم بسیار مهمی است. قدم اولیه است و نمونه ی بسیار مهمی هم خواهد بود به شرطی که فراتر از بحث های فقط قانونی برود و بتوانیم از درس های افشاگرانه ای که در مورد این رژیم می آموزیم استفاده کنیم برای ریختن طرح یک رژیم دموکراتیک برای آینده ی ایران. بنابراین اقدامات مردمی که تریبونال نمونه ی بسیار بارز و خوبی است خیلی مهم است چون بار فکری و سیاسی و درک ما را از مسایل حقوقی گرفته تا مسایل سیاسی و با مسایل عملی که بعدا پیش می گذارد روشن تر می کند. به نظر من قدم اولیه ی مهمی هست و امیدوارم که برای آینده به پروژه های بزرگتر و عمیق تری بدل شود. آن طور که من در جاهای دیگر دنیا دیده ام و فکر می کنم تریبونال هم به همان جهت می رود این است که اسناد، مدارک و شواهدی که در این دوره ی تریبونال مردمی به دست می آید، به یک کمیسیون حقیقت یاب تبدیل شود که بعدا آن دوره ی عدالت انتقالی را طی کند. من فکر می کنم دارد این روند را طی می کند. اما همانطور که گفتیم اگر ما به تجربه ی جاهای دیگر دنیا نگاه کنیم به اضافه ی وسایل تئوری سیاسی، حقوقی، و اجتماعی که از نقد این روند در جهان شده، این ها را نیز در نظر بگیریم، زمان این رسیده که در ایران و برای مورد به دادگاه کشاندن این رژیم خودکامه ی جمهوری اسلامی ما حتی بنیان گزار، پیشقدم و پیشگام یک رژیم و جنبش دادخواهی باشیم که فراتر از محدودیت های تجارب گذشته برود.

س- به نظر شما چه کشورهایی توانسته اند با راه اندازی "کمیسیون حقیقت" امر دادخواهی را به سرانجام برسانند؟

ج- چیزی که به طور کلی می توانم بگویم این است که همه به دو نتیجه ی کلی محدودیت ها و نهایتا اینکه جانب قدرت ها و نه مردم را گرفته اند، رسیده اند. بحث من این است که ما آن اشتباهات را تکرار نکنیم. فراتر از آن ها برویم. یک قدمی را برداریم که بتواند واقعا آن انسجام حقوقی و فرهنگی عدالت خواهانه را در جامعه برقرار کند. مثلا شما امروز به آفریقای جنوبی نگاه کنید، اگر آن نظام عدالت جویی که قرار بود برقرار شود و این که رژیم دست به سرکوب مردم خود نزنند اگر برقرار شده بود، امروز رژیم سیاه آفریقای جنوبی کارگران معدن را به رگبار نمی بست. کتاب مهم خود "دزموند توتو"، یکی از مهم ترین افرادی که کمیسیون حقیقت یاب آفریقا را گذاشت دقیقا نقد آن پروسه است و محدودیت های این پروسه را نشان می دهد و این خیلی مهم است که ما درس بگیریم و آن اشتباهات را تکرار نکنیم. فراتر از آن پروژه ی رفرمیستی که زود سر و ته جنایت های رژیم سابق را، دستگاه سیاسی- جاسوسی- پلیسی رژیم را بخوانند ببینند که به عنوان دانشی برای مردم تبدیل نشود. ما این پروسه را نمی خواهیم. ما می خواهیم به عمق فکر، سیاست، عمل و سیستم های سرکوبی که مثلا رژیم جمهوری اسلامی درست کرده برسیم و از آن ها یاد بگیریم. کاری که رژیم کرد. چیزی که خیلی مهم است اگر طور دیگری به آن نگاه کنیم خمینی هم همین نوع برقراری سریع عدالت را از طریق اعدام تعدادی از افسران رژیم شاه که عده ی زیادی از مردم ایران که تحت سرکوب آن رژیم بودند و نوک پیکان زهرآگین آن رژیم هم زندگی آن ها را متلاشی کرده بود، از اعدام چند ژنرال، افرادی مثل هویدا خوشحال شدند و به اصطلاح در گیومه "احساس شفافخشی" کردند. این کار حالت شفافخشی را که قرار بود ایجاد کند برای یک عده ایجاد کرد و بعد دیگر خاموش شد. عدالت خواهی و دادخواهی و این که اصلا این پدیده ی ساواک در ایران چه بود؟ شکنجه ها در ایران در رژیم شاه چه بود؟ اینها خاموش شد و هیچ کس دیگر اینها را زیر سوال نکشید. برای این که عدالت برقرار شود، مجددا در گیومه می گویم "عدالت برقرار شد" ما نمی خواهیم این اتفاق بیفتد. ما نمی خواهیم این پروسه ی سیاسی اتفاق بیفتد. آن کاری که خمینی در اوایل رژیم کرد، پروسه ی انتقام جویی بود. ما انتقام جویی نمی خواهیم و این تفاوت خیلی مهم است.

س- با تجاریبی که دارید، تا به حال هیچ کشوری توانسته است در زمینه دادخواهی به طور نسبی موفق باشد؟

ج- با توجه به مطالبی که من می خوانم از گواتمالا و آفریقای جنوبی و رواندا، در اینها آرامش اجتماعی نسبی برقرار است ولی این که بگویم یک فرهنگ عدالت خواهی جا افتاده به نظر من خیر. البته این نظر من نیست، من براساس نقدهایی که به این پروسه ها شده این حرف را می زنم. من آن جامعه ها را ندیده ام و آن ها را مطالعه نکرده ام. نقد بسیار مهمی هست از این که جایگاه خالی gender analysis یعنی تحلیل های فمینیستی و تحلیل های زنانه از این نوع دادگاه ها، از این که تعداد قاضی های زن کم است، تعداد محققین زن در این پروسه ها کم است. هنوز بر این دادگاه ها دیدگاه مردسالارانه غالب است. درک صحیحی از مساله ی تجاوز وجود ندارد. حتی زمینه های درستی از نظر فضای دادگاهی و فضای دادخواهی برای مطرح کردن تجاوز و آزار جنسی وجود ندارد. این ها همه در این پروسه ها نقد شده است.

س- بسیاری عقیده دارند که مصونیت از مجازات، اصلی ترین عامل تکرار جنایت است از همین رو دادگاه هایی از جمله دادگاه جنایی بین المللی تشکیل شده است که جنایت های صورت گرفته دولتی بدون مجازات باقی نماند. در مقابل برخی گمان می کنند محاکمه و مجازات می تواند سبب تداوم چرخه خشونت در جامعه شود.

ج- من به مجازات جنایتکاران معتقدم و معتقد هستم که باید مجازات بشوند، اما عمیقا از کسانی هستم که معتقد به لغو اعدام هستند، چون معتقد به حق زندگی هر انسانی هستم. هیچ کس حق ندارد زندگی یک انسان دیگر را بگیرد. در مورد اعدام مشخصا صحبت می کنم این که می گویم معتقد به حق زندگی هستم و نباید زندگی یک انسان را گرفت، خیلی مهم است. اما ما نمی توانیم بگوییم که مجازات وجود نداشته باشد ولی مجازات هم در چارچوب به رسمیت شناختن حق انسان، حق هر فرد در جامعه، و این خیلی مهم است. ما حتی رژیم زندان و سازماندهی زندان ها را نیز باید در نظر بگیریم و در آن تغییر دهیم. زندانی به عنوان یک انسان باید از حق و حقوق کامل یک انسان در جامعه برخوردار باشد. زندانی به عنوان حیوان نیست. زندانی به عنوان انسان طرد شده از جامعه نیست. آن انسان در زندان هم حق دارد و حق و حقوق او باید رعایت شود. بنابراین لغو اعدام، مجازاتی که حق و حقوق انسان را زیر پا نگذارد، و حق زندگی به هر فردی دادن و هیچ سیستمی، هیچ نظامی، هیچ قانونی اجازه ندارد حق زندگی یک انسان را بگیرد، یک انسان را از حق زندگی و زنده ماندن محروم کند. به نظر من این اساسی است که به آن فکر می کنم. حتی در مورد قتل های ناموسی که می شود یعنی کشتن یک زن به دلیل فرهنگ عقب مانده ی مرد سالاری شرم و حیا و زندگی و ناموس و همه ی این مفاهیمی که در آن گنجانده می شود. حتی اگر زنی تمام این جنایت هایی را که یک نوع سیستم مردسالاری می گوید انجام دهد. هیچ کس حق ندارد او را از زندگی محروم کند به خاطر در گیومه "جرائمی" که مرتکب شده است.

س- محاکمه عادلانه و مجازات (غیر از اعدام) آمران و عاملان جنایت های صورت گرفته در جمهوری اسلامی می تواند به کاهش خشونت و به ویژه جلوگیری از تکرار جنایت یاری رساند؟

ج- حتما می تواند کمک کند. به خاطر این که ما انسانیت و حقوق انسان را اول قرار می دهیم. تا شما یک نظام فکری- فرهنگی که معتقد به عدم خشونت باشد و خشونت پرهیز باشد برقرار نشود ما نمی توانیم به این نتایجی که گفتم برسیم. نتایجی که مجازات باشد ولی مجازات هم همان اساس فکری- سیاسی خشونت پرهیز و عدم انتقام جویی اساس فلسفه ی فکری و حقوقی اش باشد.

س- به نظر شما چرا برخی از مدافعان و نهادهای حقوق بشر ایرانی، در مورد کشتارهای دهه ی شصت و به خصوص کشتار دسته جمعی سال 67 سکوت اختیار کردند و این سکوت گاهی هم چنان ادامه دارد؟

ج- در مورد مردم ایران همانطور که گفتم هیچ وقت سکوت نبوده است. چیزی را که ما داریم خاوران است و بعد این که طی سالها، از وقتی زندانیان از زندان رژیم رها شدند، و بعد از آن توانستند از زندان بزرگتر رژیم یعنی مملکت خارج شوند، شروع کردند به نوشتن خاطرات خودشان، عده ای از روشنفکران مترقی و دلسوز و عدالت خواه مثل آقای ناصر مهاجر، سال ها و سال ها در مورد مساله ی زندان، نشریات گفتگوهای زندان، نشریه ی آرش که در مورد تجربه ی زندان پر از مطلب است. پروژه هایی مثل افراد من که البته در دنیای آکادمیک و بین آکادمیسین های ایرانی خیلی کم به مساله ی زندان پرداخته شده که خود جای بحث دارد. ولی همه ی این ها به عنوان تلاش هایی بود و تلاش هایی هست که این جنایت خاموش نماند. زندانیان سیاسی خارج از کشور که هر ساله برنامه های کشتار دهه ی خونین را، دهه ی 60 را برگزار می کردند از تلاش هایی است که روی این مساله سکوت نشود. اینها خیلی مهم است و نباید نادیده بگیریم. من مثال های خیلی زیادی می توانم بزنم از خود زندانیانی که شروع به تولید کارهای خیلی مهم کردند. از تهیه ی فیلم تا کارهای هنری، در خارج از کشور بحث و جلسه و پنل گذاشتن، این ها همه تلاش های پیگیرانه ی بسیار سختی است که در طی حداقل بیست سال در خارج از کشور انجام شده و دنیایی است از مطلب به حدی که می گویم ما امروز می توانیم اذعان کنیم که ادبیات زندان داریم، ما به اندازه ی کافی دانش در مورد زندان و تجربه ی زندان تولید کردیم که می شود راجع به آن درس داد و کاملا درس بزرگی را روی این مطلب گذاشت و از همه ی این دانش استفاده کرد. متاسفانه این دانش عمدتا چون به زبان فارسی مطرح شده در اختیار خیلی ها قرار ندارد. من در ده سال گذشته تمام تلاشم این بوده که این دانش را تنویر کنم، این دانش را به زبان انگلیسی ارائه دهم، تا در اختیار خوانندگان بیشتری قرار گیرد. از این نظر هم دانشجویانی را تربیت می کنم که راجع به مساله ی زندان ایران تر می نویسند. این پدیده ی بسیار مهمی است و ما اصلا نمی توانیم آن را دست کم و یا نادیده بگیریم.

س- آیا دادخواهی می تواند به عدالت اجتماعی در ایران یاری رساند یا مانعی در راه آن است؟

پاسخ این پرسش در مطالب بالا گفته شده است.

س- مکانیزم های بین المللی برای پیگیری جنایت های سیاسی در ایران چیست و تا کنون چه تلاش هایی برای استفاده از این مکانیزم ها انجام شده است؟

پاسخ این پرسش در مطالب بالا گفته شده است.

س- چرا سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر این سازمان، واکنش بایسته ای در قبال کشتار زندانیان سیاسی در دهه شصت و به ویژه کشتار تابستان 67 از خود نشان نداده اند؟

ج- سوال بسیار مهمی است. و من فکر می کنم یکی از کمبودهای تریبونال تا الان این بوده است که هنوز ما مساله ی نظرگاه بین المللی را در مورد این جنایت و حتی مثلا گالین دوپل که یکی از قضات این دادگاه است که اطلاع داشت و می دانست که چنین جنایت هایی دارد اتفاق می افتد در این مورد سکوت کردند. این سکوت بین المللی بسیار وحشتناک است و دلایل سیاسی خیلی پیچیده ای در دورانی که این اتفاقات به وقوع می پیوندد، دارد. اول این که جنگ ایران و عراق هست و اذهان بین المللی بر این است که مطمئن شوند رژیمی در ایران ثبات پیدا خواهد کرد که منافع دولت های

غربی و مخصوصاً منافع آمریکا و مخصوصاً رابطه‌ی آمریکا با اسرائیل دست نخورده و تامین شده باقی بماند. به اضافه‌ی این که سال‌ها یعنی از سال 1950 در دوران جنگ سرد آمریکا بسیار از نیروهای اسلام و همین گروه‌های خمینی و تمام دار و دسته‌ی طرفداران اسلام در مقابل دنیای غرب و مثلاً سکولاریزم و مدرنیسم نه تنها در ایران بلکه در کل خاورمیانه همیشه از اینها استفاده کرده اند، همیشه علیه تمام جنبش‌های ملی، لیبرال، دموکراتیک و مخصوصاً برای سرکوب نیروهای چپ، کمونیست، سوسیالیست و هر چیزی و این فقط به ایران محدود نیست، در مصر این کار را کردند، در ایران این کار را کردند، در سوریه، در ترکیه، همه جا، همیشه نیروهای مسلمان را نگه داشته اند که به جان این نیروهای درونی بیندازند برای این که جامعه‌ای را بسازند که مطمئن باشند که هیچ وقت علیه منافع آن‌ها مخالفت نخواهد کرد و سدی در مقابل آنها نخواهد بود. بنابراین این سکوت بین المللی این ریشه‌ی تاریخی را دارد و مخصوصاً این که نمی دانستند که به هر حال کدامیک از نیروها در ایران به قدرت می رسد. چندین سال اول دوران رژیم در واقع دوران درگیری شدید نیروهای مختلف با این رژیم بود یعنی یک مبارزه‌ی قدرت بود. نکته‌ای که من اینجا باید تاکید کنم این است که در اوائل یعنی در دهه‌ی 80 میلادی در واقع ما یک نوع جنگ‌های داخلی داریم که تعداد زیادی از زندانیان سیاسی و قربانیان این رژیم کسانی هستند که در درگیری‌های مسلحانه علیه این رژیم از بین رفتند و قربانیان این سرکوب هستند. شما مبارزات کردستان را نگاه کنید، ترکمن صحرا، در خوزستان، در بلوچستان، همه‌ی اینها یک نوع آشوب‌های داخلی، مبارزات درونی است. سرکوب دانشجویان، انقلاب فرهنگی که اتفاق می افتد، بعد هم مبارزات خیابانی که مجاهدین نقش بسیار مهمی در درون اینها داشتند و بعد یک نوع قیام‌های منطقه‌ای ما داریم. مثلاً در این دوره قیام آمل را داریم. نکته‌ای که الان مهم است این که در آن دوران سازمان حقوق بین الملل به تمام این آشوب‌های درونی رژیم چشم بستند به دلیل این که منتظر بودند تا مطمئن شوند جناح خمینی بر تمام ایران تسلط پیدا خواهد کرد. چیزی که مهم است آن که من امیدوارم در آینده از این کار تریبونال یک نکته‌ی مهم دیگر بیرون بیاید و آن این است که رژیم دارد از زبانی که آمریکا بعد از 11 سپتامبر برای برخورد با تمام گروه‌ها و کسانی که علیه این جنگجویی و نظامی‌گری آمریکا چه در افغانستان، چه در عراق، و چه در درون خود آمریکا در مبارزات ضد جنگ شرکت می کنند، استفاده می کند. هر کس که دارد با این سیاست‌ها، با این پروژه‌ها مخالفت می کند به عنوان گروه تروریست و به عنوان جنگ علیه ترور، این پروژه‌ی سیاسی دولت آمریکا و دنیای غرب است پس از 11 سپتامبر، به عنوان مبارزه علیه Quran terror (وحشت قرآن)، همه‌ی این فعالیت‌های سیاسی را به عنوان تروریسم غیر قانونی بدانند و این که به خود اجازه دهد تا به سرکوب و زندان و کشتار همه‌ی اینها در خارج از قوانین بین المللی دست بزند. رژیم اسلامی در پاسخ اولیه‌ای که به کارهای تریبونال داده بسیار جالب است که دارد از همین مفهوم استفاده می کند. وظیفه‌ی ما هست روشن کنیم که حق مردم ایران را در دهه‌ی شصت با این رژیمی که دارد سر کار می آید مبارزه‌ی قدرت است، مبارزه‌ی یک دوران بعد از انقلاب است که هنوز معلوم نیست چه کسی در رهبری این انقلاب قرار می گیرد؟

به عبارت دیگر چه کسی آنجا را به خاک و خون می کشاند؟ بنابراین خیلی مهم است درباب این سکوت بین المللی در آن دوره به اشکال مختلف به مبارزات مردم ایران ربط داشت، مسلحانه، قومی، مبارزات زنان، مبارزات دانشجویی، همه‌ی اینها یک پروسه‌ی درونی و برای شکل دادن به قدرت سیاسی بود. این را باید روشن کنیم و حتی به جامعه‌ی بین المللی این را نشان دهیم که چطور در دهه‌ی شصت در مورد این جریان‌ها گفته می شد این‌ها تروریست هستند یا علیه یک رژیم کار می کنند. این کمکی می شود به اذهان عمومی بین المللی در زیر سوال کشیدن تروریسم و ترور کردن و چه کسی تروریست است. خیلی ربط دارد حتی به بحث‌هایی که در مورد رابطه‌ی فلسطین و اسرائیل می شود. فلسطینی‌هایی که علیه اسرائیل حمله می کنند و حرکات نظامی انجام می دهند به عنوان تروریست شناخته می شوند ولی وقتی تانک‌های اسرائیلی که خانه و زندگی و ده فلسطینی‌ها را ویران می کند به عنوان دفاع از حقوق ملت اسرائیل شناخته می شود و نه یک کار نظامی‌گری و تروریستی. امیدوارم دادگاه یا تریبونال مردم ایران بتواند این نکته را نشان دهد و ربط داده شود که سکوت بین المللی که در آن موقع برای چشم بستن روی جنایت‌های رژیم انجام شده چه عواقبی را به دنبال داشته که تا امروز هم ادامه دارد و امروز هم زمان آن رسیده که این نکات روشن شود.

س- به نظر شما دادخواهی می تواند به عدالت اجتماعی در ایران کمک کند یا ممانعی بر سر راه آن است؟

ج- من فکر می کنم در واقع جواب این سوال را نیز تا به حال داده ام. مسلماً می تواند و مسلماً مهم است ولی باز برمی گردد به این که چقدر می خواهیم این عمیق و گسترده باشد. چقدر می خواهیم که پایدار و با دوام باشد. اگر می خواهیم اینطور باشد که امیدوارم همین را بخواهیم، باید با بینشی برای ساختن‌ی جامعه‌ی متفاوت از چیزی که تاکنون در ایران تجربه کرده ایم باید در آن عمیق تر شویم، باید دانش مان را گسترده تر کنیم، باید از هر قدمی برای استفاده از بحث‌های بیشتر استقبال کنیم و نمونه شویم. من فکر می کنم ایران و این تجربه‌ای که الان ما داریم می کنیم، تجربه‌ی تریبونال مردمی لندن می تواند بنیان گزار یک روند عدالت خواهی بشود که فراتر از فقط خود ایر ان برود. می تواند نمونه‌ی بسیار مهمی بشود برای بقیه‌ی خاورمیانه که الان در تلاطم و تلاش برای تحول هست و گیر کرده، و گره خورده در مسایل مهم که جامعه‌ی آینده را چه جامعه‌ای می خواهیم بسازیم. شما مصر را نگاه کنید. یا آینده‌ی سوریه، آینده‌ی لیبی، بعد فراتر از منطقه. اگر ما امروز به این نتیجه رسیدیم که دانشی داریم به عنوان نقد عدالت انتقالی، ما دانشی داریم به عنوان نقد کمیسیون‌های حقیقت یاب در جهان، اینها درس و عنوان درس است در دانشگاه‌ها. اگر چنین دانشی داریم باید از آن استفاده کنیم و پروژه‌ی عدالت خواهی ایران را که امروز راه افتاده که بسیار هم مهم است و باید از آن پشتیبانی کرد، این را به یک نمونه‌ی بین المللی تبدیل کنیم. عمیق اش کنیم. بحث‌های درست بکنیم. برای آن دلسوزی کنیم، دانش و علم سیاسی آن را بالا ببریم که بتواند به نمونه‌ی واقعاً منطقه‌ای و بین المللی تبدیل شود.

س- می دانیم که سیاست رسمی جمهوری اسلامی در قبال تمامی جنایت‌های صورت گرفته در دوران حکومت اش، سکوت و مشروعیت بخشیدن به سرکوب و تبعیض بوده است. آیا تلاش‌های خانواده‌های جان باختگان و جان به در بردگان و پشتیبانان آنان (از جمله تلاش‌های مادران خاوران و مادران پارک لاله و غیره) چقدر توانسته است به شکستن این سکوت و تبلیغ روایت دادخواهانه یاری رساند؟

ج- این به نظر من خیلی مهم است. بدون این پیگیری، بدون این از خودگذشتگی، بدون این خطر به جان خریدن مادران خاوران، رژیم می توانست در سرکوب موفق شود. از تجربه‌ی شخصی خودم بگویم، نسل جوانی که از ایران مثلاً برای مطالعه به اینجا می آید، یا با خانواده هاشان به خارج از کشور می رسند، وقتی بخواهند درس بخوانند و اگر به زمینه‌ی کاری که من کار می کنم علاقه داشته باشند، مسایل زنان، مسایل آموزش، تمام اینها، بسیار تعجب می کنند چون اولین چیزی که در اتاق کار من می بینند، ردیف ردیف و طبقه طبقه کتاب‌های فارسی در مورد خاطرات زندان است. وقتی این عنوان‌ها را می بینند در مورد آن سوال می کنند و وقتی به آن‌ها می گویم اظهار می کنند که اطلاعی در این مورد ندارند و اصلاً با این پدیده آشنا نبوده اند و هیچگاه هیچکس در ایران در این مورد با آن‌ها صحبت نکرده و حتی بچه‌هایی هستند که وقتی به خارج از کشور می آیند. حتی

پدر و مادران آن‌ها که خود از زندانیان سابق بوده‌اند، ممکن است خیلی به تدریج از تجربه‌ی خود با آنان صحبت کنند. این را به عنوان مثال مطرح کردم تا این نکته را روشن کنم که به راحتی می‌تواند اتفاقی در جامعه بیفتد که این کشتار دهه‌ی 80 میلادی از اذهان عمومی و از وجدان عمومی پاک شود. تلاش‌های خود زندانیان در خارج از کشور، مادران خاوران، و یا تک‌تک افرادی که به نوعی چه زندانی چه غیر زندانی سعی کرده‌اند این واقعه را زنده نگه دارند، و نگذارند که از اذهان تاریخی ما پاک شود، ما مدیون اینها هستیم. زیرا در این فاجعه درس‌های بسیار مهمی نهفته است که باید از اینها استفاده کنیم. حتی در این پروژه‌ای که من الان روی آن کار می‌کنم که مساله‌ی زندانیان زن در ترکیه، ایران و فلسطین است، وقتی با نویسندگانی که قرار است با هم پروژه را انجام دهیم، در مورد ایران صحبت می‌کردم، حتی آنان که در مملکت‌هایی به نزدیکی ترکیه و فلسطین که آنان نیز درست در دهه 80 میلادی هم زندانیان زیادی داشتند و زندان‌هایی دارند که از نظر وحشت زندان اگر خیلی بدتر از اوین نباشد، کمتر از اوین نیست. شاید زندان دیاربکر ترکیه به عنوان آشوب‌ناک منطقه شناخته شده، آنها هم بی‌اطلاع هستند. آنها هم نمی‌دانستند که در همان زمان در ایران چه می‌گذرد. بنابراین یک وظیفه‌ی تاریخی بسیار بزرگی بر دوش همه‌ی ما هست. این را نباید روی خود زندانیان گذاشت فقط، همه‌ی ما مسوولیم، همه‌ی ما وظیفه داریم که دفاع کنیم، حمایت کنیم، تا جایی که می‌توانیم شرکت کنیم که این باری که الان روی دوش عده‌ای هست را بتوانیم راحت‌تر، عمیق‌تر و بهتر پیش ببریم.

س- چه باید کرد که در فردای دموکراتیک ایران، عدالت اجتماعی برقرار گردد؟

ج- برای فردای ایران ما باید از بیرون به فکر شکل دادن این فرهنگ عدالت‌خواهی و جا انداختن یک نوع جنبش دادخواهی باشیم و کار کنیم. این مساله کار زیادی می‌خواهد و کارش در زمینه‌ی نوشتار یا دادگاه یا همین اقدامات حقوقی و این‌ها نیست. همه‌ی اینها لازم است ولی ما باید این را به عرصه‌ی فرهنگ، موسیقی، شعر، هنر، رقص، برنامه‌ریزی برای آن که موزه‌هایی بسازیم به این امید که هیچ‌گاه این جنایات نه تنها در ایران بلکه نمونه‌ای بشویم در جهان که در جاهای دیگر هم اتفاق نیفتد. به امید این که در این زمینه واقعا یک فرهنگ ملی- بین‌المللی درست کنیم. که چطور جلوی خشونت‌های دولتی را بگیریم. چطور قطع انحصار از خشونت کنیم. چطور به مردم حق دهیم که علیه خشونت مقاومت کنند. علیه خشونت بایستند. نه با تکنیک‌های دولتی، نه با تکرار خشونت، بلکه با قیام برای دادخواهی. من فکر می‌کنم ما وظیفه داریم که یک همچون فرهنگی را جا بیندازیم.

خانم مجاب از اینکه وقت گذاشتید و پاسخ پرسش‌های ما را دادید، بسیار سپاس‌گزاریم و امیدواریم در آینده بتوانیم با کمک شما بیشتر به این مسایل بپردازیم.

24 مهر 1391

<http://www.mpliran.com/2012/html.9/10/>

مادران پارک لاله ایران

The Petition

آگاهی و هشدار به هم‌میهنان و تمامی آزادگان جهان

در سه دهه‌ی گذشته تحولاتی در جهان به وقوع پیوسته است که اندیشمندان از آن به عنوان یک کاسه‌گی جهانی یا دوران گلوبالیزاسیون نام می‌برند. این تغییرات جهانشمول نه تنها به فروپاشی نظام پس از جنگ جهانی دوم به سرکردگی امپریالیزم آمریکا پایان داد، بل خود آمریکا را نیز به تدریج از قدر قدرتی انداخت و هژمونی آن را در عرصه‌ی جهانی ساقط کرد. به عبارت دیگر، دنیائی که به دوران آمریکا معروف بود از درون متلاشی شد، و در مرحله‌ای بالاتر از نظام سرمایه‌داری، از اواخر دهه‌ی 1970 شروع به رشد کرد. اما آمریکای زخم خورده و دوران باخته، به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی (که یکی از اثرات فروپاشی‌اش نیز جهانی شدن می‌باشد)، عرصه‌ی دوران انتقال را خالی دیده و در خیال خویش در صدد تصاحب جایگاهی هژمونیک در قرن بیست و یکم بر آمد. غافل از این که نه عقربه‌ی زمان هیچ‌گاه به عقب بر می‌گردد و نه این ساختار عینی و دوران جهانشمول به قهقرا می‌گراید. در این فرایند حساس تنها دو راه برای آمریکا باقی مانده بود: تسلیم به عینیت روزافزون جهان موجود و یا تلاش مذبحانه برای بازگشت به گذشته. در این رابطه خوب است که به اشغال عراق و افغانستان

و شکست مقتضاحانه آمریکا در هر دو جبهه بنگریم تا بتوانیم به دلیل عینی دوران افول آمریکا پی ببریم. این شکست ها تنها شکست جنگی نیست؛ شکست آمریکا شکستی دورانی است که با این گونه عملیات جنایتکارانه حل نخواهد شد.

از سوی دیگر نبود هژمونی آمریکا در جهان، به ویژه در منطقه خاورمیانه، و فشارهای روزافزون مردم جهان بر اسرائیل در رابطه با توقف شهرک سازی در مناطق اشغالی و حل مناقشه با مردم فلسطین، اسرائیل را بر آن داشته که کماکان به دنبال دستاویزی ماهرانه برای شانه خالی کردن از برقرای صلحی پایدار، که بر اساس مصوبه‌ی 242 سازمان ملل متحد در ویژگی بازگشت به مرزهای پیش از جنگ 1967 با سرزمین‌های فلسطینی می باشد، بگردد.

در حالی که بلندپایه ترین مقامات نظامی و سیاسی آمریکا و اسرائیل از بی پایه بودن ادعاهای دولت نژاد پرست و فاشیستی اسرائیل کاملاً با خبرند، با این همه به اقتضای سیاست روز هر روز بیش از پیش بر طبل جنگ نواخته می‌شود و همچنان بازار هیاهو و جو سازی برای حمله پیشگیرانه به ایران در بلندگوهای غرب داغ است.

با توجه به آنچه که در بالا گفته شد ما امضا کنندگان این نامه سرگشاده اعلام می‌کنیم:

1- ما با ساخت و انباشت و بازساخت هرگونه جنگ افراز کشتار جمعی و به ویژه از نوع اتمی آن به شدت مخالفیم و بر خلع سلاح کامل جهانی پای می‌فشریم و باورمندیم که وجود این گونه سلاح‌های خونبار نه تنها صلح پایدار را برای مردم جهان به ارمغان نمی آورد، بلکه هستی بشریت را نیز در خطر نابودی قرار خواهد داد .

2- ما این ادعا که " ایران اتمی تهدیدی برای اسرائیل و منطقه و آمریکا است " را یک شعار فرصت طلبانه سیاسی، فریبکارانه و دروغ و یک دغلبازی آشکار که خرد جمعی انسان‌ها را ناچیز می‌شمرد می‌دانیم و اعلام می‌کنیم کاملاً با جنگ مخالفیم و آن را مایه بر باد رفتن هستی صدها هزار ایرانی و نابودی زیرساختارهای اقتصادی ایران می‌انگاریم. بنابراین، آشکارا اعلام می‌کنیم که با هرگونه تجاوز و حمله به ایران مخالفیم و متجاوزان را جنایتکاران علیه بشریت دانسته و شایسته‌ی پیگرد بین‌المللی و محاکمه در دادگاه‌هایی نظیر دادگاه نورنبرگ می‌شماریم. تجاوز و حمله به ایران را در هر پوشش و هر دلیل و بهانه محکوم می‌کنیم.

3- ما کشورهایی را که به دلایل خاص مخالف یک ایران آزاد، مستقل و نیرومند هستند و به بهانه واهی اتمی شدن سرزمین مادری ما، با برنامهریزی حملات نظامی و سایر اقدامات غیرانسانی دیگر، در خیال تجزیه‌ی مملکت ما روزشماری می‌کنند به شدت محکوم می‌کنیم

4 - ما

رژیم مستبد و ضد مردمی حاکم بر ایران را محکوم می‌کنیم و اقدامات ابلهانه و شعارهای بی‌مایه و توخالی و تحریک کننده این حاکمیت ارتجاعی را در راستای خواست دشمنان ایران ارزیابی می‌کنیم و بر این باوریم که کردارها و گفتارهای رهبران رژیم اسلامی به روشنی در راستای منافع دشمنان ایران است.

5- ما تمامی تحریم‌های اقتصادی و تهدیدهای نظامی را به سود سرکوبگران حاکم بر ایران می‌دانیم و بر این باوریم که نخستین قربانی این تحریم‌ها تنها زحمت‌کشان و تهی‌دستان میلیونی میهنمان می‌باشند که خود هم‌اینک بار سنگین ناداری را بیش از پیش بر کرده خود احساس می‌کنند. اگر نه ویژه‌خواران و دزدان چیره بر ثروت و اموال ملت ایران نه تنها آسیبی از این تحریم‌ها نخواهند دید،

بل این چپاولگران که جنگ را از الطاف خفیه و طولانی شدن عمر رژیم جنایتکار اسلامی به حساب می‌آورند، بی‌گمان به غارت و چپاول خود خواهند افزود

6- ما به مردم صلح‌دوست جهان اعلام می‌کنیم که هرگونه حمله نظامی به ایران، به طولانی‌تر شدن عمر حکومت ننگین جهل و جنون و خرافات ولایت فقیه و تحکیم سلطه آن بر مردم ستم‌کشیده‌ی ما، و در نتیجه به‌عدم ثبات منطقه کمک خواهد کرد، عدم دخالت کشورهای دیگر، به ملت ما مجال می‌دهد که با سازمان‌یافتگی لازم، به سرنگونی حکومت اسلامی و استقرار یک نظام دموکراتیک و قانونمند اقدام کنند، واز جانشینی رژیم فعلی با دولتهای دست‌نشانده اجانب جلوگیری کنند

هدف

ملت ما بنیان‌نهادن نظامی است که بر اساس احترام به حقوق و شخصیت انسانی و شرکت آحاد مردم ایران در سرنوشت خود و همچنین رابطه‌ی مودت‌آمیز، با احترام متقابل به همه‌ی کشورهای جهان، شکل یافته باشد. در ایران به گواهی تاریخ دوپست سال گذشته حمله به حریم کشورهای هم‌جوار هیچ‌گونه سابقه‌ای نداشته است. جنگ‌های ایران بیش‌تر دفاع از میهن بوده است تا حمله. ما بار دیگر، از همه‌ی آزادگان جهان و نهادهای دموکراتیک می‌خواهیم که به احترام حرمت و ارزش جان انسان‌ها و میثاق‌های حقوق بشری با همه‌ی توانشان در پیش‌گیری از فاجعه جنگ علیه ایران با مردم ما هم‌صدا شوند

7 - ما همه‌ی

کسانی را که با نام ایرانی یا غیر ایرانی دشمنان را به تجاوز به کشورمان دعوت و یا تشویق می‌کنند، جاده صاف کن کشتار سنگین ایرانیان و ویرانی جبران‌ناکردنی ایران می‌دانیم و آنان را خائن به ملت ایران و میهنمان اعلام می‌کنیم. ما همچنین نیروها و گروهائی را که به ایران حمله و یا قدرت‌های جهانی را به این کار دعوت کنند، با هر شناسنامه‌ای که دارا باشند دشمنان ملت ایران می‌دانیم

8 - ما به اعضای سازمان ملل متحد هشدار می‌دهیم که تهدیدات

حمله به ایران خلاف قوانین بین‌المللی است و آنان را مسئول تمام اتفاقات و وقایعی می‌دانیم که از غفلت و طفره رفتن از مسئولیت خطیر عضویت آنان در این سازمان سرچشمه می‌گیرد. در این میانه یک عضو سازمان ملل، عضو دیگر آن سازمان را به جنگ و ویرانی تهدید کرده است، اما هنوز هیچ کشوری از این جنگ‌طلبی بی‌آزم که نمونه‌های آن را تنها در قرون وسطا می‌توان یافت، شکوه نمی‌کند. ما مواضع سیاستمداران دولت‌های پشتیبان اسرائیل را مبنی بر این که اسرائیل از حق «حمله پیش‌گیرانه» برخوردار است، را شدیداً محکوم می‌کنیم، زیرا مواضعی جنگ‌افروزانه است. ما همچنین برخورد دوگانه‌ی دبیرکل سازمان ملل را، که آن جمله‌های ادا شده از سوی حاکمان بر ایران را نفرت‌انگیز می‌خواند و آن‌ها را محکوم می‌کند، اما در برابر این همه تهدیدات بسیار خطرناک و تبهکاری آشکار علیه تمامیت ارضی ایران به سکوت بسنده می‌کند، محکوم می‌کنیم.

نعمت آرم ، سیروس بینا ، یونس پارسا بناب ، محمد جعفری

، فضل اله روحانی ، حمید زنگنه ، منوچهر صالحی ،

نورالدین غروی -

محمد یوسف زاده

امضاهاى درپى ، حميد روشن ، محمد

، فرييا حسيني ، پرتو نوري اعلا ، محمد برقي ، سرژ آراكلي ، سعيد سلطانيور ، آمادور نویدی

صالح زاده ، احمد مشعوف ، الهه شكرائي ، داريوش پويان احمدزاري ، منوچهر فاضل

، مسعود شب افروز ، بيژن آبادی

Petition ديگر اسامی در دادخواست شهرام فداکار

رسانه ها وسایتهما -

راديو آزادگان ، راديو ندا ، سايت چه

بايدکرد ، سايت راه حل ، نشريه اشتراك ، سايت گلشن وبلاگ

ظفر سرخ، سايت سازمان سوسياლისتهای ايران، تلویزيون مردم - مردم تی وی ، جنبش قلم ، جبهه ضد تجاوز و ضد تحریم اقتصادی
عليه ايران

پرسشهای خودرا ميتوانيد در آدرس زیر مطرح نماييد

radioazadegan@yahoo.com
